افکار پراکنده در قلمرو :

سرنوشت

بحثی در جبر و تفویض

نوشتهٔ رحمت الله عبیر

مرکز فروش : کتابخانهٔ ابن سینا

چاپ اتحاد تلفن ۳۰۴۷۳۲

اهداء کتاب :

باو

باو، که تاروپود وجود وهستی من ازرشته‌های مهرومحبت ازلی وابدی اوسرشته وآغشته شده است .

باو، که الهام بخش افکار واندیشه‌های عمیق من است ،

باو، که درس مهرومحبت وانسانیت را درمکتب او ، آموخته‌ام

بکسی که لحظه‌ای ازنظر وخاطرم محو ودور نمیشود

بکسی که اولین وآخرین آرزویش سعادت وموفقیت من بود

بکسی که نهال توکل وایمان را درنهاد من بارورساخت وباآموختن رمز امید و خوشبینی آنرا آبیاری کرد

باو، که همه‌جا و همه وقت الهام بخش ورهنما ورهبرمن بود

بهمان کسیکه یاد«او» بقلب وروح من شادی‌ها و روشنی‌هامی‌بخشد .

بکسی که سرتاسر عمرخود غیرازرنج ومحنت ثمرهٔ دیگری از گلستان زندگی نچید .

باو، که در مقابل سختی‌ها ورنج‌ها و ناکامیها و نامرادیها درپناه دژ تسخیر ناپذیر مقام‌رضا وتسلیم لبخند میزد و با روحی شاد وقلبی مالامال ازامید و شادی ، زبان حالش این بود :

من ملک بودم وفردوس‌برین جایم بود
آدم آورد در این دیــر خراب آبادم
کوکب بخت مرا هیچ منجم نشناخت
یارب از مــادر گیتی بچه طالــع زادم

باو، که تکیه کلامش شکر، وشعارش شکرگزاری بود .

باو، که باصبروتحمل‌خاصی نشیب وفرازمیدان نبردمرگ وزندگی‌را طی کرد .

باو ، که مانند بلبلی که درقفس زندانی باشد ، برای رهائی از قفس درانتظار آزادی بود وبا ایمان خاص این شعر را زیرلب زمزمه میکرد:

چنین قفس نه سزای چومن خوش الحانیست
روم بگلشن رضوان که مـرغ آن چمنم

عجب ! مانند این است که پریشان حال شده‌ام، اوکجا است ؟ میگویند، او، مرده‌است، اوزیرهزارها خروار خاك بآرامی‌خفته است اونیست ! عجب ! او ، بزیر خاك پوسیده شده است ، ازاونه اثری و نه نشانه‌ایست ؟

خیر ، خیر ، باور کردنی نیست ، من بخوبی وجود او را احساس میکنم، شمارابخدا بااین سخنان ، او را ازمن دور نسازید !

نه . نه ، باور کردنی نیست ، او دریاد و درخاطرمن است ، عقل با آوای دلنوازی ندا میدهد اونمرده است ، اوزنده است

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق
ثبت است در جریدهٔ عالـم دوام مـا

خیر ، خیر ، او ، اینجا است مهرومحبت اوتااعماق روح وجان من ریشه‌دوانیده است، چگونه میگویند اونیست ؟ خیر، او هست ، چون وجود وهستی من ازتار وپود مهر ومحبت اوتنیده‌شده‌است ، دراین‌لحظه من‌آوای دلنشین **«او»** را میشنوم ، چه میگوید ؟

«او» میگوید :

آتش عشق پس از مرگ نگردد خاموش
این‌چراغی‌است کزین خانه‌بآن خانه برند

باو ، که همیشه قلب من بیاد اومی‌تپد .

آری ، آری ، **«باو»**

به مادرم

سرنوشت

بحثی در جبر وتفویض

حقیقت را با بی‌طرفی مطلق باروحی آزاد
ازقید هرگونه تعصب جستجو کنید

« دکارت »

مقدمه

ازلحاظ آشنائی خوانندگان گرامی بهدف نویسنده درتنظیم این کتاب لازم دانستیم بعنوان مقدمه نکات چندی را یادآورشویم .

عنوان کتاب بحثی در جبرو تفویض بمعنی توجه به عظیمترین رمز هستی و عالم وجود وبررسی قانون وناموس کلی جهانی است .

این کتاب باشیوه‌ای خاص برشتهٔ تحریر درآمده وروش مادرنوشتن این کتاب این است که برای ذکرمفهوم هر کلمه حداعلای دقت وموشکافی بشود .

بجرأت میتوان گفت اگر میخواستیم معانی بعضی از کلمات راآنطوریکه شایستهٔ حق کلام است تشریح نموده وباموشکافی خاص درآن بحث نمائیم یك کتابخانه هم ازتوجیه وتفسیرمعنای واقعی آن کلمه برنمیآمد .

گذشته ازاین درمراحل ابتدائی وآشنائی بمفهوم ومعانی واقعی جبروتفویض باکلمات مبهم وغامض وپیچیده واسرارآمیزی مانند ـ **نامحدود، بی نهایت، جاودانی**

هستی مطلق ، زمان حقیقی ؛ و یا زمان حال جاودانی ، ماهیت ، حقیقت ، آفریدن ، عقل و غیره مواجه میشویم که دسترسی بمفاهیم و معانی این کلمات بوسیلهٔ کتابهای لغت میسر نیست .

ازطرفی بعضی کلمات و اصطلاحات دارای معانی ومفاهیم وسیع میباشند که کتابهای لغت درتوجیه وتعبیر وتفسیر آن عاجز وناتوان است ودربرخی موارد معانی ومفاهیم لغات بحدی فقیر وناتوانند که حتی درمراحل ابتدائی هم کوچکترین راهنمائی نمیتوانند بکنند .

ازطرفی درمسائلی که بطور کلی جنبهٔ عمومیت دارد امکان ارائه یك فورمول ویا معادله خاص بطوریکه بتوان آنرا در هر قالب ریخت تا آن فورمول یا معادله به نحوی شایسته از عهدهٔ بیان معانی کلمات برآید ممتنع بنظرمیآید .

احتجاج ، استدلال ، قیاس ،ممکن استدربرخی ازمسائل که جنبهٔ عمومی و کلی ندارند وسیلهٔ حل آن مسائل باشد. امانمیتوان بوسیلهٔ قیاس واستدلال واحتجاج و یا قوانین منطق مسائلی را که جنبهٔ کلی ومطلق دارند حل کرد چون معمولا **نمودهای جهانی** که نسبی و مقارنه‌ایست برای ماقابل درك است و مسائل کلی ومطلق جهانی با **بود مطلق** سروکار دارند ، ازاین لحاظ است که قیاس و تشابه و استدلالات مقارنه‌ای و نسبی درحل معضلات ومشکلات جهانی ناتوان بوده واصولا نمیتوانند کلید رمزاسرارعالم‌وجود باشند .

بطور کلی نمیتوان گفت ادراکات ذهنی خطا ویادرست است .

ادراکات ذهنی چون با مبادی حسی برابر است از نظر ذهن عین حقیقت و واقعیت است .

ازطرفی چون ادراکات ذهنی از مبادی حسی و مقارنه‌ای حاصل میشود ، با حقیقت و واقعیت مطلق برابر نیست لذا میتوان گفت خطا است .

برای درك‌مسائل کلی ومطلق ودسترسی بحقیقت وواقعیت امورجهانی تأمل ودقت وتعمق لازم است . بدون دسترسی‌بمفهوم ومعانی واقعی کلمات ممکن‌نیست بحل این مسئله راه یافت .

دراین مورد کافی است باتعمق وتأمل کافی متوجه مفهوم ومعنی واقعی وحقیقی کلمهٔ زمان شویم .

زمان نسبی ویامقارنه‌ای وزمان حقیقی یا زمان حال جاودانی .

برای آشنائی به‌زمان مقارنه‌ای وحال جاودانی ، لحظاتی باتوجه وتعمق لازم و افکارخودرا درگفتهٔ مولوی متمر کزمیسازیم :

دراین مورد مولوی مفرماید :

لامکانی که در او نور خدا است ماضی ومستقبل وحالش کجاست

ماضی ومستقبلش نسبت به‌تواست هردویك چیزندپنداری که دواست

حضرت بودا میفرماید :

از **گذشته وحال و آینده** در گذر تا بآن **ساحل** برسی.

بهرصورت استنتاجی که اصولا مبنای آن بر **احتجاج** و **قیاس** استوار باشد ارزش و اعتبار و معیار حقیقت و واقعیت آن محدود و محصور در مسائلی است که مورد قیاس واستدلال قرار گرفته باشد .

لذا میتوان گفت : قوانین منطق و **استدلالات** منطقی که برای **احتجاج** بکاربرده میشود ، ویا **استنتاجی** که بوسیله **تمثیلات** مقارنه‌ای ونسبی بدست میآید نمیتواند **معیاری** برای **سنجش** ودرك مسائل کلی **ومطلق** جهانی قرار گیرد .

ازطرفی معتقدات هرانسانی ازنظرخودش مقدس‌ترین ومنزه‌ترین ودرست‌ترین و عالیترین عقاید است . موقعیکه توجه و افکارما در جستجوی حقایق امور است معتقدات ما مانند سردار فاتحی که اجازه نمیدهد قوای بیگانه بسرزمین او تجاوز کند ، باغرورونخوت خاص حاضر نیست اجازه دهد مسائلی که خلاف موجودیت او است بذهن وارد شود .

این مسئله عظیمترین دژ ومحکمترین سدی است که بوسیله عقاید و**تقید و تعصب** بدانش‌های ما درمقابل درك حقایق اموروجود دارد .

دربحث کلی این کتاب بامسائل گوناگونی سروکار خواهیم داشت که ممکن است ایراد ویا انتقاداتی بربرخی ازآنها وارد باشد . علت اینکه امکان ایراد و یا انتقاداتی را ذکر می کنیم ازاین نظراست که هر کس دارای معلومات و اطلاعاتی

است که بامسائل این کتاب ممکن است مغایرت داشته باشد .

ادراکات و اطلاعاتی که مربوط بسوابق ذهنی افراد است بطور کلی ممکن نیست همانند باشد .

از طرفی چون وسیلهٔ ادراك انسانها بطور کلی در مقابل **نمودهای جهانی** مساوی نیست از این لحاظ اصولا اختلاف عقیده وسلیقه ونظراتی باید وجود داشته باشد لذا میتوان گفت ارائه نظریه‌ایکه مورد قبول همگان واقع شود بهرنحووبهر سیستمی ممتنع بنظرمیآید .

باتوجه بآنچه یادآورشدیم این‌سؤال‌پیش‌میآید چنانچه نویسنده امکان ایراد ویاانتقاداتی را نسبت به نوشتهٔ خود وارد میداند بچه‌علت دررفع آن اقدام ننموده است . درجواب میگوئیم مسئلهٔ کلی و اساسی که در این کتاب مطرح شده است نمیتوان آنرا بوسیلهٔ یك فورمول خاص بیان کرد زیرااین مسئله مربوط به‌یکی‌از مرموزترین وغامضترین‌نکات حیاتی بشراست که خود باعالم هستی پیوسته میباشد.

حال فرض میکنیم اظهارنظرهای فعلی این کتاب را تغییرمیدادیم ویا اینکه نظریهٔ خودرا تحت قالبها وسیستم‌های دیگری ارائه میدادیم مجدداً اشکال دیگری پیش میآمد . باین نحو که نظریهٔ ارائه داده شده در مرحله نخست مورد ایراد ویا انتقادات گروهی قرار میگرفت و در مرحلهٔ بعدی مورد ایراد و یا انتقادات دستهٔ دیگر .

ازاین جهت است که حل مسئلهٔ مورد بحث ماطی‌هزارها سال دربوتهٔ اجمال مانده است چنانچه مولوی میفرماید :

در میان جبری و اهل قدر   هم‌چنین بحث‌است‌تاحشرای‌پسر

ازطرفی علت عدم حل این مسئله مربوط به‌این نکته است که ما میخواهیم مسائلی بوسعت واهمیت **جبر وتفویض** را در چهاردیواری وقایع و شواهد زندگی خودمان حل کنیم وتصور مینمائیم که میتوان بااطلاعات و محفوظات محدود و با موجودیت اندام سه بعدی محصور و حواس پنجگانه محدود که فقط قادر بدرك **نمودهای** جهانی است دسترسی به اسرارعالم وجود حاصل نمود .

ازاین لحاظ افرادبشر موقعی میتوانند راجع بمسائل مربوط به بحث این کتاب دارای وحدت نظر باشند که ازحیث وضع زندگی ومعلومات ومحفوظات ذهنی متساوی بشمار بیایند.

وحدت نظر درمسئله ویامسائلی خودمربوط به تساوی وقایع وشواهدزندگانی درمیان انسانهامیباشند، چگونه ممکن است ادراك محسوس وادراك معقول سه میلیارد (بطور تقریب) افراد کره زمین در مقابل شواهد و وقایع گوناگون وضد ونقیض زندگی یکسان بوده باشد؟

و همچنین چگونه ممکن است قدرت وتوانائی **ادراك محسوس و ادراك معقول** سه ملیارد نفوس جهان شامل تساوی مطلق بوده باشد؟

درصورتیکه ازسه ملیارد انسانها حتی میان دونفر ازلحاظ ارگانیسم ومکانیسم جسمی وروانی تساوی مطلق وجود نداشته و ندارد؟

با توجه به مسائل جزئی بداهت این گفتار آشکارخواهد شد.

درمقایسه استعداد ویا موجودیت حس ذائقه بین دونفر ممکن است مسئله‌ای را طرح کرد چنانچه قبلا یادآور شدیم درمیان کلیه افراد بشر تساوی مطلق حتی بین دوفرد وجود ندارد همچنین دراجزاء اندام آنها حتی دوعضوی که مطلقاً ازهرحیث مساوی باشد موجود نیست.

بهمین نحو ادراك آنها هم درمقابل شواهد ووقایع گوناگون اعم از کلیات و یا جزئیات باهم مغایراست ومطلقاً مساوی نیست.

مثلادرموردحس ذائقه بین دونفر درمقابل خوراکی‌ها و یابه‌فرض گوجه فرنگی، یك گوجه فرنگی را بدوقسمت تقسیم کرده بدونفر میدهیم و ازآنها تقاضا میکنیم آنرا تناول کنند.

ازیکی ازآنها سؤال میکنیم گوجه فرنگی چه مزه داشت درجواب میگوید بسیارعالی وخوشمزه، وممکن است درتعریف و تمجید گوجه فرنگی وخاصیت‌های آن بسط کلام دهد.

ازدیگری سؤال میکنیم ــ درجواب میگوید من اصولا به گوجه فرنگی رغبتی

ندارم مخصوصاً خام آن بدمزه است واصولا چیزی است بی‌معنی وبی‌بو وبی‌خاصیت.

دراین مورد اصطلاح کلمه بدمزه ویا خوشمزه معنی و مفهوم واقعی و اساسی خودرا از دست میدهد چون تشخیص خوب و بدبودن دراینمورد خاص بعهدهٔ حس ذائقه میباشد.

حال کدام عقل سلیم ویا مغزمتفکری است که دراین مورد خاص درخوب و یابدبودن موضوع مورد بحث مطلقاً بتواند اظهارنظر کند ؟

و کدام عقل سلیمی است که درمقابل طرح یك مسئله کاملامساوی بین دونفر که ادراك وتشخیص مغایردارند بتواند اظهارنظرصادقی بنماید ؟

یکی میگوید بسیارعالی، خوب وخوشمزه، دیگری میگوید بی‌بو، بی‌خاصیت، بدبو وبد مزه ، حق باکدام یك ازاین دونفرمیباشد ؟

ازطرفی حق باهیچکدام وازطرفی حق باهردو ودر موردی حق بایکنفر و در موردی حق باطرف دیگراست، ازاین نظرحق باهیچکدام است که هیچکدام از این دونفر به‌حقیقت وبموجودیت مزهٔ گوجه فرنگی‌ازهرحیث دسترسی نیافتند .

حق باهردونفراست ازاین‌سبب که‌اظهارنظرهریك‌عیناً مطابق‌باواقعیتی‌است که بوسیله حس‌ذائقهٔ آنها درك شده‌است .

درموردی‌حق‌بایکنفرازآنهااست که‌آن‌یکنفر گوجه‌فرنگی‌راخوب وخوشمزه تشخیص‌داده‌است چون‌تحت تأثیرمیل واشتهای درونی‌بوده‌است بعبارت دیگراینکه گوجه فرنگی‌برای دستگاه گوارش اونافع‌بوده‌است .

ودرموردی حق‌باطرف مقابل‌است که مسئله برعکس‌باشد .

درمسائل کلی‌بهمین نحومیتوان مسائلی‌طرح نمود چون شیوهٔ اصلی نگارش این کتاب اختصار کلام است‌ازطرح مسائل گوناگون خودداری نموده باطرح‌مسئله جزئی‌فوق قناعت میورزیم .

این نکته را نباید ازنظردورداشت که قانون علت ومعلول‌درمسائلی که‌جنبه نسبی‌ومقارنهٔ دارد میتواند حجت واقع‌شود ولی‌درطرح مسائل کلی‌وجهانی که خود مربوط بعالم هستی‌است کوچکترین روزنه‌ای که مارا بدرك حقیقت هادی و رهنما

باشد برای مانمیتواند باز کند .

واصولا درطرح مسائل جهانی ومطلق توسل به قانون **علت و معلول** جایز بلکه شایسته نیست .

چون وسیلۀ ادراك ما درمراحل ابتدائی حواس پنجگانه محدود در اندام سه بعدی محصور وذهنی مسدود وعقل فقیر وناتوان میباشد و آنچه‌را ادراك محسوس فقیر و عقل ناتوان ماوسیله سنجش ویا علت درمقابل عالم هستی ورمز عالم وجود بتصور میآورد خیلی ناچیز وناتوان تر از آنستکه قادر بحل این مشکل ومعضل جهانی بشود .

ازاین لحاظ آنچه بوسیلۀ ادراك معقول ومحسوس ناتوان وناچیز وفقیر ما بصورت **نمود** قابل درك است نمیتواند برای ناموس وقانون کلی جهانی که خود **بود مطلق** است وابعادش بی نهایت ونا محدود ونامحصور وازلحاظ زمانی شامل **حال جاودانی** است عین حقیقت وواقعیت باشد .

اشکال بس عظیمی که درتهیه ونگارش این کتاب با آن سروکارداریم این مطلب است، گذشته ازاینکه الفاظ ازلحاظ معنی لغوی دارای معانی ومفاهیمی میباشد که در واقع برای درك حقیقت وموجودیت عالم هستی بسیار فقیر وناتوان بوده و کوچکترین کمکی بما نمیکند .

ازطرفی بعضی اصطلاحات و کلمات وجود دارند که‌دارای معانی ومفاهیم خاصی میباشد که بوسیله ارائه دادن آن مفاهیم ومعانی در دسترس نیست .

چون وسیلۀ ارائه دادن مفاهیم ومعانی کلمات حروف میباشند این کلمات و اصطلاحات خود ناتوان تر وفقیر تر از آنند که بتوانند ازعهدۀ بیان معنی ومفهوم کلمات خاصی برایند. ازاین لحاظ اصولا میتوان گفت معانی ومفاهیم بعضی از کلمات بطور کلی در **ظرف حرف** ممکن نیست ریخته شود تا بالاخره نتیجه ومفهوم ومعنی بدست بیاید.

مثلافرض میکنیم **نامحدود** چنانچه بخواهیم بمفهوم ومعنی واقعی نامحدود دسترسی حاصل کنیم قبل ازهرچیز لازم است متوسل به توجیه ویاتعبیر ویا تفسیری درموارد کلمه بشویم. هرتوجیه ویاتعبیر ویا تفسیری لازم است درقالب کلمات ریخته شده وبالاخره باتشکیل جملات تحت فورمولها ویاسیستم هائی ارائه داده شود. ولی

متأسفانه مواد اولیه ایکه برای ساختمان مفهوم ومعنی نامحدود در دسترس ما است تماماً محدود میباشند

حال چگونه ممکن است بوسیلهٔ محدود پی به نامحدود برد؟ ویا باوسیله‌ای که خود محدود ومحصور ومسدود است راه بسر زمین نامحدودی یافت ؟

یکی از نوابغ ریاضی کتاب ۷۰۰ صفحه‌ای راجع به توضیح کلمهٔ نامحدود در ریاضی نوشته است بالاخره در پایان کتاب از توجیه آن اظهار عجز نموده است .

مثلا کلمهٔ **کمالات** در بدو امر کلمه پیش پا افتاده ایست. چنانچه هر جاهلی را آقا کمال نام نهاده‌اند ولی دسترسی بمفهوم واقعی کمالات بآسانی میسر نیست. چنانکه کنفوسیوس میگوید تاموقعیکه دارای کمالات نشویم نخواهیم دانست کمالات چیست.

ویا کلمه **عقل** هر انسانی بااین کلمه آشنائی دارد ولی کمتر کسی یافت میشود که بمعنی ومفهوم کلمهٔ عقل دسترسی داشته باشد. یك قسمت مهم ازاین کتاب راجع به کلمهٔ عقل برشتهٔ تحریر درآمده است .

عشق چیست؟ هروقت کمالات را دانستیم به‌چه مفهوم وچه معنی است آنوقت خواهیم دانست عشق چیست .

در بدو امر چنین بنظر میآید هر کسی دسترسی بمفهوم واقعی عشق دارد . البته این مفهوم مانند مفهومی است که گذشتگان خفتهٔ گورستانها بآن دسترسی داشته‌اند که هر کدامشان بنوبه خود عاشق سینه چاك فخری ومهری وپری بوده‌اند .

ولی درواقع معنی و مفهوم کلمهٔ عشق بعهدهٔ الفاظ و کلمات نیست چنانکه مولوی میفرماید :

پرسیدیکی که عاشقی چیست　　　　گفتم که چو من‌شوی بدانی

چند کلمه‌ای که بعنوان شاهد مثال ذکر کردیم تاحدی ممکن است بکمك الفاظ و کلمات گرچه امکان درك واقعیت آنها موجود نباشد امکان آشنائی کمی غیر ممکن بنظر نمیرسد .

ولی ازاین بغرنجتر الفاظ و کلماتی است که اصولا امکان درك آن برای انسانها ممتنع مینماید و چنانچه فردی از انسانها بروی کره زمین یافت شد که قادر بدرك

معانی واقعی آنها بشود دیگر شایسته نیست بآن فرد نام انسان نهاد بلکه باید گفت فوق انسانها ویا فرشته البته بامباحث مفصلی که بعداً خواهد آمد صدق این اظهار نظر آشکار خواهد شد.

مثلا در عصر حاضر مسئلهٔ وجود بعد چهارم از نظر علمی ثابت شده است در صورتیکه انسانهای موجود وساکن کره زمین که موجوداتی سه بعدی میباشند از درك موجودیت بعد چهارم ناتوان وعاجزند.

شاید اظهارنظر زیر دربدو امر حیرت انگیز وبهت آور باشد ولی درمباحثی که در پیش داریم بخوبی باین حقیقت پی خواهیم برد.

ما انسانها اصولا قادر بدرك حقیقت وواقعیت **زمان ـ مکان ـ فضا ـ حرکت ونیرو** نیستیم بلکه درك ما بطور کلی باموجودیت اندام سه بعدی مقارنه ایست.

مثلا **حرکت** در کوچکترین لحظه از لحظات عمر اندام وموجودیت ما باحرکت ودرحرکت میباشد وما بادوچشم خود شاهد وناظر حرکت میباشیم ولی متأسفانه ما انسانها قادر بدرك حرکت نیستیم.

فقط ما قادر بدرك **مقارنهٔ متحرك** هستیم.

وبهمین نحواست ادراك ما درمقابل زمان، زمان حقیقی ویازمان حال جاودانی که از ادراك آن ناتوانیم وزمانی که قابل درك برای ما است مقارنه‌ای ونسبی است.

راجع بدرك حقیقت حرکت اگر نقاطی جهت مقارنه و مناسبات **متحرك** برای سنجش دردست نداشته باشیم حرکت برما معلوم نخواهد شد و بعبارت دیگر اگر نقاطی نداشته باشیم که مقارنه ومناسبات متحرك رابا آن نقاط بسنجیم حرکتش برما معلوم نخواهد شد.

ازاین لحاظ این نکات را درمقدمه یادآور شدیم که با تکیه **معلومات کلاسیك و** تقید وتعصب بدانشها واطلاعات اکتسابی بجنگ حقایق جهان هستی نمیتوان رفت.

بلکه جهت نزدیك شدن بحقیقت ودرك هرواقعیتی اقتضای آن دارد که ذهن وعقل ما تحت تأثیر **تمایلات نفسانی** با هیچیك ازفرضیات وحدسیات قبلی بستگی پیدا ننماید.

باتوجه به نکات یاد آور شده مسلم است این کتاب بدون نقص نمیتواند باشد و محرز است آن نقیصه و یا نقائص ازنظر نکته سنجان و صاحبنظران مخفی نخواهد ماند.

ولی نیز ناگفته نباید گذاشت که این کتاب بنوبه خود دارای مباحث و نکاتی است که جالب توجه میباشد.

ازاین جهت ازخوانندگان گرامی تقاضادارد درمورد نقائص آن قلم‌عفو کشیده باواقع بینی خاص درنکاتی که جالب توجه مینمایدتأمل فرمایند.

صفا وصدق ومحبت ببین نه نقص و گناه
که هر که بی هنر افتد نظر بعیب کند
(حافظ)

چنانچه افرادی بتوانند بروفق عقل و ذهن خود اثرات بدیعی گرچه خالی ازنقص نباشد ارائه دهند بهتر از آنست که طوطی‌صفت باز گوی گفتهٔ دیگران باشند که خالی ازنقص باشد.

بگذارید هر کس بروفق رأی وفکرو آرزو ومطالعات ومعلومات خود قضاوت، کند نه طوطی‌صفت بازگوی گفتهٔ دیگران باشد (**آلبرت اینشتین**)

بامباحثی که دراین کتاب مطرح شده است بسرزمین بهت آور وحیرت انگیز وتاریکی قدم خواهیم گذاشت که‌ابعادآن نامحدود و بی‌انتها وازلحاظ زمانی شامل **ابدیت** وازلحاظ (زمان ومکان) جهان مورد بحث ماعنصری است **واحد** که زمان آن‌را **حال جاودانی** می‌نامیم وبادسترسی‌با **نمودها** قدم بعرصه **بودهای جهانی** می گذاریم.

هرقدم که بجلومیرویم تاریکترومسائل آن یکی ازدیگری بغرنجتروغامض‌تر وآنچه‌را بچشمان ماآشنا میشود یکی ازیکی اسرار آمیزتروحیرت‌انگیزترخواهد بود بالاخره به‌نتیجه‌ای خواهیم رسید که باعلامت‌استفهامی‌عظیم درابعادی بی‌انتها و نامحصوردرتاریکی‌های ژرف مواجه خواهیم شد.

ذکراین نکته ازاین نظراست که خوانندگان گرامی تصورننمایند بامطالعه

این کتاب دسترسی بکلید رمزعالم هستی خواهیم یافت ویاحداقل معضلی ازمشکلات مرموزجهانی حل خواهد گشت .

بلکه برعکس چنانچه باتأمل وواقع بینی خاص این کتاب مطالعه شود باین نتیجه خواهیم رسید که ما انسانها درمقابل عالم هستی ودرك واقعیت آن تاچه حد ضعیف وعاجزوناتوانیم .

بامطالعه این کتاب به‌نادانیها و ناتوانیهای خود واقف خواهیم شد و خواهیم دانست چه‌چیزهائی درعالم وجود وجوددارد که بآسانی مارابدرك آن راهی نیست .

بالاخره بامطالعه این کتاب بواقعیت موجودیت خودمان که خود را بصواب ویا ناصواب اشرف مخلوقات نام نهاده‌ایم آشنائی بیشتری پیدا خواهیم کرد .

حال چنانچه خودرا آماده می‌بینید باما باین‌مسافرت اسرارآمیز وحیرت‌آور بیائید دراین مسافرت پرمخاطره گرچه بحقیقت وواقعیت واسرار و رموز آن مارا بآسانی دسترسی نیست حد اقل بدانیم - **چیستیم ، کیستیم ، کجائیم** شایدبتوانیم خودرا بشناسیم - کلید رمز عالم هستی **خود شناسی** است آری این جمله عالیترین شعاری است که درجستجوی حقیقت ورمزعالم هستی انسانهارا رهنما است .

خودت را بشناس

مقدمه جهت آشنائی بهدف نگارش این کتاب

قبل ازشروع دربحث اصلی لازم دانستیم نکات چندی رابصورت سؤالات جهت آشنائی خوانندگان محترم بهدف اصلی نگارش این کتاب طرح نمائیم .

۱) **ماده چیست** ؟ ماده را بچه مفهوم وبچه معنی میدانیم آیا جدالی که طی قرون متمادی بین فلاسفه و صاحبنظران **مادی** و **معنوی** ادامه دارد آشتی پذیر است ویا خیر ؟

آیاشرط عقل است که گفتارصاحبنظران وعلماء اعم ازمتقدمین ویامتأخرین را حجت دانسته وخودرا در چهاردیواری نظرات و عقاید آنان محبوس و محدود و مسدود ومقید نمائیم ؟

آیا **اصالت ماده** آن چیزی است که **قابل لمس** و یا **قابل رؤیت** و یاقابل احساس باشد وآیا **اصالت ماده** را ذرات تشکیل داده‌اند که درزمانی **لایتجزا** بود ودرزمان حال ذرات آن شکسته شده است ؟

آیا امکان این که مادهٔ غیرقابل رؤیت ومادهٔ قابل رؤیت رادارای یك اصالت بدانیم موجود نیست ؟

آیاممکن‌نیست **اصالت مادهٔ ذره‌ای** وقابل‌رؤیت‌را بااصالت‌مادهٔ **غیرقابل‌رؤیت** ویااصالت‌کارویا **اصالت واقعه** توافق‌داد ویکی‌راجایگزین دیگری‌نمود وبالعکس؟

این مسئله رکن اساسی ومایهٔ اصلی نگارش این کتاب راتشکیل داده است.

۲) چنانچه میدانیم ما انسانها موجودی هستیم سه بعدی و وسیلهٔ ادراك ما حواس پنجگانهٔ محصورو **عقل** محدود میباشد .

آیا باموجودیت این ابعاد محصورووسیلهٔ درك محصورومسدود وفقیروناتوان ما قادربدرك حقیقت وواقعیت عالم وجود ویا قانونی که طبق ناموس جهانی حاکم برجهان است میباشیم ویاخیر؟

آیاآنچه راقابل‌درك ویااحساس برای‌ماست وبتصورما واقعی‌و**عینی**و**حقیقی** مینماید آیا درواقع این ادراك باحقیقت وواقعیت مطلق جهانی برابر است ؟

وآیا **نمودهائیکه** بوسیلهٔ احساس‌ماقابل درك است باکلمهٔ **بود مطلق** که مربوط به واقعیت وحقیقت‌کلی جهانی برابراست ؟

۳) آیا ما انسانها که خود را اشرف مخلوقات مینامیم قادر بدرك کلمهٔ **بود مطلق** میباشیم ؟

چنانچه ما بتوانیم **بود مطلق** را بوسیلهٔ مغزچندگرمی خود درك کنیم‌لازم است بالطبع وبواقع بدانیم **نیستی** چیست ؟

آیا برای هیچ مغزمتفکرویا عقل‌سلیمی امکان تصوری از**نیستی**ممکن‌است؟

چنانچه عقل و فهم را بهر امر یا اندیشه‌ای که بعقیدهٔ ما نیستی را متصور میکند معطوف ومتمرکز کنیم بعلت وجود ذهنی آن خود هستی خواهد بود.

با این حال **بود ونبود وهست و نیست** ویا از هست به نیست تبدیل شدن و برعکس دارای چه مفهوم وچه معنی است؟

چگونه ممکن است چیزی در جهان هستی **نابود** ویا **نیست** شود؟

مگر غیر از عالم وجود جهان دیگری هم وجود دارد که بود به آن محل نابود شود؟

چنانچه **نمودها** بواقع حقیقت داشته باشند ما دارای دو جهان هستیم یکی **هستی** ودیگری **نیستی** امروز هست وفردا نیست.

از نظر ما امروز هست دیروز نیست، زمان گذشته نیست یعنی نابود شد، زمان حال هست ودر کوچکترین لحظه از لحظات نیست میشود و آینده نیست ودر کوچکترین لحظه از لحظات هست میشود.

بنابراین **هست نیست** میشود واز نیست هست **آفریده** میشود.

بیائید تقید بدانشهای اعتباری خود را کنار بگذاریم و لحظاتی بخود آئیم چگونه ممکن است هست نیست ویا از نیستی هر لحظه هستی آفریده شود؟

آیا بواقع مفهوم **هستی و نیستی ویا نیستی وهستی وبود و نابود** چیست؟

آری این است نکتهٔ حساسی که ما انسانها دردرك آن عاجز وناتوانیم واین است مسئله‌ایکه قرنها مورد توجه فلاسفه بوده است و تا بزمان حال در بوتهٔ اجمال مانده است.

درحالیکه عالم هستی را بازمان گذشته وحال و آینده اصولا سروکاری نیست.

زمان عالم هستی زمان **حال جاودانی** است که بامکان خود عنصر **واحد** عالم هستی راتشکیل داده‌اند ابعاد آنها نامحدود ونامحصور وبی‌نهایت وزمان آن غیرقابل تقسیم بدون آغاز وبدون انجام است.

هست ونیست، بود ونابود، از هست به **نیست** و از **نیست بهست وآفریدن ونابود کردن** درفرهنگ عالم وجود بطور کلی ومطلق وجودندارد.

فرهنگ عالم هستی بادو کلمهٔ **بودمطلق** تشکیل شده‌است ولاغیر.

٤) میگویند **خواستن توانستن** است .

آیا تحت چه عامل ویاعلتی ویاتحت چه شرایطی خواستن وجود دارد ؟

چنانچه خواستن بمعنی ظاهری توانستن است چه فردی است ازافراد کره زمین که خواهان ناتوانائی‌ها وضعف‌ها وبیچارگی‌ها باشد ؟

درعنوان سرنوشت که موضوع مورد بحث این کتاب است مسلم ومحرزاست که انسانها عموماً خواهان بهترزیستن وخواهان موفقیت وسلامتی وبهترازمواهب طبیعت بهرمند شدن میباشند .

آیا علت اینکه عموماً دراین خواستن ناتوان هستند چیست ؟

آیاتکلیف آن کورمادرزاد ویافردی که‌از کودکی افلیج‌شده است ویاانسانیکه بعلت مسائل موروثی دیوانه ویاناقص‌الاعضاء شده است درمقابل **سرنوشت** چیست؟

اگرپدری مبتلا بمرض سیفلیس شد تکلیف کودکی که بعداً پا بعرصهٔ وجود میگذارد و دراثر انتقال میکرب به نطفه بالاخره انسانی ناقص و یا دیوانه بوجود میآید چیست ؟

درجود وبررسی هرانسانی درهرمرحله مابامسئلهٔ استعداد ذاتی و سرشتی و خصوصیات فیزیولوژی وروانی مواجه میشویم آیا چنانچه استعدادی موجود نباشد توانائی مفهومی دارد ؟

چنانچه **جوششی** موجود نباشد **کوششی** معنی خواهد داشت ؟ و همچنین چنانچه **کششی** نباشد **کوششی** معنی‌خواهد داشت ؟ وهمچنین‌چنانچه کششی‌نباشد **جهشی** معنی‌خواهد داشت ؟

اگر ازجانب معشوقه نباشد کششی   کوشش عاشق بیچاره بجائی نرسد

٥) **ذهن‌ویاعقل** (عقل یااحساسات) کدام یك حاکم برسرنوشت مامیباشند ؟

عقل چیست ؟آنچه را کودك دبستانی ونوابغ دهربنام آن آشنائی دارند عقل است عجب این است که‌آنچه راانسانها خود دارامیباشند نمیدانند چیست ؟

توفیر**عقل وفهم‌وهوش وفراست وذهن وفکروروح وجان‌وحافظه وذاکره**

واین الفاظی که کوچکترین توافق کلمه‌درمعنی ومفهوم آن‌میان انسانهانیست چیست؟

گروهی [۹] از دانشمندان و فلاسفه معتقدند که **عقل تفویض** است و بکاربردن عقل درامرخوب ویابد باختیارما است.

لازم است ازاین فلاسفه سؤال کرد چه **نیروئی** غیرازعقل در وجود انسانها ممکن است وجود داشته باشد که بتواند تشخیص خوب وبدرا بدهد ؟

وانگهی چه نیروئی ممکن است بالاتر و والاتر از عقل دروجود انسانها باشد تااینکه بتواند فرمانده ویاحاکم و یاراهنمای عقل باشد ؟

چنانچه فیلسوفان مورد بحث ما دراین مناظره شرکت داشتند ممکن بود بگویند اراده ، حال ماازآنها سؤال میکنیم اراده چیست ؟

اراده مربوط به‌نیروی دماغی‌است؟ ویااراده‌مربوط به‌عقل‌است؟ اراده‌ایجادی است یااکتسابی ویا **غریزی** ویا **سرشتی** و یاچیست ؟

راجع به مسئلهٔ عقل بحث مفصلی دراین کتاب نوشته شده است بامطالعهٔ آن خواهیم دانست چگونه راجع به موجودیت عقل کوچکترین وحدتی درمعنی و مفهوم آن طی هزاران سال بین ابناء بشر وهمچنین حکماء و صاحبنظران و علماء نبوده ونیست .

۶) توفیر **جان وروان** چیست ؟

در زمان حاضر مسئلهٔ **تکامل وتطور** مورد توجه و قبول علماء و فلاسفه و صاحبنظران میباشد اعم‌از **روحیون** که معتقد بوجود **روح مستقل و باقی** میباشند ویامادیون که معتقد بوجود جسمی **فانی** میباشند .

بادقت وتأمل کافی درفلسفهٔ این دو گروه بنکته‌ای‌برخورد میکنیم که جواب آن بآسانی ممکن بنظر نمیرسد . و آن نکته این است که علت اینهمه **مغایرتها** ما بین‌انسانها چیست ؟

چگونه‌استاد ومعلم **ادیسون** معروف‌مخترع ومکتشف‌نمیشود ولی‌شاگردش ۱۰۹۳ اختراع واکتشاف ازخود بیادگارمیگذارد ؟

اگر **نبوغ** پدیدهٔ **تکامل** است چرا وبچه علت جنبهٔ استثنائی دارد ؟

درصورتیکه بین دوملیارد ونهصد ملیون افراد بشر اعم ازسیما واندام ویاادراك محسوس و یاادراك معقول تساوی وجودندارد واگر انسانها ازآغاز دورهٔ تکاملی را پیموده‌اند چرا وبچه علت درتکامل جسمی وروحی مغایرتهائی بچشم میخورد ؟
وانگهی بچه علت فرزندان نوابغ دهر ومخترعین و مکتشفین بجای اینکه درجهٔ تکاملی را به پیمایند اکثراً بسوی نقص رفته‌اند وبعداز پدر از خود اثری بجای نگذاشته‌اند .
چرا فرزندان **پهلوانان و دلاوران** از لحاظ جسمی همانند پدرانشان نبودند ؟!
آیا **روح مجرد** وباقی وجود دارد ؟
روح چیست ؟ توفیرماده ومعنی چیست ؟
آیا مقصود ازاین **آمدن ورفتن** چیست ؟
وآیا ممکن است بشرروزی باین سؤالات جواب دهد ؟
راجع باین سؤالات **اینشتین** میگوید :
تفکروتعمق زیاد برای یافتن سبب وجود ویاهدف ومقصود زندگی بنظر من دیوانگی محض است .
۷) معنی ومفهوم **اختیار** دروسعت کلمه چیست ؟
عده‌ای معتقدند انسانها درصحنهٔ نبرد زندگی کاملا مختارند .
چنانچه بخواهیم اختیاررا موردتوجه قراردهیم ومعتقد شویم که انسانها آزاد آمده‌اند وآزاد زندگی میکنند وآزاد می‌میرند درمقابل لازم است این نکته را هم ازنظر دور نداریم که اختیار در مفهوم و معنی بوسعت کلمه لازم است با **استقلال** همراه باشد .
درصورتیکه زندگی وصحنهٔ نمایشنامهٔ حیاتی ما بقدری حساس است که بهیچ وجه من الوجوه ممکن نیست خودرا ازمحیط ویازمان ومکان جدا سازد .

ازنسیمی دفتر ایام برهم میخورد   ازورق گردانی لیل ونهاراندیشه کن
(صائب تبریزی)

چنانچه با تأمل دراین نکته دقت کنیم اصولا **استقلال مطلق** درعالم وجود خالی ازمفهوم ومعنی است کوچکترین ذره ازذرات عالم ویا آنچه درعالم هستی از موجودیت آن نام میبریم اعم ازذره‌ای ویاموجی باجهان هستی پیوسته است.

افکارخودرا آزاد میکنیم وباتأمل کافی روی این نکته تکیه میکنیم :

آیا امکان تصوراینکه ذره‌ای ازذرات ویاامواج ازعالم وجود مطلقاً جداشود ممکن بنظرمیآید ؟

مسلم است خیر، چون اجزاء موجود درعالم وجود وابعاد جهانی مورد بحث این کتاب **پیوسته‌ای** میباشند ودرصورت **پیوسته بودن - مستقل** وجدا ازجهان، معنی ومفهومی ندارد .

درصورتیکه کلیه اعمال فیزیولوژی وروانی انسان تابع تأثیرقوای موجودۀ محیط کرۀ زمین، قوای جاذبه ، مغناطیسی، الکتریکی و الکترو ماگنتیکی و تشعشعات شناخته وناشناخته ویا معلوم ومجهول میباشد .

بدیهی است طرز **تفکر** ، **تعقل**، ویا **نحوۀ احساسات** ویا مسئلۀ **هضم غذا، تنفس**، ترشح **غدد مختلف** ویاسایر اعمالی که بشر با آن سروکاردارد تابع عواملی است که در **جو** زمین وجود دارد .

چنانچه بخواهیم باستقلال خودبمعنی واقعی مطلع شویم لازم است فرض کنیم نیروی جاذبۀ زمین به ثلث تقلیل یابد ویابده برابرافزوده گردد آیاانسانها چه وضعی خواهند داشت؟!

ازطرفی ما در کره‌ای زندگی می کنیم که حرکت انتقالی آن درهر ثانیه تقریباً سی کیلومتراست، فرض کنیم در کره‌ای زندگانی کنیم که باسرعت ۳۰۰ هزار کیلومتر درثانیه یا کمی کمتر ازسرعت نور حرکت کند وضع ماچه خواهدبود ؟

درهرصورت بابحثی که درموردنیروی جهانی دراین کتاب آمده است این نکته بخوبی روشن خواهدشد .

۸) فرض میکنیم ازلحاظ **جسمی** ویا **انفرادی** مادارای استقلال واختیار بوده باشیم .

آیاممکن است خودمان‌را از **سرنوشت،محیط‌وسرزمینی** که در آن زندگی میکنیم جدا کنیم؟

اگرچنین تصوری درذهن ایجادشود تاریخ جهان عکس آن‌را شهادت‌میدهد.

چنانکه یك گلولهٔ محصل‌صربستانی وسیلهٔ روشن کردن نائرهٔ جنگ جهانی اول‌شد ودرنتیجهٔ‌آن جنگ دولت مقتدرآلمان شکست خورد .

ودرادامهٔ این‌شکست وسیلهٔ روی‌کارآمدن **هیتلر** فراهم شد واوهم بنوبهٔ خود دنیائی‌رابخاك‌وخون کشید. بالاخره‌نتیجهٔ‌آن‌سبب ترقی‌وتکامل کشور اتحادجماهیر شوروی وبوجودآمدن رژیم کمونیستی درچین گردید .

آیا ملیونها افرادیکه دراین‌سرزمین‌ها زندگی‌میکردند در سرنوشت جمعی کشور وملت خودشریك بودند ویا ازخود اختیار واستقلال داشتند ؟

آیاملیون‌ها افرادی که درجنگ جهانی‌دوم بخاك وخون کشیده‌شدندباختیار خود بدیارعدم رهسپار شدند ؟

جنگ‌دوم جهانی‌نشان‌دادکه سدومانع ومرزبین‌کشورها معنی‌نداشته وسرنوشت ملل‌جهان‌بهم پیوند دارد (ازگفته های اینشتین)

۹) منشأ وعلت **تمایل** درصحنهٔ تماشاخانهٔ زندگـی نیروی شگرف **محرك** میباشد .

چگونه این محرك در انسانها بوجود میآید و کلید رمز سرنوشت را بدست میگیرد ؟

آنچه باعث بوجودآمدن **محرك** میشود وجود **استعداد ها** میباشد، چگونه استعداد های گوناگون **ومغایر** درافراد یافت میشود ؟

آیاممکن نیست وجود محرك را دراستعدادها و خصوصیتهای درونی **نیروی جوششی** که خود **سرشتی** است بحساب آورد ؟

چگونه این‌مغایرت‌ها وتفاوت‌ها حتی‌بین‌دونفر که همزاد وتوأمان ازیك‌بطن خارج شده‌اندپدیدمیآید ؟

چنانکه میدانیم درهریك از اجزاء اندام ما **توانائی** ویا **ناتوانائی‌سلول‌ها**

عهده‌دار نقش مهمی‌در **مکانیسم** اندام می‌باشند، آیا چگونه مادر داشتن ویانداشتن این توانائی‌ها وناتوانی‌ها که مربوط به **راز وراثت** وارثی‌است اختیار داشتیم؟

عشق‌وآرزو دونیروی شگرف محرك تمام کوشش‌های بشری‌وغرض اصلی مبارزات آفرینش اواست (اینشتین)

آیا علت پیدایش **عشق** و **آرزوهای** گونا گون که درافراد بوجود میآیـد چیست ؟

آیا عکس‌العمل‌این‌عشق و آرزوهای گونا گون درافراد بشر خـود عهده دار نقش‌مهمی‌درسر نوشت نیستند ؟

۱۰) بطوریکه میدانیم هریك ازافراد در کرهٔ‌زمین برای خود شخصیتی قائل است که همه چیزعالم درشخصیت(**من‌ذهنی**)او خلاصه میشود .

آیا ممکن‌است تصور کرد **طبیعت و ناموس‌وقانون** جهانی برای هـریك از افراد انسانها برنامه‌ای تهیه کرده است ونام آن‌را **سرنوشت** گذارده وآنان‌را مجبور کرده باشد که طابق‌النعل‌بالنعل مطابق‌آن برنامه رفتار نماید ؟

چنانچه **سرنوشت** بـاین صورت باشد **جزاء** را بچه معنی بـاید تعبیر نمود ؟ وبه**توالی‌وتواتر**این گذشته‌ها منجر**به آغاز**خواهدشد وچنانچه‌جهان‌هستی **آغازی** داشته باشد همچنان لازم است **انجامی** داشته باشد . چنانچه **آغازو انجامی** داشته باشد مسئلهٔ از**هست**بـه **نیست** شدن و بالعکس ویابـ‌ودو**نا بود** و **هستی** و **نیستی** پا بمیان میگذارد .

درصورتیکه جهان هستی رابا کلمهٔ **نیستی** ونا **بودی**سروکاری نیست .

گذشته‌وآینده مربوط به **تصور وادراك** ما بصورت **نمود** است‌درصورتیکه جهان هستی رابا **بودمطلق** سروکاراست .

چنانچه تصور کنیم سرنوشت باین‌صورت وجودداشته‌باشدتکلیف**جزاء چیست؟** مسلم‌است خواهیم گفت چنانچه ما **بر خلاف** برنامهٔ تعیین شده رفتارنکنیم سزاوار جزاء میباشیم .

سؤال میشود چگونه ممکن است مابتوانیم **بر خلاف** آنچه که بنام **سرنوشت** مینامیم رفتار کنیم.

میگویند **عقل وفهم تفویض** است وبکاربردن درامورنیك وبد **باختیار**.

ازاین آقایان نمیشود سؤال کرد چنانچه **اختیار** وجود دارددیگر **جبر** چه معنی دارد ؟

وآیا چه **عاملی** باعث میشود ویاچه **محرکی** درما بوجود میآید که برخلاف **عقل** ویابرخلاف **سرنوشت** اعمالی بکنیم ؟

آیا وجودآن **محرك وتمایل و کشش** انسانها **بخلاف جهت** سرنوشت و یا برخلاف **رأی عقل** بعهدهٔ چه **نیروئی** است ؟

ممکن استاین توهم پیش بیاید که بعهدهٔ **ما** میباشد.

درجواب خواهیم گفت **ما کیستیم** و ما **چیستیم** ؟

چنانچه ما بتصورناروا خیال کنیم اختیار **توانائی‌وناتوانی‌های سلول‌های** اندام مادرحیطهٔ اختیارما است خیال بس‌باطلی درمغزخود بوجودآورده‌ایم.

آیا جهان هستی برای وجود ما **انسانها** بوجود آمده است وما انسانها که خودرا **اشرف مخلوقات** میدانیم‌همه‌چیزعالم هستی‌برای ماو**متعلق** بماست‌وشخصیت مادرجهان هستی بحدی مهم است که برای ما**بهشتها** و **جهنمها** ساخته‌اند ؟!

چنانچه **جهنم** و **بهشت** باین صورت وجود داشته باشند تکلیف **جبرواختیار** چیست ؟

آیا بهتر نیست که **بهشت وجهنم** را در**وجود** خود بحساب آورده و**قاضی** آن را **وجدان** خود قراردهیم وعلت بوجودآمدن بهشت وجهنم رادر**روح**خودومربوط به **اعمال**خود بدانیم ؟

آنچنان گـرم است بـازار مکافات عمل

چشم اگربینا بود هرروز روز محشر است

چنانچه مازندگی‌خودرا بامسئلهٔ**اختیار**تطبیق کنیم مواجه با اشکالی خواهیم شد واگرباجبـرباشکال‌دیگری که عقل‌ازقبول‌هریك ازآنهابنحوی سرپیچی‌میکند.

اگر فرض کنیم **بینابین** است و یا هردو ویا **مخلوطی** ازجبرواختیار ویا **ممزوجی** ازآنها این مسئله رانمیشود **جدی** تلقی کرد چون معمولا اینفرمولها به شوخی و**بازی باکلمات** بیشترشباهت دارند تا **حقایق** امور.

وانگهی مگرشواهد و وقایع زندگی انسانها تحت **یك سیستم** ویك **قالب** ریخته شده است که بتوان یاك فرمول ثابت وبدون تغییردرمقابل آن ارائه داد؟

کافیست شواهد و وقایع زندگی خوشبخت‌ترین فرد بشر را با دیوانه‌ای که درتیمارستان بزنجیر کشیده شده است مقایسه کنیم.

جام می وخون دل هریك بکسی دادند

در دایرهٔ قسمت اوضاع چنین باشد

(حافظ)

وانگهی سه ملیارد افراد کرهٔ زمین هر کدام به‌نوبه از دریچهٔ چشم‌خود شاهد دنیای مسکون میباشند که بجرأت میتوان گفت ازاین‌عده حتی دونفرشاهد وناظر وقایع مطلقاً مساوی نیستند.

سنجش حقایق‌جهان هستی ازدریچهٔ چشم هر کسی باندازه‌ایست که **ادراك معقول وادراك محسوس** اودردسترسش قرارمیدهد ولاغیر.

آری این است رئوس مسائلی که هرصاحب نظری درمورد جبرو اختیار در سراسر زندگانی خود با آن مواجه میباشد و در مقابل سؤالاتی قرار میگیرند که جواب آن ازعهدهٔ هیچ **عقل سلیم ومغزمتفکری** ساخته نیست.

باتوجه به مقدمه‌ایکه یادآورشدیم‌متوجه‌میشویم باچه‌مطالب **بغرنج وپیچیده واسرار آمیزی** دراین کتاب مواجه خواهیم شد.

امیدواریم باجدیتی که درتجزیه وتحلیل مسائل گوناگون دراین کتاب‌بعمل آمده‌است حداقل‌موفق شویم که بدانیم‌حقیقت وواقعیتی درعالم‌وجودوجوددارد که دسترسی بدرك آن به‌آسانی امکان‌پذیرنمیباشد.

چون مسئلهٔ **جبروتفویض** پیوسته ازمباحث مهم **فلسفه** بوده است لذا لازم میدانیم قبل‌ازشروع دربحث به‌نظریهٔ علماء وفلاسفه وصاحبنظران اشاراتی بنمائیم

وقبل ازاینکه عقاید دیگران راراجع به مسئلهٔ مورد بحث یاد آور شویم بی مناسبت نیست به معنی تحت اللفظی جبر و تفویض آشنا شویم .

سرنوشت ـ عبارت است ازسلسلهٔ متوالی حوادثی که مجموعهٔ آنهارا **تقدیر** میگویند (ربو) .

سرنوشت ـ عبارت است از جریان حوادث پیوسته‌ای که معرف وجود **تقدیر** میباشد، تقدیر فلان حادثه رااداره میکند وارادهٔ اوسرنوشت راتشکیل میدهد یکی علت است دیگری معلول، تقدیر قوی وقاهراست حال آنکه سرنوشت رئوف یاظالم باشد.

(موریس مترلینگ)

جبر ـ درلغت بمعنی کسی را بزور بکاری واداشتن است ودراصطلاح سرنوشت وتقدیر وبعبارت دیگر برنامه‌ایست تغییر ناپذیر که ازروز نخست برای انسان تنظیم شده‌است.

تفویض ـ درلغت بمعنی واگذاردن وسپردن کارویاچیزی بکسی است.

اختیار ـ بمعنی مختاربودن و آزادی کامل داشتن درکارویاامری است .

لغت واگذار و اختیار درمعنی ومفهوم تحت اللفظی مانند بخشودن وبخشیدن درظاهرخیلی بهم نزدیك است ولی درمعنی ومفهوم واقعی متفاوت میباشد .

منباب مثال میتوان گفت پست وزارت را بشخصی تفویض میکنند ووزارتخانه‌ای را باوواگذارمیکنند وزیر نامبرده اختیاروزارت ووزارتخانه را دارامیباشد ولی اختیار اومحدود است بقوانینی که حاکم بر موجودیت آن وزارتخانه است حال چنانچه وزیر نامبرده بخواهد اختیار بمعنی و مفهوم مورد نظر مارا داشته باشد لازم است از مجلس شورای ملی ویاقوهٔ مقننه اختیارتام بگیرد دراین صورت پست وزارت بوزیر نامبرده واگذارشده است وهمچنین طبق قانونی خاص اختیار باوداده شده است .

نظریهٔ دیگران راجع بجبر و تفویض

رواقیان ــ جریان امورعالم را **ضروری** میدانستند و**جبری** بوده‌اند .

ابیقور ــ انسان رامطلقاً **مختار**میدانست .

ذیمقراطیســ همهٔ اموررا **علت**و**معلول** یکدیگروووقوع آنهارا **ضروری** و **جبری** میدانست .

فیثاغورث ــ قسمت هر کس ازاول معلوم شده جهت دانستن قسمت لازم است زبان اعداد رابفهمیم .

هراکلت ــ دنیادارای ناموسی است تغییرناپذیر **ازلی** و **ابدی** وانسان**مجبور** باطاعت ازاین **ناموس** است .

سقراط ــ **اراده** آزاد نیست یعنی‌انسان **فاعل مختار** نتواندبود مگراینکه پیروی از**عقل** کند که درآن صورت نیکی وخیررا **اختیار**مینماید .

ارسطو ــ انسان درتعیین**سرنوشت** خودآزاداست،فضیلت وبدی‌در **اختیار** ماست،درروی آوردن بهر کدام آزادیم.

افلاطون ــ عقیدهٔ افلاطون عیناً مانند عقیدهٔ **ارسطو** میباشد .

زنون ــ هرچیز**معلول**عللی‌است تغییر ناپذیروهمه‌چیزازپیش**تعیین**شده‌است.

دکارت ــ انسان را **فاعل مختار** میداند باین‌معنی که **اراده‌اش** آزادودارای اختیاراست، امااین آزادی واختیارنه آنچنان است که**ارادهٔ** خودرابرهرچیزتعلق‌دهد یااینکه بهرامری اراده کند انجام بگیرد بلکه مقصود اینست که ارادهٔ انسان قاصر ومانعی ندارد والبته بترجیح بی‌مرجح نمیگراید وساده‌ترچنین میگوید :

چون اعمال تن بطورمکانیك انجام میگیرد **روح آزاد** است و میتواند بجسم تأثیرونفوذ کند پس روح درانتخاب نیك وبد **آزاد** است .

طماس هابز ــ **نفس** یا **روح** (**روان**) هم خیر جسمانی نیست و میان

حیوان وانسان تفاوت در شدت وضعف مدارك است ما نیز مانند جانوران گرفتار نفسانیات هستیم که برما مسلط وازخود **اختیاری نداریم** وهمچنین میگوید انسان درخواستن ویانخواستن آزاد نیست پس ازاینکه اراده کرد **آزاد است** .

طامس هل گیرین ـ عقیده دارد بشر **تحت تأثیر** عوامل گذشته است وضمناً خود یك عامل است ومیتواند بسوی **کمال** ونیکی برود .

مالبرانش ـ برای انسان **اختیار** قائل است ومیگوید مشیت خداوندفقط بکلیات تعلق میگیرد نه بجزئیات .

اسپینوزا ـ معتقد بقانون **علت ومعلول** بوده واتفاقات رامعلول عللی غیر قابل تغییر میداند و **مختار** آنرا میداند که وجودوفعلش باقتضای ذات خودش است وموجب خارجی ندارد و مضطر ومجبور آنست که دیگری اورا بوجود آورده و فعل اورا برحسب اقتضای معینی برانگیزد بنابراین جز ذات واجب الوجود فاعل مختاری نتواند بود .

لایبنیس ـ باعمال انسان نه **جبر** قائل است نه **تفویض** ونه **آزادی مطلق** (اختیار) **تفویض مطلق** قائل نیست چون **مقدور بودن** امور دنیارا بنابرترتب **معلول بر علت** می دانست .

جبر مطلق راهم قائل نیست ومیگوید اختیاراست **(امر بین الامرین)** زیرا مختار کسی را میگویند که فعلش ازروی شعورباشد ودیگری اورا مجبورنکند وآن فعل ممکن است نه واجب هندسی، واین سه شرط دراراده انسان موجوداست. **شعور وعقل با قوهٔ تمیز** داشتنش که آشکاراست اگرچه بیش وکم دارد ودرهرحال محدوداست. دیگری هم اورا مجبور نمیکند چون هرنفس انسانی یك **جوهر فرد** است ضمناً برجوهر ازخارج تأثیری وارد نمی آید وهر **اثری** ازاوبروزمیکند از **نیروی درونی** خود اواست بجزاینکه چون مخلوق است بالطبع **محدود** است ومانند **آفریدگار** قدرت تام ندارد .

کانت ـ درکتاب **برهان عملی** چنین نوشته است ازنقطهٔ **نظر زمان** ونظم آن اگرمیتوانستیم در **روح** کسی آنطوریکه از کارهای **داخلی وخارجی** اوپیدا است

نفوذ کنیم وتمام علل خارجی وداخلی را از کوچك وبزرگ درنظر بگیریم میتوانستیم **آینده** این شخص را چنان بدقت تعیین کنیم که یك خسوف ویا کسوف را .

لاپلاس ـ کوچکترین آثاردهر که بواسطهٔ حقارت وعدم اهمیت خودظاهراً باقوانین کلی **طبیعت** نامربوط بنظرمیرسد بالعکس مانند انقلابات عظیم خورشید نتیجهٔ مستقیم ولازمهٔ این قوانین میباشد .

سی سرون ـ **عقل** و **تمیز** مارا **مجبور** میکند که اقرار کنیم تمام آثار وحوادث از **تقدیر** بوجودمیآید غرض از تقدیر عبارتست ازیك رشته علل که بایکدیگر ارتباط دارند ومولد آثارمیباشند .

گوته ـ درمباحثات خود باا کرمان چنین مینویسد :

انسان برای این خلق نشده است که مسئلهٔ **غامض خلقت** را حل کند بلکه برای این بوجودآمده است که باهمیت مسئله متوجه شده درسرحدمدرکات خودمتوقف شود.

لوئی چهاردهم ـ میگفت **میل** مابابین قرار گرفته است .

شکسپیر ـ میگوید انسان میتواند ارباب **تقدیر** خود باشد.

شوپنهاور ـ بشر تحت **تأثیر** یك قوهٔ شوم وقاهری که آنرا **اراده** مینامند بدنیا آمده است وزندگی میکند ، شخص میتواند آنچه را که **اراده** کرده است انجام دهد ولی نمیتواند آنچه را **خواسته** است کنترل کند.

شوپنهاور درمسئلهٔ رؤیت آینده چنین اظهارنظر کرده است :

اگرالزام وایجاب حوادث را که بموجب اصل مسلم **علت و معلول** بوجود خواهد آمد بپذیریم رؤیت آینده غیرقابل **فهم و محال** خواهد بود .

ویکتور هوگو ـ سرنوشت شبیه چهار راه است کـه کاربعهدهٔ تعیین سمت و جهت مساعد میباشد.

نیچه ـ بگذار **سرنوشت** بدلخواه خودبسوی من آید اوچون طفل کوچکی **معصوم** است .

پرفسور بوزانـو ـ نه ارادهٔ **مطلق** وجـود دارد ونه **تقدیر مطلق** بلـکه **آزادی ارادهٔ** ما نسبی است .

ناپلئون ـ سرنوشت وحیات انسانها بحدی حساس است که یك سنگ ریزه میتواند مسیر آنرا تغییردهد حتی‌در **سرنوشت ملت‌ها** نیزمؤثرواقع شود.

پاسکالـ اگرریگی‌درمجرای بول «**کروmول**» سیاستمدارمعروف انگلستان جای نمیگرفت و اورا بمرض سنگ مثانه ازبین نمی‌برد عیسویت ازبین میرفت و خاندان سلطنتی‌انگلستان راه اضمحلال‌پیش‌میگرفت .

شلینگ ـ معتقد **بآزادی اراده** است .

هگل ـ اونیزمعتقد **بآزادی اراده** است .

اپیکتیوس ـ امور دنیا بردوقسم‌میباشد قسمتی که در **اختیار ماهست** و قسمتی که در **اختیار ما نیست** آنچه دراختیار مااست**فکرواراده** است. پس اگر بر**نفس** خودمسلط باشیم وقدرت وعزم و**اراده** داشته‌باشیم آزاد و **مستقل** خواهیم بود، چه هیچکس نمیتواند **برعقل و نفس ما مسلط شود** .

فیخته ـ اصل‌تکلیف‌است یعنی‌طلب**کمال** واین متضمن **آزادی ومختاریت** است چون کردار وعمل ناشی از اراده وخواست است نمیتوان گفت اصل **اراده‌و خواستن** است .

بوترو ـ انسان افرادش فاعل**مختار** است وحیوان اختیارش نوعی و جمعی‌است ونبات اختیارش بسیار ضعیف است وجماد هیچ اختیار ندارد .

امیل‌بوترو ـ همه اعمال‌انسان اختیاری‌است وکارهای اورا میتوانیم‌تحت قاعده درآوریم‌وپیش‌بینی کنیم .

ژان ژاك روسو ـ فاعل مختار بودن‌انسان باین وجه است که میان **حس نیکوکاری و هوای نفسانی** گرفتاراست امانمیتواند هرچه را خیر اواست اختیار کند ومختاربودن جزاین چیزی‌نیست .

اگوستین ـ جبرواختیار وسرنوشت وتقدیرمربوط **بفضل‌الهی** است .

رنوویه ـ انسان دراراده‌خود **مختار** است اما **وجدان** او انجام تکالیف‌را بطور قطع امرمیکند .

الفرد فویه ـ نباید بگوئیم انسان **مختار** است یابگوئیم **مجبور** است

بلکه باید گفت اعمال انسان موجب است اما در **اختیار** سیر می کند .

کانت ـ اظهار نظر دیگر کانت باین نحواست که انسان **مختار** است واین مطلب به **برهان واستدلال حاجت** ندارد واصلا برهان برنمیدارد وازمسائلی است که **عقل نظری** درآن عاجزاست اما **فطرت** بر آن **حکم** میکند وهر کس درست تأمل نماید درمی یابد که **مکلف** است وبرادای تکلیف توانا میباشد واگر توانا نبود خودرا مکلف نمیدید و**مجبوریت** خویش را درنمی یافت زیرا بسیار میشود که انسان پیروی ازامر **عقل** میکند با آنکه باتمایل طبع منافی است پس اگر مختار نبود نمیتوانست از آن پیروی کند .

ویلیام جمز ـ اعتقاد **بجبر** شایستهٔ کسانی است کـه تنها نظر **بگذشتهٔ** دنیا داشته باشند و **آینده** رامنظور ندارند واین باروش اصالت عمل منافی است زیرا ایـن عقاید مایهٔ دلسردی ونا امیدی است ولی اعتقاد به **فاعل مختار** بـودن انسان سبب میشود که شخص ازروی نشاط و **امیدواری** وقوت قلب زندگی کند .

برگسن ـ رسالهٔ دکترای خودرا درموضوع جبرواختیار نوشت .

چون هیچ امری بی **علت** نمیشود پس ارادهٔ هر کس برهر امری که میکند علتی دارد وآن علت راهم علتی است وسلسلهٔ این علت ها همچنان کشیده است پس ارادهٔ مزبور نظر بوجوب ترتب معلول وواجب بوده وآنکس در ارادهٔ خود مختار نبوده است واز زمانیکه قاعدهٔ تداعی معانی واجتماع آنها درذهن برحسب مناسبات معلوم و مـورد تصدیق شد این **استدلال** قوت گرفت که چون حصول هرمعنی در ذهن مایـهٔ حصول معنی دیگر میشود پس معانی نسبت بیکدیگر حکم **علت ومعلول** دارند وجوب تـرتب معلول بواسطهٔ قانون بقای **کارمایـه** نیز تأییدشده ازآنرو که گردش جهان را مـانند گردش ماشینهای کارخانه جلوه گرساخت وتصور جهان ماشینی را برای دانشمندان پیش آورد واین قاعده را نسبت بکارمایه حیاتی وخودآگاهی نفس نیز تعمیم دادندو چنین پنداشتند که نیروئی که مایهٔ حیات وخودآگاهی است تابع قوانین نیروی دیگر است وباندك تأمل آشکار میشود اگر چنین باشد دیگر مجالی برای اختیار باقی نمیماند وجمیع اعمال وارادات انسان موجب خواهد بود.

اینشتین ـ از گفته های اینشتین:

ـ من **بآزادی** بشری بمعنی فلسفی آن تاحدودی اعتقاد ندارم من معتقدم که هر کس نه تنها بامر **ضروریات خارجی** بلکه زیر تسلط **نیروی داخلی و خواهشهای معنوی** خویش **درتکاپو** است.

روزی چندین بار بخاطرم میگذرد که زندگی **درونی و برونی و ظاهری و باطنیم** بکار همهٔ انسانها یعنی آنها که هنوز راه میروند و آنها که خاك شده‌اند **بستگی دارد.**

بیشر عرفا وشعرای ایرانی جبری بوده‌اند، اشعار زیر نمونهٔ افکار آنهامیباشد:

فردوسی :

قضا چون ز گردون فروهشت پر همه عاقلان کور گردندو کر
ملك گفت احسنت فلك گفت زه قضا گفت گیر وفلك گفت ده

حافظ :

غم جهان مخور و پند من مبر از یاد
که این لطیفهٔ نغزم ز رهروی یاد است
رضا بداده بده و زجبین گره بگشای
که برمن و تودر اختیار نگشاد است

خیام :

یارب تو گلم سرشته‌ای من چکنم
وین پشم و قصب تورشته‌ای من چکنم
هر نیك و بدی که ازمن آید بوجود
تو بر سر من نوشته‌ای من چکنم

عبیدزاکانی :

ای عبید این سفری نیست که من میخواهم
میکشد دهر بزنجیر قضا و قدرم

صائب تبریزی :

در نقطهٔ موهـوم هویداست بتفصیل
هر نقش که دردیدهٔ این‌عرش عظیم‌است
راضی بقضا باش که درخاطر خـورسند
چندانکه نظر کار کند ناز و نعیم است

بطوریکه ملاحظه شد نوابغ‌وصاحبنظران‌وفلاسفه ویاعرفا هر گروهی بنحوی ازانحاء دارای معتقدات خاصی‌میباشند ، چنانچه باتأمل و تعمق کافی نظرات آنها را مورد دقت قراردهیم بخوبی‌متوجه خواهیم شد هیچکدام ازنظرات آنها برای‌عقل وفهم‌قانع کننده نیست .

گذشته از اینکه ارائهٔ هر گونه فورمولی تحت هرنوع قالب وسیستمی‌برای حل این‌مشکل ممتنع مینماید ، مسئله بنحوی است که برای‌آشنائی بحل مراحل ابتدائی ویاراهنمائی ماحتی کتابهائی هم ازعهدهٔ ادای مطلب برنمیآیند.

ازاین سبب لازم دانستیم قبلاتوجه خوانندگان محترم رابااین نکته معطوف داریم که توقع وانتظارحل‌این مشکل‌عظیم‌را که بارمزحیات‌ومعنی‌زندگی‌مابستگی دارد ازاین کتاب نداشته باشند .

شاید دربدوامرچنین بنظربیاید که در مسئله‌ای که ارائه هر گونه فورمولی تحت هرنوع سیستم ویاقالبی اعم ازجامع ویاکامل ویاناقص که بتواند درحل این مشکل حداقل‌مارا رهبر ویاراهنما باشد ممتنع مینماید بحث وفحص بیهوده کردن دراین راه جایزوصواب نباشد .

گرچه‌دربدوامرامکان دسترسی‌بحل‌این‌مشکل آسان‌وساده نمی‌نماید، ولی‌این نکته رانباید نادیده‌انگاشت که‌کاوش‌دراسرارورموزحیات ومعنی‌زندگی‌باخصوصیات وجودی هرانسان متفکری سرشته شده است .

دراین موردکافی‌است بنکته‌ای آشناشویم وبدانیم که عالم وجوددارای ناموس وقانون خاصی است که بآسانی ما را به‌آن راهی نیست .

وحداقل بااین نکته‌آشنائی حاصل نمائیم که مطالعات ومعلومات ومحفوظات

ماکه مجموع آنها معتقدات ویاشخصیت ذهنی ماراتشکیل داده است، بنحوی است که اصولا ممکن نیست درمقابل واقعیت وحقیقت عالم وجود عین واقعیت باشد.

حداقل این نکته برای ماآشکارشود که علت و معلول‌هائیکه معمولا قوای دماغی ما میسازد ویاقوانین منطقی که درهرموردی برای مابهترین وسیله و اسلحه است درمقابل درك حقیقت وواقعیت عالم‌وجود ممکن نیست‌کار گرافتد.

باکمی تأمل وتعمق دراین‌مسئله بخوبی آشکارخواهد شد که برای اقدام به هرعمل ویاامری‌باید وسائل وامکانات‌را درنظر گرفت، برای‌درك ویاحداقل آشنائی باسرار ورموزعالم وجود احتیاج بوسائلی داریم.

آیا بادارابودن جسم سه‌بعدی ووسیلهٔ ادراکی که دردست داریم حل‌این‌مسئله ممکن مینماید؟! کافی است که باین مسئله‌آشنا شویم وبدانیم که وسائل ادراك ما بطور کلی برای درك حقیقت وواقعیت جهان ناتوان وفقیراست.

اگربواقع مابتوانیم راهی راپیدا کنیم که بدانوسیله مارا بشناسائی حقیقت و موجودیت خودمان‌آشنا سازد بزرگترین گام را درتحری حقیقت برداشته‌ایم.

عالیترین نتیجه‌ای که ازاین راه عاید ماميشود خودشناسی است.

چنانچه بواقع طالب‌درك حقیقت وخواستار احراز کمالات‌باشیم اولین‌وسیله وکلید رمزآن خودشناسی است.

آری خودشناسی عالیترین وسیله‌ایست درراه‌طلب وجستجوی کمالات.

بااشاراتیکه درعنوان این کتاب‌آمده است خوانندگان ماباتعجب فراوان با نقطهٔ ابهام عظیمی مواجه خواهند شد که با اعتراف صریح نویسنده به ناتوانی در مورد مسئله‌ای که‌خود بصراحت اظهارمیدارد حل‌آن ممکن وآسان نیست بچه‌علت قلم بدست گرفته ودراین راه گام‌نهاده است؟!

برای روشن شدن مطلب ورفع‌این‌ابهام‌لازم است متذکرشویم که هدف اصلی نگارش این کتاب مربوط باین نکته است که حداقل بدانیم چگونه ممکن است مسائلی وجود داشته‌باشد که بآسانی ازعهدهٔ درك هرانسان متفکری برنیاید.

وحداقل باآشنائی‌بخودشناسی بدانیم ماانسانها که خودرا گل‌سرسبدآفرینش

ومظهر کامل موجودات عالم وجود واشرف مخلوقات میدانیم چگونه درمقابل حل رمزحیات ومعنی ومفهوم زندگی خود عاجزوناتوانیم .

شاید انسانهائی در کرهٔ زمین یافت شوند که بعقیدهٔ خود دسترسی بعلم وعالم ومعلوم و کلید رمز عالم هستی یافته باشند. وشاید بتصورنارواکلید زرین حل معضلات واسرار عالم وجود درصندوقخانهٔ مغز چندگرمی آنها بودیعت گذاشته شده باشد و کلیهٔ معضلات ومشکلات مربوط بعالم وجود درمغزفقیر وناتوان ویا درعقل عاجزو ناتوانتراز آن حل و فصل شده باشد دراین مورد بهتر آنست که این گروه را بحال خود گذارده وبراه خود درتحری حقیقت ادامه دهیم .

فقط کافی است این گونه افراد لحظاتی بخود آیند و بنیکی باین نکته توجه کنند که آنچه رااز حقایق عالم وجود استنباط کرده‌اند قاضی فهم و عقل خودشان رأی به‌حقیقت وبداهت آن داده است نه‌قاضی ویاحاکم عالم وجود .

ضمناً متوجه باشندآنچه را بوسیلهٔ مبادی ذهنی دسترسی بحقیقت و واقعیت آن دارند بنحوی است که بهیچ وجه ممکن نیست معیاری جهت سنجش حقایق مطلق امورجهانی قراربگیرد .

بهرصورت هرانسانی که‌متوجه معنی ومفهوم حقیقت و واقعیت زندگی‌است بایدمتوجه این مسئله باشد که با اطلاعات ومطالعات ویامعلومات کلاسیك و باتقید و تعصبی که معمولا به عقاید و دانش های خود داریم ممکن نیست به جنگ حقایق و بجستجوی مسائلی که بالاتر و والاتر از وهم و گمان و یقین ذهنی است رفت .

باقوانین منطقی وقیاس واستدلالی که معمولا ازتمثیل امورمقارنه‌ای و نسبی برای احتجاج بدست می آید ویا باقوانین جدل وسفسطه ومغلطه ممکن‌است بظاهر انسانهائی را قانع ساخت ویاذهن گروهی‌را اغفال نمود ویا بدانوسیله سند حماقت خود را امضاء کرد .

ولی‌این نکته رانباید ازنظر دور داشت که احتجاج مقارنه‌ای و نسبی هرچند برمبنای صحیح قرار گرفته باشد و هرچند صد درصد فهم به بداهت آن رأی دهد

بهیچوجه ممکن نیست آن نوع استنتاج بتواند معیار صحیح برای میزان درك امور کلی ومطلق جهانی واقع شود .

یاد آوری :

امیدواریم با اشاراتی که درمقدمهٔ این کتاب آمد خوانندگان گرامی بهدف اصلی نگارش این کتاب آشنا شده باشند .

با اینکه روش ما درتهیه وتنظیم این کتاب اختصار کلام بود و تاسرحد امکان سعی نمودیم که درطرح مسائل مختلف مطالب را کوتاه وفشرده سازیم با وجود این چون مسئلهٔ موردبحث معضلتر ومشکلتر از آن بود که حتی بتصور نگارنده در آید، چون دربرخی ازموارد برای توضیح وتشریح مسائل مختلفه بطوریکه درصفحات مخصوص متذکر شدیم حتی کتابخانه‌هائی هم بخوبی ازعهدهٔ ادای مطلب برنمیآیند ما به تشریح و توضیح آن مطالب فقط باشاراتی درچند صفحه قناعت ورزیدیم لذا ازخوانندگان محترم معذرت میخواهیم .

با در نظر گرفتن مراتب فوق معذلك کتاب تهیه‌شده از مقدار صفحاتی که درنظر داشتیم بیشترشد ودرنتیجه ما را مواجه بااشکالی نمود که در مرحلهٔ نخست مطالعهٔ آن کتاب دریك جلد سبب مزاحمت خواننده میشد. گذشته ازاینکه ازلحاظ قطر کتاب و سنگینی و زیادی صفحات صورت پسندیده‌ای نداشت با وجود طرح مسائل گوناگون که هر یك بنوبهٔ خود مباحث دامنه داری است خواننده را خسته نموده ونسبت بمطالعهٔ کتاب ناراحت وبی‌رغبت می‌ساخت بعبارت دیگر تمایل لازم و آمادگی خاص را برای مطالعه فراهم نمیساخت .

آخرالامر باین نتیجه رسیدیم و بهتر دانستیم که کتاب اصلی را بچند قسمت نموده ودرچند مجلد تهیه وچاپ وتقدیم نمائیم.

خوشبختانه مطالب کتاب بطوری تنظیم شده بود که تقسیم آن بچند قسمت امکان داشت ، قسمت اول کتاب که فعلا در دسترس ارباب ذوق وصاحبنظران قرار داده‌ایم بطور کلی میتواند مقدمه‌ای براصل هدف نگارش وافکار نویسنده باشد .

با اینکه‌این کتاب خودمقدمه‌ایست از کتاب اصلی معهذا مندرجات مجلدات

دیگر به‌نوع وسبك خاص دیگری تهیه‌شده است که باسبك وطرز نگارش این کتاب تفاوت بسیار دارد، آنچه دراین جلد باشاراتی بآن قناعت شده‌است درمجلدات دیگر باندازهٔ کافی تجزیه وتحلیل وتشریح گردیده است .

ذکر این نکته ازاین نظر است که ممکن‌است برخی ازمطالب گفته شده دراین کتاب قدری پیچیده ویامبهم بنظر بیاید ولی بامطالعهٔ مجلدات دیگر رفع آن ابهامات در حدود امکان خواهد شد .

با اینکه این کتاب ازلحاظ ارزش ادبی وسبك نگارش غنی نیست ولی نویسنده درحدود قدرت وتوانائی خودسعی بلیغ درساده نویسی نموده است ازاین سبب جملات این کتاب ازلحاظ انشائی فاقدارزش ادبی‌است وامید است ارباب ذوق وصاحبنظران براین نقصیه قلم‌عفو کشیده بمفهوم ومعنی‌ومقصود اصلی آن توجه نمایند.

امید است هرچه زودتر مجلدات دیگر این کتاب راچاپ ودردسترس ارباب ذوق وصاحبنظران ومحققین قرار دهیم .

تهران اول‌خرداد ۱۳۴۰

عبیر

افکارپراکنده درقلمروسرنوشت

«مناظرهٔ عقل و فهم»

ازلحاظ آشنائی بیشتر بهدف اساسی نگارش این کتاب مسائل‌چندی رابصورت مناظرهٔ **عقل‌وفهم** مورد بحث قرار داده‌ایم .

چون در صحنهٔ نبرد مرگ وزندگی عموماً شاهد و ناظر وقایع گوناگون میباشیم که تجزیه وتحلیل آن‌بآسانی‌برای عقل‌وفهم ممکن نیست معمولادراینگونه موارد عقل وفهم بمناظره میپردازند .

قبل‌ازشروع مناظرهٔ عقل وفهم لازم است اشاره‌ای بافسانهٔ زندگی بکنیم:

افسانهٔ زندگی

من یعنی موجودی بطول یك متروهفتاد سانتیمتربوزن ۷۱ کیلوگرم دارای دوچشم‌ودو گوش ویك بینی ویك زبان و دودست ودوپا ودستگاه گوارش وتنفس و اعضای تناسلی ومقداری رگ وخون وپوست و گوشت واستخوان وروده‌ها.

ویااینکه **من** موجودی که تشکیل یافته است ازیك صد ملیارد سلول بگفتهٔ **لو میر** ویایکصدهزارمیلیارد سلول بنابگفتهٔ **هنگی**عالم زیست‌شناس معروف،صحت وسقم اعداد گفته شده بعهدهٔ گویندگان آنست .

ویااینکه **من** تشکیل یافته‌ام ازمجموع سلولها (یاخته) که ازمجموع آنها نسج عضلانی براطراف مشتی استخوان گردآمده، ویا اجتماعی ازذرات اکسیژن وهیدرژن و ازت و کربن.

ویااینکه **من** یعنی۶ کیلو گرم استخوان و۱۵ کیلو گرم آلبومین وفیبرین و ۵۰ کیلو گرم آب .

ارگانیزم هرانسانی بطرز خاصی تشکیل یافته است که دارای خصوصیات فیزیولوژی مخصوصی است .

خصوصیات فیزیولوژی اندام مادرصحنهٔ زندگی‌ما نقش مهمی راایفا میکنند که درسرنوشت هرانسانی بی‌تأثیرنخواهد بود .

برخی **پندارها** ویا **گفتارها** ویا**رفتارها** با **انگیزه**‌های خاصی‌همراه‌میباشد که آن **انگیزه‌ها** خود با **خصوصیات فیزیولوژی** مربوط بوده و رابطهٔ مستقیم با مسائل ارثی دارد .

از طرفی انسانها دارای **تمایلات** و **غرایز** بوده و همچنین هر کدام دارای **استعدادهای** خاص میباشند غرایزواستعدادهای سه‌میلیارد افراد بشر هریك دارای خصوصیاتی است که با **خصوصیات فیزیولوژی** آنها رابطهٔ مستقیم دارد .

عموماً درمقایسهٔ کیفیت تمایلات وغرایز وخصوصیات فیزیولوژی و روانی و استعدادها **مغایرتهائی که** حاکی ازعدم تساوی آنهااست بچشم‌میخورد .

بدیهی است که عدم تساوی و تشابه استعدادها و**غرایز** و **تمایلات** در صحنهٔ زندگی‌خود انگیزهٔ خصوصیات و **افکار** وروش خاصی‌درزندگی‌افراد میباشد که **سرنوشت** آنهارا درمسیرمخصوصی قرارخواهد داد ازاین‌نظر نمیتوان رابطهٔ‌سرنوشت را بامسائل موروثی نادیده انگاشت .

نطفهٔ پاك بباید که شود قابل فیض
ورنه‌هرسنگ وگلی لؤلؤومرجان نشود
(حافظ)

سلولها ازلحاظ خصوصیت فیزیولوژی دارای کیفیت خاصی‌میباشند که آن مربوط به **مقاومت** یا**ناتوانی** آنها است مقاومت وناتوانی **سلولها** ممکن است **موضعی** ویامربوط **بعضوی** ویااینکه بطورکلی شامل اندام باشد هریك ازاعضای اندام مابادارابودن خصوصیات فیزیولوژی و کیفیت خاص وجودی دارای **استقامت**

ویا **ناتوانیهای خاصی** میباشند .

هریك ازاعضا ویااجزاء اندام مادرتصادف ویاتصادم با میکربها ویا عوامل گوناگون لازم است **مصونیت** داشته باشد **مصونیتها** فقط در سایهٔ **استقامت و خصوصیات فیزیولوژی سلولها** ازلحاظ **مقاومت** ممکن است .

اگر سلولها در مقابل میکربها ویا عوامل گوناگون دارای **مقاومت** لازم نباشند بدیهی است **مصونیت** لازم را نخواهند داشت .

ازاین لحاظ میتوان گفت مصونیت هریك ازاعضاء ویااجزاء اندام درمقابل میکربها ویاعوامل گوناگون رابطهٔ مستقیم با**استقامت** یا **مقاومت** و یا **ناتوانیهای سلولها**دارد .

احتیاج بتوضیح بیشتری نیست که **مصونیت** وعدم **مصونیت** افراد در مقابل عوامل گوناگون نسبی‌است وآن نسبت مربوط به کیفیت ویا**خصوصیات سلولهای** اندام آنها میباشد که درموردی ممکن است منجر بعوارض ویا**ناتوانیها** و **سستی‌ها** ویا منجر **بفرسودگی** عضویااجزائی گردد .

چون این قسمت اشاره‌ایست به موضوع اساسی مورد بحث لازم است سخن کوتاه گفته شود:

چنانچه بخواهیم بواقع به تجزیه وتحلیل و تشریح این‌مسئله ادامه‌داده و رابطهٔ آنرا با**سرنوشت** بهتربدانیم شایسته‌تر آنست که مسئله بطور کلی مورد توجه قرار گیردمثلا **اعصاب** ، **خون، اسخوانهاوقلب** و **ریه ودستگاه گوارش ودستگاه تنفس ومعده وکبد وکلیه** وغیره .

من باب مثال میتوان گفت درمکانی که عده‌ای باهم زندگانی‌میکنند ممکن است یکنفرازآنهابعارضهٔ **رماتیسم** مبتلا گردد ولی‌بقیه دراین‌مورد **مصونیت** داشته باشند وهمچنین‌ممکن‌است دریك خانواده که معمولاتحت شرایط مساوی زندگانی میکنند یکی‌ازآنها مبتلابعارضهٔ **زخم معده** گردد وبقیه سالم‌باشند وهمچنین‌ممکن است دوفرزند که‌توأم وهمزمان ازیك بطن‌خارج شده ودرشرایط کاملامساوی‌زیست نموده‌اند یکی‌مبتلا بعارضهٔ سل گردد و دیگری دراین مورد مصونیت داشته باشد

چنانچه باتأمل کافی ودقت‌لازم درمنشأ این‌علتها کوشا باشیم قبل ازهرچیز **مقاومت** ویا **ناتوانیهای سلولهای** مربوطه بچشم میخورد .

هرچند دربدوامر ممکن است بظاهرهمین مسائل جزئی‌تغییرمهمی در صحنهٔ زندگی مانداشته باشند ولی دربرخی‌موارد ممکن است همین‌مسائل‌جزئی **سرنوشت** افرادی را **تحت‌الشعاع** قراردهد .

هرچند بظاهراعضا واجزاء اندام ماهریك عهده‌دار وظیفهٔ معینی هستند ولی دراصل مانند قطعات یك ماشین بیکدیگروابسته میباشند اگرعضوی دچارعارضه‌ای گردد ویاناراحت شود بااینکه بقیه اعضای اندام از سلامت بهرهٔ کافی دارند مانند دوستان یکرنگ باعضومریض ویاناراحت همدردی میکنند .

چوعضوی بدرد آورد روزگار   دگر عضوها را نماند قرار

(سعدی)

اصولا**سلامت جسم**باسلامت **فکر**ویا **سلامت دستگاه** گوارش با**سلامت‌جسم** وبالعکس باهم مربوط میباشد .

بدیهی‌است من‌یعنی تکوین وتکامل یافتهٔ نطفهٔ اولیه ونطفهٔ اولیه یعنی اتحاد اسپرماتوزوئیدو اوول.

باتوجه بمسائلی که اشاره شد فهم ازعقل‌سؤال میکندآیامن دربوجودآوردن نطفه **وخصوصیات مکانیسم و ارگانیسم** فعلی‌خود اختیار داشته‌ام یاخیر؟

وآیا درزمان رشد ونمووتکوین نطفه دررحم میتوانستم بنابمیل وارادهٔ خودم **خصوصیات** اندام **خاصی** را انتخاب کنم ؟

آیا ممکن است من **صانع** خود بوده باشم ؟

اگربفرض من صانع خود باشم و**باراده و باختیار**خود خودرا ساخته باشم آیا علت **مغایرتهاوناتوانیها** دراین انتخاب چیست ؟

حال فرض میکنیم اگرمن اختیار داشتم و برنامهٔ زندگی فعلی رابمیل و ارادهٔ خود انتخاب کرده باشم **فهم** از **عقل** سؤال میکندآیا من دارای عقل بوده‌ام یا فاقد عقل ؟

اگر عقل داشتم بچه علت برنامهٔ خوب تهیه نکردم و سرنوشت شومی را تهیه دیدم که عدمش بهترازوجودش میباشد ؟ اگرعقل نداشتم چه عاملی مرا فاقد عقل ساخت ؟

شاید این سؤال پیش بیاید که عقل و ذهن افراد صلاحیت قضاوت این امررا دربارهٔ خود ندارند دراین‌موردممکن‌است بطور کلی‌افرادرا درمقام قیاس قراردهیم.

اگرنطفه ازخود اختیارداشته باشد بچه‌علت یکی ازانسانها از **سلامت جسم وسلامت عقل** بخوبی بهره‌مند وجوانیست برومند وقوی وبسیارزیبادارای اندامی رشید وصورتی زیبا وسیرتی‌بس نیکوتردرخانواده‌ای پای بعرصهٔ وجود گذاشته که دارای اصالت خانوادگی ومتعین ومتشخص وخلاصه درخوشی و سعادت و کامرانی غرق ودرزندگی آنها ازغم‌و غصه ونگرانی و درماندگی‌ها وبیچارگیها اثری دیده نمیشود ولی در مقابل این افراد انسانهائی وجود دارند که بمعنی واقعی **بدبخت** آفریده شده‌اند .

مادراینجا این انسانهارا **بدبخت زاده** نام نهاده‌ایم .

بدبخت زاده نمونهٔ بارزبدبختیها ورنجها ودرماندگیها وبیچارگیهاوناتوانیها است خلاصه هرذره‌ای ازوجودش **سنبلی** است از**نقـایص** عالم وجود .

اندام بدبخت زاده مانند اتوموبیلی است که هرجزءآنرا ازماشینهای اوراق شده وفرسوده تهیه کرده باشند اگربدبخت زاده را ازلحاظ زیبائـی بحیوانات شبیه سازیم بواقع **بحیوانات** توهین رواداشته‌ایم .

بدبخت زاده مـانند محصول کارخانه‌ایست کـه در زمان تکوین ورشد ونمو کارخانهٔ رحم مادرش مورد هجوم نیروهای بیگانه قرار گرفته وبمباران‌شده است.

زیبائی‌اندام وصورت‌او بهمه‌چیزشبیه است مگر بقیافهٔ انسان‌ویاسایرموجودات، مانند لباسی است که ازوصله‌های ناجورونگارنگ دوخته شده باشد وهروصلهٔ آن از جنسی و رنگهای مختلف و مانند جگر زلیخـا تکه تکه و همانند سفرهٔ فقرا چهل تکه .

درموقع راه رفتن‌مانند ماشینی که فرمان نداشته باشد وچرخهای آن‌لغ باشد

اندام اوتوازن خودرا ازدست داده هـرعضوی از اندامش بیك طرف متمایل میشود لوله‌های دماغ او رونوشت صندوق زبالهٔ شهرداری است لبهایش یکی بشرق و یکی بغرب متمایل است مانند اینست که مادردهررا بسخریه گرفته و بجهانیـان اطوار میآید ، مغـزش باندازهٔ مغز موش و محتویات مغزش مانند جیب فقـرا کار تنك بسته است .

سطح برونی مغزش مانند سرزمین‌هائی است که دچـار زلزله ویا بمباردمان گشته است پستی وبلندی سرش بطوریست که اگر آنرا بچند هزاربرابر بزرگ کنیم و یك تانك شرمن آلمانی درآن بحرکت درآید چپه میشود گذشته از اینکه سطح برونی مغزش دارای کوهها ودره‌ها است شمال کله‌اش مانند جنگل مازندران است وجنوب آن کویرلوت، یکطرف سرش چندعددموی مشکی‌مانند سربازان‌سرخدمت دست فنگ کرده وچند عدد دیگر برنگ سفید سربازان دیگرراحاضروغایب‌میکند اگرخوب متوجه نشویم وازعقب سر باو نگاه کنیم مثل اینست که نقشهٔ پنج قطعهٔ جهان بشکل مدوربحرکت درآمده است .

بهتر است از محتویات مغزش سخنی بمیان نیاوریم موجودیت مغزاو مانند پارچهٔ بید خورده‌ایست کـه فقط تار و پودی در آن دیده میشود از لحاظ قوهٔ تعقل استاد بتمام معنی دیوانگان جهان است .

لازم نیست ازدرون اندام اوسخنی بمیان‌آید چون هریك ازقسمت‌های اندام اوسربازخانهٔ میکربهاست ودرقسمت دیگردانشگاه میکربها مثلامیکربهای‌سل‌چنان سرزمین ریهٔ اورا فتح کرده ودرخیابانهای آن رژه میروند که گویا سربازان ژوکف فاتح برلن درجنگ جهانی گذشته درخیابانهای مسکورژه میروند .

هرچند قلم از شرح حال بدبخت زاده ناتوان است ولی بطورکلی درخلاصه کلام میتوان گفت بدبخت زاده مظهرونمونهٔ واقعی مفهوم ومعنی **بدبختی** است .

بدبخت‌زاده باچشمهای ریزخود آسمـان نیلگون را نظاره میکند و بـا آوای جان سوزی شعرزیررا برای مادردهرزمزمه میکند :

خلقت من در جهان یك وصلهٔ ناجور بود
من که خود راضی باین خلقت نبودم زور بود
ای طبیعت گر من نبودم جهانت نقص داشت
ای فلك گر من نمیزادی اجاقت کور بود

«عشقی»

حال میتوانیم این موجودرا بایك فرد بسیارخوشبخت مقایسه کنیم وبابررسی زندگی این دونفر بمفهوم واقعی اختیارپی ببریم.

اگرمفهوم ومعنی واقعی اختیار این است بهتراست کلمهٔ اختیار را از کتابهای لغت نابود ساخت، آیا معنی ومفهوم اختیار اینست که یکی هیتلر ونرون خون آشام شود و میلیونها افراد بشررا بخاك وخون بیافکنند ودیگری چنان رئوف و مهربان باشد که بگوید:

میازار موری که دانـه کش است — که جان داردوجان شیرین خوش است

(فردوسی)

البته این مسئله داستان سرائی نیست ونویسنده گرفتاراوهام وخیالات نشده است ونه درخواب چنین شخصی رادیده است بلکه نمونهٔ این موجودات درتیمارستان شهرداری تهران قسمت مسلولین درزمان حال فراوان یافت میشود.

مسئلهٔ**وراثت**وتأثیر آن درسر نوشت **نطفه‌های** بعدیوبطور کلی **عکس العمل** آن در**صحنهٔ زندگی** طی قرون واعصار گذشته مورد توجه و دقت صاحب نظران و فلاسفه ومحققین حتی جوامع قانون گزاری بوده است از این لحاظ لازم میدانیم اشاره‌ای به‌نظرات دیگران بنمائیم.

ژان روستان دانشمندزیست شناس فرانسوی کتابی بنام رازوراثت نوشته‌است که فارسی آن توسط آقای محمود بهزاد ترجمه شده، این قسمت ازنوشته‌های کتاب مزبوراستفاده میشود.

قانون مصوب مارس ۱۸۸۷ کشور ایندیانا بقرار زیراست:

نظر باینکه **وراثت** درانتقال حماقت وضعف قوای عقلانی نقش عمده ای بازی میکند لذا کنگره تصمیم گرفته است که دو جراح حاذق بتشکیلات مؤسساتی از کشورها که مأمور حفاظت جانی ها واشخاص غیر قابل اصلاح ودیوانگان است اضافه گردد تادرصورتیکه خبرگان واعضاء شوری قضاوت کنند که افراد مورد آزمایش لیاقت تولید مثل ندارند وهیچگونه احتمال بهبودی قوای عقلانی در آنها نرود جراحان بطرزی مطمئن ومؤثر بعقیم ساختن آنان مبادرت ورزند، ودرقسمت دیگر چنین میگوید :

بمنظور نظم وانضباط درامر اصلاح نژاد امروزه درتمام کشورهای دنیا مخصوصاً انگلستان جنبش عظیمی بپا گردیده است .

علم اصلاح نژاد چنانچه **(ادموند پریه)** درسال ۱۹۲۱ اظهارداشته یك علم تخیلی نیست بلکه بخشی ازبرنامهٔ آن درشرف تکمیل است .

دراتازونی تاکنون بعقیم ساختن ۳۲۳۳ نفر مجنون وجانی مبادرت کرده اند وهمچنین درسوئد **دکتر الفرد پترن** طرح قانونی پیشنهاد کرده است که بر طبق آن مبتلایان باختلال هوش ومصروعین را عقیم سازند ، قانون مشابهی درسال ۱۹۲۴ درپارلمان **ساکسون** مطرح گردید وهمچنین شورای عالی کانتون درسوم سپتامبر ۱۹۲۸ باکثریت تام قانونی را بتصویب رسانید که برطبق آن بعضی ازافرادرا اجباراً **عقیم** سازند ،

دو کنگرهٔ بین المللی نژاد (۱۹۱۲ - ۱۹۲۱) تأسیس شده بود، یکی هم بنام پان آمریکن دومین کرلچرد درسال ۱۹۲۷ درلاهاوان تشکیل گردید .

وهمچنین جمعیت های بسیاری در آمریکا **ریکورد آفیس** وچند جمعیت دیگر در آلمان، انجمن عمومی **بهداشت نژاد** در انگلستان. انجمن تعلیم **اوژنیست** در سوئد. مؤسسه **بیولوژی** در دانمارك. بخش اصلاح نژاد کمیته **آدم شناسی** درایطالیا. مطالعات **اصلاح نژاد** درفرانسه .

فکر اصلاح نژاد فکر جدیدی نیست میگویند ملکه **سمیرامیس** اطفال کریه المنظر را اخته میکرده است، قانون بانو ازدواج باخانواده های فاقد پسر ویادارای اولاد پر مو

ویا مبتلابه بواسیر ویاسل ریوی ویاجذام ویاصرعرا غدغن میکند. در **اسپارت** اولاد معیوب وناقص الخلقه را دررود(**اروتاس**) میانداختند.

سقراط در کتاب **جمهوری افلاطون** چنین دستور میدهد که مناسبات زناشوئی افراد برگزیده خواه نرو خواه ماده باید خیلی بیشتر گردد وافراد پست بطور ندرت مناسبات جنسی داشته باشند.

ارسطو معتقد بود که توجه ازاطفال کریه المنظر ممنوع باشد ومردان باید ازسن ۵۰ سالگی از تولید مثل خودداری کنند، راجع به شرایط ازدواج توجه بیشتری معطوف میسازند ومیگویند:

اگریکی ازوظایف قانون تضمین این امر است که شهرنشین‌ها اساساً اشخاص قوی بار آورند لذا دقت اولیه قانون باید درازدواج وشرایط زمانی وصلاحیت نامزدان اعمال گردد.

دریکی ازقدیمترین نوشته های **رم قدیم** که بجا مانده است دیده میشود که ازبقای اشخاص کوتاه قد و کریه المنظر وعجیب الخلقه مانع می‌شده‌اند.

سی سرون وسنک نیزدراین باره بطور کنایه اظهاراتی نموده‌اند.

بعقیدهٔ **لامتری** فقط باید زن ومردسالم را اجازهٔ ازدواج داد ولی نگفته است چنانچه بعداز ازدوا ج عدم سلامت بوجود آمد تکلیف چیست؟

کانت میگوید بر اثر انتخاب دقیق افرادقوی ممکن است نژادهای استوار ایجاد کردو تحقق پذیرفتن این امر بار آمدن نژادی است که هوش واستعداد وحق پرستی را بطور ارثی داشته باشد.

شوپنهاور با خشونت وخشکی همیشگی خود برنامهٔ اصلاح نژاد رابطور بسیارعالی چنین خلاصه میکند: اگرممکن بود که تمام جنایتکاران را اخته کنند و کلیهٔ احمق‌هارا دریك دیر حبس سازند وبمردان قوی دل یك حرمسرا زن بدهند و بتمام دختران فکورمردانی کامل عطا کنند بزودی نسلی بارمی آید که عهدی بهتر از قرن **پریکلس** را بوجود می آورد.

بالاخره **اگوست کنت** که خود را طرفدار مراقبت درامر تولید قلمداد کرده

میگوید چنین معلوم میگردد که ربع جمعیت مغرب زمین باید ازروی عقل ورضا و رغبت از هر گونه تولید مثلی خودداری کنند تا امرزاد وولد بزنان و مردانی که شایستگی کامل دارند اختصاص داده شود .

این نکته لازم به تذکر است که اظهار نظر فلاسفهٔ فوق ازنظر آشنائی برازوراثت است وبطوریکه میدانیم نویسنده بابعضی از کلمات آنان مانند **عقل**، **هوش**، جنایتکار، **احمق**، توافق درمعنی ومفهوم کلمه ندارد .

مسئلهٔ **وراثت** وتوجه محققین وفلاسفهٔ جهان اعم از متأخریـــن و متقدمین خصوصاً علمای **زیست شناس** بسیار عمیق ودامنه داراست آنان بهروسیله‌ای که امکان دسترسی بواقعیت **راز وراثت** ممکن بنظر میرسیده‌است تحقیقات ومطالعات وآزمایش های خودرا ادامه داده‌اند بطوریکه تا بحال متجاوز از **بیست ملیون مگس** فقط در آزمایشگاه هامـــورد مطالعه و دقت علماء فن قرار گرفته است و هر کـــدام بنوبهٔ خود راجع بمسئلهٔ **وراثت** واسرار و رموزآن نظراتی ارائه داده ویا کتابهائی برشتهٔ تحریردر آورده‌اند .

بطوریکه قبلا اشاره شد در مقایسهٔ کیفیت تمایلات و غرایز و استعدادهـــا و خصوصیات فیزیولوژی وروانی افراد معمولا مغایرتهائی دیده میشود که دراین‌مورد بهیچوجه تساوی مطلق‌وجود نداشته ومانند اینست که مادر دهر باقانون کلی طبیعی وجهانی خودعدم **تساوی مطلق** را سرلوحهٔ کارخود قرارداده وازاین‌رو است که‌دوفرد مطلقاً ازهرلحاظ پیکرو یا اجزاء متشکله آنها بطورمساوی ازکارخانه‌بیرون نیامده است. گذشته ازاینکه‌این‌مغایرت‌هاشامل‌حال انسانهااست درمیان کلیهٔ **موجودات** اعم **ازحیوانات ویانباتات** این‌عدم تساوی مشاهده میشود.

اگربانظر واقع بینی بخواهیم باسرار ورموز این **مغایرتها** آشنا شویم لازم است ازنظر **زیست شناسی تاریخچهٔ سلولها** را در زمانهای گذشته مورد تحقیق و مطالعه قرار دهیم .

دربدوامراولین **تاریخچهٔ سلولها** با **نطفه‌ای** مربوط میشود که‌از دوواحدنر وماده تشکیل‌شده است .

قسمت نر آن مربوط به بیضه است که بیضه ها سلولهای مولده‌ای میسازند که آنرا بنام **اسپرماتوزوئید** مینامند **اسپرماتوزوئیدها** درمایعی که جنس نر هنگام عمل مقاربت افراز میکند فراوان یافت میشود.

مایعی که هنگام مقاربت خارج میشود حجم آن بطور متوسط بیش از چند **سانتیمتر** مکعب نیست ودارای چند **صد ملیون اسپرماتوزوئید** میباشد.

این **چند صد ملیون** را بخاطر میسپاریم تا بموقع خود باحوال آنها رسیدگی کنیم.

قسمت دیگر نطفه که بنام **اوول** میباشد ماده نامیده میشود که بنوبهٔ خود ازمایعی که اززن خارج میشود دررحم فقط بایکی‌ازاین اسپرماتوزوئیدها باتفاق عروسی‌میکنند وقراردادی که قبلاتوسط مادر دهر تنظیم‌یافته‌است امضاء میکننداین قرارداد **سرنوشت** اندام فعلی‌**من**میباشد.

درسرزمین رحم **خانم‌اوول و آقای‌اسپرماتوزوئید**مانند لیلی و مجنون با وحدت خاص که مخصوص خودشان است جشن عروسی‌بپا میکنند اوول دست زنان وپای کوبان و رقص کنان درمیان **صدها ملیون اسپرماتوزوئید** بجستجو پرداخته واسپرماتوزوئیدمخصوص‌رادر آن میان پیدا میکند.

این نکته معلوم نیست چه **استعداد** ویاچه **نیرو**ویاچه **خصوصیاتی**یکی‌از اسپرماتوزوئیدها داشت که مورد انتخاب **اوول** واقع شد و **چند صد میلیون** اسپرماتوزوئید دیگرازاین فیض محروم ماندند.

اوول بمحض‌اینکه **اسپرماتوزوئید** مخصوص خودرادرمیان چندصدمیلیون انتخاب کرد دست بگردن اوانداخته مانند عاشق و معشوقی که سالها در فراق هم بوده‌اند بعشق‌بازی میپردازند.

اوول شروع براز ونیاز کرده میگوید عقد من وتو واتحاد و یگانگی مادر آسمانها وردفترمادردهر سالهای قبل‌تنظیم‌یافته‌است من‌عاشق بی‌قرارتوام‌اسپرجان، جانم بقربانت، زنده باد تو،زنده باد من، جاوید باد اتحادمانطفه.

آقای شاه داماد، حضرت والا اسپرماتوزوئید، باکمال احترام زمین ادب را

بوسیده مانند عاشق سینه چاکی مقابل معشوق اظهار عبودیت وبندگی میکند ودر رازونیازعاشقانه میگوید من مدت ۲۰ سال است که در زندان بیضه‌ها زندانی هستم وبحکم قانون وناموس طبیعت جهانی وطبق قولی که مادردهر بمن داده است ما در اتحاد هم نطفه‌ای میشویم، جاوید باد **نطفه** ، برقرارباد یگانگی ما .

اسپرماتوزوئید مانند کسی که سالها در زندان باشد و روی آزادی ببیند خوشحال وخندان بااوول برازونیازعاشقانه ودردل کردن مشغول بوده میگوید :

اوول جان؛ آزادی بهترین نعمات جهانی‌است حال من معنی ومفهوم زندگی را بخوبی درك میکنم من‌سالهای سال درسرزمین بیضه‌ها زندانی بوده‌ام شبهاتابصبح نیارمیده‌ام و لحظات و دقایق عمر من در میان میلیاردها میلیارد همجنسان خود در جستجوی‌یار ودیارسپری‌شده،عدم دسترسی بمعشوقه مرا رنج‌میداد ماننذجویندگان گنج شبها ببام بیضه‌ها آمده بآسمان نیلگون نظاره میکردم و در وصف توشعرها میسرودم .

دراین‌زمان **اسپرماتوزوئید** مانند انسانهای موفق‌وکامیاب وبامعرفت‌ستایش مادردهر رامینمود درزمانیکه‌اسپرماتوزوئید از خوشحالی بروی پای خود بندنبود و زمین وزمان را ستایش میکرد صدهامیلیون همنوعان اومانندافرادی که هیتلر برای نابودی بکارخانه‌های آدم‌سوزی گسیل میداشت باچشمان اشك‌بار در رودخانه‌ای که بخارج ازرحم میرفت بسوی **سرنوشت** نامعلوم خود رهسپارمیگشتند .

اوول و **اسپرماتوزوئید** دست در دست هم گذارده پای کوبان و رقص کنان هردویکی شده وبااتحاد هم حضرت جلالت مآب افخم‌اعظم **نطفه** راتشکیل‌میدهند.

با توجه دقیق همزمان با این عروسی و تشکیل نطفه در سر زمینهای رحمهای دیگری هم عروسیهائی بپابود و خلاصه آنها هم با اتحاد هم نطفه‌هائی را تشکیل‌دادندازاین‌نطفه‌ها یکی **ناپلئون کبیر**دیگری**چرچیل** آن‌یکی **آیزنهاور** وآن دیگری **اینشتین** ویکی موسلینی ودیگری **هیتلر** وعده‌ای هم در زاغه‌های جنوب شهرماماننذ زلفعلی وچراغعلی وحسن‌سه کله وعلی بی‌مخ، یکی‌مانند هیتلر ملیونهاافراد بشررا باوسائلی که باملیاردهاپوند ودلاروفرانك وروبل ومارك ساخته

شده بدیارعدم رهسپار میکند ودیگری از نظارهٔ جان کندن گنجشکی بحال اغماء میافتد، آن یکی ملیاردها دولاررا بباد فنا میدهد وبرای تکان دادن باسن‌رقاصه‌ای و کج وراست کردن جسمی که ماهیت واقعی اودرنهان‌آن نهفته است ملیونهاخرج میکند، آن دیگری سرسفره‌اش چندهزارنفرشام وناهارمیل میفرمایند وکاخهای او سربفلك کشیده و بچه‌های کوچك او دارای کادیلاکهای آخرین سیستم میشوند، آن دیگری لحافش آسمان وتشکش‌زمین وبالشش‌سنگها و گاردمحافظش گرسنگی و باید برای سیر کردن شکم پیچ پیچ خود مانند جویندگان گنج در خاکروبه‌ها بکاوش بپردازد.

درصفحات بعدی مادرمجلسی ازتمام دانشمندان وبزرگان ورهبران جوامع بشری که در طول تاریخ از اسپرماتوزوئیدها ساخته شده‌اند دعوت میکنیم و دراین مجلس همگانی وجهانی این مسئله رادرمیان آنها طرح خواهیم کرد، انتظاربطول نخواهد کشید وبزودی تماشاگران‌این‌صحنه که خوانندگان مامی‌باشندباین‌مجلس نیزدعوت خواهند شد.

آری این است اسرارورموزعالم هستی که ازبدو تاریخ تابحال مورد توجه و دقت وتحقیق رهبران وپیشروان وعلماء و صاحبنظران و محققین که پیشرو قافله بشری بوده‌اند درجستجوی حل ویاراه یافتن بسرزمین‌اسرارآمیز آن میباشند ودر هرزمانی هر کس با عقل ناتوان و ذهن فقیرترازآن که متعلق بخودش بوده است اظهارنظر نموده است.

درگفتارقبلی‌بنکته‌ای‌رسیدیم که‌بااتحاد**اوول‌واسپرماتوزوئید، نطفه** تشکیل شد از بدو تاریخ تا بزمان حال مسئلهٔ **سرنوشت نطفه** مورد توجه علماء و صاحبنظران وفلاسفه بوده وهریك بنوبهٔ خود بنحوی از انحاء در این مقوله اظهار نظراتی نموده‌اند.

شاید نظرات گوناگون برای پیروان فلسفه‌های آنان حجت بوده باشد ولی بامطالعهٔ‌کافی وتأمل لازم در نظرات گوناگون بخوبی متوجه میشویم که عقل‌سلیم بآسانی بزیرباراین نظرات مختلف نمیرود.

با تحقیق و تأمل در نظرات گوناگون ممکن نیست کلید رمزی جهت حل این مسئله یافت شود که بتواند تکلیف چند **صد ملیـون اسپرماتوزوئید** بقیه را معلوم کند.

و معلوم نیست بچه علت از میان چند **صد ملیون** اسپرماتوزوئید فقط قرعهٔ فال بنام **یکی** از آنها زده شده است.

با اینکه دسترسی به حقیقت وحـل این‌مشکل ممکن بنظر نمیآید چون در مسئلهٔ مورد بحث ما نکتهٔ حساسی است شایسته دانستیم بـاشارات جزئی در نظرات دیگران قناعت ورزیم.

درتحقیق این مسئله دربدوامر بدونظریه برخورد میکنیم، گروهی که اصالت عالم وجودرا ماده دانسته وآنچه را بوسیلهٔ یکی ازحواس قابل درك است موجودیت برای آن قائلند، این گروه را مادیون مینامند.

دراین‌مورد عجیب‌تر آنست که این گروه درعصراتم هنوز درواقعیت وحقیقت وموجودیت ماده کمیتشان لنگ است وچنانچه بواقع بخواهیم‌بدانیم‌ماده بچه‌مفهوم وبچه معنی‌است دسترسی بمفهوم ومعنی وشناسائی ماده نداریم، بامطالعهٔ ابعادجهانی این کتاب بداهت این امر آشکارخواهد شد.

گروه دیگراصالت وحقیقت و ماهیت عالم وجود را بظاهـر اشیاء نمیدانند و معتقدند اصالت وحقیقت اشیاء را ماهیت آنها تشکیل داده است وباید برای آشنائی ودسترسی باین واقعیت وحقیقت بمعنی پی‌برد واطلاعات وتحقیقات خودرادرصورت اشیاء متوقف نساخت وازدرزمانهائی‌حساب مادیت ومعنویت پابمیدانهای‌بحث گذارده از زمانی که مسئلهٔ مادیت ومعنویت پا بمیدان گذاشت فلسفه‌های گوناگونـی که هر کدام دارای عقاید خـاصی بودند موضوع بحث قرار گـرفتند، برخی از آنها بشرح زیراست:

(فلسفه روحی عملی (Spiritisme

(فلسفه اصالت تصور (Idealisme

(فلسفه مافوق حقیقت جوئی (Surrealisme

(فلسفه اصالت حس (Sensualisme

(فلسفه تبدل وانواع (Transfurmisme

(فلسفه اصالت عمل (Pragmatisme

(تجدید فلسفه نقدی (Neocriticisme

(فلسفه ترتب معلول برعلت (Determinisme

(فلسفه وحدت وجود (Pantheisme

(فلسفه تحول تکاملی (Transfurmisme Evulutionisme

(فلسفه‌مادی (Materialisme

(فلسفه روحی نظری (Spirtualisme

(فلسفه حقیقت‌جوئی (Realisme

(فلسفه اصالت‌عقل‌مقابل‌اصالت‌تجربه (Rationalisme

(فلسفه اهل‌باطن (Mysticisme

(فلسفه تکاملی (Evulutionisme

(فلسفه تحققی (Positivisme

(فلسفه نقدی (Criticisme

(فلسفه شك وتردید (Scepticisme

(فلسفه جزمی (Dogmatisme

ولی بطور کلی نظراتی که بتوانند عقل سلیم را درمورد مسئلهٔ مورد بحث‌ما راقانع سازد درمکتبهای فوق وجود ندارند .

ازلحاظ آشنائی بیشتر اشاره‌ای بنظرات گوناگون برخی از آنها دراین‌مورد مینمائیم .

ازلحاظ موجودیت **من نطفه‌ای** درجهان واسرار آن گروهی معتقدند معنی زندگی اینست که بچشم مادیده میشود ومفهوم واقعی زندگی چند صباحی دراین دیرزیستن و عرصه را بدیگران واگذارنمودن و سپس **نابود شدن و یا فانی** شدن میباشد ومعتقدند پس‌ازمرگ جسم درخاك تجزیه شده وعناصر متشکله آن هریك در

کره خاک تجزیه و تحلیل میشوند و معتقدند غیرازجسم موجودیت دیگری دروجود انسانها وجود ندارد وبطور خلاصه اینکه **بزندگانی پس از مرگ** معتقد نیستند.

گروهی دیگر مطلقاً قائل بکلمه **فناء** نیستند بهمان نحو که عالم هستی را در کلمه **بقـاء** مستقرمیدانند وجود هرانسانی را بهمین نحو باکلمه **بقاء** همراه میدانند و خلاصه معتقد به زندگانی **بعداز مرگ** میباشند، این گروه معنی ومفهوم زندگانی را **پس از مرگ** میدانند باین معنی که زندگانی جسمی را زندگی **ظاهری وذهنی** دانسته وزندگی پس ازمرگ را واقعی و عینی میدانند جهان جسمی را دبستان ویا دبیرستان ویادانشگاهی جهت کسب کمالات و تصفیه روح میدانند جسم راخرقه‌ای براندام روان دانسته ودفعات مرگ راباصطلاح لباس عوض کردن میدانند، دراینمورد مولوی میفرماید:

مرگ اگر مرداست گونزدمن آی — تادرآغوشش بگیرم تنگ تنگ
من از او عمری ستانم جاودان — او زمن دلقی ستاند رنگ رنگ

عرفای مشرق زمین عموماً معتقد باین فلسفه میباشند. کـه معمولا فلسفهٔ ایشان نظری میباشد.

گروهی دیـگر روحیون عملی میباشند (اسپیریتها) ایـن گروه بزندگی پس ازمرگ معتقد بوده وتحقیقات آنها مطلقاً درچهاردیواری مشاهدات وتجربیات وآزمایشات میباشد، این گروه حقیقت عالم‌وجود را عالم‌روحی‌دانسته ومعتقدبه‌عود ارواح‌میباشند بطور کلی‌این گروه معتقدند برای‌تصفیه شدن روح‌ورسیدن بکمالات روح باید درزندان جسم حلول نموده پس ازطـی دفعات کـه بعالم جسمانی رجعت مینماید پس ازتصفیه شدن درعالم روح بحال جاودانی باقی خواهدماند چنانچه بدفعات آمد ورفت روح تصفیه نگردد لازم است آمدن ورفتنها ادامه یابد تازمانی که روح کاملا تصفیه گردد چنانچـه تصفیه نگشت مجبور است برای تصفیهٔ روحی و کسب کمالات بجهان جسمی بیاید.

این گروه راجع بمسئلهٔ **تفاوتها** و **تبعیضات** بین سه **ملیارد** افراد کرهٔ زمین ویا **تفاوتهای** مربوط به **خصوصیات اندامی** ویا **خصوصیات روحی** معتقدندچون

دردوره‌های قبلی افرادبو**ظائف** خود عمل ننموده‌اند واز شاهراه رسیدن **بکمالات** دوری جسته‌اند درنتیجه این تفاوتها و **مغایرت‌ها** بوجودآمده است.

خلاصهٔ کلام اینکه زندگی هر دوره را محصول زندگانی های دوران قبلی میدانند.

در اینمورد بنکته‌ای میرسیم که علت **تبعیضات و مغایرت‌ها**وخوشی‌ها و یا **بدبختیها** و **نا امیدیها** نتیجهٔ اعمال دوره‌های گذشتهٔ مابوده و هدف اساسی از این‌آمد ورفت‌ها تصفیه شدن و کسب کمالات میباشد، در خلاصه‌مطلب ما فقط بیك نکته میرسیم وآن اینستکه**تصفیه شدن** یعنی بواقع به**کمالات** رسیدن ویا دارای کمالات بودن است.

بنا بشیوهٔ اصلی نگارش این کتاب لازم است بواقع بدانیم**کمالات** بچه مفهوم وبچه معنی است؟ هرمغزمتفکر وهرعقل سلیمی در اینمورد از خود میپرسد **کمالات** چیست؟

از هر کس سؤال کنیم کمالات چیست آنچه را اوخود خوب ونیکو میداند بصواب ویا ناصواب نام**کمال** به‌آن نهاده است ونکتهٔ مقابل آنرا **نقص** مینامد.

درمورد مسئلهٔ مورد بحث مالازم است مابهروسیله‌ای که امکان آن‌میسر باشد بمفهوم ومعنی کلمات دسترسی حاصل‌نمائیم.

چنانچه ما درجستجوی مفهوم ومعنی کلمهٔ کمالات برآئیم‌بالاخره بنکته‌ای خواهیم رسید که درمفهوم ومعنی کلمهٔ**عشق** درجستجو بودیم.

پرسیدیکی که عاشقی‌چیست ‌ ‌ ‌ ‌ گفتم که چومن شوی‌بدانی

«مولوی»

نتیجه اینکه ما باید در جستجوی هدف معینی باشیم که خود اصولا ازدرك واقعیت ومعنی ومفهوم حقیقی آن بی‌اطلاعیم.

راجع باین مسئله طی‌هزاران سال ازنظر رهبران جوامع بشری وفلاسفه و حکماء ومکتبهای گوناگون نظرات مختلف ارائه‌شده است.

وازطرفی فلسفه‌ای که دانش ویابینش آنهارا تشکیل‌داده‌است محصول‌مطالعات

واطلاعات ویا معتقدات آنها میباشد که بنا برحکم ورأی عقل خودشان درترازوی عقل وفهم آنها سنجیده شده‌است، درنتیجه گروهی دارای تعصب خاص نسبت به**محفوظات وادراکات ومعتقدات** خود بوده که درنتیجهٔ آن **تعصب و تقیدی** حاصل شده که آن **تقید** بنوبهٔ خود **سدی** درمقابل درك حقایق امورعالم بوجود آورده است که ذهن وعقل آنها حاضر نیست حتی **یك کلمه** برخلاف آنچه که درچهار دیواری مغـز آنها جایگزین شده است بشنود. خلاصه درنتیجه توجه افراد بشر به‌افسانهٔ حیات‌عقاید ونظرات گوناگونی‌مانند رسخ ـ مسخ ـ فسخ ـ ونسخ پیدا شد که عقاید آنان بنامهای تراسخ‌ـ تماسخ‌ـ وتفاسخ وتناسخ خوانده میشود وخلاصه نظرات آنان بشرح‌زیراست:

گروهی ازآنان معتقد ببقای روح میباشند مانند روحیون عملی که معتقدند روح انسان بعد ازمرگ درجسم دیگر عودمیکند بعبارت دیگر اینکه پس ازمرگ روح دربدن دیگری حلول میکند. گروهی دیگر معتقدند پس‌ازمرگ روح انسان برای تصفیه شدن ببدن حیوان حلول‌میکند.

گروهی دیگر معتقدند پس ازمرگ روح بصورت‌نباتات برگشت مینماید و گروهی دیگرمعتقدند پس‌ازمرگ انسان بصورت جماد درمیآید.

از المنجد:رسخ بـاصطلاح غـلاة اصحـاب **تناسخ** : عبـارتست از انتقـال **روح** ازجسم انسان به‌نبات.

فسخ ـ باصطلاح غلاة اصحاب تناسخ: عبارتست ازانتقال روح ناطقه باجسام جامد مانند اجسام معدنی.

مسخ ـ پیروان آن معتقدند کـه نفس ناطقـه از بـدن انسـان ببدن حیـوان منتقل میشود.

نسخ ـ دراصطلاح تناسخیه: عبارتست ازانتقال نفس‌ناطقه ازبدن شخصی ببدن شخص دیگر.

✡✡✡

ازطرفی اقوام وملل جهان هر گروهی دراین‌مسئله دارای اعتقادات‌خاصی میباشند که بیشترمربوط به‌عقاید مذهبی آنان می باشد چون عموماً بعقاید بعضی از

مذاهب راجع بزندگی پس از مرگ آگاهی داریم دراین‌مورد احتیاج به توضیح بیشتر نیست .

اگر بخواهیم بواقع درمورد **افسانهٔ زندگی** به تحقیق بپردازیم و بشیوهٔ اصلی نگارش این کتاب مسائل مختلفه را تاسرحدامکان باتوجه به نظرات گوناگون که دراین‌مورد تابحال ارائه شده اعم‌ازنظرات فلسفی‌ومذهبی ویاعرفانی تشریح‌نموده درمفهوم‌ومعنی کلمات واصطلاحاتی که‌دراین‌موردبکاربرده شده اقدام نمائیم، گذشته ازاینکه ازگنجایش‌صفحات این کتاب خارج است حتی بجرأت میتوان گفت فقط بررسی‌این‌مسئله ازعهدهٔ کتابخانه هائی‌هم خارج‌است .

مسئلهٔ افسانهٔ زندگی یکی از مرموز ترین و بغرنجترین و پیچیده ترین مسائلی‌است که ازنظر نویسندهٔ این کتاب حل آن ممکن‌نمی‌نماید .

حدیث‌ازمطرب‌ومی گوورازدهر کمترجو
که کس‌نگشودونگشاده‌است‌بحکمت‌این‌معمارا
«حافظ»

بامطالعهٔ فلسفه های گوناگونی که‌تابحال نوشته‌شده است وتحقیق‌درنظرات وفلسفه های مختلف اعم‌ازنظری ویاعملی، وبااستفاده ازمنابع آنها ممکن است با کلمات بظاهرزیبا ودلفریب که درمفهوم ومعنی‌بواقع فقیروناتوان هستند جملاتی تهیه نمود ویا باآمیختن کلماتی که بظاهر بزرگ ودارای معانی وسیعی‌میباشند و در اصل‌توخالی وسست وبی‌مایه اظهارفضل‌ودانائی‌نمودولی‌تهیه وتنظیم‌نمودن کتابی که بااین‌نحوتهیه‌میشود گذشته‌ازاینکه‌درحل‌این‌معضل‌توانانیست و کوچکترین‌راهنمائی برای مانمیکند، حتی بجرأت میتوان گفت اگرچنین کتابی تهیه شود گذشته از اینکه خواننده چیزی ازآن دستگیرش نمیشود، حتی‌خود نویسنده نمیتواندبفهمد که چه میگوید .

دراین موردبخصوص کافی‌است هرعقل‌سلیم ویاشخص متفکری ازخود سؤال کند که‌آیا وسائل درك ما برای حل‌این‌مشکل‌کافی‌است ویانه ؟.

درکارخانه‌ای که ره‌علم‌و عقل‌نیست وهم ضعیف رأی فضولی‌چرا کند ؟

ازلحاظ راهنمائی و آشنائی به معضلات و مشکلاتی که دراین مسئله وجـود دارد لازم دانستیم باشاراتی‌دراین مورد قناعت ورزیده هرچه زودتر بطرح وتشریـح مسائل‌مورد نظر بپردازیم:

درمراحل‌ابتدائی ودربدو امر برای‌آشناشدن به‌افسانهٔ زندگی‌ما با کلمات و اصطلاحات زیر برخورد میکنیم - **انسان- جسم- طبیعت- روح- نفس- عقل- فهم** برای‌دسترسی بمفهوم‌ومعانی‌واقعی‌وحقیقی کلمات‌فوق دربدوامر لازم‌است ازاطلاعات ونظرات ویا گفته‌های دیگران که علمای فن وفلاسفه ونوابغ میباشند، و یابوسیلـهٔ کتب لغت ویامطالعات اکتسابی ویا کلاسیك كمك بخواهیم .

هیچ‌عقل‌سلیم ومغزمتفکر وهیچ‌نابغه‌ای نمیتواند دروادی تحقیق بی‌نیاز از مطالعهٔ گفته‌ها ونظرات پیشینیان‌باشد .

شاید دربدو امر بهت‌آور ووحشت‌انگیز باشد که بگوئیم‌درمورد مفهوم‌ومعانی حقیقی‌وواقعی کلمات‌فوق کوچکترین‌وحدت‌نظری‌میان‌علماء وفلاسفه‌وصاحبنظران وارباب ذوق درعصرحاضروجود ندارد!

ازلحاظ آشنائی بیشترلازم است توضیح بیشتری داده شود .

فهمیدن چیست ؟

فهمیدن مانند بودن مسئلهٔ اسرارآمیز است و باید آنرا کشف کرد .

«موریس مترلینگ»

هرچند نویسنده ازادای حق مطلب دراین مـورد ناتوان است معهذا مسئلـهٔ فهمیدن که خود یکی از مباحث اساسی و از مسائـل مـورد بحث ایـن کتاب است بطوری صفحات کتاب را اشغال کرده بود که بالاخره لازم دانستیم این مسئله را در جلد جداگانه‌ای تهیه وتنظیم نموده تقدیم ارباب ذوق وصاحبنظران نمائیم .

عقل چیست ؟

عالیترین توجیه ویا تفسیردرمورد کلمهٔ عقل همان گفتهٔ مترلینگ است در بارهٔ فهمیدن

عقل مسئلهٔ اسرار آمیز است و باید آنرا کشف کرد .

درمورد مفهوم ومعنی حقیقی وواقعی عقل ما بااشکالی مواجه شدیم که با کلمهٔ «فهمیدن» مواجه شده بودیم چون مسئلهٔ عقل بنوبهٔ خود یکی از مباحث مهم واز مسائل مورد بحث این کتاب است لذا لازم دانستیم بحث جداگانه‌ای برای آن اختصاص داده وبالاخره درجلد جداگانه تهیه وتنظیم نموده منتشر سازیم .

طبیعت

آنچه ما بنام طبیعت میگوئیم چیست ؟

ازلحاظ اینکه ما بدانیم نوابغ وبزرگان وفلاسفه درمفهوم ومعنی کلمهٔ طبیعت توافق ندارند اشارهٔ جزئی به برخی از گفته‌های آنان مینمائیم .

چیست این سقف بلند سادهٔ بسیار نقش

زین معما هیچ دانا درجهان آگاه نیست

(حافظ)

شلینگ ـ آنچه را ما طبیعت مینامیم منظومه‌ایست که با یك خط رمز حیرت‌بخش نوشته شده است، اما باوجود این میتوان آن خط را کشف کرد .

ارسطو ـ ارسطو طبیعت را مقابل وضد حادثات اتفاقی وتصادفی میدانست .

روسو ـ طبیعت دربارهٔ همهٔ حیوانات که بدست پرورش اوسپرده شده‌اند با یك امتیاز وترجیح رفتار میکند .

فیخته ـ طبیعت محصول عقل است !

هگل ـ طبیعت همه‌است وهمه طبیعت است ودر پهلو ویا پشت ویا بالای طبیعت چیزی نیست .

گوته ـ طبیعت نه هسته دارد ونه پوست بلکه کل ویك پارچه است ما عالم را منزل بمنزل فکر میکنیم درصورتیکه ما خود دردل آن هستیم .

ووند ـ طبیعت مرحلهٔ مقدماتی عقل است .

نیچه ـ ما خود طبیعت هستیم . **طبیعت چیزی است کاملا غیر از آنچه ما در تلفظ نام اورا احساس میکنیم .**

شیلرـ انسان باعالم واقعی طبیعت مربوط ومقید است ازطرفی بوسیلهٔ عقل و تمدن خود **مافوق طبیعت** است .

نفس

آنچه را نفس مینامیم چیست ؟

نفس ـ در فرهنگ اصطلاحی بزبان فرانسه : نفس بنام (AME) نوشته شده است .

یونانی ـ نفس درزبان یونان (پزیخه) نامیده میشود .

پزیخه عبارتست ازاساس وعنصرزندگی وتفکر ویاهردو دریك جابشرطیکه یك حقیقتی تلقی کنیم .

ارسطو ـ نفس نخستین عنصری است که بوسیلهٔ آن مازنده هستیم واحساس وفکر میکنیم .

اپیکورـ نفس یك جسمی است مرکب ازاجزاء کوچك .

زنون ، آنتی پاتر، پوزوئید ؛ وینوس ـ نفس روحی است متصف باحرارت که برای ماتنفس وحرارت میدهد .

نیچه ـ من بدن هستم بطور کلی وبدون شك، نفس ناطقه یك چیزی است دراین بدن .

هارتمانـ مسائل روح ونفس تقریباً ازهمدیگر جدا کردنی وهمچنین جدانکردنی نیستند اگر انسان بخواهد جائی تعیین حدود کند که آنجا حدودی پیدا نیست یقیناً زحمت اوبهدر خواهد رفت .

ارنست هگل ـ **نفس** عبارتست از**مفهوم کلی** برای بیان همهٔ اعمال **روحی**، عنصر اصلی حیات (**پلاسما**) میباشد .

کانت ـ نفس ناطقه عبارت ازحس درونی است درارتباط خود بابدن

دکارت ـ نفس دارای طبیعتی است که هیچ رابطه باسطح ابعاد و یا سایر خواص ماده که جسم ازآن مرکب است ندارد .

فخنر ــ نفس عبارتست ازتظاهرذاتی آنچه درخارج بدن دیده میشود .

حکمای طبیعیون یونان نفس را یك‌چیزمادی بسیارلطیفی میدانستند .

متأسفانه گنجایش صفحات این کتاب ومسئلهٔ اساسی مورد بحث‌ما اجازهٔ‌بسط کلام‌نمیدهد. ازطرفی چنانچه بخواهیم بواقع درمفهوم ومعنی این کلمه ازنظرات گوناگون به تحقیق پرداخته و گفته‌های هر گروه را مورد دقت وتجزیه و تحلیل قراردهیم شایسته آنست کـه کتاب جداگانه‌ای همانند کتابهائی که درمورد مسئلهٔ فهمیدن وعقل تهیه وتنظیم کرده‌ایم تهیه نمائیم .

چون حداقل لازم است معنی‌این کلمه راازنظرعلوم مذهبی وعرفانی ویاعلوم باطنی وغیره بدانیم .

مثلا درمورد کلمهٔ نفس گروهی نفس رابچندین مرحله تقسیم نموده‌اند .

مانند نفس اماره ــ نفس لوامه ــ نفس ملهمه یاعاقله ــ نفس مطمئنه ــ نفس راضیه یابالغه ــ نفس مرضیه ویانفس کامله .

۱) **نفس اماره** ــ مرحلهٔ اول نفس است .

نفس اماره اغلب اوقات امر بکارهای بد میکند و اعمال زشت او براعمـال نیکش غالبند .

۲) **نفس لوامه** ــ یادورهٔ دوم تکامل نفس است .

دراین مرحله قوای عقلی کم کم شروع به نشوو نما مینماید .

۳) **نفس ناطقه و یا متفکره** که دورهٔ سوم تکامل نفس نامیده میشود .

دراین مرحله قوهٔ **تفکروتمیز«در» نفس** انسان بخوبی ظهور میکند .

٤) **نفس عاقله یـا ملهمه** مرحلهٔ چهارم تکامل نفس میباشد .

میگویند : دراین مرحله قوهٔ تعقل نشو ونمای کامل مینماید .

۵) **نفس مطمئنه** مرحلهٔ پنجم تکامل نفس است .

معتقدند در این مرحله ، قوای حیوانی و نفسانـی ریشه کن نشده و درست تبدیل بقوای روحانی نشده است .

٦) **نفس راضیه یا بـالغه** مرحلهٔ ششم تکامل نفس است .

این‌مرحله وادی رضا وتسلیم‌است ودراین مرحله نفس‌انسانی بمحك امتحان سخت سنجیده میشود .

۷) **نفس‌راضیه‌ویانفس کامله** – این‌مرتبه بالاترین‌وآخرین مقام کمال‌نفس انسانی وتکامل بشراست .

حال فرض کنیم اگر کسی بخواهد مراحل تکامل نفس‌را تدقیق نموده وبه تحقیق به‌نظرات مختلف بپردازد باعقاید ونظراتی برخورد میکند که حاکی ازعدم توافق در مفهوم و معنی کلمه است . برای آشنائی بیشتر به نمونهٔ چندی ازآنها اشاره میکنیم :

نفس ناطقه

از نظـرعلوم مذهبی – عبارتست ازنفخهٔ حیات

ازنظرعلوم مادی ویاطبیعی – نفس ناطقه عبارتست از مجموع **کیفیات وحالات‌قوهٔ ادراك انسان**

نفس– جسمی‌است لطیف‌ترازبدن‌وغیرمحسوس وجاری دربدن.

نفس–نفس‌یاروح عرضی‌است قائم ببدن ونابود میگردد .

نفس– صورت نوعیه بدن است .

لسان‌العرب معانی لغوی نفس را بقرار زیرشرح میدهد:

درانسان **نفس و روح** یکی‌هستند .

نفس بمعنای روح‌است وروح بمعنای حیات .

بهیچ‌وجه کلمهٔ **نفس** بمعنی **روح خدا** استعمال‌نمیشود.

انسان دارای دونفس‌است . **نفس حیاتی و نفس‌فارقه**

نفس‌**فارقه** دوتا است یکبار**آمراست** وباردیگر **ناهی** .

کتاب تاج‌العروس برای « **نفس** » پانزده معنی‌باضافه‌دومعنی‌ازلسان‌العرب میشمارد :

(۱)روح (۲)خون (۳)چشم‌بد (۴) حضور (۵)حقیقت مطلق (۶)خود (۷)

شعله (۸)**غرور** (۹) **تکبر** (۱۰) **نیت**(۱۱)**استکراه** (۱۲)**غایب** (۱۳) **آرزو** (۱۴) **مجازات** (۱۵)**برادر** (۱٦)**انسان** (۱۷)**جسم**

نفس در کتابهای مذهبی بمعانی گوناگون آمده است .

۱) نفس بمعنی **خود** یا **من**

۲) بمعنی نفس **حیوانی** که دارای **هوی** است

۳) بمعنی **نفس ناطقه** که **مسئول اعمال** خود میباشد .

ارسطو- در نفس ما یك قسمت **عقلانی** پیداست که باید **حکمران** شود و یك قسمت **شهوانی** موجود که باید زیر اطاعت آورده شود .

درشرح منظومه سبزواری چنین می نویسد :

نفس در حقیقت **متوهمهٔ، متخیله، حساسه، متحرکه ومحرکه است** و او اصل محفوظ درقوا است وجز با آنها قوام ندارد .

جون لوك - اگرما فعالیت **نفس** محدود خودمان را نتوانیم **بفهمیم** پس تعجب نباید کرد اگرما تأثیرات آن **روح ازلی وابدی** را که تمام اشیاء را **آفریده** درك ننمائیم .

غزالی **نفس ناطقه و روح را** یکی میداند .

ابن عربی نفس ناطقه را از **نفس عالم** یعنی **نفس کلی** صادر میشمارد .

پلوتارك ، **افلاطون** ، **فیثاغورث** نفس انسانی را بدوقسمت میکردند . نفس غیر عقلانی فانی است ومیمیرد ونفس عقلانی باقی است .

مولوی :

مادر بت ها بت نفس شما است
زانکه آن یك مارو این بت اژدها است

صورت نفس ار بجوئی ای پسر
قصهٔ دوزخ بخوان تا هفت در

دوزخست این نفس و دوزخ اژدهاست
کو بدریا ها نگردد کم و کاست

هر که مـرد اندر تن او نفس گبر
مر ورا فرمان برد خورشیدو ابـر

درفلسفه وحکمت الهی نفس ناطقه عبارتست ازجوهر غیرمادی وٌباقی وغیر همگانی که پیش‌ازوجود انسان موجود بوده‌است .

درعرفان یا**(اکولتیسم) یاعلوم باطنی** نفس‌ناطقه عبارتست‌ازیك جوهر لطیف که تابع قانون‌نشوونما وعلت ومعلول وقانون رجعت ارواح‌است وبقای اومشروط ومقید است .

دراین‌مورد چنانچه بخواهیم به تشریح مفصل بپردازیم لازم‌است مسئلهٔمورد نظروبحث خودمان‌را کنار گذاشته دراین مسئله بحث کنیم :

باتوجه باین‌نکات به تشریح معانی‌ومفاهیم کلمات دیگری می پردازیم .

انسان

انسان از نظر فن حیوان‌شناسی : انسان‌اصلا جزو حیوانات پستاندار‌است ویا حیوانی که میان جانداران ریاست دارند شمرده میشود .

میمون ها وبچه میمونها نیزمتعلق‌بهمین‌سلسله هستند انسان بیش‌ازهمه جزو میمونهای‌آدمی شکل‌مانند **شمپانزه‌وگوریل و اورانگ او‌تان** میشود .

دراین‌مورد ازخوانندگان این کتاب معذرت‌میخواهیم، آنچه که دراین‌قسمت نوشته شده است نقل‌قولی‌است ازعلمای فن**حیوان‌شناسی**. جرأت وشهامت نویسنده بدرجه‌ای‌نرسیده‌است که به‌نسل‌آدمی که اشرف مخلوقات نامیده‌میشود توهین ویا جسارتی روا دارد .

راجع بانسان در**فرهنگ بزبان آلمانی** می‌نویسد :

انسان نوعی از ماده است ویك تـر کیبی است نسبتاً**مستقل** ونسبتاً **ثابت** از **قوه** ، ماده که درآن **طبیعت** موفق بدرك نمودن وشناختن نفس خویش میشود.

پاسگال ـ انسان‌موجودی‌است میان**عدم و نامحدود**، خود جزوعالم است بدان جهت نمیتواند ارتباط اشیاء رابفهمد یعنی‌عالم را درك کند .

نویسنده از ارباب ذوق و صاحبنظران تقاضا دارد روی گفتار پاسکال کمی تأمل فرمایند:

انسان موجودی است **میان عدم** و نامحدود .

آیا کدام عقل سلیم و یا مغز متفکری است که بتواند تصوری ازمفهوم کلمهٔ **عدم و نامحدود** درمخیلهٔ خودبوجود بیاورد، تادرنتیجه موفق بدرك مفهوم ومعنای کلمهٔ انسان بشود ؟

پاستور– دنیایکوقت بسفاهت فلسفهٔ جدیدماده پرست امروزی ماخواهدخندید من هر قدرطبیعت را تدقیق ومطالعه میکنم بهمان درجه درپیش آثار آفرید گار غرق حیرت میشوم .

لودویك شلایخ پرفسور معروف تشریح میگوید :

مرگ هذیان بشری است زیرا که انسان بودن یعنی دارای یك معنی بودن و معنی ها حقایق جاودانی هستند.

روح

روح چیست ؟

تعبیر وتوجیه وتفسیراتی که درمورد مفهوم ومعنی کلمهٔ روح نموده اندبشرح زیر میباشد :

روح جوهر بسیط ومجرد وعلوی است .

روح جوهری است بالذات که ازماده مجرد است وعبارت ازامر **واحد ربانی** است .

روح– **نفس ناطقه** و **روح** یك چیزند .

روح– روح یك جوهرعالی ومعنوی ویاروح **عقل روحانی** است که برخلاف جسم است، **ماده** نیست ومحتاج تغذیه نمیباشد .

روح - نفس و **روح** هردویك چیز **وجوهری مجردند** وغیر قائم بجسم ولی متصرف در آن .

روح - جوهرمجرد ومستثنی است که منبع همهٔ فیوضات عقلی است.

روح - خدانخستین روح ازلی است وسایرارواح انواراوهستند.

درکتابهای مذهبی **روح** بمعانی مختلف آمده است :

روح - نفخهٔ حیات است که **بآدم** و **مریم** دمیده شده است .

روح بمعنای **جبرئیل** آمده است که روح **الامین** و روح **القدس** نیز از او است .

روح بمعنی قسمتی وجزئی «**امر**» آمده است .

از کتاب تصوف تاریخی تألیف یکی ازاستادان دانشگاه استانبول:

روح - معلومات ما راجع بنفس وروح بی اندازه پیچیده است.

روح - روح اعظم عبارت از همین روح **انسانی** است، باعتبار جوهریتش (**نفس واحده**) باعتبار **نورانیتش** «**عقل اول**»

روح در عالم کبیرمظاهر ونامهائی دارد مانند، **عقل اول وقلم اعلی و نور و نفس کلیه ولوح محفوظ**

روح اعظم درعالم **صغیر** یعنی **انسان** ظهورات ونامهائی دارد مانند. **اخفی و خفی وسر السر وقلب و نفس ناطقه ولطیفهٔ انسانیه وحقیقت انسانیه.**

روح - روح اعظم دراصطلاح اهل الله و متصوفه **سر و روح وقلب وکلمه و فؤاد وصدر وعقل ونفس ودل** گفته میشود.

لایبنیتز - خدا نخستین **روح ازلی** است و **سایرارواح انوار** اوهستند .

فیرخو استاد علم تشریح آلمانی میگوید: من باچاقو وقیچی جراحی تمام بدن انسان را بریدم ولی روحی درآن پیدانکردم .

دکارت - درغدهٔ صنوبریه مغزجادارد پس اوعین روح نمیتواند باشدزیرا که اکثرعلماء و حکماء چنانکه دیدیم در تعریف روح گفته اند که روح جوهری است

که‌مکان نمی‌پذیرد وحلول ودخول ببدن‌نمیکند ونه‌ببدن متصل است ونه‌ازآن‌جدا ونه مختص بیك عضوی ازآن چونکه همهٔ این صفات تعلق به‌اجسام دارند و روح **جوهری** است **مجرد** .

هارتمان روح را بسه نـوع تقسیم میکند: **روح منبسط،روح شخصی، روح فعلی**

ف . هگلـ اونیز روح را بسه‌نوع تقسیم میکند :

۱) **روح باطنی (نفسی)** که در**تفکر واراده واحساس** افرادانسانی تظاهر می کند.

۲) **روح‌خارجی** که در اخلاق وآداب وجامعه وحکومت دیده میشود.

۳) **روح مطلق** یا **روح مستقل** که درصنایع‌ظریفه‌ودین وفلسفه وتاریخ‌عالم دیده میشود .

کانتـ آنچه را ما از **یك طبیعت** غیر **جسمی می‌فهمیم** یك چیز **منفی محض است**

البغدادیـ حیات**خداوند** بدون**روح**وغذامیباشدوهمهٔ**ارواح** برخلاف‌عقیدهٔ عیسویان دربارهٔ ازلیت، **اب** و **ابن** و **روح‌القدس** مخلوق هستند .

غزالی ـ انسان‌رایك **جوهرروحانی** تعریف میکند که دربدن محبوس‌است ونه براوتحمیل شده است ونه‌باآن مقید است ونه‌ازآن جدا، همانطور که خداونددر بیرون ونه درتوی عالم‌است وهمانطور که ملائکه هستند، این جوهرروحانی دارای معرفت وقدرت احساس است وبدان جهت عرض نیست.

ابن‌عربی ـ خدا برای خود درشکلی **ظاهر**میشود که آن محل **تجلی‌ذات** اومیگردد وباین محل یك**روح** عطا میشود یعنی **آدم وخلیفه و انسان**

درکتاب‌اسرارالطالبین،روح را بدینگونه تقسیم میکند:

روح قدسی، روح سلطانی، ررخ سیرانی، روح جسمانی

روح‌قدسیـخداوند روح قدسی‌را درعالم**لاهوت** آفرید سپس بعالم **جبروت** وبعد بعالم **ملکوت** وبعد **بعالم ملك** فرستاد .

روح‌القدس بمناسبت کسوت **جبروتی** خود **روح‌سلطانی** و باعتبار لباس **ملکوتی روح سیرانی** وازلحاظ جسد **عنصری**خود**روح جسمانی** نامیده‌میشود.

روح جسمانی درمیان گوشت‌وخون، **روح سیرانی** درقلب، **روح‌سلطانی** درفؤادجا گرفته وروح‌القدس نیزدرمرتبهٔ سرقائم‌است.

نصوح‌چلپییکی‌ازعرفای معروف‌نقشبندیه میگوید:

روح انسانی کـه حکماء اورا **نفس ناطقه** مینامند یك امـر ربانی و یـك **سر سبحانی** است ازعالم «امر» که بدون ماده ازامر «کن»بوجود آمده است.

شعرا و عرفا معمولا در اشعار خود کلمهٔ **روح وجان** را بیك معنی استعمال می کردند :

فریدالدین‌عطار :

تن ز جان نبود جـدا عضوی از اوست
جان ز کل نبود جـدا جزوی از اوست

ازمنظومهٔ سبزواری:

النفس فی حدوث جسمانیة — وفـی البقاء تکـون روحانیة

مولوی معنوی:

ما خودچه طلسمیم که همسایهٔ جسمیم — ما خود چه کسانیم که همخانهٔ‌جانیم
صیاد و شکاریـم و خزانیم و بهاریـم — لیلیم و نهاریـم وعیانیم و نهانیم
هستیم و نه‌هستیم ونـه بالا و نه پستیم — سلطان و گـدائیم و همینیم و همانیم
هم ناظر و منظور وهم ظلمت ونـوریم — هـم دایره ونقطه و هم گوهر وکانیم
ما مجمر عودیـم و لطیفیم و کثیفیم — ما چرخ ونجومیم و معانی وبیانیم

حافظ :

حجاب چهرهٔ جان میشود غبار تنم — خوشا دمی که‌ازاین چهره‌پرده‌برفکنم
مرا که منظر حوراست منزل ومأوی — چرا بکوی خـراباتیان بـود وطنم

شیخ فریدالدین عطار:

قـدسیان یکسرسجودت کرده‌اند — جزو کل غرق وجودت کرده‌اند

جسم‌توجزءاست **وجانت کل کل** خـویش را قاصرمبین از **عین ذل**

خیام :

دریاب که از روح جدا خواهی‌شد درپـردهٔ اسرار فنا خواهی شد
می‌نوش ندانی ز کجا آمده‌ای خوش‌باش ندانی بکجا خواهی‌شد

✩✩✩

در پردهٔ اسرار کسی را ره نیست زین‌تعبیه جان‌هیچکس آگه‌نیست
جز دردل خاك‌هیچ‌منزلگه نیست می‌خور که‌چنین‌فسانه‌ها کوته‌نیست

مسئلهٔ روح در عقاید زرتشتی:

درمذهب حضرت زرتشت کلمهٔ (فروهر) آمده است .

«**فروهر**» یکی از قوای باطنی انسان است که پیش از بـدنیا آمدن او وجود داشته وپس‌ازمرگ او دگرباره بعالم‌بالاازهمانجائی که آمده‌است صعود کرده وباقی وپایدارمیماند .

در کتاب مذهبی‌حضرت زرتشت«**اوستا**» پنج‌قوهٔ باطنی‌برای انسان‌تشخیص داده شده است که برخی‌ازآنها فانی وبعضی‌ازآنها باقی‌میباشند .

۱) «**اهو**»یا«**اخو**» قوهٔ حیات وحرارت غریزیه است .

اهو بدن انسان را محافظت واعمال آنرابنظم طبیعی‌میگمارد، این‌قوه بابدن میباشد وپس‌ازمرگ ونابودی جسم نابود میگردد .

۲)«**دئنا**» بمعنی وجدان ویا کیش وآئین آمده است .

دئنا قوه‌ایست ایزدی ومستقل وانسان راازنیك وبداعمال خودآگاه‌میسازد، این قوه باقی وزوال ناپذیراست .

۳) «**بئوذ**» ویا«**بوذ**» ویا« **بوی** » .

بئوذ قوهٔ فهم انسانی‌است ووظیفه‌اش اداره وتنظیم نیروی دماغی‌است .

بئوذ بابدن بوجود میآید ولی‌پس ازمرگ نابود نشده بلکه با **روان**پیوسته وبجهان باقی می‌شتابد .

٤) **«اوران»** این قوه مسئول اعمال نیك وبدانسانی است .

٥) **«فروشی»** این قوه بمعنی حافظ ونگهبان‌میباشد.

اگربا واقع‌بینی وتوجه‌خاصی باتأمل‌کافی‌نظرات وعقاید گونا گون رامطالعه نموده ومورد بررسی‌قراردهیم، بخوبی‌متوجه خواهیم شد که همه‌یك جوهرمجردی را تمثیل میکنند .

باتوجه به‌نظرات وعقاید مختلف دراین‌مورد وباتعابیروتفاسیر گونا گونی که در گفته‌های آنان مشاهده می‌شود مقصود ومنظور آنهادر کلمهٔ« **روح** »خلاصه‌میشود.

حضرت زرتشت	**فروهرانسانی**
تصوف یهود	**انسان‌کامل**
تصوف اسلام	**جبرئیل وروح**
دین مسیحی	**روح‌القدس وروح**
فلسفهٔ برهمنی	**«آتمان»** و یا **«پزوشا»** بزبان سانسکریت
افلاطون	**مثال‌انسانی**

جنگ‌هفتادودوملت همه را عذربنه چون ندیدند حقیقت ره‌افسانه زدند

(حافظ)

قبالا KBBALLA

تصوف وعرفان یهود که آنرا **(قباله)**یا**کعبال CABBALE** می‌نامند دارای دوکتاب بنامهای **(زوهر)** (بضم زا وفتح ها) بمعنی درخشندگی وسفر **یتسیره** بمعنی کتاب**ایجاد** یاکتاب **خلقت**میباشد. برای آشنائی‌خوانندگان‌این کتاب‌باشارات جزئی دربعضی ازصفحات آن کتاب قناعت می‌ورزیم .

خداوندبی‌پایان ونامحدود وجاویدان ومطلق است وهمه‌چیز دراووازاواست برای اینکه دنیا را بوجود بیاورد بدواً خود را بشکل **روح و عقل**وآنگاه بشکل **(ماده)** درآورد .

هنگامیکه دورهٔ (ماشیه) (مسیح) آمد همه چیز همانطور که خارج شده بود بریشهٔ خود بازگشت خواهد نمود .

عقیده (زوهر) راجع به تصفیهٔ روح - پس‌ازمرگ روح مراحلی را طی نموده و پس‌از طی هـر مرحله روح مصفی‌تر میشود تا اینکه بمبدأ خود (خداوند) واصل گردد .

کتاب زوهر برای تأیید این نظریه آیه‌ای ازتورات ذکرمیکند :

من امواتـی راکه‌سابقاًمرده‌اند **می ستایم** وآنهارابرافراد زنده که **مشغـول زندگی** هستند **تـرجیح** میدهم .

ودرتفسیر آیهٔ فوق می‌نویسد: امواتی که سابقاًمرده بودند کسانی هستند که قبل **ازمرگ** یك دفعه دیگرهم **مرده** بودند ودرمرحلهٔ **دوم تصفیهٔروح** میباشند .

عقیدهٔ فوق تقریباً مانند عقایدی است که دربرخی از مذاهب خاور دور مثل مذهب **(ودا)** وهمچنین مذهب **زردشت** میباشد .

کتاب زوهر(**ایجاد**) دنیارا با **خداوند** یکی میداند ومیگوید دنیا عبارت از **پرتوی‌ازذات‌خداوند** است .

ماهیت وحقیقت عالم وجودرا باده **سفیـروت** خلاصه کرده است .

(**سفیروت** را اشراقیون انوارقاهره ومشائیون اسلام عقول مجرده مینامند).

بنای تعلیمات زوهر باین شرح است : از ذات باریتعالی ده (**سفیروت**) یـا (**انوار قاهره**)ویا(سایه‌های‌نورالهی) صادرشده است که اینهامنابع موجودات‌دیگر گشته‌اند .

ده سفیروت عبارتند از (تاج-حکمت-عقل- رحمت-عدالت-حسن- نصرت- افتخار - اساس - سلطنت)

سفیروت اول (تاج یاافسر) که مرتبهٔ تعین ذات خداوند است .

سفیروت دوم وسوم«عقل‌وحکمت» که یکی **نر** و یکی **ماده** میباشد .

سفیروت چهار وپنج وشش - ازوحدت سه گانه ویاامتزاج سه (**سفیروت**) فوق سه (سفیروت) بوجود میآید، **رحمت، عدالت، حسن** .

سفیروت هفت وهشت و نه - براثراختلاط وامتزاج شش‌سفیروت فوق‌سه سفیروت دیگربنام (**نصرت، افتخار ، اساس**) بوجود میآید .

سفیروت دهم «سلطنت» سلطنت‌قوه‌ایست که‌به آهنگ‌تام‌میان‌سفیروت‌های نه گانه بجا کمیت مطلقهٔ ایشان درعالم دلالت میکند .

مجموع این‌ده سفیروت (**آدام کدمون**)یا (**آدم اعـلاء**) نامیده‌میشود، این آدم میان خدا ومخلوقات یك واسطهٔ ازلی‌است .

وحدت‌وجود ـ ازنظر فلسفهٔ وحدت‌وجود، فقط یك‌چیز حقیقی‌درعالم وجود دارد وآن **برهما** یعنی‌خدا میباشد .

ویوه کاناندا عارف معروف هندی میگوید :

دراین جهان نه **من** ونه‌**تو** موجود است بلکه همه یکی‌است یعنی یاهمه‌**من** است ویاهمه **تو** ، این تخیل دوتائی وجدائی برخطا است وتمام عالم آنطور که من وتوآنرا عموماً میشناسیم محصول این نظرخطـا آلود است .

درفلسفهٔ وحدت وجودآن حقیقتی که درعالم وجوددارد بر**هما** نامیده میشود وهرچیز دیگری که ازطرف برهما خلق شده‌است (**مایا**)نامیده میشود. انسان را مرکب ازسه‌چیز بشرح زیرمیدانند .

نفس پوشاك اندرونی است .

جسم پوشاك بیرونی است .

آتم‌ـان بمعنی روح میباشد و یگانه **جوهرغیرمادی و باقـی** است .

فلسفهٔ **تصوف علمی** یا **تئوسوفی** وهم‌چنین**فلسفهٔ هندی** میـگویند انسان دارای هفت **جوهـر میباشد** .

این دوفلسفه سه عنصربرای روح میشناسند، کـه بزبان (سانسکریت)**آتما** ، **بودی ـ ماناس**نامیده‌میشود .

١) **آتما** بمعنی دم ویانفخهٔ حیات (**ATEM**) .

٢) **بودی** بمعنی حکمت یابینش وروشنائی .

٣) **ماناس** جوهرروحی ویاقوهٔ قضاوت .

گروهی ازمحققین شرق و غرب انسان راازسه‌چیزمیدانند :

(١) جسم (٢)روح (بفرانسه **ESPRIT**) (بانگلیسی **SPIRIT**) (٣)نفس

بفرانسه (AME) وبانگلیسی« SOUL » .

ودائیسم – پیروان حضرت ودا معتقدند که انسان ازسه چیز تشکیل شده است:

(۱) جسم (۲) همزاد (۳) روح .

(۱) ماهیت **جسم** رامادی میدانند که پس ازمرگ **فانی** است .

(۲) همزاد راغیرمادی میدانند که پس ازمرگ مدتی بحیات خودادامه میدهد وآنرا نیز**فانی** میدانند .

۳)روح– برای روح **ماهیت غیر مادی** قائل بوده ومعتقدند **باقی وفنا**ناپذیر است.

مصریها بااختلاف کمی عقیدهٔ هندیهارا داشتند ومعتقد بودند انسان ازسه چیز ساخته شده است :

جسم که بعدازمرگ ازبین میرود وباقی نیست .

همزاد یانسخهٔ دوم وجود که تامدتی پس ازمرگ باقی میماند ولی بخداوند ملحق نمیشود وفانی است.

روح– روح ملکوتی که باقی است وبخداوند ملحق میشود .

فلسفهٔ هندی ودانتا :

انسان را مرکب ازپنج جسم که یکی ازیکی لطیفتر است می‌شمارد :

گروهی دیگر برای انسان سه روح وسه جسم قائلند یعنی هریك ازجسم وروح را منقسم به سه میدانند .

گروه دیگری معتقدند که تشکیلات وجودی انسان ازهفت جوهر تشکیل شده است .

معتقدین علوم باطنی میگویند حرکت وفعالیت جسم نتیجهٔ تأثیروتحریك **نفس وروح** میباشد ، وجودهرانسانی تشکیل یافته است ازچندین اندام یا**(قالب)** که ماانسانها ازنظر ظاهری ویا ادراك محسوس فقط قادربدرك وجود یکی ازآنها بنام **جسم** میباشیم .

ومیگویند انسان تشکیل یافته است ازاندام ویا(قالب)هائیکه، شعاع عمل و

نوع کار آنها (باتوجه باینکه بااتحاد آنها وجود انسان تشکیل یافته است) و همچنین نوع ادراك آنها بایکدیگر متفاوت میباشد، اندام ظاهری ویاجسم رادزه‌ای ومادی دانسته واندام‌های دیگررا غیرمادی ولطیف میدانند.

ما چرخ نجومیم ومعانی وبیانیم ما مجمر عودیم ولطیفیم و کثیفیم

(مولوی)

اندام یا **قالب** و یا **جسم**‌هائیکه میگویند بشرح زیر میباشد:

۱) **جسم قالبی ویااثیری** (LE CORPS ÉTHÉRIQUE) که مخصوص عالم محسوسات است، معمولا عالم اجسام ومحسوسات را **(عالم ناسوت)** میگویند.

۲) **جسم مثالی** (LE CORPS ASTRAL) که مخصوص معنویات است، میگویند مخصوص **عالم ملکوت** است.

۳) **جسم عقلی** (LE CORPS MENTAL OU CORPS CAUSAL) که مخصوص معقولات ویاعالم جبروت است.

۴) **جسم نوری** (LE CORPS BOUDDHIQUE) مخصوص عالم **لاهوت** ویاتجلی ذات است.

۱) **جسم اثیری**- ازلحاظ اینکه مقدور نیست درمورد کلماتی که اصطلاح میشود توضیحات لازمه را بدهیم ازاین سبب ازخوانندگان این کتاب معذرت میخواهیم.

اگرما بخواهیم به‌شیوهٔ اصلی نگارش این کتاب برای دسترسی بمفهوم ومعانی کلمات حتی بتوضیحات جزئی بنحوی که مفهوم آن کلمه معلوم شود اقدام کنیم لازم است درهرموردی اقدام به‌تهیه وتنظیم کتاب جداگانه بنمائیم.

مثلا کلمهٔ **(اثیر)** که درزبانهای اروپائی **اتر** گفته میشود.

راجع به **(اثیر)** ویا **(اتر)** سالها است بین علماء وصاحبنظران ومحققین و فلاسفه مباحثات مختلفی جریان داشته و فرضیه‌های گوناگونی دراین مورد ارائه شده است که فعلا موردنظروبحث مانیست.

نویسنده دراینگونه موارد خود را موظف میداند بعنوان حاشیه توضیحات

جزئی درموارد گوناگون بدهد تااینکه خوانندگان مابه نیکی آگاهی داشته باشند که دسترسی بمفهوم ومعانی برخی کلمات همانند کلمهٔ **میز** و صندلی نیست که به فوریت به‌منظورومفهوم ومعنای آن، ازنظر نویسنده ویا گوینده ادراك حاصل شود.

دراین‌مورد بخصوص بدانند که درمسئله مورد بحث این کتاب باچه مشکلات عظیمی که مربوط به مفهوم ومعنای‌واقعی کلمات است مواجه میشویم .

بهرصورت‌درمسئلهٔ‌مورد بحث ما معنی این کلمه را ازنظر **فلسفهٔ تئو سوفی** تعبیرمینمائیم.

درفلسفه تئوسوفی (اثیر)را بچهار درجه وچهارنوع تقسیم مینمایند :

۱)**اثیری** Ethérique

۲) **مافوق اثیری** Super Ethérique

۳) **مادون جوهرفردی** Sous Atomique

٤) **عایدبجوهرفردی** Atomique

۱) جسم**اثیری** ویا**قالبی** درواقع کاملا مانند قالب‌بدن است که بدن‌راازبیرون احاطه‌میکندومانندپردهٔ‌بسیار نازك ولطیف‌میباشد که‌معمولا مانند **شبح یا (فانتوم)** دیده میشود فقط درمواقع مخصوص ونادر ازبدن‌جدا میشود .

این‌جسم فقط‌یك‌ادراك ضعیف دارد ووظیفهٔ مهم آن دریافت کردن قوهٔ حیاتی مانند (**آفتاب**)ازبیرون ودادن آن ببدن‌است .

۲) اندام ویاقالب‌ویا جسم مثالی Le Corps Astral

در کتابهای **حکمت اسلامی وتصوف وعرفان** عـالم ملکـوت را منقسم بـه **ملکوت سفلی وملکوت علـوی** نموده‌اند . گروهی دیگرهریك ازعوالم رابهفت طبقه وهرطبقه را نیزبهفت مرتبه منقسم کرده‌اند .

درتصوف اسلام گاهی‌قالب مثالی بنام **هور قلیائی** آمده است ودرتصوف یهود بنام (**هبل‌قونیم**) آمده است .

جسم‌مثالی‌را میتوان مانندآئینهٔ صفات واخلاق آدمی دانست، چون مرکز همهٔ احساسات وتمایلات‌وصفات اخلاقی‌میباشد .

جسم مثالی ویاقالب مثالی ازاندام اثیری بسیارلطیف تراست ودربرخی از موارد استثنائی ممکن است آن‌را دید. دربعضی ازانجمنهای روحی که در این کتاب (روحیون عملی) ازآنها نامبرده میشود وتحقیقات وآزمایشات وتجربیات آنها بوسیلهٔ (**واسطه**) ویا شخصی که اورا (**مدیوم**) می‌نامند **هاله‌های شخصی** نورانی گاهی دیده میشود که آنرا قالب مثالی میگویند.

راجع به تعلیم وتربیت ورسیدن به کمالات ویا تصفیه **اندام مثالی** مباحث بسیار مفصل ونظرات گوناگونی ارائه شده است که ازلحاظ روانی بسیار جالب توجه میباشد، متأسفانه چون بحث در آن خارج از مسئلهٔ مورد بحث این کتاب است از تشریح آن معذوریم.

این نکته را نبایدنا گفته گذارد که مسائلی که دراین صفحات از نظر ارباب ذوق وصاحبنظران وعلمای فن میگذرد فقط اشاره بسیار جزئی است ازاصل مطلب و ازلحاظ کمیت مانند قطره‌ایست درمقابل دریا.

قالب ویا اندام مثالی ازلحاظ کمیت و کیفیت وماهیت در افراد مساوی نیست بهمان نحو که ازلحاظ عقل وفهم درمیان سه ملیارد افراد بشر مغایرتهائی بچشم میخورد وبهمین نحو دراین مورد میان افراد تفاوت فراوان یافت میشود وآن نکته مربوط به درجه تکامل ویا تصفیه روحی میباشد.

۳) اندام ویاقالب عقلی Le Corps Mental ou Corps Causal

قالب عقلی ازقالب‌های دیگر لطیف‌تر است.

بهمان نسبت که روح کامل ویاتصفیه شود بهمان نسبت، اندام عقلی، صاف‌تر و روشنتر ولطیف‌تر خواهدشد.

قالب عقلی مخصوص عالم جبروت است وادراك آن مربوط به معقولات، حساب این ادراك با حساب ادراك عالم محسوسات کاملا جدا میباشد وشعاع عمل آن رابطهٔ مستقیم باتکامل عقلی دارد.

لذا میتوان گفت تاروپود **قالب عقلی** ازمعقولات بافته شده است.

وجود قالب عقلی کمك بسیارخوبی است برای ترقی وتکامل عالم محسوسات

ویا قوای دماغی اگرمابخواهیم در این مورد بسط کلام داده وبه تجزیه و تحلیل و تشریح مباحث گوناگون بپردازیم، لازم‌است ازلحاظ عرفانی به‌بحث درمسئلهٔ کشف وشهود و الهام بپردازیم و چنانچه بخواهیم مسئلـه را از لحاظ روحیون عملی مورد توجه قرار دهیم لازم است‌از مطالعات و آزمایشات ونظرات علمای‌فن استفاده کنیم.

چون وارد شدن دراین‌مباحث‌به آسانی‌ممکن نمی‌نماید و کتابی جداگانه‌لازم دارد لذا ازتوضیح بیشترخودداری میکنیم.

البته افرادی که دراینگونه مسائل‌اطلاعاتی‌دارند ازتوضیح و تشریح بیشتر دراین مورد بی‌نیاز میباشند وآنهائی‌هم که اطلاعات لازمه دراین‌مورد را برای خود لازم میدانند میتوانند از کتابهائیکه دراین مسائل‌نوشته شده است استفاده نمایند.

٤) قالب یااندام و یاباصطلاح جسم‌نوری Le Corps Bouddhique

تشریح وتوضیح درمورد اندام نوری بسیارمشکل‌است.

باتوجه باین‌نکته که انسانها عموماً دارای قالب نوری میباشند، لازم‌است‌باین نکته توجه نمود که قالب نوری‌افراد بحدی‌ضعیف است که دراصل نمیتوان وجود آنرا بحساب قالب نوری گذاشت.

برعکس دربرخی‌ازافراد بحدتکامل‌وترقی رسیده‌است که تشریح وتوضیح آن ازقلم وبیان خارج‌است این‌نکته را نیزنباید نادیده انگاشت که درجهٔ تکامل وترقی قالب نوری درافراد بسیارکم ونادرمیباشد.

درجهٔ کمال وترقی اندام نوری را میتوان باتصفیه‌کامل روحی برابردانست.

قالب نوری درجات مختلف تکاملی‌را می‌پیماید تا اینکه بدرجهٔ **کامل تصفیهٔ روحی** برسدوممکن‌نیست‌برای تصفیه و تکامل‌آن مدتی‌را درنظر گرفت.

تصفیه‌ویاکمال قالب نوری رابطهٔ مستقیم بادرجهٔ کمال وتصفیهٔ قالب های **اتری‌ومثالی** وعقلی‌دارد.

بعبارت دیگر تاروپود درجهٔ کمال وتصفیهٔ روحی ازدرجهٔ کمـال وتصفیهٔ سه قالب دیگر تنیده شده است.

برای روشن‌شدن مطلب اضافه میکنیم که، قالب نوری **ازهاله های** بسیار

لطیف وصاف ودرخشنده تشکیل‌شده است، درجهٔ درخشند گی وصافی‌نور آن مربوط به نوع ودرجهٔ تصفیه وتکامل قالب های **اثری‌ومثالی‌وعقلی** میباشد .

چون قالب نوری ازتموجات سه‌قالب دیگر استفاده میکند لذا در درجات مختلف تکامل ویاتصفیهٔ روحی برنگ‌های مختلف دیده میشود .

قالب‌نـوری خود درجات مختلف تکاملی وتصفیهٔ روحی را می‌پیماید .

دردرجات تکاملی قبلا برنگ آتش دیده میشود هرقدر قالب نوری درجـات تکاملی را بیشترطی کند لطیف‌تروروشن‌تروصاف‌ترخواهد شد .

بالاخره‌پس‌ازطی‌درجات‌تکاملی‌قالب **نوری** بدرجه‌ای‌خواهدرسید که‌حداعلای لطافت ونور وروشنائی است، وهاله‌های آن باانوارمطلقاً سفید دیده میشود .

روشنائی ولطافت وصافی‌انوار **قالب نوری** که بدرجهٔ کمال‌وتصفیهٔ‌کامل‌روحی رسیده باشد بحدی سفید وروشن است که چشم‌ازمشاهدهٔ آن ناتوان‌است، چشم صورت فقط میتواند لحظاتی شاهد وناظراین گونه قالب‌نوری باشد و نه‌بیشتر، بعلت اینکه سفیدی ونور آن‌بحدی قوی وروشن است که‌باعصاب چشم‌صدمه‌میزند.

امید است باتأمل وتعمق وتوجه به‌اختلاف نظردرتوجیه وتفسیروتعبیرمعانی ومفاهیم کلماتی که ازطرف رهبران وفلاسفه وعلماء وصاحبنظران ارائه شده‌است با اشکال عظیمی که مادرراه تحقیق مسئلهٔ مورد بحث دراین کتاب مواجه میشویم آشنا شده باشیم .

مولانا جلال‌الدین رومی درغزل‌شیوائی باعالیترین وبهترین بیانی میفرماید:

گم شدم در خود ندانم من کیم یـا چیستم
قالبم ، عقلم ، حیاتم، جان گو‌یا چیستم

آدمی نامـم ولیکن آدمی در**اصل چیست**
معنی‌ام، یاصورت، اسمم، یامسمی چیستم

درچنین‌صورت که‌من‌دارم‌چه گویم‌وصف‌خویش
آتشم، خاکم ، نسیم و آب دریـا چیستم

عاقلم ، دیوانه‌ام ، در فرقتم یـا در وصال
نیستم ، هستم ، نه برجایم نه بیجاچیستم

گاه رند و گاه زاهد گاه مست و گه خموش
ساقیم یا باده‌ام یا جـام صهبا چیستم

عاشقم ، معشوق و عشقم، سالکم، پیرم، مرید
راهبم ، یارم ، طبیبم یا مسیحا چیستم

مرده‌ام یا زنده‌ام یا زندهٔ بی‌جسم وجان
نورو ظلمت زهر ونوش و زشت وزیبا چیستم

آه ازاین وادی حیرت آه ازاین دریای ژرف
کشتیم یا بحر یـا لؤلؤی لالا چیستم

بی نشانـی شد نشان و بـی زبانـی شد زبان
بی نشان و بی‌زبان گویـا وبینا چیستم

ور کسی پرسد زمن تو کیستی یا چیستی
من چه‌دانم کین‌چنین حیران و شیدا چیستم

داستان شمس تبریـزی همین خوانند و من
والهم مدهوش و حیران یا کیم یا چیستم

خیام

کس ندانست که منزلگه مقصود کجااست
این قدر هست کـه بانگ جـرسی می آید

حافظ

حالـی درون پـرده بسی فتنـه میرود
تا آن زمـان که پـرده برافتد چه‌ها کنند

خیام

کس مشکـل اسـرار ازل را نگشاد
کس یکقدم از دایـره بیرون ننهاد

چون بنگرم از مبتدی و از استاد

عجز است بدست هر که از مادرزاد

جالبترین نظریه‌ای که درعصرحاضر دارای طرفداران فراوانی است ازلحاظ روحی فلسفهٔ اسپیریتهاست وازلحاظ جسمی نظریهٔ داروینیزم است .

داروینیسم

معروفترین وپرصداترین کتب قرن نوزدهم وبیستم دنیا که اساس وپایهٔ بسیاری ازعلوم طبیعی رابهم زد کتاب (اصل انواع) نوشتهٔ چارلزد اروین طبیعی‌دان و عالم بزرگ انگلیسی بود که ۱۰۲سال قبل روز ۲۴ ژانویه ۱۸۵۹ میلادی در انگلستان منتشر شد .

داروین درسال ۱۸۰۹ میلادی متولد شده بود پس‌از مسافرتهای چندد رنقاط مختلف دنیا وتحقیق درانواع واقسام حیوانات ونباتات بالاخره درآن روز فرضیات خودرا منتشرساخت .

دراصل انواع داروین میگوید جمیع حیوانات وانسان ونباتاتی که امروزه درکرهٔ ارض دیده میشوند درنتیجهٔ‌تحولات تدریجی بوجود آمدند. درانواع نباتات وجانورانی که درگذشته وجود داشتند تغییراتی حاصل شد که موجبات ازبین رفتن انواع اصلی آنان شد وانواع امروزی بوجود آمد .

مولانا جلال‌الدین رومی در کتاب مثنوی میفرماید :

آمده اول باقلیم جماد — وزجمادی در نباتی اوفتاد

سالها اندرنباتی عمر کرد — وز جمادی یاد ناورد از نبرد

وزنباتی‌چون بحیوان‌اوفتاد — نامدش حال نباتی هیچ یاد

باز ازحیوان سوی انسانیش — بر کشیدآن خالقی که دانیش

همچنین اقلیم‌تااقلیم رفت — تاشدا کنون عاقل وداناوزفت

خلاصه مطلب اینکه روحیون(روحیون عملی) معتقد به‌تکامل روحی‌ومادیون معتقد به‌تکامل جسمی میباشند دراینمورد فعلاما بصحت و سقم نظریهٔ این دو گروه کاری نداریم حال اگربخواهیم **داروینیزم واسپیرتیسم** را مخلوط کرده وازآن

پیکری بسازیم اظهار نظر مولوی سنبل این پیکر خواهد بود، مولوی میفرماید:

از جمادی مردم و نامی شدم — از نما مردم بحیوان سرزدم
مردم از حیوانی و آدم شدم — پس چه ترسم کی زمردن کم شدم
حملهٔ دیگر بمیرم از بشر — تابر آرم چون ملائك بال وپر
بار دیگر از ملك پران شوم — آنچه اندروهم ناید آن شوم
بار دیگر بایدم جستن زجو — کل شیء هالك الا وجهه
پس عدم گردم عدم چون ارغنون — گویدم انا الیه راجعون

اسپیر تیسم

ازاین نظرماتکیه بنظر **اسپیریتها** میکنیم چون این گروه گفته‌ها را بجای خود نهاده وازطریق آزمایش ومشاهده وتجربه پا بمیدان عمل گذارده‌اند و مسئلهٔ رمز حیات‌را مورد تحقیق وتجزیه وتحلیل قرارداده‌اند .

تحقیقات این گروه بیشتر دریك قرن اخیرانجام گرفته است ودامنه آزمایشها ومشاهدات وتجربیات آنان بسیاروسیع ونتیجهٔ تحقیقات ومطالعات آنهارا کتابخانه‌هائی تشکیل میدهد، کتابهائی که علمای اسپیریت برشتهٔ تحریر درآورده‌اند محصول یك عمر بوده که برخی ازآنان نتیجهٔ نیم قرن مشاهده وتجربه وآزمایش بوده است .

درتحقیقات این گروه تاجائی که مورد مطالعهٔ نویسنده قرار گرفته است بطور کلی ازحدود تحقیق بمعنی واقعی وحقیقی، کوچکترین قدمی که حاکی ازنظر خاص و یاتزویر ویانظراتی که مخلوط ویا ممزوج با امورخرافی ویا هرنوع تعصبی باشد برداشته نشده است .

در واقع میتوان گفت هدف ثابت آنها بمعنی واقعی کلمه **تحقیق** بوده است وبس، محققین این گروه ازشخصیتهای معروف وعلماء ودانشمندان عصر حاضر ومتعلق بکشورهای با فرهنگ ومتمدن جهان میباشند این محققین بنوبهٔ خود از هرنوع تعصب وتقید بمعنی واقعی کلمه عاری میباشند و ازلحاظ علمی شخصیت آنها مورد تأیید کشورهای متمدن امروزی قرار گرفته است .

این محققین متعلق بکشورهای بافرهنگ ومتمدن، سویس، فرانسه، انگلستان

وایتالیا وسایر ممالك اروپائـی میباشند ازجمله محققینی که بیشترعمر خودرا وقف تحقیقات و آزمایشها وتجربیات دراین مسئله نموده‌اند میتوان از **گامیل فلاماریون** منجم مشهورفرانسوی نام برد که مدت ۵۰سال عمرخودرادر کاوش ومطالعه وتجربه ومشاهدهٔ این مسئله صرف نمود .

نتیجهٔ تحقیقات **فلاماریون** کتابهای چندی است که یکی‌ازآنها هـم کتاب **اسرار مرگ** است که‌توسط آقای انورشکی بفارسی‌ترجمه وبوسیله روزنامه‌اطلاعات چاپ ومنتشرشده است .

افـراد دیگری مانند «**پرفسورمایر**» «**پرفسور بوزانو**» «**گابریل دالان**» فیلسوف مشهورفرانسوی ودانشمند معروف «**الان کارداك**» رامیتوان نام برد .

این مسئله بحدی‌غامض وبغرنج واسرار آمیزاست که حل یا درك آن بآسانی امکان‌پذیر بنظر نمی آید، درك این‌مسئله مانندمسائل **اکتسابی** ویاتحصیلی ویا آموختن جبر و هندسه و مثلثات نیست و بطوریکه میگویند درك این مسئله بآسانـی برای همه کس ممکن نیست .

برای درك و آزمایش وتجربه دراین مسئله **استعداد** خاص ووسائلی‌لازم‌است آنهائی که‌بحقیقت‌این‌مسئله‌تاحدی آشناشده‌اند دراین‌راه دشوارناراحتیها کشیده‌اند.

درقرن بیستم که بشرتازه بجادهٔ ترقی و تمدن افتاده بود و خلاصه عالیترین دورهٔ تمدن رامیپیمود طرح مسئله **بقاء روح** کارآسانی نمینمود، درمقابل‌دانشمندان معرفةالروح عده‌ای ازفلاسفه ودانشمندان علم مخالفت برداشتند . ازاین عده مانند پرفسور**شارل ریشه** معروف که بامخالفتهای شدید خودوتنقیدات فراوان پابمیدان گذاشت وعجبتر آنکه بعداً خود یکی از علمـای معروف‌اسپیریتیسم شد و همچنین دیگردانشمندان که درمراحل اولیه مخالف بودند بعد وارد این جرگه شدند مانند «**ویلیام کروك**» «**الفرد**» «**والاس**» «**روسل**» «**مایرس**» «**سراولیوه‌لوژ**» «**لومبروزو**» وعده‌ای دیگر از دانشمندان دنیا را میتوان نام برد که ایشان بنوبهٔ خـود دارای تحقیقات ومطالعات فراوان‌بوده وهریك مشاهدات وتجربیات خودراباذکرشهودونام افرادمعتبروموردِاعتماد بصورت کتابی تنظیم کرده بجامعه بشریت‌اهداء نموده‌اند .

مطالعات وتحقیقات ونوشته‌های ایشان بحدی بهت آورواعجاب انگیزاست که عقل وفهم دردرك آن حیران میماند .

اگرانسان درجلسات آنان حضورداشته وباچشم ناظروشاهد تجربیات آنان باشدآنچه را باچشم ببیند وانعکاس آن درمغز بتصوردرآید درمرحلهٔ فهم ودرك حاصل نشده وخلاصه فهم ازتوجیه وقایع وشواهدی که خود عیناً ناظر وشاهد بوده است ناتوان میماند .

بطوریکه درمبحث ذهن آمده مابرای درك مطالبی که سابقه درذهن نداشته باشند بااشکال مواجه میشویم چون ادراك محسوس لازم است با شواهد و وقایع که سوابق امر آن درحافظه مضبوط باشندحداقل مشابهتی داشته باشد و چنانچه **اسپیریت** خود علمی است ولی حساب علم اسپیریت باحساب **علم اکتسابی** و **معلومات** و **محفوظات** متعارفی تفاوت بسیار دارد که با تشریح آن و یابامقایسهٔ آن شواهد ووقایع متعارفی و معمولی بهیچ وجه توجیهی که فهم استنباطی بدست بیاورد ممکن نمینماید .

این نکته نیزجالب توجه میباشد که تجربیات وآزمایشهای روحیون عملی با **خرافات** و یا **وهمیات** سروکاری ندارد این افراد عموماً تحت هیچ نوع قیود وتعصبات خاص ویاخرافی نیستند بلکه بمعنی واقعی انسانهای آزاده‌ای هستند، ضمناً برای تحقیق وتجربه وآزمایش مسئلهٔ مورد بحث دارای انجمنها وتشکیلات وسیع ومنظم ووسایل لازم جهت آزمایش میباشند چون مبنای نظربه وتحقیقات آنها بروی **فلسفهٔ عملی** استواراست نه **فلسفهٔ نظری** وبافلسفهٔ نظری سروکارندارند آنچه که مورد تجربه ومشاهدهٔ آنها قرارگرفت اگرازبوتهٔ آزمایش نتیجهٔ مثبت داد برای آنها قابل قبول است لاغیر، وسعت دامنهٔ تحقیقات آنها بنحوی است که تشریح آن ازگنجایش صفحات این کتاب خارج وازطرفی اطلاعات و توانائی نویسنده برای ادای این مطلب کافی نیست .

برای تحقیقی که حداقل بتواند مارا بنکته‌ای برای درك حقیقت این مطلب رهنمائی کند گذشته ازاینکه یك عمر کافی نیست حتی بجرئت میتوان گفت عمرهائی هم کافی بنظر نمیرسد چون خودیکی ازاساسی ترین ومرموزترین نکات حیاتی بشرمیباشد.

آنهائی که تاحدی باین مسئله آشنائی دارند بواقعیت این امر بهتر آشنا هستند خلاصه کلام میتوان گفت مسئلهٔ **اسپیریتیسم** و تحقیقات آن بحدی عمیق است که حتی مانمیتوانیم اشاره‌ای هم بنمائیم، درك این مسئله با آشنائی ودانستن فلسفه اسپیریتیسم ممکن نیست بلکه درك این مسئله با کلمهٔ بودن همراه است، ممکن است اسپیریت دانست یعنی **بعلم اسپیریت** آشنا شد ویا **عالم اسپیریت** شد ولی این مسئله بااسپیریت بودن ودرواقعیت امرواقع شدن یعنی مرحلهٔ **معلوم اسپیریت** فرسنگها فاصله دارد.

ممکن است فردی بناروا خودرا عالم اسپیریت بداند ومطالعات ومحفوظاتی که ازدیگران بیاددارد درقالب الفاظ و کلمات بغرنج وفقیروناتوان ریخته وازخود جملاتی تحت سیستمهای ابداع نموده ارائه دهد ولی آنچه ارائه داده میشود معانی ومفاهیم آن فقط ازچهاردیواری الفاظ و کلمات محصورومحفوظ وناتوان وفقیر خارج نخواهد بود و کوچکترین کمکی بدرك واقعیت امر نمیتواند بنماید.

باتوجه باینکه نمیتوان مطلقاً اظهارداشت دسترسی بواقعیت این امرازعهدهٔ عموم خارج است این نکته راهم نباید ناگفته گذارد که دسترسی باین علم وتفویض آن بدیگران ممتنع است بعبارت دیگر آنکه برای درك واقعیت این امر **خصوصیات واستعداد** خاص **روانی** لازم بوده وآنچه که قابل درك برای این افرادباشد امکان تفویض آن بدیگران مطلقاً ممتنع میباشد.

ممکن است باین مسئله آگاهی داشت ولی دسترسی باین امرمنوط به آگاهی سطحی نیست بلکه برای درك این مسئله لازم است فهم بمرحلهٔ یقین برسد وخلاصه‌تر آنکه میتوان بعلم **اسپیریت** آشنا شد ولی برای **اسپیریت بودن خصوصیات و استعدادهای** خاص **روانی** لازم است این مسئله مانند این است که هر کودك دبستانی بداند که **بمب اتمی** وبمب **هیدروژنی** میسازند وآنهائی را که دانش آنان محدود باین نوع دانستن است با **علماء عملی و نظری اتمی** بخواهیم درمقام قیاس قراردهیم.

بطوریکه میدانیم علمای مادی بطور کلی معنی حیات و موجودیت انسان را درکادر ذرات ماده میدانندو برای هیچ موجودی غیر از آنچه قابل درك واحساس بهر نحوی ازانحاء باشدموجودیتی قائل نیستند ولی دانشمندان زیست‌شناسی مانند «**کلود برنارد**»

پس‌ازتحقیقات فراوان‌تغییرعقیده داد ومعتقد شد که زندگی‌حاصل ذرات ماده‌نیست بالاخره خود یکی ازعلمای معروف **علم الروح** گردید ویا«**هانری فابر**» که مدت ۶۰سال عمرخودرا درمطالعهٔ دائمی زندگی‌حشرات گذرانده بود بعداً معتقد به‌بقای روح شد .

ویا « **پاستور**»کاشف معروف فرانسوی ازشاگرد خود دکتر(**ژیبیه**) عالـم معروف معرفةالروح کسب اطلاعات روحی مینمود .

ویا «**مسمر**» و «**فروید**» که درعصر حاضر به پدر علم روانکاوی مشهورند از جمله این افراد میباشند. و همچنین‌افراد سرشناس‌دیگری مانند «**ویکتور هوگو**» «**الکساندردوما**» «**لافونتن**»،«**ادیسون معروف**» در این مسئله تحقیقات و مشاهدات فراوانی نموده‌اند .

همچنین «**موریس مترلینگ**» مدتی ازعمرخودرا درمشاهده وتحقیقات این مسئلـه صرف نموده و در نتیجه کتابـی بنام میزبـان نـاشناس برشتهٔ تحریـر در آورده است .

بهرصورت درهرزمان وهرمکانی هر کسی ازاین باغ گلی چیده و رایحه‌ای به مشامش رسیده است البته درحدودی که قدرت داشته است .

همچنین‌نظرات گوناگون دیگری دراین‌موردطی هزاران سال ارائه شده‌است که مایهٔ اساسی‌آن درخلاصه‌کلمهٔ تکامل مستتراست .

حال گروهی معتقد بیك نیروی جهانی کل بوده وهرفردی را جزئی ازآن نیرومیدانند (البته ازنظرروحی) که پس‌ازتصفیه وتکامل‌درطی‌قرون متمادی‌بنیروی جهانی‌می‌پیوندند، گروه دیگری معتقد بیك نیروی کل جهانی هستند که رابطهٔ‌آن نیروی کل واجزاء‌آن‌ها روح وهستی انسانهارا تشکیل داده برخی دیگرموجودیت هستی و کون ومکان را درخلاصه کلام باموجودیت وحدت مطلق توأم میدانند .

گروهی دیگر ماهیت وجود انسان را مـانند طبقات پیازتشریح میکنند که دارای هفت یاهشت پوسته باشد ولی حقیقت واقعیت وجودی آنرا هستهٔ مرکزی آن بحساب میآورند .

برای دسترسی بمغز آن لازم میدانند قشرها و پوسته‌ها از بین رفته و هستهٔ مرکزی خالص باقی بماند ازاین لحاظ که زودتر بتوانند آن هستهٔ مرکزی را از آن پوسته‌ها بیرون آورند دست بدامان ریاضتها و عملیات بهت آور و باورنکردنی میزنند و بدان وسیله راه کمال میپویند ومعتقدند پس از تصفیه شدن و از بین رفتن قشرهای هستهٔ مرکزی به نیروی واحد جهانی ملحق میشوند.

درمذاهب مختلف در اینمورد نظرات خاصی ارائه داده شده که طبق نظر آنها معتقدند آن نظرات ویا کلید رمز آن مسائل نباید دردسترس همگان قرار گیرد بلکه آن نظرات **خاص**، باید بافراد **مخصوصی** واگذار گردد ودراصل برخی ازمذاهب دارای **دومذهب** میباشند **یکی عام ویکی خاص** ، **مذهب عام** آنها کتابهائی است که در دسترس همگانی قرار دارد و مذهب **خاص** گفتارهائی است که سینه به‌سینه نقل میگردد و گاهی تحت سیستمهای خاص و رموزمخصوصی درقالب کلمات چاپ میشوند که به آسانی بواقعیت وهدف اصلی آن درمطالعه کسیرا دسترسی نخواهد بود.

همچنین درفرقه‌های صوفی‌منشی و یا **عرفان** ویافرق مختلفه آنان این مسئله که معمولا سروسر مینامند معروف است که میگویند سالك باید رازپوش باشد و سالك باید سر بدهد وسر ندهد.

مولوی دراین مورد میفرماید:

هر کرا اسرار حق آموختند　　مهر کردند و دهانش دوختند
چونکه اسرارت نهان دردل بود　　آن مرادت زود تر حاصل بود
گفت پیغمبر هرآنکو سر نهفت　　زود گردد با مراد خویش جفت
سرغیب آنرا سزد آموختن　　کو ز گفتن لب تواند دوختن
عارفان که جام حق نوشیده‌اند　　رازها دانسته و پوشیده‌اند

بهرصورت این گروه هریك دارای استادی هستند که اورا پیر مینامند واستاد استادان را قطب.

خلاصهٔ مطلب این است که یك فرد باید مطلقاً تسلیم پیرشود وهرچه را او دستورمیدهد طابق‌النعل بالنعل رفتار کند وبرای دست یافتن برمزهستی و کمالات

بایدهفت‌دوره راطی کند ازطرفی امکان‌فارغ‌التحصیل‌شدن دراین‌دانشگاهها که دارای هفت کوی ویاهفت دوره میباشد برای**افـرادی ممکن**وبرای گروهی فارغ‌التحصیل شدن آن **غیر ممکن** باشد، چه‌بساممکن‌است فردی درطول عمردر کوی‌اول‌متوقف باشد این‌مسئله خودهمانند مسئلهٔ روحیون عملی‌است که معتقدند برای‌درك حقیقت وواقعیت امراحتیاج **باستعدادها و خصوصیـات روانـی**میباشند.

ازطرفی ممکن است فردی‌هفت کوی‌را درزمان کوتاهی که عبارت ازدقایق ویاساعات باشد باتمام برساند و باصطلاح از دانشگاه طریقت فارغ‌التحصیل شود بطوریکه مولوی میفرماید :

هفت شهر عشق را عطار گشت ما هنوز اندر خم یك کوچه‌ایم

بهرصورت باتحقیق ومطالعه دراحوال وعقاید ونظرات فلاسفه وصاحبنظران وعلماء ورهبران‌جوامع بشری بیك‌مطلب میرسیم که معمولاراجع بآن وحدت نظر وجوددارد و آن نکته تکامل میباشد .

مادیون معتقد به تطوروتکامل‌جسمی بوده ومعنویون تصفیه وتکامل‌روحی که مجموع آنها در گفتهٔ مولوی خلاصه شده است .

چون مابرای درك رازآفرینش دراین وادی بیکران سر گردان شده‌ایم‌وفعلا در اقیانوس بیکران جهانـی غرق‌شده‌ایـم و وسیله‌رهائی ویا آشنائی بحل این مسئله درمیان دوملیارد ونهصد ملیون افرادبشردرخلاصه نظراتی است که اشاره شدبهتر آن می‌بینیم که بدبینی‌ومنفی بافی را کنار گذارده وبا واقع‌بینی خاص که دورازهر نوع تقید وتعصبی‌است خودرا آماده جهت درك این مطلب بکنیم که‌آیا بدرك وحل این مطلب عقل راراهی هست‌یانه ؟

درك‌این‌مطلب مانند آموختن‌حساب کلاسیك‌نیست که‌بدانیم‌دوباضافه‌دومساوی است با٤ ویااینکه باچشم به‌ببینیم۲باضافه ۲ چهارمیشود این علم راحتی‌باعلم فیزیك وشیمی وسایرعلوم اکتسابی‌شباهتی نیست بلکه حساب درك این مطلب ودست‌یافتن بواقعیت امردرمقابل عقل سر کش بنحودیگراست، چون عقل‌آنچه راقبول میکند که برای اوقابل توجیه ویاتفسیرویا تعبیرباشد ولاغیر .

عقل مانند سرباز ضعیف و یا فرمانبر ویابندهٔ زرخریدی نیست که درمقابل شواهد ووقایع ورموز عالم وجود بآسانی سرتسلیم فرودآورد، بهتر آن است عقل را در این اقیانوس بیکران عظیم درمقابل نظریهٔ تکامل جسمی وروحی آزاد بگذاریم.

بنابنظریه داروین تاریخچه حیات وزندگانی سلولهای مابموجود یك سلولی بنام آمیب میرسد، خلاصه تاریخچه زندگی «من» وموجودیت من عبارتست اززمان حال درگذشته‌های نامعلومی که آغاز آن از موجود یك سلولی بنام آمیب شروع میشود. البته درمسئله مورد بحث مافعلا موضوع آفرینش ویاازنیستی به‌هستی آمدن مطرح نیست بلکه آغازمسئله مورد بحث ازدوران وجود یك‌سلولی‌ما وتاریخ‌وراثت آن درزمانهائی که دسترسی بآن نداریم تابحال شروع میشود بهتراینست عقل‌وفهم راآزاد گذاشت شاید خود موفق بقانع کردن یکدیگرشوند.

مناظرهٔ عقل و فهم

عقل ــ علت این‌همه مغایرت‌هاواین تبعیضات درمیان دوملیاردونهصدملیون افراد بشرچیست ؟

فهم ــ اساس وپایهٔ حیات وزندگی و وسیلهٔ استحکام رابطه افراد کرهٔ زمین براین **مغایرتها** استواراست.

عقل ــ من سؤال کردم علت چیست ؟

فهم ــ علت آنست که این روابط فعلی مستحکم وبرقرارباشد .

عقل ــ چنانچه مغایرت‌ها وتبعیضات نبود روابط انسانها برقرارنبود ؟

فهم ــ خیر

عقل ــ بچه دلیل ؟

فهم ــ بدلیل وجود احتیاجات زندگی .

عقل ــ لطفاً بیشترتوضیح بفرمائید .

فهم ــ اساس حیات وزندگی انسانها را احتیاجات تشکیل داده است وامور زندگی وروابط مردم راهم همین‌احتیاجات، ازلحاظ زیستن وتکامل انسانهادرهریک ازمراحل زندگی احتیاج به خوراک وپوشاک و کلیه وسائل زندگانی که به چشم میخورد دارند .

عقل ــ اصولا احتیاج چه‌دلیلی است برتبعیضات که یکی‌ازانسانهابرای لقمهٔ نانی هزاران خون دل بخورد ودیگری ازحساب ثروت خود ناتوان باشد ؟

فهم ــ برادرعزیز صبرکن تا گفتار خودرا پایان دهم چنانچه قانع نشدی حاضرم مجدداً جواب سؤالات تورابدهم انسان‌ها برای رفع احتیاجات خوداحتیاج

بکاروفعالیت وزحمت دارند وبطورکلی کارهای مربوطه ویاوسائلی که خود برای رفع احتیاجات لازم است اصولامساوی نیستند که انسانهاهم بطورمساوی بتوانند کار کنند ورفع احتیاجات دیگران رابنمایند، ای عقل ای برادرودوست شفیق من، فرض کن از فرداتساوی برقرارشد وهمهٔ افراد ثروتمندوپول دار شدند آیا آن کناس و چاه کنی که هرروز۱۲ساعت دراعماق زمین میرود وبرای آماده کردن انبارو محل ریختن مدفوعات زحمت میکشد وچه بسا که بسیاری ازآنها درطول عمر دراثر استنشاق گازهای سمی درون چاهها مرده اند وازطرفی در۲۴ساعت شبانه روزعمرخود ۱۲ساعت ته چاه و ۸ساعت خواب وچهارساعت هم صرف آمد ورفت وخوردن غذا میشود، پس تکلیف این افراد بمفهوم زندگی یعنی هیچ، حال فرض کنیم تساوی برقرار شد شما خود حاضرید چاه کن بشوید؟ مسلماً خیر ، آیا فلان حمال و نوکر وکارگر و سایر زیردستان امردیگران را اجرا خواهند کرد ویا خیر؟ مسلماًخیر،دراین صورت کار دنیا لنگ میماند و احتیاجات جهانیان برطرف نمیشود.

عقل ــ دوست مهربان دراین مقوله سخن دیگری نداری؟ چنانچه سخنی بجای مانده است برای استماع آن باتحمل لازم حاضروآماده ام.

فهم ــ دراینمورد بخصوص سخنی نیست وچنانچه سؤال دیگری داشته باشی آماده ام.

عقل ــ آیا جهان وطبیعت طبق **ناموس** و **قانون** معینی در جاودانی وجود دارد ویاخیر؟

فهم ــ جهان وطبیعت دارای **ناموس** و **قانون** مخصوص بخود میباشد ودر نفس خود آماده **وتوانا وقادر**است.

عقل ــ آیا نیروئی مافوق ویاحاکم برعالم هستی میشناسی؟

فهم ــ حاکم برعالم هستی خود همان نیروی جهانی است.

عقل ــ گفتی نیروی جهانی خود دارای قانون و ناموس مطلق و منحصر به خود است.

عقل ــ آیا درفرهنگ طبیعت اثرویاخبری از**عدل** وجوددارد؟

فهم ــ آری ، مفهوم و معنی واقعی **عدالت** را مطلقاً دراین فرهنگ باید جستجو کرد .

عقل ــ آیا مفهوم ومعنی **عدالت** واقعی این است که یکی زیبا وسالم بوده و از ثروت و کلیه مواهب جهانی مخصوصاً **عقل وفهم** بنیکی برخوردار باشد و وسائل وتوانائی‌اوبقدری باشد که بعالی‌ترین‌وجه دسترسی به‌رسیدن به کمالات‌داشته باشد حتی کودکان شیرخواراوهم دارای اتومبیل‌های آخرین سیستم باشند ودیگری برای‌لقمه نانی‌دراعماق خاکروبه‌ها مانندجویندگان گنج‌بسربرد یابقول شمامانند چاه کن باشد .

آیا کسی میخواهد دیوانه ویا مسلول باشد ویاهم دیوانه وهم‌مسلول، پس‌چه کسی فردی رادیوانه و مسلول میکند که نمونه‌های آن درتیمارستان تهران‌موجود است، برادرمهربان آیا معنی ومفهوم **عدل** این‌است ؟

فهم ــ درهرکاری که مربوط به‌طبیعت وجهان است **حکمتی** است .

عقل ــ برادرقرارنبود که بیراهه برویم ، درهرجا که درجواب ناتوان شدیم **اسلحهٔ کلمات** را بمیان بکشیم این‌جواب من نشد مفهوم عدل‌جهانی **حکمت** است اگر **حکمت** است پس‌**حکمت چیست ؟**

فهم ــ مابمیل خود موقعیکه خواستیم فرهنگ بسازیم دوقسمت باز کردیم، یك قسمت **کمال** ویك قسمت **نقص**، خوب‌یك طرف‌بدیك طرف، بهمین نحوسیاه و سفید، زشت وزیبا، خوش صدا وبدصدا وغیره .

آنچه رابچشم‌وگوش وذائقه ولامسهٔ ماخوب آمدآنرا **خوب** وآنچه‌رابدآمد **بد** نامیده‌ایم .

درصورتیکه درقاموس‌جهانی‌نیك وزشتی‌وجود ندارد بلکه **خوب** و**بداعتباری** است و**اعتبار** آن دراختیارادراکما، وهمچنین برای **عدالت** و**عدل** وتساوی حقوق.

حال ای عقل سلیم مگر نیروی جهانی تحت تسلط فرهنگستان مااست که آنچه را مابنام **عدل** ودرطرف دیگر بنام **ظلم** نامیده‌ایم بآن‌نحورفتار کند وانگهی‌مگرتورا بواقعیت وماهیت رمزهستی دسترسی میباشد از کجامیدانیم کارنیروی جهانی‌ازروی

عدل و عدالت نیست وعمل و**نظر ماعادل** است .

عقل ـ برادر مهربان اگر قرار براین باشد که درموقع ناتوانی درجواب به ضعف و ناتوانی من توسل بجوئی و برای رهائی خود از جواب بکمك **فلسفه‌بافی** بروی راهی ناصواب پیموده‌ای بهتراین بود که ازاول میگفتی فضولی موقوف، چه کسی بتواجازهٔ دخالت درامورجهانی داده است، ویادرزندگی‌ماانسانها هرعملی باصلاحیت همراه است ماصلاحیت نداریم اصولا دراین مسائل بحث کنیم سخنی بس نیکوتربود .

فهم ـ خیردوست عزیز، من‌برای جواب حاضر هستم هرچه بگوئی جواب خواهم داد .

عقل ـ اگر کارجهان بجهانیان مربوط نیست پس بچه کسی مربوط است؟

فهم ـ من نگفتم کارجهان بجهانیان مربوط نیست .

عقل ـ بطوریکه ادعا میکنی آماده برای جواب هستی، بهتراست مسئله را بنحوی دیگرطرح کنیم .

فهم ـ آری حاضرم .

عقل ـ چنانچه بحث مربوط به افراد معینی باشد بقول تو اختلاط مسائل فردی ویا **نظرات** خصوصی و یا **قیودوتعلقات** پیش میآید چون نظرات و عقاید و افکار واذهان مردمان جهان مساوی نیستند، چه‌بسا ممکن‌است درمقابل‌واقعیت امری شخصی تشخیص **صواب** و در مقابل همان واقعیت فرد دیگری تشخیص **نا صواب** دهد وبه بیان دیگر آنکه‌آنچه من ادراك بخوب بودن آن دارم دیگری ممکن‌است ادراك به‌بد بودن آن‌داشته باشد بهترین‌دلیل این‌است که افرادبشرعموماً دارای یك سلیقه نیستند .

چنانچه **عقاید و سلیقه‌ها** مساوی بود بیك **زبان** ویك **قانون** و یك نوع **خوراك** ویك نوع **پوشاك** قناعت میکردند واین‌تغییرات وجود نداشت .

فهم ـ ای عقل، حال فهمیدم که فهمیدی

عقل ـ حساب ادراك من باتوجدااست من بااصل کاردارم توبافرع ومن **بباطن** تو **بظاهر** .

فهم ـ دوست مهربان کم‌لطفی کردی این‌ازخود ستائی تواست اگرتوبادراك چیزی دست یافته‌ای یاباچشم ویا بوسیله یکی دیگر ازحواس پنجگانه بوده است آنچه را تواصولا قادربدرك واقعیت وموجودیت آن نیستی باچه وسیله‌ای دسترسی بآن یافته‌ای ؟

عقل- ای‌فهم‌چنانچه بخواهی درست بفهمی باید گوش وهوش فراداری‌اصولا ادراك من رابطه با حواس پنجگانه ندارد ممکن است درامری کار تولنگ بماند بمن‌رجوع کنی‌وکسب‌تکلیف ویاراهنمائی‌بخواهی‌شاگردان کوچك‌من که عقل‌ظاهر نامیده میشوند به مدد تومی‌آیند.

فهم - پس‌بگوبچه وسیله قادر بادراك هستی ؟

عقل - هیچ‌نیروئی‌درجهان حاکم بر**عقل جهانی** نیست وحتی درموجودیت انسان‌ها من‌حاکم برسرنوشت ملیونها افراد بشرهستم ووسیلهٔ درك من همان **عقل** است **عقل** خود **عامل**وخود **معمول** است .

فهم - مثل‌اینکه دوست مهربان بیراهه میروی وخود فلسفه بافی‌میکنی .

عقل- فلسفه بافی‌نیست آنچه‌را میگویم ذکرحقیقتی‌است برای‌آشنائی بمن، بهتراست قسمتی‌را که دراین کتاب اختصاص **بعقل** داده شده مطالعه کنی چون در جواب توباید دومرتبه این کتاب را بخوانم وتکرار مکررات جایزنیست و تو را راهنمائی بمطالعه مبحث عقل‌میکنم بهرصورت آماده برای جواب هستی؟ (مبحث عقل‌درجلدجداگانه تهیه وتنظیم‌شده است) .

فهم - آری.

عقل - چنانچه گفتم طرز گفتاررا عوض میکنم ازشخص وفرد گفتگو نمیکنم من‌حاضرم‌بزبان تومناظره کنم، یك‌یك بسؤالات من‌جواب‌بده ، آیااین نیروی‌جهانی **قادر** است و یا نیست و چنانچه **قادر** است **حدود** و ثغوری دارد و یا این **قدرت مطلق** است ؟

فهم - نیروی جهانی **قادر مطلق** است ؟

عقل- آیا نیروی جهانی دارای **کمالات** است ویاخیر؟

فهم- گذشته از کمالات خود **عین کمال** است .

عقل - آیا کمالات وعین کمال ، **بخشنده** ، **مهربان** و خوشبین وبـا **ایمان** و**توکل** است ویاخیر؟

فهم- بمعنی وسعت کلمه آری.

عقل- آیادرفرهنگ اونامی از **نقارها** و **بدیها** و **بخل‌ها** و **حسادتها** وخلاصه **نقایص** یافت میشود؟

فهم- باتربیت باش این وصله‌ها بآن فرهنگ نمی‌چسبد ، نقص متعلق بمن وتو است، عرض کردم **عین کمالات** است ونه **کمالات** .

عقل - پس ما اجزاء کوچك ویا بگفته هائی فرزندان ایـن نیروی جهانی میباشیم، نیروی جهانی خوبی وخوشیها و زیبائیها وسعادت ها وسلامت‌ها را برای‌ما میخواهد یابالعکس؟

فهم - مسلم‌است خوبیها وسعادت‌ها وآنچه که بنام نیکی‌هااست، وبهترین‌دلیل آن وجود این **مواهب** است که دردسترس **همگان** گذاشته‌شده‌است .

عقل - بسیار خوب دوست عزیز چرا وبچه علت **همگان** در دسترسی بآنـها **توانا** نیستند ؟

فهم - همگان **میتوانند توانـا** باشند خـود راه **ناصواب** می پیمایند بـاید بخواهند تابتوانند، **خواستن توانستن** است .

عقل- آیا آنچه در دسترس انسانها است بفرض من وتو یعنی **فهم وعقل** راانسانهابمیل‌خود ازبیابان‌یافته‌اند ویا نیروی جهانی بآنها عطافرموده است ؟

فهم- نیروی جهانی بآنهاعطا فرموده‌است.

عقل-آنچه‌را ازلحاظ‌عقل وفهم بما عطا فرموده‌اند دارای **قدرت و نیروی** مخصوص ومحدود بوده است ویا نامحدود در غیرالنهایه ؟

فهم - محدود ومحصور بوده است .

عقل- آنچه را **خواستن** نام‌نهاده‌ای‌چه چیزدرموجودیت من‌باید‌آنرابخواهد ویا راه **صواب** و**ناصواب** را تشخیص بدهد ؟

فهم - خود عقل‌وفهم .

عقل -آیا عقل‌وفهم **ندانسته** بایدراه صواب‌ویاناصواب را بجویند ویادانسته؟

فهم - مسلم‌است که باید بدانند کدام‌خوب‌و کدام بداست تاآنرا تعیین کنند.

عقل- بنا بگفتهٔ تو**حاکم برخواست** ماووسیلهٔ‌آن توانستن است یعنی برای **خواستن** انسانها باید **بتوانند** خوب وبدرا تشخیص بدهند وبعدآنرا **معین** کنند.

فهم- آری همین‌است.

عقل- چنانچه‌بقول‌خودت **خواستن** **توانستن** است برای **توانستن** هم باید یك **نیروئی که** خود حاضر بدرك توانائی است وجود داشته باشد که **میل‌وکششی** نسبت بامر ویاچیزی داشته باشد تا**بخواهد** وتا **بتواند** ، چنانچه عقل و فهم است بسیار خوب وچنانچه نیستند حاکم برآنها کیست؟

فهم- صحیح‌است، همان عقل وفهمند .

عقل- اگر ما نیروئی بالاتراز **ادراك معقول وادراك محسوس** در خـود سراغ نداریم که بتواند راهنمای ماویا حاکم برعقل وذهن‌ما باشد باید سخن خود را درهمین‌دو کلمه متوقف سازیم .

فهم- همین طوراست .

عقل- بنابر آنچه گفته شد وخودقبول‌داری سرنوشت‌مادرچهار دیواری‌توانائی عقل و فهم ما است که بتوانیم بوسیله‌آنان برسرنوشت خود حاکم‌بوده وراه‌صواب را تشخیص‌دهیم وخودرا بسوی **کمالات** برسانیم.

فهم- بداهت این‌امر آشکار است .

عقل- حال جواب بده‌علت‌این تبعیض ومغایرت هائی که مربوط به‌توانائی‌ها و یا ناتوانی‌نیروی عقل و فهم در میان دو ملیارد و نهصد ملیون افـراد بشر وجود دارد چیست ؟

فهم- ای‌دوست مهربان‌وای‌یارعزیز‌توخود مدعی هستی‌نام‌توعقل‌است ونیروئی

غیر از تو حاکم برانسانها نیست (مگر سرنوشتی وجود داشته باشد) چنانچه در **وجود ویا عدم** کلمهٔ **سرنوشت** فعلا بحث است .

ازاین‌نظرشرط عقل(تعقل‌است) توخود گفتی من‌چشم و گـوش وزبان وبینی ندارم ولی‌چشم‌من‌عقل‌است وشعاع‌دیدش بمراتب ازچشم صورت زیادتراست چگونه درچهار دیواری تو(آری بتومیگویم عقل) زمان‌ومکان جهانی‌را بازمان ومکان‌ادراك من‌برابرنهاده‌ای؟

بطوریکه گفتی‌حساب ادراك تو باحساب ادراك من‌جدا است یعنی آنچه را وسیله ادراك من است حواس پنجگانه میباشد ، و آنچه را در حیطه اقتدار ادراك محسوس است باید حسابش‌راصد درصد باتو جدا سازد وخلاصه **ادراك معـقول حسابش‌باادراك‌محسوس** یعنی« **من**» مجزا است،لذا آنچه را من‌بنام **زمان‌ومکان ذهنی** و محدود مینامم وبواقعیت آن دسترسی‌دارم حسابش‌بازمان حقیقی ویازمان و مکان عینی جدا است لذا شایسته نیست دراین مورد حسابت‌را بامن‌مخلوط کنی.

عقل- دراین‌مورد گفتارتوصحیح مینمایدولی‌این‌خوددلیل برجواب‌من‌نیست، حساب **ادراك‌ذهنی** ازحساب **ادراك‌عقلی** جدااست.

حساب زمان تو یعنی، (**حال‌وآینده وگذشته**)بامن کاملا مجزا است، من‌با چشم خود جهان دیگری را نظاره میکنم وآنچه را ازلحاظ زمان‌ومکان **زمان عقلی** برای من ادرا کش ممکن است از حیطه قدرت توخارج‌است حتی‌چنانچه درتشریح آن‌سالها کوشا باشی توچیزی‌ازاین‌مقوله درك نخواهی کرد.

واصولا**ادراك معقول** موقعی‌حاصل‌میشود که صاحب‌ماازشرتو آسوده وفارغ- البال شود، باآلایش فرزندان تووبا مشغول بودن کارخانهٔ مغـز ادراك معقول‌حاصل نمیشود، بایدکاملاذهن‌متوقف گردد ومراآزاد بگذارد تابتوانم‌بادراك واقعیات‌موفق شوم باآنچه اشاره شدگواهی میدهم کـه حساب ادراك من راجع به(**زمان ومکان جهانی**) که عقلی‌است‌باتوجداست.

فهم ـ چنانچه خود اعتراف داری پس‌چه میگوئی ؟

عقل ـ میگویم من و یا صاحب و مالك ما از **نطفه‌ای** ساخته شده است که

موجودیت آنرا سلول‌های آن تشکیل داده‌اند وهرسلول ازلحاظ **وراثت** سهمی دارد و آن سهم خود **تاریخچه‌ایست** از کیفیت وماهیت وجودی آن ومجموع این تاریخچه‌ها را زمان ومکانهائی تشکیل داده‌اند که مارا باآغاز آن دسترسی نیست لذا لازم است بتمام این تاریخچه‌ها مراجعه کنیم وبحث را درمجموع زمان ومکان آنها ادامه بدهیم.

عقل ـ من نگفتم دوست مهربان توحرفی داری ولی میگویم نتیجه حرف ما بجائی نخواهد رسید، باین معنی که مادر **حل این معضل موفق نخواهیم شد** . حال با نقطهٔ استفهام محدود مواجه میباشیم ولی درنتیجه بنقطه **استفهامی که** در **بینهایت و نامحدود** ودرتاریکی‌های **ژرف** قراردارد مواجه خواهیم شد.

درمطالعه تاریخچه سلولها بنقطهٔ ابهامی مواجه خواهیم شد که ابعاد آن ازلحاظ مکانی در بینهایت ونامحدود وازلحاظ زمانی بدون نقطهٔ معین که بهیچوجه من الوجوه باآغاز آن امکان دسترسی نیست ومیتوان آنرا **زمان حال جاودانی** نامید.

دوست مهربان فهم، گرچه ازدرك واقعیت وماهیت وحقیقت کلمه **جاودانی** مطلقاً **ناتوانی** چون موجودیت توبخودی خود محدود ومحصور درحواس پنجگانه میباشد درصورتیکه این واقعیت مربوط بجهانی است نامحصور ونامحدود وازلحاظ ابعاد جهانی **بینهایت وجاودانی**، حال این گوی واین میدان، این من واین تو بسوی زمانی که آغاز آن ازموجودیت **یك سلولی** شروع میشود به‌پیش، این نکته را نیز باید بخاطر داشته باشی ما دارای عقل وفهم موجودات **یك سلولی** میباشیم.

فهم ـ صبور باش **ذهن** خود را از **ابعاد شرق وغرب و شمال وجنوب** خالی کن وآنچه را درباد ودرحافظه داری باامانت در گوشه‌های مغز بجای بگذار وبدنبال من بجهان **یك سلولی** برویم .

فهم ـ من ازآمدن باین مسافرت دور و دراز و پرمخاطره ترسی ندارم وازتو آمادگی بیشتر دارم چون اصولا من گوی سبقت را در تحقیق رمز عالم هستی از تو ربوده‌ام ازاین جهت آمادگی من بیشتر ازتو است ولی شایسته‌تر آنست موجوداتی که ازآغاز دوران **یك سلولی** تا بزمان حال در کره زمین آمده ورفته‌اند دراین مناظره شرکت داشته باشند.

عقل- باپیشنهاد توموافقم وبهتر آنست از **فلاسفه** و **علماء** و**صاحبنظران** و **رهبران** جوامع بشری و**پادشاهان** و**سرداران**و**شعرا**و**فضلا**و**محققین** دعوتی بعمل آورده وتمام مردم جهان رابعنوان تماشاچی وناظر نیزدعوت کنیم .

ای فهم این کاربعهدهٔ تواست بروکارت‌های دعوت را تهیه کن تااینکه مکان لازم ووسائل پذیرائی را فراهم آورم.

فهم ـ چند عددکارت دعوت مورد احتیاج است ؟

عقل ـ سه میلیارد .

فهم - عجب، مثل اینکه سروکارم بادیوانه‌ای افتاده باشد من بواقع خیال کردم عقل یعنی سلامت نفس، حال میفهمم عقل بمفهوم ومعنی دیوانگی صرف است.

عقل - ای دوست عزیز ویاروفادار وهمسفر مهربان دست ازجفاکاری بدار، چرا وبچه علت بمن نسبت دیوانگی میدهی.

فهم - «باعصبانیت» من دوست ویاروفادار تو نیستم مراباجنون سروکار نیست چه بس اشتباه کردم مناظره ومسافرت بادیوانه معنی ندارد.

عقل ـ آرام باش، صبورباش درراه جستجوی حقیقت تحت تأثیر **احساسات** و **تخیلات** خود که زائیدهٔ **نیروی دماغی** هستند واقع نشووپیاده شوباهم برویم.

فهم ـ حرف حساب یك کلمه است مرا با دیوانه‌کاری نیست من ازدست تو فرارمیکنم.

عقل ـ گفتم خونسرد باش و آرام، کجا فرارمیکنی آیا ممکن است جسم را فراموش کنی موجودیت توبموجودیت جسم سرشته است توازخود استقلالی نداری توخیال کردی آزادی واستقلال داری ومانند گنبد فلان بنای تاریخی سربفلك می سائی خیر جانم، موجودیت تومثل نورلامپ چراغ برق است واختیارش بدست کارخانهٔ برق هروقت صاحب توبزیرخاك رفت ومرد آن‌وقت تکلیف دیگری داری که فعلاموردبحث مانیست .

فهم ـ آری مثل اینکه این‌دیوانه راست میگوید من اختیارواستقلالی ندارم هر چه فرزندانم راصدا کردم، فکر آمد، تصور آمد، خیال آمد، هوش آمد، حافظه آمد

نتوانستند مرایاری کرده وببرند مثل اینکه زندانی‌هستم.

فهم ـ از صاحب خود سؤال میکند: **ای‌انسان ای اشرف مخلوقات** روی سخن باتواست جواب بده.

انسان ـ چه‌میگوئی.

فهم ـ میخواهم بروم وازدست این‌عقل دیوانه راحت شوم

انسان ـ کجا بروی؟

فهم ـ از اینجا بروم.

انسان ـ اینجاوآنجا ندارد هرجا بروی **مکان** است **وزمان**.

فهم ـ اصولاازتومیخواهم جدا باشم حتی‌ازتوهم بیزارم.

انسان ـ من وتویعنی‌چه، **من‌یعنی‌فکرمن، فکرمن یعنی من**

فهم ـ بافریاد گوش خراشی که گوش‌فلك را کرمیسازد: چطورمن با خودم حرف میزنم، **انسان کجائی؟**

انسان ـ همین‌جا تکلیف‌تومعلوم‌است من‌وتویکی‌هستیم،من‌هستم‌یعنی‌نیروی دماغی‌هست من‌هستم‌یعنی**فکرمیکنم هستم‌من هستم‌بیاد دارم**، بیادمیاآورم**هستم**.

فهم ـ عجب مثل‌اینست که صحیح است من‌خودم بخودم حرف میزنم و کس دیگری نیست پس من دیوانه شدم.

عقل ـ ای دوست مهربان بخود آی وخود را بشناس، آری، (**خودت رابشناس**)

فهم ـ عجب مگرمن‌خودرا نمی‌شناسم، بالاخره خودم میباشم.

عقل ـ اگرخود را میشناختی‌بمن‌نسبت جنون نمیدادی.

فهم ـ حرف‌های توراحتی‌دیوانگان‌هم قابل‌قبول نمیدانند، میگوئی‌سه‌ملیارد کارت دعوت چاپ کنیم تا بالاخره مجلس‌ومکان معینی‌تهیه کنی‌وآنان که قبلاً گفتی دعوت کنیم بقیه‌کارت‌ها را هم برای جهانیان‌بفرستیم.

عقل ـ آری چنین است کجا این‌حرف بدیوانگی‌شباهت دارد.

فهم ـ دیوانگی‌نیست؟ برای مجلسی که درحدود ۲۰۰ نفرعضوو۱۰۰یا۵۰ نفر

تماشاچی وخبرنگار لازم است صدها ملیون تومان خرج میکنند وسالهای سال آن ساختمان باتمام نمیرسد.

دروهله اول مکانی که‌سه‌ملیاردنفردعوت شوند کجای کرهٔ زمین یافت‌میشود؟ ودرثانی‌پولهای این‌جهان که‌هیچ‌اگراز کرات‌دیگرهم **قرض** کنی‌ووعدهٔ‌پرداخت‌هم **قیامت** باشد نمیتوانی آن‌راتهیه کنی، ازاین گذشته‌مصالح ساختمانی‌ووسیلهٔ پذیرائی آنهارا چگونه فراهم‌میکنی؟

عقل ـ باصدای قهقهه‌های‌مرتب: دوست‌عزیز ازاین‌لحاظ مرا دیوانه نامیدی؟ گوش فرادار فاصلهٔ ادراك من و تومانند فاصله وتفاوتهائی است که مابین دوملیارد ونهصد ملیون‌افراد کره زمین میباشد، انسانهائی‌هم که عموماً تحت تسلط توهستند درباره یکدیگرچنین استنباط میکنند، عمرو، زید رادیوانه‌میداند وکامبیز جمشید وجمشیدکامبیزرا و بالاخره سه‌ملیارد انسانها تقریباً گر چه درامور کلی باین نحو نباشد، در جزئیات همدیگر را دیوانه میدانندآنچه را در چهار دیواری مغز چند گرمی آنها قابل تجزیه وتحلیل ویادرك است عین سلامت فکر میدانند وخلاف آن را بیماری روانی.

اگر بحساب توباشد سه ملیارد افراد کرهٔ مسکون همه دیوانه هستند و کرهٔ **زمین دارالمجانینی** است **عمومی** روزی **هیتلر** میآید روزی **نرون** وروز دیگر **ناپلئون** و روزدیگر **پطر کبیر** وخلاصه **چنگیز** واعقاب آن، آیا بنظرتواینها **عاقل** بودند یا من وتو.

فهم ـ خاموش، اینها بزرگان عالم بشریت هستند اینها دارای نامهای بلند و افتخارآمیزمیباشند، مگر نمیبینی بدنبال اسم آنها کلمهٔ **کبیر** اضافه شده است وعظمت آن بقدری است که هزارکامیون ۲۰ تونی در کشش نام آنها ناتوان است!

عقل ـ دوست مهربان بارها گفتم‌عجله‌نکن ومیدان **بحث** را **بمباحثه** تبدیل نکن من منظورم بافراد خاص نیست، خلاصه یا آنها عاقل بودند و یا من‌وتو، بفرض آنها عاقل باشند لابد ما دیوانه‌ایم.

فهم ـ توهین نکن من‌عاقلم وتودیوانه.

عقل- کمی صبر کن یاهردودیوانه میشویم و یاهردوعاقل، دراصل توفیرلغت است بالاخره با هم هستیم .

منظورمن این بود که چون دردرك گفتهٔ من ناتوان بودی مرا دیوانه نام نهادی وخودرا عاقل، اگر نسبت عقل بخود میدهی که شایسته نیست، حساب سلامت فکرو عقل سالم ازهم جدا است .

فهم- حرفهای بی معنی درك کردن ودرك نکردن ندارد شمامیخواهید یك مکانی که گنجایش سه ملیارد نفررا دارد تهیه کنیدبرای من غیر قابل قبول است گرچه باچشم خود به بینم .

عقل - مثل این است که توبا تأمل ودقت وصبرهمیشه درجدال هستی، برای **درك واقعیت، تأمل وصبر وواقع بینی خاص** خارج از هرگونه**قیدوتعصبی** لازم است نتیجه **قید و تعصب** این است که هرفهمی خودرا **فهم** کل میداند واستنباط خود را **عین صواب وحقیقت.**

عقل -آری دوست عزیز اجازه بده، درمیان صحبت من سخن نگو، مقصودمن این است که بزمانهای گذشته بر گردیم واز دوره زندگی **یك سلولی** شروع بتحقیق کنیم ومجموع **تاریخچه تکامل** دوره‌های زندگانی خودمان را ورق ورق تابزمان حال **مطالعه کنیم**، دراین مطالعه شما فرمودید دیگران را دعوت کنیم من قبول کردم که سه ملیارد تماشاچی هم حضورداشته باشند وقرارشدکارت دعوت تهیه کنید ومن مکان آنرا آماده سازم عدهٔ کل دعوت شدگان سه ملیارد یعنی سه میلیاردموجودات یك سلولی مثلا درکارت دعوت درزمان حال میگوئیم جناب آقای هیتلر، درروی پاکتها فراموش نکن بنویس، حضرت جلالت مآب آمیب هیتلر، ای فهم صبر کن مثل اینکه مجدداً میخواهی سخن بگوئی خیرساکت باش وبهوش باش.

لذا سه ملیارد موجود **یك سلولی** دعوت میشوند نه سه ملیارد(**من فعلی**).

با توجه باینکه میگویند من یکصد هزار ملیارد سلول هستم که حجم اندام آدمهای بزرگ تقریباً نیم مترمکعب هم نمیرسد دیگرملیاردها پول لازم ندارد یك

کاسه آب هم کافی است که تماشاچیان ما در باغهای پهناور آن بگردش مشغول شوند .

فهم ـ باشادی وخنده عقل را درآغوش‌میگیرد واورا می‌بوسد ومیگوید حال بخوبی فهمیدم ادراك محسوس حاصل شد من میروم کارت دعوت تهیه کنم و تومکان راآماده کن .

عقل ـ « **بافریاد** » ایدوست تو گفتی بنیکی فهمیدم ادراك حاصل شد **چه فهمیدی ؟**

فهم ـ **فهمیدم که هردودیوانه‌ایم .**

حدیث از مطرب و می گو و راز دهر کمتر جو
که کس نگشود ونگشاده‌است بحکمت‌این‌معمارا
(حافظ)

حال فرض میکنیم کارتها حاضر شد و تمام موجودات کرهٔ زمین در محفل ما شرکت دارند .

فهم ـ مثل اینکه ندائی بگوش میرسد .

عقل ـ آری صحیح است مثل اینکه از عده‌ای دعوت نکرده‌ایم وعدهٔ آنها از ملیاردها زیادتراست .

چون **رو حیون** معتقدبه **بقای روح** میباشند تعداددعوت شدگان‌فقط معادل نفرات انسانهای کرهٔ زمین میباشد .

فهم ـ تکلیف چیست ؟

عقل ـ مهم نیست یك آگهی **بدنیای جسمی** ویکی **بدنیای‌روحی** میدهیم و ازتمام موجودات **روحی وجسمی** دعوت میکنیم .

فهم ـ بچه وسیله آگهی میدهیم .

عقل ـ بوسیلهٔ **تبلیغاتی** که فعلا دراین جهان داریم .

فهم ـ عجب مردم‌میدانند این **تبلیغات‌پایه ومایه‌ای** ندارد واصولا **تبلیغات** را **باحقیقت وراستی سروکاری** نیست .

عقل ــ چون معمولا وظیفه **تبلیغات** نشان دادن غیر **واقعیات** است یعنی **بهشت را جهنم وجهنم رابهشت نشان میدهند** بادستمزد کلان این کار را بعهدهٔ خودشان میگذاریم تا جهان بوده و خواهد بود استنباط مردم درچشم و گوش آنها متمرکزشده است ودرمقابل تبلیغات مصونیت ازفریب خوردن ندارندتبلیغات‌چی‌ها استادند، این کاربعهدهٔ من وتو نیست.

فهم ــ بسیارخوب موافقم .

حال کلیه موجودات عالم ازآغاز(چنانچه آغازی وجود داشته باشد) تا بزمان حال حاضرند و هر کدام باندازهٔ چند برابرتعداد سلولهای یك انسان زنده شاید ملیاردها برابرپرونده دارند .

موجودات **آمیبی** گردآمده‌انددرسراسرمحفل ما **ملیاردهاملیارد** باتشریفات خاص اجتماع کرده و**پرونده‌های آنان** تمام **باز** است .

فهم ــ جلسه را شروع کنیم .

عقل ــ آمادگی‌خودرا اعلام میدارم .

فهم ــ رسمیت جلسه رااعلام کن .

عقل ــ توکه دارای حواس هستی حواست کجا است ، این‌جا **جهان آمیبی** است اززنگ وبلندگوخبری نیست .

مگراینجا سازمان ملل‌متحد است که تشکیلات داشته باشد خودماهم درقعر اقیانوس‌ها هستیم باطراف نگاه کن .

فهم ــ عجب از**ستارگان سکسی** خبری نیست ونه**سازونه ضربی** من‌ناراحتم اگرچند گیلاس ودکابزنیم روشن‌تر خواهیم شد .

عقل ــ من باتورفیق فضول چه کنم این‌جا جهان**آمیبی** است **از ستارگان ب ب و پ پ و سکسی** واین صحبت‌ها خبری نیست .

فهم ــ بسیارخوب تسلیم هستم شروع کنیم .

عقل ــ پرونده‌ها را بیاور.

پرونده‌ها تماماً بازشد ، عجب همه **سفیداست** تاریخچه‌ای ندارد همه یك سن و سال هستند .

عقل ـ چند **آمیب** برپا، چند **آمیب** بجلوآمدند. دفترچهٔ **اعمال** شما کجا است ؟

آمیب‌ها ـ اعمال چیست ؟

عقل ـ مگرشما اینجا زندگی نمیکنید ؟

آمیب‌ها ـ البته که زندگی میکنیم .

عقل ـ شما مگردرزندگی عمل **صواب** ویا **ناصواب مرتکب** نمیشوید ؟

آمیب‌ها ـ به یکدیگر نگاه میکنند مثل انسانهای مست و **لایعقل** سر آنها **بدوران** افتاده است، ازیکدیگر سؤال میکنند ، ما نمی‌فهمیم چه میگوئید **بچه زبانی** صحبت میکنید ؟

عقل ـ مگرچند زبان داریم فقط یکی؟ من‌باشما بزبان شما صحبت‌میکنم .

آمیب‌ها ـ حضرت والاجناب مستطاب **عقل** دراینجا ازاین صحبت‌ها نیست.

عقل ـ شما گفتیدزندگی‌میکنید،شرایط زندگی، **عداوت ـ دشمنی ـ دزدی ـ قتل ـ جنایت ـ دروغ ـ تقلب ـ حسادت ـ بخل ـ زنای محصنه ـ شرب مسکرات ـ ربا** وهزاران چیزهای دیگراست .

آمیب‌ها ـ دسته جمعی‌شروع **بکف زدن کردند** .

عقل ـ چرا **مسخره میکنید** موظفید باکمال **ادب** جواب بدهید .

آمیب‌ها ـ **حضرت والا** نطق ایراد فرمودند وماهم ابراز**احساسات**نمودیم.

عقل ـ آرام باشید، ساکت باشید وبگفتارمن گوش وهوش فرادارید آنچه را یادآورشدم از**نقائص وبدی‌ها** بود وچنانچه شما باین **بدیها ونقائص** در زندگی **دست بزنید** دردوران دیگرزندگی بیچاره میشوید یعنی بجای **جهنم** شماراmجدداً **باین دنیا می فرستیم** وچنانچه در کسب **کمالات** بکوشید شمارا دردوران دیگر زندگی به **زندگی بهتری** می‌فرستیم .

آمیب‌ها ـ مجدداً **کف‌زدند** وهورا **کشیدند، زنده بادحضرت والا**، زنده‌باد

حضرت والا شما شاعرید و **شعر میگوئید** چه شعرهای زیبائی .

عقل ـ ساکت باشید، این **اصول و اساس و رمز حیات عالم هستی** است شعر چیست ما صحبت از شعر **نداریم** !

آمیب‌ها ـ جناب آقای عقل ممکن است مشروحاً توضیح بفرمائید .

عقل ـ فهم ، بیا من خسته شدم اینها زبان نفهمند تو بزبان خودت به آنها سخن بگو .

فهم ـ برادران و همنوعان عزیز **آمیب‌های** مهربان .

آمیب‌ها شروع بداد و فریاد کردند :

عقل ـ چه خبر است چراداد و بیداد میکنید ؟

آمیب‌ها ـ ما یکی از رفقای خودرا بنمایندگی از طرف خودمان برای جواب شما میفرستیم .

یکی از آمیب‌ها ـ **حضرت والا**جناب عقل این کیست بگوئید خفه شود این کارش **ادا و اطوار** آمدن است اورا بواقعیت جهانی چه مربوط اصولا ما با این خبیث بدذات بی‌اراده که هنوز بسرزمین ما پای نگذارده بود و بفکر ستارگان سکسی بود سروکاری نداریم .

عقل ـ سروکار شما بامن است فقط او در این موضوعات چون بهتر از من میداند لازم است او سخن بگوید .

فهم ـ درود فراوان ببرادران **احساساتی و آمیب‌های** مهربانم منظور از نقایص **کارهای بد و حرام** است مثلا **ربا** دادن و یا گرفتن ۰ **کرهٔ تقلبی** درست کردن ، **پشت هم اندازی** کردن ، **زنا کردن** ، **دروغ گفتن** ، **قتل** ، **جنایت** ، **اجناس قلابی** ساختن ، **کم‌فروشی** ، **تهمت ناروا** ، خلاف **اصول مذهبی و عرفی و مدنی و اخلاقی** رفتار کردن ، **بوظیفه** خود آشنا نبودن ، و بهر وسیله متشبث شدن و از خون دیگران کاخ‌های عظیم برپاداشتن ، **ریاء** ، **دوروئی**.

آمیب‌ها ـ بافریادهای گوش خراش ، آقای فهم مثل اینکه آب و هوای اینجا بشما نمیسازد و **اختلال حواس** دارید در این سرزمین و در عالم وجودی ما جای پائی

ازاین **حرفها** نیست تقاضا داریم اگرممکن است ساعتی ساکت باشید، وجناب عقل سخن‌رانی بفرمایند.

عقل ـ بگذارید من خیلی ساده وبه‌زبان شماصحبت کنم آیا میدانید**همزیستی مسالمت آمیز** چیست.

آمیب‌ها ـ بطوریکه ملاحظه میفرمایند ما **پوششی** نداریم که بدانیم برای یکدست لباس چندمتر**همزیستی مسالمت آمیز**لازم است وبرای آشناشدن بزندگی مابهتراست باجت‌ها وموشك‌هائی که موجوداست سراسرزمین‌های مارا سیاحت کنید.

عقل - فهم بیابرویم سیاحت کنیم.

عقل وفهم با یکدیگردست دردست هم باسرعتی معادل سرعت نور مشغول گردش میشوند.

فهم - بیابرویم بازاروبعد در**بانك یك حساب جاری**باز کنیم وبعداعتبار بگیریم اینها خیلی عقب افتاده هستند وخوب میتوانیم ازآنها **سواری** بگیریم.

عقل - مگرچشمهایت نمی‌بیند دراینجا ازاین‌حرفها خبری نیست.

خلاصه **سیاحت عقل وفهم** درسرزمین**آمیب‌هاتمام میشود** وجلسه **مشورتی تشکیل میشود**.

فهم - مثل اینکه اینجا عالم **فضاء** است اصولا چیزی پیدا نمیشود **نه کاباره** ونه **دانسینکی** ونه **چاقوئی**ونه **چاقوکشی** و نه **رقاصه** ونه **ستاره‌ای** و نه سینمائی اصولا درزندگی این‌موجودات **چیزی** وجود **ندارد** که درعالم آنها خوب وبد و **جنایت و خباثتی** وجود داشته باشد، این سخن‌ها متعلق بانسانها بود و متعلق به ملیاردها سال آینده، دراثرتحول وتکامل نام **نیك‌وزشت وکمال‌ونقص** بمیان آمده ازاین لحاظ است که تاریخچه وپرونده وخلاصه پروندهٔ اعمال آنها سفید است، نه **عملی انجام**داده‌اند که بتوان **نام نیك** بآنهانهاد و**نه‌زشت**، **راه صواب وناصوابی** وجود ندارد، عجب ماهر دو همدیگررا مسخره کرده‌ایم وبی‌جهت این **زحمات را** متحمل شده وباین مسافرت دور ودراز گام نهاده‌ایم.

فهم - تکلیف چیست؟

عقل - آنچه قبلا درمقابل ماقرارداشت علامت استفهامی بود با بعادی که قابل گنجایش درمغزمابود، حال درجهان نامحدود ودرتاریکی های عمیق علامت استفهامی درغیرالنهایه بچشم میخورد، درزندگانی انسانهاماتحت تسلط ادراك خودقرارگرفته بودیم حال یاتوویا من ویاهردو.

ادراك ماراجع بموجودیت خودمان باین نحو بود که **زندگانی دوره فعلی مانتیجهٔ اعمال زندگانی دوره‌های قبلی مابوده است**.

از لحاظ دسترسی بعلت سرنوشت دورهٔ فعلی زندگانی ملیاردها سال بعقب بر گشتیم وبدوره‌ای که فقط موجود **یك سلولی** بودیم رسیدیم.

وبادردست داشتن ملیاردها پرونده که متعلق به‌ملیاردها دوران زندگی‌مابود وخود «**تاریخچه**» سراسروجود مارا تشکیل داده بود بتصوراینکه در دوران اولیه زندگی‌خود راه **نقص** ویا**کمالی** را پیموده‌ایم که امروز **سرنوشت** ما باین صورت در آمده است باین مسافرت مبادرت کرده‌ایم بطوریکه ملاحظه شد بطورکلی راه ناصوابی را پیمودیم چون در دوران زندگی **یك سلولی**و**فرهنگستان** آن نشانه‌ای از**نقص**و**کمال** وجود نداشت.

عقل - برای دسترسی **بواقعیت و حقیقت زندگی** خودمان اگر صلاح میدانی پرونده‌های دورانهای دیگررا بررسی نمائیم ؟

فهم - باکمال میل.

عقل - چنانچه بخواهیم ملیاردها ملیارد پرونده رابازرسی کنیم لازم است به اندازه آنها وقت داشته باشیم یعنی‌ملیاردهاسال ازاین نظربهتراست به‌پرونده‌هائی که نزدیك به‌موجودیت فعلی مایعنی‌اشرف مخلوقات است به بررسی وتحقیق‌بپردازیم آیا صلاح میدانی ؟

فهم - شما کدام دوره را نزدیکتربدورهٔ انسانها واشرف مخلوقات میدانید ، ازحیث قد واندازه ویاتمدن ویازندگی اجتماعی آیا کدام ؟

عقل من نیز خود سر گردانم، مثلا **نهنگ یامورچه** را درنظر میگیریم یك نهنگ درحدود ۱۲۰/۰۰۰ کیلووزن دارد باآنکه درآب زندگی میکند حیوانی است

پستاندار بچهٔ خودرا میزاید وموضوع تخم‌ریزی درمیان نیست .

بچهٔ **نهنگ** درحین تولد قدش **به ۷ متر** میرسد و شیر نهنگ غلیظ و چربی آن پنج برابر شیر گاواست، بچهٔ نهنگ درسه‌سالگی بحد بلوغ میرسد وقدش **ازسی متر** متجاوزخواهد بود .

همهٔ نهنگ‌ها یکسان نیستند یکی ازانواع نهنگها **بالئوپتریا رورکوال** میباشد که دارای یك عضو شناگراست این نوع نهنگ بزرگترین و سنگین‌ترین نهنگها است یك نهنگ آبی رنگ ازاین نوع **سی متر** قدو**۱۲۰ تن** وزن داردومعادل باوزن هزاروپانصد مرد قوی‌هیکل میباشد واین**۱۲۰**تن بشرح زیراست.

عضلات ۵۰۰۰۰ کیلوخون۸۰۰۰ کیلوریه ۱۰۰۰ کیلوقلب ۶۰۰ کیلوپوست واستخوان وامعاء واحشاء ۶۰۰۰ کیلو.

درمقابل‌وزن **یك مورچه** چند میلیگرم است‌درصورتیکه زندگانی‌مورچگان ملیونها برابر **ترقی وتکامل** و **تمدن** آن ازنهنگ بالاتراست ویا**موریانه ویا زنبور عسل** ای دوست مهربان مرایاری کن که ازجانوران ویا خزندگان ویاپرندگان از کدام شروع کنیم کوچك ویابزرگ واحد مقیاس را**کمیت** موجودات بدانیم و یا **کیفیت زندگی** آنها ؟

فهم- مثل اینکه کوری عصا کش کور دگر شده حال آشنا شدم که چگونه نمیتوانم بفهمم .

عقل - **یأس،ناامیدی** ، **حرمان** ، **بدبینی‌در** قاموس من وجود ندارد باید **به تحقیق** ادامه بدهیم .

فهم - دوست عزیز توخود مدعی بودی دارای چشم حقیقت بین و واقع بین میباشی‌وشعاع دیدچشم تو ازچشمان صورت بسیاربیشتراست آیا کتاب‌های**مترلینگ** را درباره **مورچگان** مطالعه کرده‌ای؟

بطوریکه میگویندریکی از کتابخانه‌های‌واشنگتن‌درممالك‌متحده آمریکای شمالی‌در **حدود شانزده هزار جلد کتاب** راجع **بمورچگان** موجود است که بعضی‌ازآنها از **هشت جلد**متجاوزاست‌حال‌تو که‌نام عقل بخودنهاده‌ای اگر سراسر

عمر بکتاب مورچه خوانی مشغول شویم بالاخره بفرض که ۱۰۰ هزار جلد تمام کنیم یعنی شب وروز بمورچه خوانی مشغول باشیم بحقیقت واقعی حیات این موجودات کوچك دسترسی حاصل نخواهیم کرد چگونه ممکن است ما بتوانیم **باحوالات موجودات** عالم طی **ملیاردها** سال دسترسی حاصل کنیم عقیده ات چیست ؟

عقل- عجب حالا باید من وتو برای درك عالم وجود وحدت داشته باشیم تو بکمك من ومن بکمك تو، هردو محتاجیم نه اینکه باهم بمباحثه بپردازیم .

فهم- صحیح است احسنت .

عقل- دراین صورت چگونه برخی ازانسانها دسترسی **بعلم و عالم معلوم** دارند وتمام اسرارجهان هستی برای آنها حل شده است درصورتیکه تومیگوئی بواقع عمرما کفاف مطالعهٔ احوالات مورچگان راهم نمیدهد .

فهم- اگرمن باید بفهمم که این ادعا خودعدم دسترسی بمفهوم واقعی رمزحیات است حال نظرتو چیست؟

عقل- **نادان** ترین **افراد** کره زمین **مردگان متحرك وچراغهای خاموشی** هستند که بتصور ناروا وبفهم ناصواب خود بواقع خودرا **دانا** میدانند .

فهم- برادرمهربان بهوش باش این راه که ما میرویم بتر کستان است بیا بوسیلهٔ دیگری برازعالم هستی درتکاپو باشیم.

عقل- البته ماراههای دیگری نیزدرپیش داریم وبعدازاین مسافرت بمسافرت دیگری مبادرت میکنیم ولی مردانه گام بردار، آنچه را دراین راه خود بظاهر عدم موفقیت است دراصل نیزخود موفقیتی است، تاحال توسر کش بودی ومن هم کم وبیش بدنبال تو، همین اظهار عجز وناتوانی خود موفقیت عظیمی است باین دلیل که تا وقتی که **میدانستیم که میدانیم** احتیاجی به **تکاپوی** دانستن **نداشتیم** ،حال **میدانیم** که **نمیدانیم** درکاوش **نادانی** های خودخواهیم **کوشید** ، ازطرف دیگر وقتی که بتصور ناروا دانستیم که همه چیز را میدانیم تکاپو و جستجو برای تو ومن مفهومی ندارد .

این نکته را بخوبی میدانیم که حقیقت واقعیت جهان هستی بنحوی است که

بآسانی دسترسی بآن ممکن نیست .

فهم- آنچه را گفتی فراموش نکن، میگوئی دسترسی براز آفرینش ویا حداقل رمز هستی بآسانی امکان پذیر نیست لحن گفتار بطوری است که تقریبا باوضع مشهود اصولا ممتنع مینماید.

عقل- یکی ازاسرار ورموز آفرینش درموجودیت ما کاوش وجستجو در شناسائی خود میباشد .

این وظیفه حتمی هر فردی است که بداند چیست عالیترین گفتار در سه کلمه « **خودت را بشناس** » خلاصه شده است اگر مفهوم زندگی درچهار دیواری لذت بردن از آنچه که دردسترس ما است مانند **ارضاء غریزهٔ جنسی و ارضاء غریزهٔ گرسنگی** ویا احتیاج بخواب یا کوشش درراه بهتر زیستن ودرنتیجه بطریق مشروع یانامشروع پول درآوردن وبمصرف رساندن، بطوریکه میدانیم **حیوانات** ازمواهب طبیعی وارضاء غرایز بدفعات و بدون زحمت از **ما بهتر** بهره مند میشوند و آیا شایسته است ما خودرا اشرف مخلوقات بدانیم و هدف ثابت خود را در چهار دیواری ارضاء غرایز محدود ومحصور نمائیم و گامی فراتر ننهیم ؟

فهم - آنچه را میگوئی بداهت آن آشکاراست وسیله وراه نیست .

عقل- سابقاً گفتم مردانه گام بردار ودراین مسافرت بامن بیاهر ناامیدی دراین راه خودنوعی امیدواری است .

عقل- دوست مهربان دراین مورد از گفته های پیشینیان اطلاعی داری.

فهم- آری - (**بهاگادا تاپورانا**) که هندیها میگویند باحضرت **ودا** هم عصر بوده میفرماید - وقتی دنیا ازتاریکی خارج شدعوامل بدوی ظریفی **جرثومهٔ نباتی** را تولید کردند واین **جرثومه** گیاهانرا بوجود آورد واز**گیاهان** زندگی وارد **کالبد موجودات** عجیبی شد که از**گل و لای** بوجود آمدندو بعدازیك سلسله **جانوران** واشکال مختلف زندگی **بانسان** رسید.

کتاب **ماتو** میگوید: هرموجودجدیدی که بوجود آمد**صفات** موجوداتی را که قبل ازاو **بوجود آمده بودند** کسب کرد بطوریکه هرقدر **موجودی** در سلسله

موجودات جلورفت دارای **صفات** دیگرشد.

درکتاب دیگر **ماتو** نوشته‌است : تنها **یکتا** میداند که جهان چگونه **پدید** آمده وآیا خود **او** هم میتواند این **پاسخ‌را بدهد** ؟

کتاب **ماتو**میگوید - **زندگی بتدریج ازگیاهان به‌کرمهاوحشرات‌ومارها ولاك‌پشت‌ها وچهارپایان وحیوانات درنده رسید.**

درکتاب **یا جور ودا** ازتفسیرهای دیگر **ودا** نوشته است :

نخست نطفـه **گیاهان** را **پدید** آورد واز **گیاهان** نطفـهٔ **زندگی** منتقـل **بموجودات مهیب و عجیبی** شد که**از باطلاقها** ومردابها سردرآوردند ودرجهان پراکنده شدند این‌موجودات مهیب اول بصورت **کرم** بودند بعد تبدیل **بخزندگان و مارها** شدند وپس‌از آن به **ذوحیاتین** ولاك پشت ها وبعد به **جانوران** دیگر کـه امروزنیستند وسپس نطفهٔ زندگی‌بآدمی‌انتقال‌یافت .

فهم - اگرصلاح میدانی از **چارلزداروین** رهنمائی بخواهیم .

داروین - من‌عقیدهٔ خودرا درزمان حیات خود منتشرساختم وآنچه که بنام داروینیسم‌دردسترس شمااست محصول یك عمر کوشش ومشاهده وتجربه و آزمایش است، ازنظرخودم‌آن **فرضیه** تخیلی نیست چه جنجالها که برسر آن بپا نشد حال من‌نمیدانم‌منظورشما چیست‌شما خودمعتقد به **ثبوت انواع** هستیدویا**تبدل انواع**.

ای عقل وفهم بدان که موضوع نظریهٔ من‌ابتدا بسا کن نیست وازبدوتاریخ‌تا بزمان حال انسانها درجستجوی این رازآفرینش بوده‌اند وهر کسی بفراخور عقل و فهم خود اظهار نظرهائی نموده است ولی **نظریه** من برپایهٔ کوشش و سیاحت و آزمایش وتحقیقات وتجربه بوده‌است .

قرنها قبل‌از تولد **حضرت عیسی‌علیه‌السلام** درهر زمان و مکانی راجع به **ثبوت انواع** ویا **تبدل انواع** نظریه هائی ارائه داده‌اند وچنانچه میدانیم از ۶۰۰ سال‌قبل‌ازتولد حضرت مسیح علیه‌السلام فلاسفه یونانی هریك در طول زمان راجـع باین‌مقوله نظراتی‌ابراز داشته‌اند .

مانند**انکسیمندروس**Anaximandre شاگرد**ثالث‌ملطی**Thales de milat

دیوجنس Diogene انبازقلس Empédocle ذیمقراطیس Democrite انکساغورس Anaxagore ارسطو - لوکرسیموس Lucréce

خلاصه طی‌قرون متمادی این مسئله مورد توجه فلاسفه وصاحبنظران بوده تا بالاخره درقرن ۱۸و۱۷ و همچنین قرن اخیربیشتر مورد توجه قرار گرفت و دانشمندان اروپائی مانند **شارل بونه- روبینه - دومایه- بوفون- موپریتوس - لامارك - کانت - ترویرانوس - لئوپولددوبوخ - فون بائر- شلیدن - اونگر شافهوزن- ویکتورکاروس- اوگن-گوته** تا بالاخره منتج به‌نظریهٔ من شد که باوجوداینکه‌نظریهٔ من بامخالفتهاو جنجالهای زیادی مواجه شد درزمان خودم‌مورد قبول صاحبنظران وعلمای فن قرار گرفته است .

فهم - ازتوضیحات شما متشکرم اجازه بفرمائیدعرضی‌دارم.

داروین - بگذارعقل‌صحبت کند چون‌اوبیشترازتوصلاحیت دارد و **عقل‌سلیم** بهیچ وجه من‌الوجوه زیربار **تبلیغات** و **تقیدات** و**تعصبات** نمیرود وخود را مانند افراد بنده وزرخرید **تسلیم** نظرات وافکاردیگران نمیکند.

عقل - دانشمند بزرگوار، ازاظهار لطف‌شما نسبت بعقل بسیار متشکرم ولی باید اول‌عقل را پیدا کرد وبعد راجع بخصوصیات عقل گفتگو کرد .

داروین- مگر عقل گم‌شده است که اورا پیدا کنیم ، در زمان حال‌سه ملیارد انسانها در کره زمین شما دارای عقل‌هستند.

عقل - خیلی معذرت میخواهم سه‌ملیارد انسانهای کره زمین که تماماً خودرا صاحب‌عقل‌میدانند وهریك بتنهائی حتی‌خود را**عقل کل** میدانند اعم ازاستاددانشگاه ویا عامی وجاهل‌ویادیوانگان تیمارستان خود راصاحب واقعی سر زمین آن‌و کاشف منحصر بفرد آن‌میشناسند.

درصورتیکه امروز که قرن بیستم وقرن اتم‌است هنوزانسان‌ها در جستجوی مفهوم و معنی واقعی‌عقل میباشند و در اصل **عقل‌های کل** نمیدانندبواقع **عقل بچه معنی** است .

داروین - انسانها بهرصورت دارای **عقل** میباشند .

عقل ـ اگر شخصیت انسان را مجموعه‌ای ازعقل وذهن بدانیم کارخانهٔ مغز خود وظیفهٔ اعمال ذهنی را انجام میدهد که محصول آن بنام **فهمیدن** است پس چون انسان مغزدارد دارای ادراك محسوس‌است، جناب آقای داروین صحیح است؟

داروین ـ احتیاج به‌توضیح نیست، معلوم است .

عقل ـ اگروجود کارخانهٔ دماغی ومغزدلیل بروجود ادراك محسوس وخلاصه فهمیدن است الاغ هم مغزدارد .

داروین ـ ای برادر مهربان از توسزاوارنیست اینگونه سخن بگوئی بفرض جمادات ، سنگهای زیادی داریم که دراصل همهٔ آنها سنگ هستند یعنی سنگهای بی‌ارزش و یاکم بها وسنگهای قیمتی، بفرض برلیان، شایسته نیست در جستجوی واقعیت امری مثلا سنگهای کوهستان را درمقام قیاس بابرلیان و سنگهای قیمتی گذارد .

عقل ـ اولا درجستجوی حقیقت قیاس و تشبیه واستدلالات فلسفی گرهی از اسرارورموزجهانی بازنمیکندصحبت وبحث‌مادربارهٔمغزاست‌ونه درانواع‌سنگها اگر تشکیلات مغزرا بخوبی مشاهده کنیم حتی در مراحل اولیه ودر ظاهر آنها چندان توفیری مشاهده نمیشود .

داروین ـ **استعداد و توانائیهای** مغز در کمیت اونیست ویا درظاهراوبلکه درتوفیرچین‌های برونی اواست چنانچه بفرض مغزیك الاغ رابامغزانسانی‌دربرابر هم بگذاریم درچین‌هائی که درسطح برونی مغز وجود دارد بخوبی مشهود است که درمطابقت بامغزالاغ کمترمشابهتی ندارد یعنی مغزانسانها بمراتب بیشترچین دارد.

عقل ـ هرچند هدف ومنظورمافعلاچگونگی وتشریح مغزنمیباشد، معذلك این نکته را نیزنبایدنا گفته گذاشت که **استعداد و توانائیهای** مغزمربوط‌به کیفیت وماهیت **سلولهای زنده** مغز میباشد نه در توفیرچین‌های برونی آن . اگرما از دسترسی بماهیت و کیفیت درونی‌سلولهای زندهٔ مغزناتوانیم، شایسته نیست توجه و نظرات خودرا در توفیرچین‌های برونی مغز متمرکز نمائیم .

اگربخواهیم‌استعدادها وتوانائی‌ها ویاتکامل‌نیروی‌دماغی رامربوط‌به‌چین‌های

برونی آن بدانیم، لازم است چین‌های برونی مغز نوابغ ومخترعین ومکتشفین بیشتر ازچین‌های برونی مغزافراد کودن باشد. درصورتیکه در مورد تشریح مغز «**آلبرت اینشتین**» نابغهٔ معروف خلاف این‌موضوع معلوم شد.

عقل ـ بهرصورت شما انسانهارا تکامل یافتهٔ موجودات اولیه ویـا موجودات یك سلولی میدانید.

یك مورچه ویانهنگ ۱۲۰ تنی را درنظر میگیریم حال چین‌های مغزنهنگ بیشتراست یا مغزمورچه؟ وآیا مغزنهنگ تکامل‌یافته‌تراست ویامورچه؟ وآیامورچه متمدن‌تراست ویانهنگ، و آیا کتابهائیکه موریس مترلینگ دربارهٔ زنبورعسل و مورچگان وموریانه نوشته است مطالعه کرده‌اید؟

داروینـ خیر در زمانیکه من حیات داشتم مترلینگ این کتابها را برشتهٔ تحریر درنیاورده بود.

عقل ـ ای فهم، ازجناب آقای **موریس مترلینگ** تقاضا کن دقیقه‌ای‌تشریف بیاورند.

مترلینگ ـ سلام‌بردوستان وسلام بر**داروین** عزیز، مثل اینکه اشکالی در پیش دارید؟

عقل ـ دوست بزرگوار، من وعقل‌ازجناب **چارلزداروین** سؤالی‌داشتیم‌شهادت شما لازم است.

مترلینگ ـ چنانچه توضیحاتی‌لازم‌باشدباکمال‌میل‌حاضرم، راجع‌به‌نگارشات خودم آنچه نظرمن بودنوشتم وآنهائیکه مرابنام غلط فیلسوف ونابغهٔ دهرنامیده‌اند اشتباه کرده‌اند من محققی بودم که بانظرواقع‌بینی دورازهرنوع تعصبی عمری را سپری ساختم ونتیجه تحقیقات من درنوشته‌هایم منعکس است.

اسرارورموزجهان هستی ازلحاظ کمیت ویا کیفیت ویاماهیت شامل**ابدیت**و **نامحدود** و**غیرالنهایه** است‌چنانچه‌دررفع‌یك‌مشکل کوشاشویددرمقابل آنچه که‌حل مشکل‌نام‌نهاده‌ایددرمراحل‌ابتدائی‌بادومشکل مواجه‌میشویدبهمین‌نحودرمرتبه‌بعدی چهارمشکل‌وبالاخره درغیرالنهایه، یعنی‌امکان دسترسی **بکلیداسرارجهانی** به‌عقیدهٔ

من **ممتنع** است وبالاخره چنانچه بسیاردانشمند باشید فقط توآنسته‌اید **تاریکی‌ها** و نقطه‌های ابهام بیشتری را در **ابعاد نامتناهی** یا وسیع‌تری ببینید و بعقیدهٔ من دانش واقعی یعنی پی‌بردن **بنادانی‌ها** ، من‌خود بسیار کوشیده‌ام وسرتاسرعمرخود را دراین راه وهدف ثابت سپری ساختم مثلادریك مورد **زندگی پس از مرگ** بسیار کوشیده‌ام و قطعی است کتاب **میزبان‌ناشناس** وسایهٔ بالها را مطالعه فرموده‌اید بالاخره حل این مشکل بنظرمن **مرگ** بود، که **مرگ** دروازه‌های این اسرار را بروی من باز کند .

عجب‌تر آنکه عمری را در انتظارمرگ سپری ساختم وبالاخره باین جهان آمده‌ام حال می‌بینم دانش‌های من بیشتراز آنچه دردنیای خاکی آموخته‌ام نیست و مثل این است که **دراین دنیا کار سخت‌تر** شده است واین **اسرار** اینجاهم برای **من حل نشدنی** است !

داروین ـ قبل‌ازهرچیزمن باید بدانم مقصود شماازاحضارمن چه بوده است بامن **بحث** دارید ویا **مباحثه** ویامناظره، ازاطلاعات من کسب معلومات‌میخواهید بنمائید یامیخواهید من ازشما کسب معلومات کنم، بانظریهٔ من موافقید ویامخالف بعدازآن بشما جواب خواهم داد .

عقل ـ من ودوست همسفرمن‌یعنی فهم باهیچ‌یك از نظرات فلاسفه ومحققین ومتأخرین ومتقدمین سر کینه ودشمنی ویادوستی وسازشی نداریم، خلاصه اینکه ما سرجدال باکسی نداریم بدون رد و یا قبول فرضیه‌های مختلف در مسافرتی گام برداشته‌ایم وازاینکه باعث زحمت شماشده‌ایم معذرت میخواهیم،فقط منظور ومقصود مااین بود که اجداد ما چه نوع جاندارانی بودند که تبدیل بانسانها شده‌اندوآنچه را درگفت وشنود آمد بعلت سؤالاتی بود که حضرتعالی مطرح کردید نه‌اظهار فضل ودانش ما، من ودوست من فهم به‌ناتوانی و عجزخود کاملا واقفیم بخوبی میدانیم ردکردن نظریه‌ای کمتر از ارائه نظریه‌ای زحمت ندارد چنانچه اثبات نظریه‌ای عمری رالازم دارد بواقع‌برای ردکردن آن نظریه عمربیشتری لازم‌است بهرصورت استدعا داریم جواب مارابگوئید .

داروین ــ اجداد مانسناس بوده‌اند .

فهم ــ دیگر نسناس چه لغتی است؟ جناب آقای داروین ، لطفاً کلمهٔ فارسی آنرا بفرمائید .

داروین ــ شما انواع میمون‌را ندیده‌اید ؟ منظورمن همان‌ها هستند .

عقل ــ ازاظهارلطف شما بسیارممنون ومتشکریم .

فهم ــ اجازه دهید پرونده‌های دوران **بوزینه‌ای** را بیاورم .

دراین وقت کلیه پرونده‌های **بوزینه‌ها** آماده شده ومادرجهانی‌زیست میکنیم که اصولا اثروجای پائی ازموجوداتی بنام **انسانهــا** نیست .

جهان جهان میمون‌ها است ، درختان جنگل سر بفلك کشیده‌اند ، میوجات جنگلی‌فراوان، نار گیل‌مجانی،جهت خواستگاری وانتخاب‌همسر این دروآن‌درزدن لازم نیست، حجله عروس بالای درخت نار گیل وعشق، عشق نسناسی .

دیگرشب عروسی احتیاجی بدعوت کردن ازهنرمندان نیست وانسانهائی که سالهای قبل ازسیر کردن شکم خود ناتوان بوده وامروزهنرمندان مشهور شده‌اند، درخواست ۵ ویا۱۰هزارتومان حق هنرمندی جهت تشریف‌فرمائی به‌مجلس‌عروسی نمیکنند .

پدرومادرعروس خانم‌مهریه‌های سنگین درخواست نمیکنند، اصولاً بحثی در بارهٔ ییلاق وقشلاق نیست .

میمونها با صفای کامل عشق میورزنــد و دوران حیات را جهت تکامل و گام‌نهادن بزندگی انسانهابرای نسل‌های‌آتیه‌آماده میسازند، دیگرصحبتی ازادارهٔ ثبت‌اسنادوسندمالکیت نیست وزمین‌خواران زمینی‌را غصب نکرده‌اند که فردی‌بازن ویك دوجین فرزند نرومـاده برای بدست آوردن یك اطاق کاهگلی باین دروآن در بزند ومکانی برای زندگی نداشته باشد وبچه‌ها را درآخوربخوابانند ویا در کنگو روزی ۳۰۰ نفر کودکان از گرسنگی بمیرند، میل وآرزوها محدود ومحصور است ، میمونهاباوحدت مخصوصی باهم‌زیست میکنند مالکیت هرمیمونی هزاران کیلومتر جنگل است و دستگاه آفرینش خود هنرمندان عالیقدری که بواقع از زیبائـی بهرهٔ

کافی ووافی دارند درخدمت مابمفت ورایگان گذارده است آن طرف گلهای جنگلی واین طرف طوطیان شکرشکن، آنجا بلبلان خوش الحان، بهرسونظر کنی دری از سعادت وخوشی وخوشبختی بروی میمونها بازاست نه بازاری است ونه بانکی ونه سفته و نه براتی نه کوشش جهت تأمین زندگانی **ازحقه بازی- سالوسی- جاسوسی- دروغ - تفتین - تقلب - تهمت ناروا- حقارت- بدی‌ها- زشتیها- حسادت‌ها- بخل‌ها- ومغلطه‌ها وسفسطه‌ها** کوچکترین خبری نیست .

کارل مارکس - آن‌طرف بازی میکند - **رهبران، پادشاهان، اسکندرها، نرون‌ها ، هیتلرها ، چنگیزها ، مخترعین ، مکتشفین** هر کدام دریك طرف به بازی و تفریح مشغولند **این اشتین** بالای درخت بارفیکس پارالل بازی میکند ، **استالین و لنین** جفتك چار کش بازی میکنند ، حقیر فقیر سراپا تقصیرهم با فهم الك دولك بازی میکنم **افلاطون وارسطوودکارت و اقلیدوس وکانت و نیچه** از سرو کول هم بالامیروند .

فلاسفه‌وهنرمندان ونوابغ‌دهرهر کدام یك‌طرف، **سقراط وبقراط وافلاطون وارسطوونیچه ودکارت وپاستور وفیخته و ادیسون و نیوتن** وتمام دانشمندان بشوخی وبازی ونعره کشیدن مشغولند ازدفترو کتاب وقلم وکاغذ خبری نیست .

عقل وفهم رسمیت جلسه رااعلام داشتند .

فهم - ازچه شروع کنیم ؟

عقل - آنچه که‌ماانسانها بنام‌خوب وبدونقص‌وکمال وپیشرفت بسوی کمالات نام نهاده‌ایم دراینجا اثری و جای پائی از آن نمایان نیست، چه کنیم ؟

قبل ازاینکه من و عقل تصمیمی برای شروع جلسه اتخاذ کنیم از هر گوشه صدای حیواناتی بگوش رسید .

الاغ - عرعر، عرعر، عرعر .

فهم - بروگم‌شو،موجودی غیرازتودرعالم نبود که‌توقدم بجلسه گذاشته‌ای! تومظهر **نفهمی** وخریت و **حماقت** هستی .

الاغ - گلی بگوشهٔ جمالت، من چه کرده‌ام غیرازاینکه در سراسر زندگی

برای شما انسانها باربردم و جان کندم این مزد من است که محصول زحمات من وسیلهٔ آسایش شمارا فراهم کرده است ومن عمری را ببدبختی وسختی گذرانده‌ام؟

عقل ـ این خود **سند** زنده‌ای بر **حماقت** تواست چشمت کورشودمیخواستی **خر**نشوی اگر کسی **الاغ** گیرش بیاید واز اوسواری نگیرد خود او**خر** میباشد.

الاغ ـ اگرحساب نفهمی باین نحو خریت باشد شما ملیونها انسانها ازمن بهترسواری میدهید هرروزبنامی و بیانی تحت تأثیر **تلقین و تبلیغ** بنام رهبران و پیشوایان از شما سواری میگیرند، وعدهٔ معدودی با کلمات و الفاظ ازقبیل **انسان‌دوستی، میهن‌پرستی، آزادیخواهی، دموکراسی، حفظ نژاد، لیبرالیسم، ناسیونالیستی، سوسیالیستی، دموکراسی، وناسیونال سوسیالیستی، کمونیستی** وهزاران زهر مار دیگر شما را بزیر بار میکشند و محصول زحمات شما را سالها جمع نموده و بالاخره مجموع آنها را بنام **حفاظت‌ازشماباخودشما** بقعرنیستی میفرستند، اگرنام شما **عقل و فهم** است‌دقیقه‌ای بخود آئید وببینید دراین‌یك قرن چه سواری‌هائی که نداده‌اید چنان شمارا درچهاردیواری **تعصبات**بوسیلهٔ**تبلیغات** خود محبوس نموده‌اند که گمان نمیکنم پس‌از مرگ‌هم شما انسانها بواقع ازوضع خودتان واقف شوید.

فهم ـ حرف حسابت چیست؟ تورا باین فضولی‌ها چه ؟ تواصولا انگل‌دستگاه آفرینش وجهانی.

الاغ ـ خواهش میکنم بگذارید چند کلمه بگویم و مرخص شوم گرچه برای من غیرازضرر نفعی‌نداردولی‌ازنظر اینکه‌بخود آئید یاد آوری آن‌ضرری‌ندارد.

شما خودرا **اشرف‌مخلوقات** میدانید، دراین‌مورد بحثی‌نیست،میخواهم ازشما سؤال کنم‌از آغاز که‌ماموجودیك‌سلولی‌بوده‌ایم ودرنتیجه‌تطوروتکامل بدینجارسیده‌ایم چطورشدبنده‌جناب **الاغ میرزا**هستم وشما**انسان**، وخوراك من‌مقداری‌علف؟ بجای سوارشدن درکادیلاك قرنهامن خودکادیلاك شمابودم؟ من بااین خریت خودنمیفهمم این حکم ناروا چه حکمی بود که جهان وطبیعت برای همجنسان ما صادر کرد اصولا ماکاری بخوبی وبدی آن نداریم که واقف باشیم، **آواز ما عرعر ، خوراك ما**

علف، ورزش ما جفتك انداختن، عشق عشق خر بازی، سینماهای ما مناظر طبیعت، جفت گیری در هوای آزاد و غیر انحصاری، ودکا و ویسکی ما آب جویبار، بیفتك و شاتوبریان ما یونجه، باغ مادشت و صحرا، اتاق پذیرائی ما بیابان، اطاق خواب ماطویله، رختخواب ما پهن، خوابیدن ما ایستاده، اصولا بفرض که بد ویا خرهستیم چرا طبیعت ماراقرنها ویاهزاران هزارسال خرنگهداشت وشماراانسان ساخت آیا **عدالت** این است ای دوستان ؟

فهم – مثل اینکه ازدورصدای شیههٔ **اسب** وعده‌ای دیگر ازچهارپایان میآید، آری، از دورنمایان شدند، انواع اسبها ویابوها آمدند.

اسب – شیهه کنان زمین ادب بوسید واجازت خواست.

فهم – اگرما بخواهیم یك یك، پرونده‌های شما را بررسی کنیم قرنها طول میکشد یکی ازشماها بوکالت دیگران سخن بگوئید و سایرین مرخص شوند.

اسب – دوستان مهربان، یابوها، الاغ‌ها شمابروید ومن بتنهائی سخن خواهم گفت.

فهم – اسب، بفرمائید سخن بگوئید.

اسب – شمارا بخوبی میشناسید، ماخدمتگزاران واقعی شما هستیم طی قرون واعصار گذشته بهترین وسیلهٔ جنگی شمامحسوب میشدیم. **اسکندرها، ناپلئون‌ها، چنگیزها، نادرها، پطرها،** وبالاخره درهرزمان ومکانی هر کس که نام **کبیر** بدنبال اسم خود یدك کشیده وامروزجزو بزرگان تاریخ بشمارمیرود مارابهترین وسیلهٔ فتح وپیروزی خود قرارداده بوده‌اند.

ازشخصیت ومقام ماهمین بس که هر کس دارای بهترین اسبها بود دارای شخصیت ممتازی بین انسانها بوده است حال چه شده است شما **اشرف مخلوقات** و تکامل یافتهٔ موجودات عالم شده‌اید وما حیوانات، آیا درمقابل **انجام وظیفه** ما چه سرپیچی کرده‌ایم وشماچه گلی بسر مادر **دهر** زده‌اید که ما ام‌النقائص و حیوانات شده‌ایم وشما نمونهٔ تکامل یافته وصاحب کمالات وبرجستهٔ موجودات عالم وبالاخره اشرف مخلوقات ؟

فهم ـ هر چه باشد تو حیوان هستی ونفهم و چهارپا تو نباید از **معقولات** حرف بزنی .

اسب ـ من ازمعقولات سخن نمیگویم از مقولات سخن میگویم وتقاضادارم جواب مرا بدهید چه‌چیز بشماها ثابت کرده است که شما دارای **فهم** هستید و ما **نفهم** واصولا فهم درفرهنگ شما بچه **معنی** است ؟

فهم ـ فضولی نکن حیوانات نباید از معنی سخن بگویند .

اسب ـ منظورم ازمعنی و **معنویات** نیست منظورم مفهوم کلمهٔ فهم است .

عقل ـ بگذار من سخن بگویم مثل این است که این چیزی سرش میشود ای‌اسب، گوش‌وهوش فرادار، ماانسانها بواقع انسانیم وازانسانیت‌ما واشرف‌مخلوقات بودن ما همین بس که **اکتشافات و اختراعات** نموده‌ایم - **تلویزیون- تلگراف- هواپیما - اتومبیل -کشتی - تلفن - برق** - وغیره، حال فهمیدی ؟

اسب - تعظیم کرده وشیهه میکشد، پس‌ازعرض‌معذرت بسخن ادامه داد،اولا ما حیوانات وسیلهٔ ساختن نداریم ودرثانی احتیاجات شمارا مجبورباختراعات کرده، درصورت دیگرمغزوفهم **مبتکر** نیست **اختراعات وابداعات** مربوط به‌**عقل** است و بحث ما برسرفهم وانگهی آنچه جزو ساختمان بدن مااست مانند سم، و یا چهارپا بودن، شکل واندامی است که‌طبیعت بماداده، ماباشما توفیرفراوان داریم‌وانگهی ما قانع هستیم ومعلوم نیست مادر بعضی موارد **با کمال** ترازشما نباشیم؛ آنچه را شما بنام سینما وتلگراف وتلویزیون اختراع کرده‌اید وتمایلات شمارا قانع نمیسازدما برعکس آن میباشیم، شایدقناعت وصفا ووحدت ویگانگی که وجود مابا آنها سرشته شده است ما را درمسیر مخصوصی قرار داده باشد ، تابلوهائی که هنرمندان شما میسازند محال است که بتواند با**مناظر طبیعت** قابل مقایسه‌باشد، سینما ونمایش ما **مناظر طبیعت** است وارکسترما **نوای** موزون **آبشارها و صدای پرندگان** ، ما هزاران برابرازشما بیشتر از مواهب و مزهٔ خوراکی‌ها بهره‌مند میشویم، در مورد **ارضاء غریزهٔ** جنسی بمراتب ازشما توانائی‌بیشتری داریم، ستارگان سکسی‌مااداء واطوارنمی‌آیند مابهریك ازاسبها پیشنهاد کنیم باکمال میل حاضرند دراین مورد

مرزوانحصاری وجود ندارد .

دروغ و تزویروحقه بازی و کلك درسرزمین ما معنی ومفهومی ندارد اگر شما بواقع بافکارما دسترسی داشتید می‌دانستید معنی ومفهوم **کمال** چیست .

حال بهتراست شماها کمی بخودآئید وبه‌بینید برای تظاهر و خودنمائی و عقب نماندن ازدیگران چه اعمال وچه جنایاتی را که انجام نمیدهید، از سه‌ملیارد افراد کره زمین آیابواقع کسی معصوم مطلق یافت میشود یاخیر؟

آیا ممکن‌است انسانی‌در کره زمین یافت شود که سراسرعمر**دروغ** نگوید؟ شمابا‌داشتن‌عالیترین زندگانی وزیباترین وماهروترین همسران‌قانع‌نیستید. چشمان هیزشما بدنبال خواهران وزنان دوستان خودتان میباشد .

اگرزن روسپی و فاحشه‌ای که خودش را باوسائلی بزك کرده است به‌بینید دست وپای خودرا گم میکنید، حتماً باید زنگ مبل وپرده ودرودیوارشمایکی باشد برای هم آهنگ ساختن وبرابرنمودن وسائل زندگی بادیگران عمرخودرا بباد فنا میدهید من نمیخواهم از زندگی شما و خود سخن بگویم چنانچه بخواهم بگویم سخن بسیاراست، وانگهی هنوزقدرت بشربجائی نرسیده است که **بمفهوم واقعی زندگی** ما دسترسی داشته باشد، بفرض شما حس سامعه وباصره دارید، ماهم حس سامعه وباصره داریم، شما بدون وسیله ازپشت دیواری که حتی**۱۰سانتیمتر** با شما فاصله‌دارد نمیتوانید کوچکترین احساس و ادراکی بنمائید در صورتیکه ما وسیلهٔ احساس وادراکمان دربعضی ازموارد بمراتب ازشما قوی‌تر میباشد .

عقل ـ چرا یاوه میگوئی وسخن بگزاف .

اسب ـ آنچه را بعرض رسید عین واقعیت است مثلادرزمانیکه **زلزله** میآید ماقبل از وقوع حادثه با خبر میشویم آیا این خود بهترین دلیل نیست برصحت ادعای من ؟

عقل ـ حال که تو **اختراعات‌واکتشافات وابداعاتی** را که تمدن امروزی مدیون آن است مرهون **عقل** میدانی من ازنیروی دماغی سخن میگویم ماانسانها دارای**استعدادهای خاصی** هستیم که میتوانیم**علوم اکتسابی** رابخوبی‌یادبگیریم،

دراین مورد نیزپیشرفتهای گوناگون کرده‌ایم .

اسب ــ در مورد علوم **اکتسابی** شما خود ابتدا بساکن بدون وسیله موفق بکسب **دانشها** شده‌اید ویادیگران بشما یادداده‌اند وبعد شما یاد گرفته‌اید ؟ اگر فلان فیلسوف را بدون اینکه در کودکی باانسانها درتماس بوده باشد درجنگل رها میکردید آیا میتوانست موفق به کسب **معلومات** بشود و بمقام فیلسوفی برسد ویا خیر ؟

عقل ــ این سؤال تومربوط به جواب من نیست، این اصلی است مسلم اگر کودك بکودکستان نرود ودرس حساب نخواند بعلم حساب آگهی نخواهد داشت وهمچنین با آشنائی بحروف الفبا و کسب معلومات و مجموع آنها دارای **عنوانی** میشود پس دارای نیروهای تصور، تخیل، فکر، هوش، حافظه، ذاکره‌وفهم میباشد و آنچه را بیاد اومیدهیم‌میتواند یاد بگیرد وخلاصه دانشمند شود .

اسب ــ بنابااظهارخودتان دیگران‌جهت **تعلیم** بایداقدام کنندوانسانها‌استعداد **تعلم** دارند وانگهی آنچه را از اول باعداد ۱ و۲ و۳ و۴ ویاالف وب وغیره بکودك یاد میدهند اومی‌فهمد وپس‌از آشنائی بآن در**حافظه** مضبوط میدارد و دردستاد کل حافظه که مانند صندوقخانه‌ای است که دارای‌درهائی آهنین‌ومصون‌ازهر نوع آسیبی است‌محفوظ داشته ودرهرزمانی‌بکمك **دانش‌های** قبلی **دانشهای‌جدید** بآن‌اضافه کرده‌وبالاخره صاحب عنوان میشودآیا این است وجه متمایزمن وشما؟

فهم ــ چه نیکوسخن میگوید مانند انسانی‌است که درلباس اسب رفته‌باشد .

اسب ــاجازه بفرمائید، درمیان‌سخنان من‌جایز نیست سخنی‌بگوئید بگذارید آزادانه‌آنچه را دردل دارم بگویم خواستید جواب بدهید ویانه دراختیارشما است.

عقل- بفرمائید .

اسب - قبلا بعرض رسید علت اینکه **اختراعات‌و اکتشافات** نکرده ایم‌عدم وسائل جسمی بوده، شما با پنجه‌های خود بفرض قلم بدست می گیرید و می‌نشینید ویا می‌خوابید وخلاصه عملیاتیکه اعضاء بدن شما در آن توانا هستند انجام میدهید ولی‌ما آنهارا دراختیار نداریم و ازنظر دیگراحتیاج نداریم چون **احتیاج خود مادر**

اختراعات و اکتشافات است .

اگرشما اسب هاراهم تحت تعلیم وتربیت قراردهید وبعبارت دیگر بهمین نحو که صاحب عنوانی ۲۰ سال تحت تعلیم قرار گرفته وآنچه را **اسلاف و اجداد و یا دیگران** باو یاد داده اند اوهم بنوبهٔ خودبدیگران یادمیدهد، اگر باماهم چنین رفتار کنید معلوم نیست **فهم** ما ازشماها بهتر وبالاتر نباشد !

ازطرفی نباید ازنظر دورداشت شما ازلحاظ استعداد نیروی دماغی و **وراثت** بوسیله اسلاف خود بهرهٔ کافی دارید ، واضح تر آنکه شما از دیگران که پدر و مادر شمابوده و دارای معلومات بوده اند در سلول های مغز خودتان از لحاظ **استعداد** بی بهره نیستید درصورتیکه ما بی بهره ایم.

عقل- آیادلیلی برصحت ادعای خودداری ؟

اسب - آری، درقرن اخیر دریکی ازشهرهای **آلمان** بنام **(آلبرفلد)** انسانی به تعلیم وتربیت همنوعان من کمرهمت گماشت وچون شرح آن بنام اسبهای آلبرفلد مشهور است وممکن است شما اطلاع داشته باشید، وازطرفی درهمین کتاب هم شرح آن آمده است تکرار آن را جایز نمیدانم.

خلاصه دراثر مجاهدت و کوشش فراوان همنوعان من هم موفق بکسب علم و دانشهای شماشده اند وپرفسورها ودانشمندان عصر حتی **موریس مترلینگ** هم که دقیقهٔ پیش حضورداشتند خود شاهد وناظر بوده اند ، گذشته ازاین اعضاء **فرهنگستان** که خودنمایندگان انسانها در **دانش وفضل** بودند بادوچشم خودناظر وشاهد عملیات بهت آور وحیرت انگیزهمنوعان من بوده اند .

چه بسا درمواقعی همنوعان ما درمحاسبه وحل مسائل ریاضی چنان با سرعت عمل میکردند که در این مورد **نوابغ و دانشمندان** شما بپایه **اسبهای آلبرفلد** نمیرسیدند این بهترین سند زنده وشاهد صادق من است .

ای فهم وعقل ودوستان وفادار چون شما درچهاردیواری **قیود بدانشهای خود محبوس** هستیدچشم **واقع بین** وحقیقت جوی شماحاضر نیست **حقایق امور** را بواقع وبنحوی شایسته مورد بررسی قراردهد، چون درمقابل خلاف دانشهای خودمشاهداتی

میکنید آن **تعصب وقیود مانع ادراك واقعیات** میشود .

بهر صورت میدانم سخنان من در حضور شما **هوا در غربال کردن** است خدا حافظ .

فهم - ای‌عقل، ای‌دوست ویار وفادار، پرندگان‌را ببین‌مثل این‌است که‌این‌ها هم‌آمده‌اند درد دل کنند .

عقل - عجب جهانی‌است آنچه را می‌بینی و درك میکنی بواقعیت امر آن توجه کن.

فهم - اینها **تخیلات** است‌حیوان‌چیست اصل‌ما هستیم که **اشرف مخلوقات** میباشیم .

عقل - دوست مهربان ، چنانچه بخواهی تکیه **بدانشهای خودکنی** سخنان اسب را **تأیید** کرده‌ای درك واقعیت جهان باتکیه بدانشهای موجود درمغزتوممکن نیست گوش وهوش فرادار.

دراین‌موقع صدای جیرجیروآواز پرندگان طنین‌اندازشد .

عقل- ای موجودات طبیعت ساکت‌وآرام، اینجا مانند کلاس درس‌است دست بسینه وآهسته هر کس‌سخنی‌دارد بیاید بگوید.

گنجشك - جیر، جیر، جیر، جیر، سلام بردوستان مهربان .

فهم - عجب، چغندرهم خود را با میوجات مخلوط کرده است توبا این جثهٔ کوچکت ازجان‌ما چه میخواهی‌مگرتوهم چیزی سرت میشود ؟

گنجشك - دوستان درعالم وجود موجودات هر کدام بسهم خود قدر وقیمتی دارند اگرشما موجودات‌طبیعت هستید ماهم‌موجودات طبیعت هستیم اگر **ببزرگی** خود می‌نازید **فیل‌وکرگدن** ازشما بزرگتر و قوی‌ترند واگر بهوش و مغز خود می‌بالید مورچگان به نسبت جثهٔ خود ازشما باهوش‌ترند .

فهم - چه جسارتها خاموش‌باش .

عقل- بگذارسخن‌بگوید اگراجازه ندهیم باید در کنج‌خانه نشسته و بمطالعه بپردازیم وبامطالعهٔ هر کتابی‌تحت قیود وتعصبات وتکبرخود، خودرا عالم وراه‌یافته

باسرار ورموزجهان بدانیم، باین مسافرت دور ودراز پرمخاطره ازاین نظر گام نهاده‌ایم که چیزی درك کنیم آری گنجشك خان بفرمائید .

گنجشكـ شما پس ازطی هزاران سال بادسترسی **بعقل** خود **واختراعات واکتشافات** موفق بپرواز با **هواپیما** شده‌اید آنهم بامخاطرات عظیم وتازه با دسترسی باین اختراع دراصل **تقلید** ازما کرده‌اید وبا استفاده ازاین وسیله بجای اینکه بخوبی ازاین اختراع استفاده کنید، برعکس کلیه هواپیماهائی که در آشیانه های فرودگاه هااست هردقیقه حاضر وآماده برای ازبین بردن ملیون‌ها ملیون افرادمیباشد، بطوریکه درجنگ جهانی گذشته انگلیس وآلمان وشوروی را دیدیم که بااین وسیله چه بلاهائی که بر سرهم نیاوردند، گذشته ازانهدام ونابود ساختن ملیونها افرادبشر حتی آنچه درطول ۲۰ سال باهزاران زحمت ومرارت بنام **تمدن** ویا وسائلی که تمدن برای **راحتی** شما انسانها ساخته بود بقعر نیستی فرستاده‌اید.

فهم ـ فضولی موقوف، بتوچه مربوط است اگر مابباد فناداده‌ایم مال خودمان بوده‌است، اگرسخنی دیگرداری بگو دراین مورد حق سخن گفتن نداری.

گنجشك ـ چشم اطاعت میشود. شما خودرا انسان و **اشرف مخلوقات** میدانید ودر سرلوحهٔ اصول انسانیت کلمهٔ مقدس **عدالت** نوشته‌شده است ، ما گنجشك ها کوچکترین آزاری بشماها نمی‌رسانیم وهمچنین ازشما خوراکی‌هم طلب نمیکنیم ، به بخت خود شادیم و جهان شما را بزیر بالهای خود میگیریم در عالم خود عشق میورزیم و بادانه هائی شکم خود را سیرمیکنیم اگر بمفهوم واقعی **محبت** آشنائی دارید بلانه های‌ما سری بزنید وناظرمحبتهای بیدریغ وبی‌ریای ما نسبت بکودکان ما باشید .

ماهم موجودات طبیعت هستیم ماهم بنوبهٔ خود حق حیات داریم اگر فکر میکنیدحق حیات نداشتیم طبیعت وجهان مارا نمی آفرید، بچه علت فرزندان شماها باتیر کمان ماراشکارمیکنند ؟

فهم ـ کودکان ما بنادانی معروفند و ماهم در زندگی خود تصادمات و تصادفاتی داریم .

گنجشك- خیر ، این مربوط به **ارضاء میل آزار** است که از بدو خلقت در سرشت ابناء بشر نهفته است این نوعی **غریزه** است که انسانها از **اسلاف** خود **بارث** برده اند و این مربوط بمیلی است که در وجود انسانها برای آزار نهفته است وگرنه جیر جیر کردن ودرخاك وخون غلتیدن پرندهٔ چند گرمی که کوچکترین استفاده برای شما ندارد غیر از آنچه که گفتم چه علتی دربرابر آن می بینید ، غیر از کودکان شما در زمان حال در همین شهر خودتان افرادی هستند که کیسه کیسه همنوعان مارا شکار کرده برای فروش عرضه میدارند شما میتوانید درمکانهائی بخوبی ناظر هزاران همنوعان ما باشید که درقفسهائی باین سو وآن سو میپرند وراه نجاتی ندارند اگر شما انسانهارا مانند گوسفند درمکانیکه جای نفس کشیدن نداشته باشد زندانی کنند چه میگوئید، آیا این است رسم انسانیت ؟

بلبل - چهچه زنان زمین ادب می بوسد وچهچه میزند .

فهم - به به، مثل اینکه درهای بهشت بروی ما بازشده است ببین چه زیبا است مانند این است که آوازی ازبهشت می آید.

بلبل - این آواز جانفزا نیست این صدای **آه و نالهٔ** من است که ازجور و ستم انسانها شکایت به پیش انسانها آورده ام .

عقل- خیر **بلبل خان** اشتباه میکنی ما انسانها شمارا دوست داریم و **شعرای** ما صفحات کتاب خودرا از **عشق** بی آلایش شما **باگل ها** زینت داده اند وشعرهای زیبائی دروصف شما سروده اند .

بلبل - صحبت از بی وفائی میکنید ، خود معترف هستید که ما زیبا هستیم وما را مظهر خوش آوازی وخوش الحانی میدانید ومارا پرندگان بهشتی نام نهاده اید آیا بواقع چنین است؟

فهم- وقتی که خود آگاهی که ما ارادتمندیم دیگر چه میگوئی **ناله وزاری** چیست ؟

بلبل- من وهمسر زیبایم دراین جنگل روزها بخوبی وخوشی زندگی میکردیم شب تاصبح من طبیعت راشکر گزار بوده ودرعشق معشوقم سخن هائی میگفتم، همین

بالای سرشما آشیانهٔ من است پس ازمدتها زحمت وعشق بازی همسرم تخم گذارده بود و دارای پنج جوجهٔ کوچك بودم، ساعتی قبل برای تهیهٔ آذوقهٔ زن و فرزندانم درتکاپو بودم تابالاخره خوراکی تهیه کرده وبا کمال وفا وصفا نه(**وفاوصفای ظاهری شما**) برای زن وفرزندانم آوردم .

بیائید مشاهده کنید وبحال زارمن کمك کنید ، آشیانه‌ام خراب و ویران شده بباد فنا رفته است، میدانید چه شده‌است ؟

انسانی بنام **صیاد** آمده است و در اثر خراب کردن آشیانهٔ من فرزندان مرا که امروزتازه سرازتخم بیرون آورده بودندبزمین ریخته و **کشته است و محبوب** نازنینم را باسارت برده است، مثل اینکه ندائی بگوشم می‌خواند که همسرم درقفس زندانی است، در این موقع **اشك ازچشمان بلبل سرازیر شد و صدای** چهچه او بگوش رسید و گفت آری این است آوازی که از گوشهٔ قفس بگوش شما میرسد واین است صدای ناله وفغان من .

اگرشما سالها رنج وزحمت بکشید وخانه وکاشانه‌ای بسازید وبازن وهمسرتان با عشق خالص بزندگی ادامه بدهید وبدون دلیل و جهت خانهٔ شما بوسیلهٔ بیگانه مورد هجوم قرار گیرد وفرزندان شما را بکشند و همسرتان را جهت بهره‌برداری **بغرامت** ببرند چه **قضاوت** میکنید ؟

آری، گوش اگر گوش تو وناله اگر نالهٔ من آنچه البته بجائی نرسد فریاد است.

طی قرون واعصار گذشته چه درموقعی که انسانهای وحشی نامیده میشدید چه درزمان حال بامن وهمنوعان من چنین رفتارمیکنید من خود درمقابل **تکامل** وانسانیت شما سر **تعظیم** فرود میآورم وخجلت زده میگویم این عمل منحصر باین **صیاد** نیست، کلیه ممالك متمدن جهان دارای باغ وحشهائی میباشند که مملوازانواع پرندگان است وهمنوعان من هم درآنجاهازندانی هستند .

ای عقل وای فهم، شما بوجدان خود مراجعه کنید شمابرای **اجرای‌عدالت** وتهیه وتنظیم قوانین کاخها ساخته‌اید وبرای اجرای آن هم ملیون‌ها ملیون درسال متضرر میشوید اگرچنانچه فردی خلاف قانون واصول انسانیت رفتار کرد اورا به

زندان روانه میسازید بمن بگوئید چرا وبه چه علت انسانها ما را درقفس محکوم بحبس ابد کرده ودرمقابل فریاد وناله‌های ماصدای قهقهۀ آنها بآسمان رفته وازآن لذت میبرند.

روباه ــ آهسته وآرام بجلو آمد وزمین ادب بوسید وساکت ماند.

فهم ــ ای‌مظهر **مکر و حیله و فریب و دروغ** ونمایندۀ کل‌**دنائت‌ها و پلیدی‌ها** دراین سرزمین برای تو نه مکانی است و نه مجال سخنی بفوریت این سرزمین را ترك کن.

روباه ــ با **گردن کج** وبا **التماس** اجازۀ سخن خواست.

عقل ــ آقای روباه بفرمائید چه‌عرضی‌دارید زودتر سخن بگوئیدو باختصار بکوشید مازیاد وقت نداریم.

روباه ــ شما خودرا **مظهر کمالات** و گفته‌های خودرا عین‌حقیقت وفهم‌خود را **مافوق همه** و**تشخیص** خودرا **عین صواب** میدانید.

فهم ــ مگرغیرازاین‌مسئله‌مسئلۀ دیگری هم وجود دارد؟ واقعیت‌همین‌است.

روباه ــ با تقدیم عرض معذرت سؤالی دارم شما راجع بیك انسان تحقیق میکنید ویاازانسانها سخن بمیان است؟

عقل ــ تحقیق مامربوط به سه ملیارد انسانهای کره زمین وکلیه موجودات‌از آغازجهان میباشد، بفرمائید.

روباه ــ آنچه را درچهاردیواری مغزشما وجود دارد واستنباط آن دربارۀمن **مکر و حیله** است چه نیروئی ویاچه مقامی بشما ثابت کرده است که **استنباط** شما دربارۀ من **عین صواب** است ومن **مظهر نیرنگ وفریب و حیله** میباشم.

فهم ــ ما**اشرف مخلوقات**هستیم وحاکم **بر مقدرات** کلیه **موجودات‌عالم** و**سرور** شما، ای حیله گرمکارازاینجا بیرون بروو گرنه تورا بضرب گلوله ازپای درمیآورم.

عقل ــ بگذار بآزادی سخن بگوید در تحقیق صبورباش وآرام، تحت تأثیر احساسات واقع نشو، چه‌بسا این حیوانات دربعضی ازموارد ادراکشان ازماوالاترو

بالاتر میباشد، آقای روباه میرزا بفرمائید .

روباه ـ آفرین بر توای عقل ، وجه تمایز ما وشما فقط **عقل** است چنانچه **احساسات** بر اندام **انسانها** حکمفرما شود بخوی **حیوانیت** در میآیند بهتر است توخود دراین مورد بسخنان من گوش وهوش فرادارى .

عقل ـ ازاظهارلطف شمامتشکرم، ای فهم، تقاضادارم تودراین موردسکوت اختیار کن، بطوریکه میگویند تاریخچهٔ سلولها ویااندام ما نتیجهٔ **تطوروتکامل** است ، ازاین نظرمیتوان گفت ماهم روزی **روباه** بودهایم بطوریکه درعصرحاضر بعضی از انسانها از**خوی روباهی و مکر و فریب و نیرنگ** بی‌نصیب نیستند .

روباه ـ ای‌عقل،ای سرور موجودات زندهٔ روی زمین، روی سخن باتواست .

شما مرا مظهر**مکروحیله وفریب** خواندهاید وخودرا **اشرف و تکامل یافته** موجودات جهان میدانید و آنچه را امروز بنام انسانها ازآن نام میبرید محصول **تطور وتکامل موجودات** يك **سلولی** میدانید ودر گفتارخود معتقدید که هرسلولی دارای **تاریخچه‌ای** است و شما از لحاظ اجداد خود درطی قرون متمادی دارای تاریخچه‌هائی میباشید که مجموع آن تاریخچه‌ها موجودیت فعلی **شمارا** بنام**انسان** تشکیل داده است .

حال این تاریخچه هزارسال ویاهزارملیون سال مورد توجه و گفتگونیست.

چنانچه من مظهرمکروفریب ونیرنگ باشم ویانمونه‌ای ازآن لازم‌است اصل ومنشأ موجودیت آن را جستجو کرد، چنانکه قطرهٔ آبی خود نمونه ومظهرونمایندهٔ موجودیت آبهای اقیانوس است اگرمن نمونهٔ مکر وفریب هستم **شما** بواقع مانند **اقیانوسی ازمکر وفریب** هستید .

جناب عقل، سرورمن، اگر کتاب لغت دردسترس دارید بیاورید و درمفهوم و معانی کلماتیکه عرض میکنم بواقع جستجو کنید ومعانی آنرا برای من بگوئید.

آنچه را بنام **عدالت** مینامید که دراصل برابری‌است تحت لوای‌هرسیستمی **هرجنایت** ویا**خیانتی** را درعالم بلباس این **عدالت** پوشانده وچه **جنایاتی** که در طول تاریخ و قرون گذشته بنام**قانون وعدالت ـ عدالت فردی ـ عدالت اجتماعی ـ**

عدالت عرفی که نمودهاید !

بزرگترین **رمز موفقیت** وبمقام رسیدن شماها و یا دست یافتن بسروری و بزرگی وآقائی جهان وجهانیان مکروحیله وفریب ونیرنگ بوده است .

روزی بنام **تمدن** وروزی بنام **تدین** ملیونها ملیون انسانهارا قرنها زیر **یوغ و پنجههای خون آشام** خود کشیدهاید، **خودگرگی** بودهاید که در لباس **شبان** نمایان شدهاید آیا این‌است مفهوم و معنی **مظهرمکروفریب وحیله ونیرنگ** که بمن میدهید ؟

من برای‌لقمهٔ نانی که‌شکم پیچ‌پیچ خودرا سیر کنم مجبورم، چون راه‌بجائی ندارم واز گرسنگی خواهم مرد ولی شماهاچه ؟

روباه ــ مثل این است که فهم کتاب لغت راآورد، بمعانی این لغات توجه کنید ــ **نژاد - تفوق نـژادی ـ ماـفوق انسانها** - امروز **وطن پرستی** فردا **ملیت پرستی**- امروز **بشردوستی**، البته درواقع **عشق بخود** وخود **دوستی-حمایت** ازانسانها - **ناسیونالیست - نـاسیونال دموکراسی - دمـوکراسی - نـاسیونال سوسیالیست-سوسیالیستی - کمونیستی - تفوق مذهبی - تفوق مرامی** - تفوق نژادی-تفوق جامعه‌ای - وتفوق فرقه‌ای وهزاران هزارازاین لغتها که فقط وجود آن درفرهنگ ومعنی ومفهوم واقعی درست برعکس صورت ظاهـر آن‌میباشد، طی قرون اعصاروگذشته درپناه اصطلاح این کلمات و**تبلیغات** و **تلقینات** ملیونهاملیون افـراد بشر را بنده و بردهٔ خود کـرده و **زالوصفت** خون‌آنها را مکیدهاید و در زمانهائی ملیونها ملیون انسانهارا **بخاك و خون** کشیدهاید .

آری شما انسانها حتی در ممالك با **فرهنگ ومتمدن جهان** بهمنوعـان و برادران خود کوچکترین **رحمی** نکردهاید و بـوسیله **تبلیغات** و آماده کردن افراد باالفاظ بظاهرزیبا و**عربده** کشیدن پشت **دستگاههای‌فرستنده** ملیونها افراد اعم ازپیروجوان، توانا وناتوان رامانند اسب **عصـاری** که چشمهایش بسته است و بدون میل‌وخواست وتوجه‌برای بدست آوردن روغن سنگ آسیارا بدورخودبحر کت درمیآورد گمارده‌اید وسالهای سال ریشهٔ آنهارا خشك کرده وشیرهٔ آنهارا کشیده‌اید و

حاصل زحمت آنهارا هرروزازچنگ آنها ربوده‌ایدوبنام **حفظ انسانیت و شعائرملی** وبنام **تفوق نژادی** و**تفوق مذهبی** و**حمایت ازانسانها** و**آزادی** و**قانون** و مجهز شدن درمقابل جور و ظلم دیگران آنها را مجهز کرده و**جنگ جهانـی دوم** را برپا میکنید.

جناب آقای عقل، گواه‌صادق‌من‌اینجاحاضراست‌اجازه بفرمائید جهت گواهی دراین محضرحاضرشود .

عقل ــ شاهد تو کیست ؟

روباه ــ گواه صادق من جناب آقـای نسناس میرزا **گوبلز** ورهبر عالیمقام **حزب نازی** جناب آقای‌میمون‌پور **هیتلر**رهبرو **پیشوای**بزرگ‌حزب‌نازی‌بطوریکه مشاهده میفرمایند آن طرف دارند جفتك چار کش بازی میکنند .

عقل ــ خیراحتیاجی نیست چنانچه بیایند گواهـی دهند بتصوراینکه پشت **میکرفون رادیو برلن** قرار گـرفته‌اند ، شروع به **رجز خوانی** میکنند ، فیل بیاد هندوستان می‌افتد شرح حال این انسانها را تاریخ بخوبی ضبط کرده است و ممکن است برای مدتی **جهان وجهانیان** را **فریب** داد، ولـی حقایق بهروسیله شده است مانند خورشید ازپشت ابرها سردرمیاآورد .

روباه ــ معذرت میخواهم ؛ نه از**هیتلر** **نامی** است ونه از**حزب‌او** **نشانی** .

امروزدرهر گوشهٔ دنیا به‌نحوی ویابه **سیستمی** این روش راادامه میدهندا گر بمب **هیدرژنی واتمی** نبود بشما میگفتم حال دنیـا چه خبربود هرثانیه انبارهای باروت حاضر است فقط یك کبریت لازم دارد خواه ناخواه در حدود بیست سال و یا **پانزده سال** دیگراین باروت‌ها هم شعله‌ورخواهند شد .

فهم ــ سخنانت تمام‌شد ؟

روباه ــ خیر آقا، بحث ازامروز ودیروزنیست من **حیوان‌وحشی** دلم‌بحال‌شما انسانها میسوزد که به من نام مکروفریب نهاده‌اید برعکس خودتان و **اربابهـا** ، مخصوصاً **رهبرانتان** سراپا **مکروحیله وفریب** هستید تاریخ را بردارید وفقط یك قرن نه‌بیش ونه کم به‌مطالعه بپردازید **اروپا** را یك گوشه و**چهار قطعهٔ** دیگرجهان

را در گوشهٔ دیگر بگذارید وباواقع‌بینی خاص به بینید تحت لوای چه قدرتی این قطعهٔ کوچك جهان بر اندام جهان مانند سرطانی ریشه دوانیده آیا این است نسبت مظهرونمونهٔ مکروفریب وحیله که بمن داده‌اید اگرفهم شما واستنباط شمااین‌است که بس راه ناصواب پیموده‌اید .

فهم - دوست بزرگوار، آن طرف را به‌بین آن دومیمون ازسر و کول هم بالا میروند وپس‌ازچند دقیقه ساکت وصامت بما نظاره میکنند .

عقل - اینها کیستند ؟

فهم - این دومیمون زن‌وشوهرند میمون‌ماده که قیافهٔ تودل برووسکسی‌دارد **نیوتون** است‌وآن میمون نر که پشمالواست **اینشتین** میباشد ، اگـر صلاح‌میدانی آنها را صدا کنیم وبا آنها صحبت کنیم .

عقل - آن طرف را نگاه کن آن میمون زشت مردنی مثل این است که روی زمین نقشه میکشد .

فهم - ولش کن ازریختش معلوم است اینهم **دیوانهٔ میمون‌ها** است .

عقل-عجب‌تشخیص‌دادی‌این‌دیوانه‌است؟!همین‌دیوانه‌**سنگی توی چاه**بیاندازد که قرنها ملیونها انسان **نتوانند** آن سنگ را**ازقعر چاه بیرون بیاورند** وهمین است که قرنها **سرنوشت** دنیارا تحت تسلط **افکار** خود درمیآورد .

فهم - مگراین کیست که دربارهٔ اواغراق گوئـی میکنی باصطلاح موش چیست که کله پاچه‌اش باشد ؟

عقل - گفتم کـه درك تو در چهار دیواری دیدگانت محبوس است این آقا **کارل مارکس** است .

فهم- این جهود فکسنی‌مردنی‌را میگوئی، هیتلرشش‌ملیون آنهارا در کوره‌ها مـی سوزاند ایـن میمون بی ریخت نسناس زاده کیست که سرنوشت ملیونهـا را بدست بگیرد .

ناپلئون - ازآن دورفریاد میکند ای فهم‌ناتوان، چنانچه **سرنوشت**بخواهد قدم‌بمیدان‌عمل‌بگذاردحتی **شن ریزه‌ای** میتواندسرنوشت ملیون‌هاملیون افرادبشر

را **زیرورو** کنداشتباه میکنی پیروعقل باش‌ودراین‌وادی بدنبال احساسات نرو.

تروتسکی - آنچه را ناپلئون خان گفت **تأیید** میکنم **مارکس** تنها نیست وماهمه بدنبال اوخواهیم رفت.

فهم - عجب همشهری **کارل مارکس** هم با آن ریخت مردنی و ریش‌بزی عرض اندام میکند.

لنین - تاوا ریش‌فهم، اگر آمدی چیزی بفهمی آرام باش، پرونده‌ها بزیردست تواست آنها را بخوان و**تاریخ** بتو **حقیقت وواقعیت** را نشان خواهد داد حال دوره وزمان نسناسی ماست بگذاردورهٔ انسانیت ما برسد چنان **آتشی** روشن کنیم که **چشم فلك از دود** آن **کور** شود.

عقل- سلام برتاواریش‌بزرگ، پرونده‌های شمادردسترس مانیست سرزمین‌شما را دیوار**آهنین عظیمی** دربر گرفته است ومارا راهی بدانجا نیست.

استالین - سلام تاواریش عقل: پرونده‌های مادردسترس همگان قراردارد درست است مادرپشت دروازه‌های خود دژآهنین داریم ولی راه باین دژبوسیله **عقل** است نه **فهم** ما آدم و**نوکر** شما نیستیم فعلا **عقل** شما**تار** است باید بخوبی روشن شود بعد راه خواهید یافت.

عقل- جناب بزرگ تاواریش **بکیفیت و ماهیت سیستم** شما کاری نداریم هر کس دراین جهان **مختار**است سرنوشت خودرا **بمیل** خود اداره نماید وهر کس **سلیقه‌ای** دارد مافریفتگان **آزادی** هستیم هر کس ذوق وسلیقهٔ خاصی دارد وشرط انسانیت اینست که‌ما هردو تحت**لوای سیستم**دلخواه‌خودبزندگانی **مسالمت آمیز** خود ادامه داده ورعایت احترام متقابل راسرلوحهٔ **مرام** خود قراردهیم. بهرصورت مابشما واعمال شما بادیدهٔ **احترام** مینگریم ازتاواریش‌ها هم همین انتظار را داریم بهرصورت‌ما **فضول** نیستیم که‌بکارشما **دخالت کنیم** ویاازنیك و بدآن‌سخن‌برانیم با کمال احترام فقط اطلاعی میخواستیم و مربوط باین بود که آیا ممکن است آن نسناس میرزا که در گوشهٔ آلمان‌روزی بصورت‌انسانی‌درمیاید ومورد تحقیرهمنوعان خودقرارمیگیردبتواندچنان آتشی روشن کندیاخیرچون برای‌فهم‌قابل قبول‌نیست.

استالین ـ آری‌دوستان‌من **واقعیت و حقیقت** توسط هر فردی‌خواه **کوچك** ویابزرگ ارائه‌شود بموقع‌خودآتشی‌را روشن خواهدساخت‌خواه‌ارائه دهندهٔ‌تئوری **گوریل** باشد و یا این **نسناس** میرزای **کوچولو** که باهمسرش **اینشتین** فعلا آکروبات بازی‌میکنندهر کدام بنوبهٔ خود **نظریه‌های خاصی** را ارائه خواهند داد که تأثیربسزائی در **سرنوشت‌جهانیان** خواهد داشت، **انسانها** انسان هستند و **طبیعت طبیعت**، وطبیعت درهیچ‌محضری‌سندثبتی‌برای کسی‌امضاء نکرده‌است که حقایق‌امورجهان‌را دردسترس عدهٔ خاصی‌قراردهد تمام انسانها**فرزند** یك **پدرند** و آن‌جهان وطبیعت است، ما عقایدی‌را که مربوط به **تفوق نژادی۔ مذهبی** ۔ وهر نوع **تفوقی اعم** از **رنگ پوست و مذهب ورژیم** باشد از **صحنهٔ گیتی محو خواهیم‌ساخت** .

عقل ـ تاواریش استالین عصبانی‌نشوید ماهم دوستان شما هستیم و محقق ، نظری‌نداریم .

ما بنظریه و **تئوری مارکسیسم** نظر **مثبت** ویا **منفی** نداریم، درجهان هر کسی‌را بهر کاری‌ساختند، بعضی‌ازمزاج‌ها با**پلتیك**سازش ندارند؟ درچهاردیواری مغز ما**از سیاست** خبری‌نیست‌فقط منظورما این‌بود که آن نسناس‌میرزا که‌تمام وزن‌اوپنج کیلو گرم‌بیشترنیست میتواند **نظریه‌ای** بدهد که حاکم‌بر**سرنوشت** ملیونهاملیون **انسان** باشد، بنظرمن‌وعقل محال‌است، وازطرفی‌مدتی‌است ما درعالم وجود بدنبال **سرنوشت** میگردیم وبالاخره ازدنیای انسانها حتی‌بدنیای موجودات یك سلولی‌قدم گذاردیم اثری‌ازسرنوشت بچشم نخورد تابالاخره خدمت شماها رسیدیم .

فهم ـ این‌چیست مثل‌اینکه **یك‌کتاب** است .

عقل ـ عجب یك **کتاب‌هم** بدامن من پرت‌شد!. سررا بالا کردیم دومیمون یکی‌چاق و چله و دیگری با زلفهائی که روی پیشانیش ریخته بود باچشم خون بار بمانظاره میکردند مثل‌اینکه زن‌وشوهر بودند .

شماکیستید ؟

هیتلر ـ من‌هیتلر نمونهٔ **عالیترین و برترین نژادهای دنیا** ! .

عقل ـ چرا کلاهتان را تا بروی چشمانتان پائین آورده اید؟ چرا از آسمان صاف استفاده نمی کنید.

موسولینی ـ ما **عالیترین نژاد** هستیم وازاین نظر **بفلك** حکم و بستاره **ناز** میکنیم!

فهم ـ جناب آقای موسولینی ممکن است شما خفقان بگیرید و بگذارید هیتلر صحبت کند.

عقل ـ فضولی نکن، احترام بگذار و گوش وهوش فرادار.

عقل ـ آقای نسناسان چه فرمایشی داشتید؟

هیتلر با نعره ایکه گوش فلك را کر میساخت گفت من نسناس هیتلر نمونهٔ عالیترین نژاد و نابـود کنندهٔ **نژادهای پست** که مانند **سرطان** بر پیکـر انسانیت چسبیده اند می باشم.

عقل ـ نسناس پور **هیتلر** خان، **تاواریش استالین** مدعی است که در دوران انسانیت او **تئوری** او ودوستانش **حاکم** برملیونها افراد بشر میشوند.

هیتلر ـ آلمان **مافوق همه**، بقیه انسانهای کره زمین ساکت، بافریـادی که جنگل را بلزه درآورد گفت ما **نژاد برگزیدهٔ عالم** ملیونها ملیون افراد بشر رازنده نخواهیم گذاشت که تئوری میمون زاده **مارکسیسم** برسر**نوشت** آنها حاکم باشد.

استالین مانند این بود که از**سبیلهایش خون میچکید**، چنان نعره ای کشید که طنین صدای اودر آسمانها پیچید بطرف هیتلر حمله کرد و گفت چه غلطی کردی؟

هیتلر ـ باسلام نظامی، عرض سلام میکنم تاواریش استالین، معذرت میخواهـم سوء تفاهم نشود مقصودم شما نیستید ما باشما **رفیق** هستیم وباهم قرارداد **عدم تجاوز** داریم مقصودم آن **لنگک درازهای** آبی چشم جزیره نشین است آن طرف را نگاه میکنی (یکنفر **انگلیسی** را نشان میدهد) وبعدنابودی نژاد **سامی**.

استالین ـ مرا باین سادگی نگاه نکن برعکس تو کـه **کرشمه** برفلك ونازبر ستارگان میکنی وسینهٔ خودرا **قبرستان مدالها** کـرده ای ودرموقع نطق چنان نعره میکشی که زهرهٔ شیررا آب میکنی، ما تمام **انسانها** را **انسان** میدانیم و با

همه رفیق هستیم، برهیچ **نژادی** برتری نداریم وهیچ **نژادهم** برما برتری ندارد برتری **مذهب** ونژاد وغیره اینها همه حرف **مفت** است، فرهنگ انسانیت باید از این کلمات آب‌وجاروشود من‌خودرا بایك حمال ـ کارگر ـ برزگر ـ سفید ـ سیاه ازهر نژادی ویاهرمذهب که باشد مساوی‌میدانم.

موسولینی ـ تاواریش استالین ، اصولا شما پول‌ندارید که لباس بدوزید واز گرسنگی دارید میمیرید و انسانهای شما خورا کشان **نان‌سیاه‌و آب‌جوش** است خواهش‌میکنم‌عرض‌اندام نکنید.

هیتلر ـ فضولی‌موقوف بگذارتاواریش‌سخن‌بگوید .

استالین ـ چنانکه گفتم ماانسانها بادارابودن **عقل و فهم** و شعور در شرایط مساوی چندان با هم توفیری نداریم اصولا فلسفه **تفوق‌نژادی** معنی ندارد انسانها همه**محصول یك کارخانه‌اند** حال‌تومیگوئی آلمان **مافوق‌همه**، دیگری‌هم‌میگوید ما مافوق همه، آنوقت تکلیف چیست ؟

وانگهی شما ژرمن‌ها تصور میکنید در چهاردیواری جمجمهٔ ما مغز خرکار گذاشته شده وماهیت و کیفیت سلول‌های زندهٔ مغزشما با مغزماروسها توفیر دارد ، چه بسااشتباه میکنید، من کتاب (**نبرد من**) شمارا خوانده‌ام، این آقای انترمیرزا **موسیلینی** را میگویم که زندگی انسانی او هم عادت نسناسی را درست بارث برده هرکاری تومیکنی‌اوهم تقلیدتورامیکند تو کتاب نبردمن رانوشته‌ای آقای انترمیرزا! هم (**کتاب زندگی من**) را برشتهٔ تحریردرآورده است .

باری من بخوبی ازافکارشما مطلع میباشم، خواه ناخواه امروزویافردایك ماه ویا دوماه بعدازجنگ باجزیره **نشینان لنگ دراز** آبی چشم به سروقت ما خواهی آمد وبرق‌آسا آنچه راگفتی دربارهٔ ما اجراخواهی کرد .

هیتلر ـ حال که از نظرمن با اطلاع هستی بدنیست سخنی چند بگویم ، من رسالت دارم ونسل سامی وجنس جهود را ازعرصهٔ گیتی نابود خواهم‌ساخت ملیونها افرادآنهارا بکوره‌های آدم‌سوزی خواهم فرستاد وهرکس ازآنها دفاع کند آنهارا هم بسرنوشت **نژاد سامی** دچار خواهم ساخت .

آن **مارکس** نسناس میرزای جهود **تئوری مارکسیسم** میدهد و آن **ترتسکی** پسر خاله‌اش هم باتفاق تو و **لنین** ویك مشت جهود پوسیده کشور **روسیه** را تحت سیستم **سوسیالیستی و کمـونیستی** درمیآورید، پس نظر **نظر جهود وعمل** هم با کمك شما جهودها میباشد ، باید همهٔ شما نابود شوید و اصولا دلیل ندارد عالیترین نژادهای عالم درفضای حیاتی خود مانند قفس بسر برند و ۱۸۰ ملیون روس دارای سرزمینی باشند که چندبرابر خاك اروپا باشد .

استالین ـ جناب آقای هیتلرخان ، این فکر که درمخیلهٔ شما خطور کرده است وسیله‌ای است برای روشن کردن آتشی که خود واعوان و انصارتان در همان آتش بسوزید .

بفرض تمام جهودهای دنیارا به قعر نیستی فرستادید فکر میکنی ممکن نیست یکنفر از آنها، آری فقط یکنفر از آنها، ازچنگ تو خلاص شود.

هیتلر ـ ممکن است یکنفر و یا هزاران نفر از آنها زنده بمانند .

استالین ـ بمرگ یگانه دوست عزیز تو **انتر میرزا موسیلینی** پاچه‌ورمالیده قسم که یکنفر آنها کافی است که کار چند ملیون کشته شده راانجام دهد .

هیتلر ـ تاواریش استالین مثل اینکه آب وهوای جنگل بتو نساخته و **گفتارت** از **تعـادل** خارج شده است ما ۸۰ ملیون آلمانی مافوق همه وعالیترین نژادهاهستیم وتومدعی هستی که نمیتوانیم حاکم برسرنوشت مردم‌دنیاشویم ومن رهبر کل آنها ادعای پوچی درمغز خود میپرورانم آخرچگونه ممکن است وجود یکنفر ازنژاد سامی در سرنوشت‌دنیا بتواند کوچکترین اثری بکند ؟

استالین ـ تاواریش هیتلر آن بالارا نگاه کن همان یکی کافی است .

هیتلر ـ آقای انترزاده را میگوئی این جهود نجس است، چگونه باچشمان ریزش مارا نظاره و بحرفهای ما گوش میدهد این میمون حتی نمیتواند خوب از درخت بالا برود میخواهی همین الان بایك نارگیل مغزش را متلاشی سازم ؟

استالین ـ دست نگهدار ، اگر بفرض اورا بکشی **او نابود نمیشود روح او باقی** است وبالاخره انسان میشود، جهان، جهان تطور وتکامل است بهوش باش .

هیتلر – من بمحض اینکه انسان شدم اصولا این موجود پست را ازخـاك آلمان اخراج میکنم.

استالین – دست **طبیعت وسرنوشت** قبل‌ازاینکه توهمنوعان اوراازبین ببری اورا بیرون خواهد برد وتورادسترسی باونخواهد بود وحتی بعدازاینکه مجدداًاورا دعوت بخاك خود کردی اوازپای گذاردن بسرزمین شما خودداری میکند، همین انترپورنجس **پدربمب اتمی** خواهد بود چه‌بسا وجود او در کشور تـو **ممکن بود سرنوشت کشور تورا عوض کند.**

من وعقل چون متوجه شدیم بحث طولانی‌میشود ورفقای استالین هم‌دربحث شرکت کرده‌اند و**موسیلینی** هم چکمه‌ها را بهم میکوبد و مانند دیوانگان عربده میکشد وباین‌طرف وآنطرف‌میرود گاهی **بحبشه** وگاهی **به‌یونان وترکیه واطراف چشم** میاندازد بهتر آن‌دیدیم که نقل‌مکان کنیم وجلسهٔ خودرادرگوشهٔ دیگرجنگل بپا داریم.

ماجل وپلاس خودرا جمع کرده، درگوشهٔ دیگرجنگل اوتراق کردیم.

افکار پریشان

فهم ــ صدای **گربه** میآید مثل این است که بایك **سگ** همراه است آری **سگ** و **گربه** هستند .

سگ باخونسردی، آرام آرام باابهت خاصی مانند اینکه دردانشگاه کامبریج انگلستان تحصیل کرده است وبخوبی بمبادی آداب آشنائی دارد عرض ارادت نموده اجازهٔ سخن خواست .

گربه باچشمان زاغ وموهای بلند وبراق کــه درحقیقت زیبا ودوست‌داشتنی بود رقص کنان جلو آمد وخواست فهم رابلیسد که فهم بامشت بسر او کوفت وصدای نالهٔ گربه بلند شد .

سگ ــ غمگین مباش خصلت انسانها اصولا با خوی **تمایل به آزار** سرشته شده است، شاید این خصلتی است که از حیوانات وحشی بارث برده‌اند و دررگ و ریشهٔ آنها رسوخ کرده وبیرون نیامده است .

عقل گربــه را ناز کرد و گربه شروع برقصیدن نمود .

گربه ــ آقای سگ بیا باهم راك اندرول برقصیم .

سگ ــ اصولا تولوس وننرهستی بهتراست ازاین‌جابروی من بجای توسخن خواهم گفت .

گربه ــ لطفاً اجازه بدهید بطورمستمع آزاد گوشه‌ای نشسته وساکت وصامت بگفتارشما گوش دهم .

سگ ــ مرا درحضور آقایان محترم سخنی‌چند است اگراجازه میفرمائید و آزادی سخن دارم فهوالمراد و گرنه زمین ادب را بوسیده ومرخص شوم .

فهم ـ چه نیکوسخن میگوید، آزادی سخن دارید بفرمائید.

سگ ـ چندی قبل شهرداری شما دستوراعدام دسته‌جمعی مارا صادر کرد و سرنوشت مابدست فکری بود که ابتدا بساکن درمغزشهردارشماخطور کردوخلاصه سپورها هم مانند سربازان وافسران هیتلر ازاقدام باین جنایت کوتاهی نکردند، آیا این است شرط انسانیت؟ اگروجود مادرجهان زائد بود طبیعت مارانمی‌آفرید بهرصورت مارا طبیعت لازم دانسته، وانگهی شما خود معترفید که درجهٔ انسانیت را درطی مراحل دوران حیوانیت بدست آورده‌اید پس ماهم بنوبهٔ خود اجداد شما هستیم چرا مارا میکشید؟

اگرانسان مستی انسان دیگری را باچاقوبکشد اورا جنایتکار دانسته وبدار مجازات می‌آویزند، باتوجه باینکه ممکن نیست مقتول بدون تقصیرباشد از طرفی ممکن است مقتول عملی نموده باشد که تحمل آن برای قاتل غیرممکن بوده‌باشد درصورتیکه دراین کشتارعمومی، سگها عموماً گناهی ندارند.

فهم ـ اولا قدری ازمافاصله بگیر، توحیوانی وباید در حدود حیوانیت خود صحبت کنی، وانگهی‌ماحاکم برمقدرات شما هستیم وچون شمامهدورالدم تشخیص داده شده‌اید باید وجود شما ازصحنهٔ گیتی رخت بربندد واصولا ما باموجودیت شما درعالم مخالفیم.

سگ ـ اگر وظیفهٔ شما انسانها در تحقیق وبحث این است که من میروم، بسلامت باشید.

عقل ـ آقـای سگ پور عصبانی نشوید این فهم احساساتی وفضول است با من سخن بگو، حاضروآماده‌ام.

سگ ـ ازشما تقاضادارم لطفاً بسؤالات من‌جواب دهید.

عقل ـ آماده‌ایم بفرمائید.

سگ ـ بچه‌علت مارا موجودات‌پست وحیوان وزبان نفهم وبی‌شعورمینامید، اگرشما زبان مارا نمیفهمید مابخوبی زبان شمارا بهرزبانی سخن بگوئید میفهمیم حال‌آیا شما زبان **نفهم** هستید ویاما زبان **نفهم** هستیم؟ در فرانسه بکودکان‌خود

فرانسوی ودرانگلستان انگلیسی ودرایران فارسی‌میآموزید، کودکان شماهم با شما باهمان زبان‌شما صحبت میکنند، درهر گوشهٔ جهان که کمرهمت بتربیت وتعلیم ما بسته‌اند نتیجهٔ‌آن را بخوبی دیده‌اند، مابخوبی گفتارشما را می‌فهمیم ولی‌شما زبان مارا نمی‌فهمید .

عقل ـ فقط گفتارانسانها دلیل بر کمال نیست، بلکه **خلقت** شمارا **ناقص** آفریده !

سگ ـ بفرمایش شماجداً معترضم، شمادارای پنج حس میباشید ماهم‌دارای پنج حس، شما موجودات ناطق هستید ، ماسگها هم بزبان خود صحبت میکنیم ، ادراکی که توسط محسوسات برای شما حاصل میشود مابدفعات و درجات دراین ادراك‌ازشما قوی‌ترهستیم .

شما دارای نیروهای تصور، تخیل، هوش، فکر، حافظه وفهم میباشیدماهم‌نیز دارای نیرو های مزبور میباشیم ، شما دارای استعدادهای خاص ، مانند **سرعت** انتقال **وانتقال فکر** هستید، ماهم از این استعدادها بمراتب از شما بهتر بهره‌مند می باشیم .

حس شامهٔ شما اگر بخواهد ازبوی گلی استفاده کند باید گل‌رانزدیك دماغ خود بیاورید ولی ماازکیلومترها فاصله قادربدرك بوها میباشیم .

چنانچه صاحب ما کیلومترها ازمادور باشد از وجود او مطلع میشویم ، ما میتوانیم عملیاتی انجام بدهیم که **عقل** و **فهم** شما انسانهای **اشرف مخلوقات** از توجیه‌آن عاجز وناتوان باشد، **شخصیت ذهنی** شمارا حافظهٔ آشکار و پنهان شما تشکیل داده است .

حافظهٔ ما بطوری است که بمراتب ازحافظهٔ شما قویتر است وبنحو احسن و اکمل وقایع وشواهد رامحفوظ میدارد، اگر **لقمهٔ نانی** بمن‌بدهید سالهافراموش نخواهم کرد من **مظهر وفاداری** میان موجودات کرهٔ زمین میباشم ولی‌شماانسانها حتی دست بقتل برادران خود میزنید .

شمااگریکدرجه حرارت بدنتان بالابرود تعادل خودرا از دست داده هذیان

میگوئید، برای درمان امراض شما مکتشفین شما داروها میسازند و برای بیماران مریضخانه‌ها برپا میدارند ووزارتخانه‌ها میسازند وبودجه‌ها تأمین میکنند، وسیلهٔ دفاع مادرمقابل امراض گوناگون منحصربه **بزاق** میباشد که‌لابراتوارها وداروهای معالج مادرآن محدود ومحفوظ شده است و درهر موردی بکمك ماميآيد .

مابالقمهٔ نانی سیرهستیم، اگر گاهی درخوردن خوراك افراط کنیم دفعات بعدی درخوردن غذا امساك خواهیم نمودتاجائی که جبران آن پرخوری بشود، چنانچه داروئی لازم باشد ازعلفها و گیاهان به‌تشخیص خودمان استفاده میکنیم وآنهائی که بجنس ماآشنائی دارند مارابخوبی میشناسند، درمورد خصلت **وفاداری** گوی‌سبقت راازموجودات عالم ربوده‌ایم وبرای حفظ ونگهداری صاحب خود بیدریغ جانفشانی میکنیم وبدفعات این ادعارا بثبوت رسانیده‌ایم .

فهم ــ ای‌سگ، باغراق سخن میگوئی مثل این است که‌آب و هوای جنگل بتوسازگارنیست و**هذیان** میگوئی، پست‌ترین **انسانها** رامیگوئیم **مثل سگ**است واصولا مادردهرشمارا بی‌خود بوجودآورده است .

سگ ــ آنچه که بعرض رسید ازخود ستائی‌و یاوه گوئی بدوراست فقط ذکر واقعیت وحقیقتی‌بروجود وموجودیت مامیباشد، اگرشما باحوالات‌ماآشنائی‌ندارید این‌خود دلیل برپستی وناتوانی ونادانی مانیست وبهتراست مارا **نمونهٔ وفاداری ومحبت** بشمارآورید وموقعیکه بانسانی‌خواستید درجهٔ **کمال** بدهید بگوئید مثل **سگ** است .

فهم ــ گفتارتوبرای ماقابل **قبول** نیست مارابحال خود بگذار .

سگ ــ ضعف‌و ناتوانی شمادربرابرسخنان‌من آشکارشد ونام‌اشرف مخلوقات‌را بناصواب برخود نهاده‌اید .

عقل ــ آنچه که گفتید ادعابود، آیا دلیلی برصحت ادعای خود دارید.

سگ ــ زمین ادب‌بوسید وبا وقارخاصی یك مجلهٔ ایطالیائی را تقدیم نمود و گفت این است نمونه‌ای ازخصائل یك سگ دردنیا .

عقل ــ ای‌فهم اگربزبان ایطالیائی آشنائی داری این مجله رابخوان

فهم - **موسیلینی** ترجمه میکند چون اوایتالیائی است .

مجله را بدست **موسیلینی** دادیم واو شروع بقرائت نمود، با کمال تعجب مشاهده کردیم چون دردوران قبلی حیات درایطالیا دورانهائی ازززندگی را گذرانده‌ایم بخوبی بزبان ایتالیائی آشنائی داریم، مندرجات مجله بشرح زیراست :

سرگذشت سگی که تا بحال چهار مدال طلا و۲۷ مدال نقره گرفته و بیوگرافی اودرپنج آلبوم ازطرف دولت ایتالیا منتشرشده است .

رئیس پلیس ایطالیا گفت **دوکس** (DOX) با اینکه آدم نیست وحیوان است ولی زرنگترین و **متفکرترین کارآگاه** لقب گرفته ·

درشهررم مجلس مجللی بافتخاراین‌سگ قهرمان آراستند که **دوکس** مهمان اول آن بود ·

این مجلس بمناسبت سیزدهمین سال تولد دوکس برپا شده و میهمانان عالیمقامی چون **رئیس شهربانی ورئیس آگاهی ووزیر کشور** در آن شرکت کرده بودند .

هوش و مهارت این سگ به پلیس شهر رم امکان داده است که **چهارصد** جانی و**گانگسترخطرناك** را که‌هرگزدست کسی بداما‌نشان‌نمیرسید **دستگیر** کند.

این‌قهرمان المپیك‌جهانی‌سگها تاحال**۲۷** مدال **نقره وچهار** مدال‌طلا گرفته است نخستین‌مدال طلارا **دوکس** درسال۱۹۵۳ بدست‌آورده دراین مسابقه **دوکس** ازنظر**سرعت انتقال وهوش وحافظه وشناسائی مجرم وعلامت‌جرم** و دفاع از خود و**پلیس** و بسیاری ازموارد دیگر گوی سبقت ربوده است.

درمسابقه همهٔ سگهای اروپا ازآنجمله دوسگ‌مشهور بنام **رکس** متعلق به اسکاتلند یارد انگلستان و**کسورو** از آن پلیس **پاریس** را شکست داد .

اما قهرمانی‌های واقعی وحیرت‌انگیز **دوکس** بعدها آغاز گردید، هم‌اکنون زیرپشم‌های او جای **هفت زخم‌گلوله** وجود دارد که **هفت شاهد عادل** برای **شهامت و شجاعت** اواست .

این زخمها را دوکس در ۱۶۰ مبارزهٔ خونین که **قهرمان اول** آنها خود او بوده است برداشته است .

هر بار که نه‌تنها پلیس ایطالیا بلکه پلیس بین‌المللی هم ازدستگیری قاتل یا گانگستری عاجز بماند ازدوکس کمك میخواهد عجیب است که این سگ درتمام مأموریتهای اداری خود از اول‌عمر تا حالا حتی یکبار هم با **عدم موفقیت** مواجه نشده است .

دکتر (**کارملومارزانو**) **رئیس پلیس رم** در بارهٔ این سگ خارق‌العاده می گوید :

درست است که **دوکس** بصورت **وهیئت سگ** بدنیا آمده اما در عمل از این مرحله بالاتر رفته او شاید بیشتراز **بزرگترین جرم شناسان ما معماهای پلیسی بغرنج را حل کرده است** .

من‌شخصاً بعنوان**پلیس رم،دوکس این‌سگ قهرمان و نابغه را عزیزترین همکـار** خود میدانم وبهمکاری او**افتخـار میکنم** .

سگ ـ آری ای فرزندان آدم وای اشرف مخلوقات وسرور موجودات روی سخن من باشما است .

من بخوبی میدانم چنانچه من وهمنوعان من‌ملیاردهابرابر**دوکس** عملیاتی انجام دهیم چون شما ازتوجیه وشناختن واقعیت وحقیقت آن عاجزوناتوان هستید چشم واقع بین شمادرمقابل آن واقعیت کوروگوش شما کرخواهد بود . معمولاشما متوسل به‌سلاحهای**منطق ومغلطه و سفسطه** شده ویامتوسل به**قیاس وتطبیق‌وتمثیل** میشوید واستدلالات شما در چهاردیواری این دژهای مستحکم قرار گرفته که خود قرنها است شمارا محبوس ساخته است .

اگراجازه‌بدهید آزادانه‌سخن بگویم‌خواهم گفت‌شماانسانهابهیچ‌وجه‌من‌الوجوه حاضرنیستید به عجزوناتوانی خود درمقابل رمزهستی اعتراف کنید ومانندغریقی درجهل مرکب بیجهت دست وپازده تقلا میکنید و به خزه‌های **استدلال وقیاس و تشبیه وسفسطه ومغلطه** چسبیده خودرا جهت رهائی‌فریب میدهید .

آیا ممکن است روزی شما **انسانها واشرف مخلوقات** در مقابل عظمت و ابهت هستی‌زانوی ادب بزمین‌زده‌وازاین تصور باطل که‌طبیعت با کهکشانها وخورشید و ماه آسمان را چراغانی کرده که شما دربارهٔ معشوقه تان سخن سرائی کنید دست بردارید ؟

آیا واقعیت و حقیقت اسرار عالم وجود درچهاردیواری ادراکات شمامحبوس شده است ؟

آیا در جستجوی حقیقت و واقعیت‌جهان متوسل شدن به‌قانون علیت راهی برای شما بازمیکند ؟

اگر بواقع شما چشم حقیقت بین دارید و واقع‌بین هستید ای استادان و ای فلاسفهٔ دهروای میمونهای گرامی بفرمائید قاموس شما مفهوم و معنی کلمات — **علت‌العلل - همه‌جائی - نامحدود - نامحصور - غیرالنهایه - نیستی - هستی مطلق - جاودانی - ازلیت - ابدیت - حال جاودانی- واجب‌الوجود** و امثال این کلمات چیست ؟

فهم — زبان نجس خودرا قفل کن ودهان نجس ترازآن را ببند ، اسم تو به موجودیت توو‌موجودیت توبااسم توسرشته شده است، توسگ هستی ونجس واصولا طبیعت از بوجود آوردن چون تو موجودی پشیمان است ودستور اعدام‌دسته‌جمعی شمارا بما عطا فرموده است .

سگ بطرف آسمان نگاهی کرد و دقایقی‌مانند این که خشك شده است بما نگریست بعد**قطرات اشك مانند سیل ازمژگانش سرازیرشد وباگردن کج آهی جانسوز** کشید و با نگاهی که دارای عالمی مفهوم و معنی بود بحقارت بسرتاپای فهم وعقل نگاه کرده بسخنان خود ادامه داد :

ای‌استادبزرگوار عالم، ای‌فهم، بفرض قبول گفتهٔ شما مادر دهرحکم کشتن مارابدست شماجهت اجرا سپرده باشد وتمام همجنسان من‌را کشتید چه‌میشود؟

فهم — **نابود** میشوید، **ازصحنهٔ هستی** بیرون میروید :

سگ ــ بحث من سرهمین کلمه است، شما خود قادرنیستید بواقع بمفهوم و معنی واقعی **بود ونابود وهست و نیست**دسترسی حاصل کنید، آیا **تبدل و تطور درقاموس شما نیستی است،** شما میفرمائید مارا ازصحنهٔ هستی، بیرون میکنید و بعالم نیستی رهسپارمی‌سازید، آیا میتوانید بمن بگوئید **عالم نیستی** که مرا بآنجا رهسپارمیکنید کجا است؟ آیا مکان وزمانی برای آن‌قائل هستید ویانه؟

فهم ــ **نیستی، نیستی** است بحث ندارد ؟

سگ ــ عجب اگرچشم شما ازدید موجودیتی درعالم وجود ناتوان بودآنرا **نیستی** می‌نامید، حتی‌چشمان زنان زیبای شما انسانها که درسال‌هزاران کیلو **ریمل** برای زیبائی آنها مصرف میشودپس ازنوشیدن‌چند گرم الکل چشمان آنهاهریك عدد ازموجودات رادوتامی‌بیند، هنوز شمادرقرن اتم ابعاد واقعی جسمی‌را که دریك متری‌شما واقع است بدرستی نمیتوانید تشخیص‌بدهید چون یکی‌چشمش نزدیك‌بین ودیگری دوربین است، وسیلهٔ ادراك موجودیت جسم مربوط به توانائی وقدرت دید چشم شما است، ازهزاران چشم حتی دونفر درقدرت و توانائی دید مساوی نیستند چه میگوئید ؟

فهم ــ نیستی یعنی نابود شدن .

سگ ــ شما انسانها هروقت در**معنی ومفهوم** کلمات ناتوان میمانید **کلمهٔ مترادف** میسازید ویا متوسل بکلماتی میشوید که خود درمفهوم ومعنی‌مانند **مغزمن پوك** است .

فهم ــ اسم توسگ است و جسم توسگ، تو نه سواد داری ونه تحصیلات ، من دارای ۳۰سال تحصیل وعنوان دکترا میباشم و کتابهای زیادی رامطالعه کرده‌ام اگرمیخواهی چیزی بدانی باید فکروذهن تومثل بچهٔ انسانها بدون قید و شرط تسلیم باشد تابتوانی چیزی بفهمی، فهمیدی؟

سگ ــ بدون **قید وشرط** تسلیم هستم بفرمائید **جهان نیستی** کجااست؟ ولی من درعالم سگ بودن خود فکرمیکنم بهرنحوی ازانحاء خودرا آمادهٔ درك کلمهٔ **نیستی** بکنم وبهر**زمان وهرمکانی**توجه میکنم می‌بینم آن **نیستی‌خودبخود هستی**

است وچون ازنظر ما **معلوم نامعلوم میشود ویاهویدا و آشکار پنهان‌میشود ، بآن بود ونابود نام نهاده‌ایم .**

مثلاآنچه را درحیطهٔ اقتدارمحسوسات مابهرنحوی ازانحاء باشدآن را ماده نام نهاده‌ایم واصالت **ماده** را موجودیت جهان، درصورتیکه این طرزفکر شایسته و پسندیده نیست چون **ماده** ممکن است قابل **رؤیت** ، ویاغیرقابل‌رؤیت باشد.

مادرموقعی میتوانستیم چنین ادعائی درمغزخود بپرورانیم که محسوسات ما جهت ادراك واقعیات کافی باشد، شما میتوانید تصور کنید پنج حسی که شما دارا می‌باشید جهت ادراك **واقعیت‌های جهان** واسراررموزآن کافی است، ولی این برخلاف واقع است چه‌بسا ممکن است‌حواس پنجگانه شما به **۵۰ حاسه** هم اضافه شود وشما درادراك واقعیت وحقیقت عالم وجهان هستی ناتوان باشید .

عقل ــ ای فهم، دوست‌وهمسفر مهربان، مثل اینکه سگ از**معقولات** سخن میراند، چه نیکوسخن میگوید .

فهم ــ خیر، این سگ است ونجس نباید اصولا بحرفهای این‌حیوان توجهی کنیم بگذارمن جواب اورا بدهم .

ــ ای سگ گوش فرا دار ، **نیستی یعنی مردن یعنی خاك شدن و یا از بین رفتن .**

سگ ــ شمامیان دوچیزویادوشیء کلمهٔ **بین** استعمال میکنید **جهان هستی فقط یکی است مگردوجهان داریم که کلمهٔ بین استعمال میکنید**، عالم وجود را **بین‌البینی** نیست که از**بین** برود وبحث مادر **طبیعت** وجهان است .

کدام **بین** که از**بین** برود ؟

فهم ــ بالاخره بعد از مردن دیگرتو وجودی بنام سگ بااین جسم‌نخواهی داشت وخاك خواهی شد یعنی **نیست** ، حال فهمیدی ؟

من که نمیتوانم مغزم رابیرون بیاورم ودرسرتوجای بدهم حالاگرنمی‌فهمی فهم نداری !

سگ ــ من می‌فهمم و بخوبی میدانم که چه چیز می‌فهمم ولی **تعصب‌وتقید**

شما، فهم شمارا **کور** کرده است و بتصور اینکه من درفهم ناتوانم بمن نسبت نفهمی می دهید .

شما میگوئیدنیست میشوی خاك میشوی نابود میشوی ، سؤال میکنم **نیستی ونابودی چیست**، چون درجواب ناتوانید فلسفه بافی میکنید وچون عمری‌خودرا **فریب داده** اید میخواهید **فهم** مرا هم فریب بدهید .

شما خود معتقد بفردای قیامت هستید و برای ترس مردم دراعمال و کردار خود داستانهائی‌از **بهشت و جهنم** ساخته‌اید چگونه‌اظهارمیداریدمرا نابود میکنید؟

فهم ــ من تصور کردم تو نمی‌فهمی مقصود من این است چون اصولا نجس هستی بجهنم میروی .

سگ ــ حتی یك روزهم مرا **به بهشت** موعود راه نمیدهند ؟

فهم ــ خفه‌شو آنجا زمین **مقدس** ومتعلق بماانسانهای **پاك سرشت**است وآن سرزمین بزیر پای آلوده و **نجس** شما آلوده نخواهد شد و یکراست بجهنم خواهید رفت .

سگ. اصل بحث ماسراین موضوع است که **موجد بهشت و جهنم افکار شما است وعامل و رهنمای اصلی آن اعمال شما ، وقاضی و جزا دهندهٔ آن وجدان شما است**، شما درعالم خیال برای خود **جهنم و بهشت** میسازید، بطوریکه سه‌ملیارد افراد کرهٔ زمین درمعنی ومفهوم سعادت و خوشبختی توافق کلمه ندارند وهر کسی بفکر خود**خوشبختی** رانوعی**توجیه**وتفسیرمیکند واضافه‌میکنم که‌بهشت وجهنم اگر آن‌طوری که شما تصور میکنید وجودداشته باشد**انحصاری و منحصر بگروه ودسته ویانژاد ویاجمعیت ویاجامعه‌ای نیست :**

اگربهشت وجهنمی وجود داشته باشد رهنما ویاعاملی که میتواند انسانها را بآن سرزمین‌ها رهنمائی کنداعمال آنهااست نه گفتار آنها چنانکه خودتان میگوئید، دوصد گفته‌چون‌نیم کردار نیست،شماتحت**تأثیرقیود وتعصباتی ازلحاظ خودبینی، عشق بخود،کبر، خود ستائی**، راه‌وروش خودرا**عالیتر و بالاتر ووالاتر**میدانید ودرعمل از هر**جنایتی** خودداری نمیکنید، در جوانی بهرعمل **ناروا و ناصوابی**

دست میزنید،ودرزمان **پیری و ناتوانی متوسل بتوبه میشوید** ، چون دیگرقدرت جوانی برای اعمال و کردار **ناصواب وجودندارد** وبدان وسیله درهای **بهشت را باغرور و تکبرخاص بروی خود بازمیکنید** ولی آن انسانی را که سراسرعمر خود حتی از **آزار بمورچه‌ای** خودداری کرده است ودرراه وروش شما شریك نبوده است جهنمی میدانید، این است خلاصه عقیده و ایده ثابت شما که قرنها است پای‌بند آن گردیده وخودرا بظاهربنده وبردهٔ این فکرساخته‌اید .

من بنظرشما ازلحاظ راه و روش **کافرونجس هستم و درهای بهشت بروی همنوعان من بسته است** نه‌روئی ازبهشت می‌بینیم ونه بوئی ازآن استشمام میکنیم آیا اینطوراست ؟

فهم ـ آری تو **کافر و نجس** هستی مخصوصاً توبقعرجهنم میروی .

سگ ـ بسیارخوب، بفرض فرمایش شما مورد قبول باشد، من که ازوجود بهشت کوچکترین خبر یا ادراکی ندارم بهشت و جهنم برای من مفهومی ندارد ، اگر بفرض مرا به بهشت هم ببرند وبگویند **جهنمی** هست وتورا آنجا نبرده‌اند برای من‌توفیری نمیکند، گرچه سخت وطاقت فرساباشد بامرورزمان وجودماعادت خواهد کرد، وانگهی‌شما معترف هستید که دراثرزجر وزحمت وبدبختی وبیچارگی تصفیه میشویم وبسوی کمالات میرویم ازاین لحاظ نیز گفتهٔ شما خالی ازمعنی و مفهوم است ومرا باشماکاری نیست .

عقل ـ ای‌فهم ، دوست مهربان ، بسرزمین‌عجیبی رسیده‌ایم ، حیوانات هم از **معقولات** سخن بمیان‌آورده‌اند چه میگوئی ؟

فهم ـ من حیرانم و در معقولات سر گردان، من‌ازتو عاجزتر وناتوان‌تر، چه کنیم، آیا بهتر نیست ازمغزهای متفکر دیگران درحل این مسئله استعانت کنیم ؟

اندیشه‌های پریشان در کاوش رمز حیات

عقل - آقای میمون زاده‌این اشتین، ممکن‌است دراینمورد بما کمکی بکنید؟

این‌اشتین - درسراسر عمرسر وکارمن بافورمولهای ریاضی بوده است بهتراست ازدوست من که دراین‌مباحث دارای اطلاعات بیشتری است کمك بگیرید **مترلینگ** راصدا کنید.

عقل - باافکارمترلینگ آشنائی داریم لطفاً چنانچه ممکن است مارا دراین اقیانوس بیکران راهنمائی کنید؟

این‌اشتین - دسترسی بحقایق و **رمزهستی‌وعالم‌وجود ازکادر** موجودیت و **توانائی** ما خارج است.

عقل - درزمان حال فقط صحبت از **امیدواری** است ولی فرمایش شمانغمهٔ ناامیدی است.

اینشتین - برای درك هرمسئله در مراحل ابتدائی احتیاج به‌قدرت خاص بهمان حدود داریم.

چگونه ممکن است با فکر ضعیف و عقل ناتوان درجستجوی حقایقی که مربوط **بعالم هستی** است رفت؟

دسترسی بحقایق عالم وجود با این مغزناتوان و عقل فقیرتر از آن بآسانی ممکن نمینماید.

عقل - آقای این‌اشتین ماانسانها تکامل یافتهٔ **عالم وجود وافضل واکمل** موجودات و **گل سرسبد طبیعت** هستیم اظهارات شمابه کم‌لطفی بیشترشباهت‌دارد.

این اشتین - شما برای اقدام بهر عملی احتیاج **بوسیله** دارید، بعبارت

ساده‌تر اینکه با سه چرخه و یا دوچرخه آیا میتوانید اقیانوسها را بپیمائید و آیا ممکن است با **گاریهای** قدیمی در اعماق **آسمانها بپرواز** در آئید؟ بدیهی است در موردی کشتی و در موردی جت و هواپیما لازم دارید، بفرض اقیانوس اطلس گنجایش در بر داشتن فلان متر مکعب آب را داشته باشد، آیا شما هم میتوانید فلان مقدار آب را درشکم خود بگنجانید؟ بدیهی‌است خیر، ویاشعاع دید چشم شما آن مقدار و یافلان کیلومتر است بدون وسیلهٔ خارجی یا دوربین آیا ممکن است اشیائی که درمسافت‌های دورهستند بموجودیت آنهاادراك حاصل کنید؟ وبهمین نحو لازم‌است‌قبل‌ازهرچیزما **بواقعیات و موجودیت وسائلی که** برای‌ادراك محسوس و ادراك معقول در دست داریم توجه کنیم، دراین‌موقع‌صدای **ناله‌ای‌از این‌اشتین برخاست.**

سر این‌اشتین به‌دوار افتاد وبحال اغماء درآمد، تقریباً بیهوش شد وخون از سروصورتش سرازیرشد ومابکمك اوشتافتیم.

عقل ـ آقای این‌اشتین چه شد وچرا سرشما شکست؟

این‌اشتین ـ ازآن بالا **هیتلر** یك نار گیل بمغزمن کوفت.

موسیلینی وهیتلر ـ باغرورونشاط خاصی قهقهه زنان ومسخره کنان گفتند خفه شو.

عقل ـ آقای این‌اشتین شما چه هیزم‌تری بآنها فروخته‌اید مثل این‌است که مادردهردرنهادآنها کینه‌ای نسبت بشماکاشته‌است من‌وفهم ازاین‌تصادف اظهارانزجار میکنیم وبسیارمتأسفیم.

این‌اشتین ـ درحالیکه خون از سررویش می‌ریخت و ماهم وسیلهٔ پانسمان نداشتیم دستهایش را زیرچانه‌اش زد، وباحالتی ازخود بیخود وروحی شاد و سرفراز گفت مهم نیست.

وفا کنیم‌وملامت کشیم وخوش‌باشیم   که‌درطریقت ماکافری‌است رنجیدن

هیتلرمجدداً نار گیل بزرگی بطرف این‌اشتین پرتاب کرد ودراین لحظه به بدن‌اواصابت کرد و **ناله‌دلخراشی از نهاداو بر آمد، که تااعماق‌جگرمارا سوزاند،**

من و عقل نتوانستیم خودداری کنیم این اشتین را بروی دست گرفته و اورا ماساژ دادیم تاقدری بحال آمد .

این‌اشتین مجدداً بهوش آمد وباکمال تعجب بمانظاره میکرد وسؤال کرد چرا وبچه جهت **گریه میکنید؟**

چرا ناراحت هستید آرام باشید مادرجهان وظیفهٔ دیگری داریم وباید به‌بحث خود ادامه بدهیم .

عقل ـ درمقابل اذیت و آزاری که هیتلر بشما و همنوعان شما روا میدارد ناراحت شدیم درمدت چندقیقه برای نابودی شما دونارگیل پرت کرد .

این‌اشتین ـ خونسرد باشید ، عمل‌آنها منحصر بمن نیست عداوت و خصومت خاصی به نژادسامی دارند، آنهابقدری نارگیل بماخواهند زد که‌جنگل پرازنارگیل میشود وموقعی متوجه‌میشوند که خودشان درمیان‌نارگیل‌ها **مدفون** میگردنداینها ازلحاظ **تفوق نژادی** خیال **سروری و آقائی** دنیارا در**مغز** خود میپرورانند ومارا وجه‌المصالحه قرارمیدهند ولی بسزای اعمالشان خواهند رسید . طول **زمان**ازنظر من وشما است دیر یازود بسزای اعمال خود میرسند .

عقل ـ اصولا چرا وبچه‌علت طبیعت این افراد سبکسرودیوانه را جهت‌آزار ونابودی شماآفریده است ؟

این‌اشتین ـ اینهادیوانه وسبك سر نیستند، جهان صحنهٔ تماشاخانه‌ای است که این صحنه سطح زمین است ونقش‌های‌آن بعهدهٔ افرادش، **سرنوشت‌نقش‌های این‌صحنه‌را بانسانهاواگذارمیکند،** آری دوستان صبروتحمل داشته باشید ازنظر **طبیعت یکسال وصدسال ثانیه‌هائی است** در**قرن آتیه**مراحل‌نهائی این‌نمایشنامه بروی صحنه میآید .

عقل ـ جناب آقای این‌اشتین،مثل‌اینکه کم‌لطفی فرمودید ملیونها افرادبشر را برای نمایش صحنه‌ای‌ازنمایشنامهٔزند گی دست‌طبیعت بخاك و خون میکشد ، از لحاظ ترقی و تکامل آنها؟این گفته گرچه برای من قابل درك نیست بلکه برای‌فهم هم قابل تجزیه وتحلیل وقبول نیست .

این‌اشتین_ اولا آقای انترمیرزا هیتلر بانژاد سامی خصومت ندارد بلکه باهمهٔ انسانها خصومت دارد.

عقل ـ این فرمایش خارج ازکادرادراك عقل است.

این‌اشتین ـ فرزند، آرام باش، بطوریکه گفتم هیتلر مأموراست ومعذورواصولا باجنس بشراعم ازهرنژاد وهرقوم وملت وسرزمین مخالف است حتی خودش هم خوب میفهمد وعقل خوبی هم داردحال بادقت گوش وهوش فراداريد من برای شما پیش بینی میکنم، همان **هیتلر وموسیلینی** درجهانی بوجود خواهند آمد باسم انسانها، ودر مراحل اولیه بدون اینکه بدانند چه چیز میخواهند ادعای **سروری** وآقائی دنیارادر سرمیپرورانند. نژاد **سامی** را درمراحل اولیه وجه‌المصالحه‌قرار میدهند وقبلاعده‌ای ازمسیحیان را ختنه کرده بنام یهودیان از کشورخود بسرزمین‌های دنیا تبعیدمیکنند اینهادارای وظیفه‌ای هستند ونقشی رابازی میکنند که نام آنرا ستون پنجم میگذارند خلاصه اینکه باوجودقرارداد دوستی وقرارداد عدم تعرض بدون اعلان جنگ، برق آسا بخاك شوروی حمله میکنند ودرحدود ۵۰ ملیون انسان اعم ازخودی وبیگانه را بدون کوچکترین رحمی بکشتارگاه میکشانند، آنچه باسم **تمدن** در سرزمین شوروی خودنمائی میکند و درنیمی از آن کشور حاصلخیز قرار دارد نابود میشود، میدانید نتیجه چه میشود؟

حال توجه کنید، **دورهٔ تکامل کشورشوروی** پابمیان میگذارد کشور آلمان مغلوب وشوروی غالب وکلیه دانشمندانی را که بدست روسها می‌افتند بغرامت بشوروی برده، و روسها از وجود آنها نتایج خوبی بدست خواهند آورد و خلاصه این عمل وسیله میشود که دورهٔ تحول وتکامل وترقی شوروی شروع میشود و شوروی بپایه‌ای میرسد که چشم دنیا را خیره میسازد، از طرفی دوست و برادراو هم که در زمانی چندان نام ونشانی از آن نبود **کشور «چین» تحت لوای سیستم کمونیستی در میآید** واینها خود وسیله جهت دوران تکامل وتحول کشورپهناورچین میشود.

شایداین اظهارنظر در زمان حال بعید وغیرقابل قبول بنظر برسداما دیری نخواهد پائید که این کشورعقب افتاده سربلند خواهد شد ودرجرگهٔ **دول معظم و**

درجهٔیك درخواهدآمد ، وتحول وتكامل آن طی ۲۰سال آینده بنحوی خواهد بود که هیچ کشوری دردنیا درمقابل آن توانائی عرض اندام نخواهد داشت حتی پدراو که **کشورشوروی** میباشد درمقابل اومانند کشورهای **درجـه دوم** درمیآیدوخلاصه دراواخرقرن **بیستم چین فرمانروای مطلق‌العنان جهان خواهد شد** ، تمام این صحنه‌های متواتر برای **تکامل وتحول وآقائی کشورچین میباشد** .

تمام اینها بوسیلهٔ نقش‌هائی است که دست تقدیربعهدهٔ هیتلر و نژاد ژرمن گذارده است گرچه قابل قبول نباشد ولی زمان خودآنچه را یادآورشدم برای‌شما **قابل قبول** خواهد ساخت .

عقل ـ آقای آلبرت خان با عرض معذرت مثل اینکه ازمرحله دور افتادیم چنانکه مشهوراست شما نابغه‌ای هستید که کمتر مادر دهرچنین فرزندی را زائیده است وشمارا نابغهٔ قرن بیستم وپدربمب اتمی نامیده‌اند وتئوری‌های شما ، نسبیت عام و نسبیت خـاص و کشف مسئلهٔ بعد چهارم شما در دنیای قـرن بیستم انقلابی بپاساخته وانسانها بشما نام‌فوق انسانی نهاده‌اند وچه‌بسااحتراماتی که بروح‌پرفتوح شما فرستاده میشود .

این اشتین ـ وجود من، روح من، ازاین تعارفات ومجاملات بیزاراست .

عقل ـ معذرت میخواهم آنچه را یادآورشدم نقل گفته‌های دیگران است .

این‌اشتین ـ آنچه را دربارهٔ من فکرمیکنید ویا راجع بمن اظهار داشته‌اند دلیل بر عدم شناسائی مردم در شخصیت من بوده است ، چنانچه من درجهان شما موفقیتهائی داشته‌ام فقط در سایهٔ این مسئله بوده است کـه از عشق بخود ، تکبر ، خودخواهی، خودستائی دوربوده‌ام ودرافکارمن حساب **مـاومنی** وجود نداشته واز این **تعارفات** دوربوده واصولا من **بعالم هستی**بچشم دیگری نگاه میکردم وآنچه را درزندگی من بچشم دیده‌اید گواه برواقعیت این امراست نه تظاهر.

من بارها در گفته‌ها ونوشته‌های خود باین نکته اشاره کرده‌ام .

بخواهید تاهرکس‌فقط بعنوان‌یك فرد محترم باشد نگذاریدکه‌کسی تاحد یك بت پرستیده شود .

آری عدم توجه باین مسائل است که **سد** بزرگی است جهت پیشرفت‌های فردی دراجتماع، من نیزبنوبه خود دچاراین سرنوشت طعنه آمیز و مسخره مانند شده‌ام که دوستانم مراموردتحسین‌واحترام‌مفرط بدون هیچگونه تقصیرویااستحقاقی قرارداده‌اند علت آن چیست؟ آیاغیرازاین است که اینان در **فهم** یکی‌ازدومسئله‌ای که من بااین تن ناتوان دراثر کار مداوم وتوان فرسایم حل کرده‌ام **عاجزند** آیا **آرزوی** آنان جز**فهم عقاید** من چیزدیگری هست؟

عقل ــ آیا ممکن‌است دراین مسافرت وراه پرمخاطره‌ایکه درپیش گرفته‌ایم مارا رهبری کنید؟

این اشتین ــ ازبدوتاریخ تا بزمان حال رهبران جوامع بشری در هرزمان ومکانی دراین مقوله اظهار نظرهائی نموده‌اند، درزمانی در خاوردور، ودا ، بودا ، کنفوسیوس واعوان وانصار آنها ،**درزمانی افلاطون وارسطو وفیلسوفان یونان،** خلاصه در**شرق وغرب جهان درهرزمانی به‌بیانی وزبانی**اظهارنظرهائی نموده‌اند ولی درهرزمان از ذکرنکته‌ای خودداری نکرده‌اند آنهم **خود شناسی** است و خود شماهم (**خودت را بشناس**) را شعار خود دراین مسافرت قرارداده‌اید مایلید من **دکارت و نیچه و یا ارسطو** را دعوت کنم جلسهٔ مشورتی برای شما تشکیل دهند و چنانچه احتیاج بنظرمن دارید من حاضرم .

حال بنظرمن جهت‌درك حقایق وواقعیت عالم وجود عقل وفهمی به‌آن‌عظمت لازم است تااینکه انسان برموزواسرار عالم هستی بتواند دسترسی حاصل کند.

شما بدون توسل‌بالفاظ وکلمات وبدون‌اینکه خودرا فریب داده‌باشیدلحظه‌ای بخودآئید و متوجه باشید که بدون وسیله ازپشت دیواری که بیش ازچند سانتیمتر با شما فاصله ندارد آگاهی نمیتوانیدحاصل کنید .

فرض میکنیم شعاع عمل حواس پنجگانه را وسعت دهیم و فرض میکنیم با سرعت ۳۰۰۰۰۰ کیلومتر در ثانیه که فعلا حدنهائی سرعت شناخته شده به سیر و سیاحت در عالم هستی مشغول شوید وحدنصاب عمررا ۱۰۰ سال حساب میکنیم با سرعت۳۰۰۰۰۰ کیلومتربیشترازصد سال نمیتوانیدبسیاحت وسیرمشغول باشید، در

صورتیکه کهکشانهائی یافت میشوند که ملیونها سال نوری با ما فاصله دارند، حال تصور کنید شما ملیونها سال عمر داشته باشید و با سرعت ۳۰۰۰۰۰ کیلومتر بدون توقف درمسافرت باشید وبآخرین کهکشانها که مقصد شمااست رسیده باشید مجدداً مشاهده‌میکنید ملیونهاسال نوری کهکشانهای دیگر باشمافاصله دارند وهیچ **قانونی** درعالم **هستی** وجود ندارد که شمارا رهنما شود **و قانونی که بتمام کرات حاکم است همه‌جا یکسان و یکنواخت باشد.**

آری این است آنچه**از حقیقت و واقعیت عالم هستی برای من ادراک حاصل شده است.**

یکی از دوستان من بالای درخت مشغول بازی است، میخواهید اورا بشما معرفی کنم؟

نیوتون - من**اسحق نیوتون** دانشمند انگلیسی و در اینجا نسناس پور بنام نیوتون میباشم.

عقل - سلام برشما **نیوتون** عزیز وبرادر گرامی، شمااز علماء و نوابغ دهر هستید که دارای مطالعات فراوان دربارهٔ نیروی جاذبهٔ زمین وسایر نیروهای کره زمین میباشید، ممکن است اطلاعاتی دردسترس ماقراردهید.

نیوتون - من خودرا قابل ستایش شما نمیبینم من در کودکی انسانی بودم **کندذهن**وازمدرسه فرارمیکردم وبیازی گوشی‌مشهوربوده‌ام ولی بعداً دارای‌مطالعات واطلاعاتی شده‌ام وچنانچه مفید واقع شود بعرض میرسانم.

عقل - ازاظهارلطف شما متشکرم تقاضا داریم بسؤالات ما جواب بفرمائید.

شما درمورد نیروی جاذبه وقوهٔ کشش ونیروی گریزازمرکز اطلاعاتی‌دارید، فعلا آغازموجودیت زمین‌ویاتاریخ‌موجودیت زمین که ۱۰۰۰ ویا ۱۰۰۰۰ ویایک‌ملیون سال قبل باشد مورد نظرمانیست، منظورما این‌نکته‌است که آیا**نیروی جاذبه‌وگریز ازمرکز ویاسایرنیروهای کره‌زمین** ازبدوخلقت(اگرخلقتی وجود داشته‌باشد) ویا دوره‌های تاریخ‌ازلحاظ کمیت و کیفیت وماهیت وتأثیر آن درموجودات عالم ثابت و بدون تغییر بوده است ویااینکه درطول زمانها کم ویازیاد **ویاموجود و یا نابودشده**

است لطفاً هر نظری دارید بفرمائید با گوش وهوش آمادهٔ استماع هستیم .

نیوتون ـ قبل‌از اینکه درمورد نیروهای کره زمین تحقیق کنید شما خود را میشناسید ؟

فهم ـ عجب فرمایشی میفرمائید من خودم نمیدانم خودم هستم ؟

نیوتون ـ لطفاً بگذارید عقل‌دراین‌باره سخن‌بگوید این‌مسائل ازچهاردیواری ادراك شما خارج است .

عقل ـ آقای نیوتون معذرت میخواهم همسفرمن قدری فضول تشریف‌دارند حقیر بسؤالات شما جواب میدهم هرسؤالی راجع بشناسائی مادارید بفرمائید .

نیوتون ـ ازساختمان بدن و موجودیت خود چه اطلاعی دارید ؟

عقل ـ قد ۱/۷۰متر، سن ۶۰ سال، وزن۷۱ کیلو گرم، حجم درحدود نیم‌متر مکعب وبقول **هنگی** دانشمند معروف زیست شناس موجودیت ما از صدهزارملیارد سلول ساخته شده است .

نیوتون ـ دیگرچیزی نمیدانید ؟

عقل ـ بطوریکه عرض شد پیکرمن بوزن ۷۱ کیلو میباشد که از مجموع یاخته‌ها یك نسج عضلاتی براطراف مشتی استخوان‌یااجتماعی از ذرات **اکسیژن‌و هیدروژن وازت‌وکربن** ویااینکه من یعنی ۶ کیلو گرم استخوان و۱۵ کیلو گرم آلبومین وفیبرین و۵۰ کیلو گرم‌آب تشکیل یافته‌ام .

نیوتون ـ منظور این نبود باین مسائل هر کودك دبستانی آشنائی دارد .

عقل ـ مگرغیرازآنچه بعرض رسید اندام من‌ازلحاظ ماده تشکیلات‌دیگری هم دارد .

نیوتون ـ این یکصد هزارملیارد سلول ساکت وصامت‌اند ویادرحرکت؟ و چنانچه درحرکت هستند این سلولها دارای حرکت **منظم وثابتی** میباشند یاخیر؟ واین سلول‌ها را ممکن است **بحرکت در آورد** ویادرزمان دیگر حرکت آنها را سریع ویابطی ساخت، ویا ترمز کرد وخلاصه مانند ماشین بآن فرمان داد ؟

عقل ـ سلولها درحرکت هستند وحرکت‌آنها در حالت متعارفی ثابت و در

سرعت بطیء وسریع آن دستی ندارم وبحرکت در آوردن ویاسکون مطلق آن بدست من نیست.

نیوتون ــ اول بفرمائید حرکت باید درجاده ویا درمحیطی باشد آن **محیط** چیست وبچه‌علت **سکون** درحال حیات وجودندارد وچرا شما درحرکت و سرعت حرکت آنها بطور **سریعتر و یابطی‌تر** اختیارندارید؟

عقل ــ حرکت سلولها درفضای حیاتی آنها انجام‌میگیرد وهمچنین الکترون‌های ذرات آنهم درداخل فضای حیاتی خوددرفضائی حرکت‌میکنندوعامل‌واقعی **حرکت یعنی محرك** آنهم **نیروئی است که بالقوه** در ذرات هر ذره‌ای نهفته است، بقیه سؤالات شمارا بعداً جواب خواهم گفت:

این اشتین ــ چون بحث شیرینی است من هم درجلسهٔ شما شرکت میکنم وازآقای نیوتون اجازه میخواهم‌درمسائلی که بیشتر بمن‌مربوط است من‌بحث کنم.

این اشتین ــ دانش شما بنکته‌ای رسید که ذرات وجودی شما **درمکان و یا محیطی بنام‌فضابگردش مشغولند وعلت حرکت رامحرك دانستید وبه‌محرك نام نیرو گذارده‌اید**، ممکن است بفرمائید **نیروچیست؟**

عقل ــ بواقعیت وموجودیت‌کلمه **نیرو** بوسعت‌کلمه انسانها دسترسی ندارند وبه‌حق وواقع نمیدانیم **نیرو** بچه **مفهوم** وبچه **معنی** است، هرپدیده‌ایکه ازماده دیده شد ودرتوجیه آن عاجزوناتوان بودیم خاصیت ماده و یا کلمهٔ نیروبدان اطلاق می کنیم.

این‌اشتین ــ آنچه را که درمورد **نیرو** دانشهای شمابآن دسترسی داردبواقع برای درك **واقعیت عالم** وجودکافی ووافی میدانید؟

عقل ــ بواقع خیر، باتغییرحرکت سریع وبطی‌اجسام، ابعاد جهانی آن‌تغییر می‌یابد باین‌نحو که ازلحاظ کمیت ابعاد جهانی جای خودرا بایکدیگرعوض نموده درنتیجه پدیده‌هائی‌بچشم‌ما آشنا میشود که پدیدهٔ آن پدیده‌ها **دراصل نمودهائیست** که عموماًدرصحنهٔ تماشاخانهٔ زندگی مابا آنهامواجه میشویم وخاصیتهائیکه‌باین‌نحو مابا آنها آشنائی داریم‌درواقع‌خود**سیماهائی است از نیروی حقیقی و واقعی**

جهانی که چون مادراصل ازدرك واقعیت و حقیقت و ماهیت نیروی جهانی که خود مصالح اولیهٔ بنای عالم وجود میباشد ناتوانیم بآنها نام نیرونهاده‌ایم فقط آشنائی ما به‌برخی ازسیماهای گوناگون نیروی جهانی میباشد ونه ماهیت وحقیقت نیرو.

مثلا نیروی جاذبه ـ نیروی گریز ازمر کز ـ نیروی بالقوه ـ نیروی بالفعل ـ وزن ـ غلظت ـ نیروی تمایل بمر کز ـ جرم ـ جرم خاص ـ جرم عام ـ جرم نسبی ودرموارد دیگرچنانچه **بواقعیت وحقیقت وماهیت** هرامری ناتوان ماندیم زنجیر بگردن **نیرو** انداخته آنرا بمیدان میآوریم ومثل اسب گاری موضوع را بدنبال آن می بندیم.

مثلا نیروی دماغی ـ نیروی عاقله ـ نیروی حافظه ـ نیروی برق ـ نیروی مغناطیس وفلان وفلان، باندازه‌ایکه درفرهنگ جای سخن بازباشد.

این اشتین ـ شما در گفتهٔ خود از **ابعاد جهانی** سخن گفتید منظور شما مفهوم واقع نشد؟

عقل ـ قبل‌ازآمدن شماآقای نیوتون راجع به‌شناسائی خودم ازمن سؤالاتی فرمودندآنچه را بخاطرداشتم ازلحاظ ابعاد و حجم ووزن ومقدار سلول‌ها وغیره به عرض رساندم.

مجدداً آقای نیوتون سؤالاتی فرمودند که بجواب آنها نیز مبادرت شد اگر اجازه بفرمائید دنبالهٔ بحث را درآن موضوع دنبال کنیم.

دراین موقع عده‌ای آمدند، شما کیستید؟ **دکارت ـ کانت ـ نیچه ـ افلاطون ـ ارسطو ـ سقراط ـ شوپنهاور ـ هیگل ـ فیخته ـ جمزویل ـ هارتمان ـ لیتره ـ فویه ـ بوترو ـ برگسن ـ فیثاغورث ـ هرقلیطوس ـ انکسیمانوس ـ ذیمقراطیس ـ انکساغورس ـ زینون ـ ابیقور ـ دیوجانس ـ کداسیوس ـ سنکا ـ فیلون ـ آنسلم ـ طماس ـ رجر بیگن ـ فرنسیس بیگن ـ پاسکال ـ مالبرانش ـ اسپینوزا ـ لایبنیتس ـ هابز ـ لاك ـ برکلی ـ منتسکیو ـ ولتر ـ کندیاك ـ کپلر ـ کپرنیك ـ گالیله ـ موسی بن میمون ـ ولف.**

عقل ـ اینها کیستند وچکاردارند؟

موسی بن میمون - ماصاحبنظران وفلاسفه میباشیم که جهت تماشا باین‌مکان آمده‌ایم.

عقل - چطورشد ازمیان فلاسفه توسخن گفتی.

موسی بن میمون - چون هم اسمم میمون است وهم‌خودم میمون هستم.

عقل - بفرمائید بعنوان تماشاچی در جلسه حضور داشته باشید و چنانچه فرمایشی‌داشتید یادداشت کرده‌بوسیله فهم‌برای اینشتین‌بفرستید تااوخودسؤالات را مطرح کند.

دسته‌جمعی - حاضریم، احسنت عقل.

بانعرهٔ یکی ازمیمونها رسمیت جلسه اعلام شد.

عقل - چنانچه عرض شد ادامهٔ بحث درجواب نیوتون بود.

این اشتین - صحبت ازابعاد جهانی کردید شماقادربدرك بعد چهارم و تئوری ارائه شدهٔ من شده‌اید یاخیر؟

عقل - متأسفانه گذشته ازاینکه استاد **ریاضی** نیستم ازریاضیات هم‌اطلاعات کافی ندارم.

این اشتین - این صحیح است که **تئوری** من درقالب **ریاضی ارائه** شده است ولی خود مسئله‌ایست که بزندگی روزمرهٔ ماmربوط است ومخصوصاً دربحث شما بهترین کمك است برای شما.

عقل - خیلی متأسفم از اینکه بگویم ادراك **تئوری** شما برای افرادی مثل **برتراند راسل** ممکن نیست چگونه من بتوانم خودرا آماده جهت‌درك آن بکنم؟

این اشتین - بهمین نحو که خود معترف هستید **خودبینی‌وخودستائی مذموممند** و از نقائص بشمار میروند و کوچکترین اثرآن تقید و تعصب بشخصیت خود میباشد ودرنتیجه سدی است درمقابل درك حقایق اموربهمین‌نحو خود کم‌بینی نیزنوعی بیماری روانی است، خودرا زیاد کوچك دیدن و همیشه توجه به ناتوانی و حقارت خود نمودن از رذائل است و عالیترین نحوه شهامت ذهن و عقل میباشد که توجه به **واقعیت** وموجودیت خود داشته باشد، بهرصورت این طرز تفکر شما رااز

رسیدن بحقایق امور دورنگهمیدارد.

عقل - بهرصورت از گفتارخود فاصله گرفته‌ایم وچنانچه لازم باشد به‌تشریح نظریهٔ خود در **ابعاد جهانی** بپردازیم.

این‌اشتین - یك کارت ویزیت‌از **ارسطو** رسیده است وراجع به **جوهروعرض وماده وصورت** سؤالاتی دارند.

عقل - آقای ارسطواجازه بفرمائید درسخن گفتن آزاد باشیم، اظهارنظر من درچهاردیواری **ماده** محفوظ است.

عالم هستی را فقط بنامی میشناسیم که **ماده** نامیده میشود، حال اصالت آن را **اصالت واقعه ویامادهٔ قابل رؤیت** و **یامادهٔ غیر قابل رؤیت** بنامیم، چنانچه فلاسفهٔ محترم‌آمادگی داشته باشند دراین جلسهٔ آشتی کنان **ماده ومعنی** شرکت کنند بفرمایند.

درگفتگوی ما سخنی ازمخالفت ویارد نظریات شما نیست وما با فلسفه‌های ایده‌آلیسم، ماتریالیسم، رئالیسم وسوررئالیسم ویافلسفه‌های تحققی -وفلسفهٔ اصالت عمل، ویافلسفهٔ تحول وتکاملی- فلسفهٔ جزمی- فلسفهٔ ترتب‌معلول برعلت - فلسفهٔ اصالت حس- فلسفهٔ‌نقدی - فلسفهٔ اهل‌باطن-اسپریتیسم واسپرتوالیسم- وحدت‌وجود و فلسفهٔ شك و تردید و امثال آنها کینه و دشمنی نداشته بلکه جلسه آشتی کنان و در نتیجه عروسی **ماده ومعنی** است، این‌است مقصود وهدف ما.

عقل - آری موضوع مابجائی رسید که‌با آقای‌نیوتون ازموجودیت خودسخن میگفتیم که با **طول و عرض و ارتفاع** معینی من دارای موجودیتی هستم باندازهٔ نیم‌مترمکعب حجم، بعدآقای نیوتون ازجزئیات ومکانیسم اندام من‌سؤال فرمودند جواب‌داده‌شد، بحث مابنکته‌ای‌رسید که‌نام **حرکت وفضا** بمیان آمد، از **محرك** سؤال فرمودند عرض کردم **نیرو**.

لذا درگفتارما - **طول وعرض- ارتفاع- نیرو- حرکت - فضا** - پابمیان گذارده‌اند.

این اشتین ـ شما برای عالم وجود غیرازآنچه اظهارداشتید **«بعد»** دیگری قائل نیستید ؟

عقل ـ خیر **ابعاد جهانی** در **شش بعد** خلاصه شده و در مبحث جداگانه مشروحاً نوشته شده است .

این اشتین ـ موضوع اساسی و مایهٔ عالم وجود « **زمان** » است آنرا از قلم انداخته‌اید ، من عمری را درجستجو و تحقیق زمان ادامه داده‌ام در صورتیکه شما زمان را یافراموش کرده ویاازقلم انداخته‌اید .

عقل ـ جهان ما دارای حجمی است در ظاهر سه بعدی یعنی، طول و عرض و ضخامت درغیرالنهایه ونامحدود، فعلا جهان را بحال خود میگذاریم .

افکار خودرا درجسمی که یك‌مترمکعب **«حجم»** دارد متمرکزمیسازیم .

جناب آقای این‌اشتین، حجم را بچه‌مفهوم وبچه معنی میدانید ؟

این‌اشتین ـ حجم یعنی‌محصول ویاحاصل‌ضرب ابعاد جسم، مثلایك‌مترمکعب حجم، یعنی یك مترطول ضرب دریك مترعرض ویك مترارتفاع مساوی با یکمتر مکعب حجم .

عقل ـ بنا باظهارخودتان‌چنین نتیجه میگیریم که‌حجم **مظهر وسنبل حاصل ضرب ابعاد** است یعنی بخودی خود موجودیتی ندارد مگر ابعاد سه گانهٔ محدود ویا نامحدود را درنظرداشته باشیم .

خلاصه اینکه موجودیت حجم بدون ابعاد ممتنع است حتی‌بتصورسایه‌هائی.

این‌اشتین ـ صحیح است ولی منظورمن از**«زمان»** هدف دیگری است .

عقل ـ بسیارخوب، تأمل بفرمائید تا اینکه نظرخودرا بعرض عالی برسانم، اصولا درنظریهٔ مورد بحث این کتاب که در بحث جداگانه تنظیم شده است بجای حجم‌مورد نظر، **جهانی** را بتصورمیاوریم که ابعادآنرا درمراحل ابتدائی (زمان و مکان) تشکیل داده‌اند، یعنی بجای حجم که درواقع سه بعدی ونسبی است واقعیت وحقیقت جهان که مقصود (عالم وجود) است بکلامی اصطلاح میکنیم که مجموع آنرا (**زمان ومکان**) تشکیل داده‌اند البته منظور ماکلمهٔ «جایگاه» که مورد نظر و

تئوری شما است نمیباشد ، یعنی زمان ومکانی که بیک کلمه و دریك مفهوم و معنی غیرقابل تفکیك ویاجدا شدن است میباشد، وممکن است این دولغت را بیك لغت و یك معنی **«زماك»** استعمال کنیم بطوریکه **زمان ومکان را مخلوط وممزوج کرده کلمه‌ای بنام (زماك)** بسازیم، بهرصورت **زماك** مادریك کلمه ودارای یك مفهوم و یك معنی است .

چون ادراك ماموجودات سه‌بعدی ازدرك حقیقت وماهیت جهان **شش بعدی** ناتوان میباشد، لذا آنچه‌را که ازنظرذهنی برای ماقابل درك است یعنی زمان ومکان **نسبی و مقارنه‌ای** را مورد توجه قرارداده‌ایم واضحتر آنکه «زماك» ماازمخلوط دو معنی نیست، بلکه خود بواقع دارای یك صورت ویك معنی واحد میباشد .

خلاصه تر آنکه آنچه‌را سوابق‌امر درموجودیت‌وذهن ما بجای گذاشته است بدور میریزیم وموجودیتی‌واحدو **یگانه بنام (زماك)** مجسم ویا بتصورمی آوریم که اوخود **ذات واحد جهانی** است .

این اشتین ــ مقصود شما مفهوم نشدلطفا بگفتار خود ادامه‌بدهید .

عقل ـ بطوریکه خود قبول دارید موجودیت ویا تصور ویـا تجسم یك جسم سه بعدی بدون ابعاد آن ممتنع است، درموجودیت عالم هستی که‌آنرا بنام«زماك» نامیده ایم لازم است **باجرهای اساسی که ساختمان** آنـرا تشیکل داده اند توجه داشته باشیم .

البته باید توجه داشت که بحث ما نسبی وخـاص نیست توجـه بنکته ایست **واحد و یگانه یعنی عالم‌هستی که ذرات ویا الکترونها وپروتونهای این‌عالم هستی‌را ماه وخورشید وستارگان وکهکشانها** تشکیل‌داده‌اند .

اینِ‌اشتین- بخوبی آگاهم بسخن خود ادامه دهید .

عقل- بطوریکه میدانید هرذره‌ای از عالم وجود خود نمونه ایست از واقعیت و ماهیت وحقیقت عالم هستی، حال مایکی ازاین «ذرات» را بصورت جسم‌خود در مقابل آقای نیوتون بعنوان مثال مورد تشریح قرارداده‌ایم .

چنانکه تصورویاامکان‌تجسم‌یك جسم‌سه‌بعدی بدون ابعادآن‌بطور کلی‌وبدون

هریك ازابعاد آن بطورجزئی ممتنع است، بهمین نحو تجسم ویاتصور هستی بدون ابعاد شش گانه جهانی ممتنع است .

حال ذره‌ای را مجسم میکنیم که خود دارای **حجمی** است که تشکیل یافته است ازحاصل ضرب ابعاد آن، این ابعادرا درجهان نامحدود و بینهایت مجسم میکنیمو در هر لحظه ازلحظات ذره را در مقابل عالم هستی مورد قیاس قرارمیدهیم .

درمراحل ابتدائی آیا داخل حجم ذره، فضائی وجود دارد ویاخیر؟ مسلم است اگر **فضائی** وجود نداشته باشد **ذره‌ای** هم وجود نخواهد داشت بهمین نحوچنانچه درا ندام «فضائی» وجودنداشته باشد که ذرات پیکرمن بتوانند **در فضای حیاتی** آن حرکت کنند «من» وجود نخواهد داشت وبهمین نحو درغیرالنهایه بهرچیزنظر کنیم **چنانکه بدون زمان و مکان ممتنع است بدون فضاهم ممتنع است.**

امید است بمنظورو گفتارمن ازلحاظ استعمال کلمهٔ **فضا وابعاد جهانی** آن توجه داشته باشید .

اینشتین- شما گفتید هریك ازاین ابعاد خود مصالح اولیهٔ ساختمان جهانی را تشکیل داده‌اند .

عقل- همینطوراست، برای نمایش نظرخودمان کافی است که بعد فضای داخلی جسم مرا بردارند «من» که فعلا نیم مترمکعب **حجم** دارم چقدر میشوم ؟

اینشتین- باندازهٔ ذره ویاسر سوزنی بیش نخواهی بود .

عقل- بسیارخوب، فضای کره زمین هم که به شعاع ۶۳۵۶ کیلومتراست برمیداریم کرهٔ زمین چقدر میشود ؟

اینشتین- بطور ثابت نمیتوان گفت ولی تقریباً باندازهٔ فندق کمی بزرگتر و یا کوچکتر .

عقل - حال بهمین نحواین **تصور** را ادامه میدهیم فضای تمام کرات آسمانی را برمیداریم وهمچنین کلیه فضای داخلی اجزاء ذرات آنرا یعنی کلیه کرات و کهکشانها را یك تکه میکنیم حال بخوبی متوجه میشویم که **فضا خود یکی از مصالح ساختمانی اولیه و بعد اساسی عالم هستی** میباشد.

این‌اشتین - بسیار خوب بحث خود را ادامه دهید.

عقل - فرض‌میکنیم بجهان ذره‌ای پا نهاده‌ایم بعد از« فضا » اولین چیزی که بچشم ما آشنا میشود «حر کت» است آیا تجسم‌وتصور موجودیت ذره بدون حر کت ممکن‌است یاخیر؟ تجسم وتصورموجودیتی بدون «حر کت» ممتنع‌است.

نیستی مطلق و « نابودی » در‌مفهوم سکون «مطلق» ونفس‌این‌کلمه « مستتر»است.

این‌اشتین- ازطرف فلاسفه کار‌تهائی رسیده‌است ومیگویند ماطی‌قرون متمادی بعلم حر کت آشنابوده ایم که بنام علم‌الحیل ویاعلم‌الحر کات ویامیکانیك ازآن‌سخن رانده‌ایم.

عقل - آنچه‌مورد توجه آقایان‌محترم‌بوده **مقارنهٔ متحرك** بوده‌است‌وآنچه‌را موردنظروبحث‌ایشان‌قرار گرفته **قانون حر کت**، ولی‌آنچه‌مورد نظرما است حقیقت حر کت‌میباشد. منظورومقصودوهدف‌نهائی‌درنظریهٔ‌مامربوط **بعلم‌الحر کات‌ومکانیك** نیست مقصود وهدف مانظرخاصی‌است که‌درتشریح وتوضیح‌آن‌باجازهٔ آقایان‌محترم ادامه میدهیم.

درنظریهٔ ما توجه‌بجسم‌خاص‌وعلم‌الحیل‌وحر کت صوری‌نیست بلکه‌بحر کتی است که خود یکی‌ازابعاد جهانی‌میباشد، حر کت خودیکی‌ازمصالح اساسی‌ومصالح اولیه بنای عالم‌هستی است که بعد جهانی‌بآن نام نهاده‌ایم.

آقایان فلاسفه و صاحبنظران، با آماد گی‌خاص توجه کنید‌آیا جهانی مطلقاً بدون حر کت ویا درسکون مطلق‌قابل‌تصورهست ویا نیست؟ آیا برای هرعقل سلیم ومغز متفکری تصوری ازسکون مطلق‌ممکن‌است ؟

این‌اشتین- بداهت این‌امر آشکاراست، خیر.

عقل- باتوجه بعرایض‌قبلی‌بامسئله‌ای مواجه میشویم که آقای نیوتون مورد بحث قرار داده‌اند و ادامهٔ بحث مـا در این موضوع است، آقـای نیوتون سؤال فرمودند آیا شما دربحر کت‌درآوردن ویا متوقف ساختن‌ویاحر کت سریع ویابطی سلولهای اندام خودتوانامیباشید یاخیر؟

درمقابل حقیقت‌وماهیت و واقعیت عالم‌وجود، تصور (ما ومنی) ویا استقلال مطلق وجدا بودن ازعالم وجود تصوری است خطا وفکری است باطل .

عقل ـ در جواب‌سؤال قبلی آقای نیوتون بسخن‌خود ادامه میدهم.

« **نیرو** » نیرو خود یکی‌ازابعاد جهانی مورد بحث ما است یعنی **نیروخود یکی‌ازابعاد شش‌گانه** عالم وجود است تصور وجود عالم هستی بدون ابعاد گفته شده ممتنع است هرحر کتی با محر کی همراه است؛ یعنی موجودیت **عالم‌هستی درپیوسته‌ای‌ابعاد شش‌گانه** میباشدوبه‌بیان‌دیگرابعاد جهانی‌پیوسته‌ای همدیگر میباشند ونه **وابستهٔ** یکدیگر .

(توضیح آنکه چنانچه وابسته باشند امکان جداشدن آن ممکن بنظر میرسد ولی‌امکان تصورجهان بدون یکی از ابعاد ذکرشده وَیا جداشدن آن درعالم هستی ممتنع بنظرمی آید)

بطوریکه تصور حجم بدون‌ابعاد سه گانه وتصور موجودیت حجم سه بعدی بدون فضاممتنع‌است، بدون حر کت نیزممتنع میباشد، آیا ممکن‌است سکون‌مطلق ویا حر کتی‌بدون‌محرك‌را بتصور آورد ویاجهان وعالم‌هستی‌را بدون‌وجود نیرو‌بنظر آورد ؟ بدیهی‌است خیر .

بنا بر آنچه یادآور شدیم جهان هستی که مورد توجه ما است دارای مصالح ساختمانی اولیه میباشد که یکی از **مصالح** اولیهٔ آنرا **بنام**«**نیرو**» میخوانیم.

تطور، تغییر، تبدیل، تحول‌و یاتکامل ویا هرچه‌را بخواهیم‌بر آن نام گذاریم درنتیجهٔ تغییر وتر کیب ویازیادو کم شدن‌این ابعاد میشودمثلا درمواردیکه‌حر کت جای خودرا بنیرو و یانیرو «بعد» خودرا به فضا تغییردهد.

(منظور این‌نیست که ابعاد مطلقاً نابود شوند ویا صد درصدجای خودرا بابعاد دیگر بدهند البته منظور نسبی است)

بطوریکه گفته شد عالم هستی‌بدون وجود یکی‌ازابعاد جهانی حتی تصورش ممتنع است، رابطهٔ این ابعاد طبق‌قانون وناموس طبیعت جهانی درمکانی‌لایتناهی و نامحدود با **زمان حال جاودانی** درجهان‌هستی‌بحال « **بود مطلق** »وجود دارد.

این‌اشتین - با توضیحاتی که داده شدلازم است قسمت جداگانه‌ای که‌مربوط به نظریهٔ ابعاد جهانی شما است مورد توجه قرار گیرد تا بتوان بمفهوم نظریهٔ شما بهتر آشناشد.

برگسن - بااجازهٔ دوستان محترم:

من‌ازدوست عزیزخود این‌اشتین‌تقاضادارم اجازه بفرمایندآقای نیوتون به بحث خودادامه بدهند. چون‌قبل‌ازورود مامثل‌اینکه بحثی‌درمیان‌داشتند که با آمدن ما رشتهٔ کلام قطع شد.

این‌اشتین- آقای نیوتون بفرمائید، رشتهٔ سخن‌را بدست‌شما واگذارمیکنیم.

نیوتون - دوست عزیز، بهتراین است که هدف اصلی‌شما را دراین مسافرت بدانیم.

عقل- من‌باتفاق‌فهم که مانندو کور که‌عصاکش یکدیگرشوند، بمسافرت‌دور ودراز در جستجوی **سرنوشت** انسانها گام برداشته ایم وازعالم انسانیت حتی بعالم یك **سلولی** سقوط کردیم بالاخره وسیله‌ای جهت درك این حقیقت وواقعیت بدست نیاوردیم بالاخره بنا براهنمائی **داروین** بدوران اجدادی خود یعنی نسناسی قدم گذارده‌ایم شاید باتفاق **بزرگان و صاحبنظران** بتوانیم راهی بدین مقصودبیابیم.

نیوتون - شما **بناتوانی** خود دراین مسافرت معترفید یاخیر؟

عقل - آنچه بعرض رسید عین واقعیت است نه مجامله وتعارف.

نیوتون - بعقیدهٔ من‌آنچه را دربارهٔ همسفرخود گفتید من نمیتوانم‌قبول کنم که عین واقعیت باشد چون‌برای‌درك واقعیت وحقیقت جهان، ذهن‌باید از **تعصبات** وتکیه **بدانشهای کلاسیك** بکلی خالی شود وخود این مسئله جای تأمل است که امکان این مسئله درافراد بطور کلی بآسانی ممکن نیست، وچنانچه ممکن بنظر بیاید ازجنبهٔ عمومی و کلی خارج بوده وجنبهٔ استثنائی و خاص دارد بهرصورت ما بنوبهٔ خود بنابروظیفه‌ای که جهت راهنمائی انسانها داریم بعهد خود وفاداریم.

بطوریکه یادآورشدید هدف شماازاین مسافرت جستجوی سرنوشت است آیا همینطوراست؟

عقل ـ بطوریکه گفته شد هدف همین است .

مترلینگ ـ قبل ازاینکه شما در تعقیب سرنوشت درعالم وجود باشید لازم است بدانید بواقع **اختیار و یاجبر و یاتفویض بچه معنی** است چون مفهوم ومعانی این کلمات در کادر معانی فرهنگی نهفته نشده است ، چون موضوع عالم هستی و جهان بطور کلی درمیان‌است این کلمات خوددارای مفهوم ومعانی وسیعی‌میباشند.

نیوتون ـ آقای مترلینگ چنانچه صلاح میدانید رشتهٔ سخن را بدست شما بدهیم .

مترلینگ ـ من خود عمری را دراین راه تلف کردم و راهی بمقصود نیافتم چون رشتهٔ کلام بدست شما بوده است و من ازسوابق بحث اطلاعی ندارم بهتر است رشتهٔ سخن بدست شما باشد .

نیوتون ـ محقق بزرگ، سؤال بس نیکوئی فرموده‌اند که اصولا **اختیار** را درمراحل اولیه به‌چه معنی ومفهوم اطلاق میکنید ، فعلا گفتگوی خودمان را در کلمهٔ **اختیار** متمرکزمیکنیم .

بناباظهارخودتان شما خودرا بنحوی شناخته‌اید که ازفلان مقدارسلول بوزن فلان و فلان مقدار حجم ، وابعاد طول وعرض وارتفاع فلان میدانید .

موجودیت‌شما درجهانی واقع‌شده‌است که‌خود ذره‌ایست‌ازذرات‌عالم‌هستی‌وهر ذره‌ای‌بناباظهارخودتان‌نمونه ومظهری‌است ازموجودیت جهان وهمچنین‌هستی‌وعالم وجودرابا**ابعاد ویامصالح ساختمانی‌اولیه‌که شش بعد** بودندتشریح کردید، واز طرفی موجودیت هریك‌ازابعاد را، برای موجودیت خود حتمی‌ولازم تشخیص‌دادید یعنی، شخص شمابدون هریك ازابعاد، طول ویاعرض ویا ارتفاع ممتنع است (البته بصورت موجودیت فعلی) وهمچنین موجودیت خودرا بدون فضای داخلی ذره‌ای‌و یابدون **حرکت سلولها** ویابدون‌نیروی بالقوه‌ذره‌ای ممتنع دانستید آیا صحیح‌است؟

عقل ـ گواهی دارم عیناً همین است .

نیوتون ـ بطوریکه قبلا اظهارداشتید شما باین‌نحومعرفت بوجودخوددارید که ابتدا موجودیت شما ازیك موجود یك سلولی بوده است که طی ملیونها سال

تطوروتکامل یافته وبعد بوسیلهٔ نطفه‌ای که ازاتحاد اسپرماتوزوئید واوول پدر ومادر شما دررحم مادرتشکیل‌یافته‌است موجودی بوجود آمده‌است که دارای یکصد هزار ملیارد سلول میباشد . که‌آنرا «من» مینامیم .

حال شما «من» را چگونه میشناسید ؟

عقل ـ ازمجموع تشکیلات وموجودیت آن .

نیوتون ـ بناباظهارخودتان «**من**» یعنی (**ابعاد پیوستهٔ**) «من» و همچنین است کلیه موجودات عالم وجود اگر بفرض هریك ازابعاد شمارا بردارند «من» به شکل فعلی موجودیت خودرا ازدست میدهد اینطوراست ؟

عقل ـ عیناً همینطوراست .

نیوتون ـ ازجزء شروع کنیم ویااز کل؟ توفیری نیست ،آیا شما قادر هستید یکی‌**از ابعاد** «من» را بردارید ؟

عقل ـ خیر .

نیوتون ـ قلب شما ونبض شما وحرکات داخلی‌ذرات خون شما درحال‌حیات مثل کارخانه‌ای است که سرتاسر عمر بدون توقف مشغول است شما میتوانید در **نحوهٔ عمل‌کرد** این مکانیسم **وقفه‌ای** حاصل کنید ؟

عقل ـ بدیهی است خیر .

نیوتون ـ حضرتعالی که **اختیارضربان قلب و نحوهٔ مکانیسم** وعمل اندام خودتان بدست خودتان نیست چگونه درجستجوی « **اختیار** » میباشید ؟

مترلینگـ بااجازهٔ حضارمحترم سؤالاتی تهیه کرده‌ایم وفعلا در دست **کانت** مورد مطالعه است ایشان باتوجه بسؤالات من ونظریهٔ خود سؤالاتی دارند .

کانت ـ من نظرخود وسؤالات شما را مختصراً یادداشت کرده بدست آقای نیوتون دادم که ایشان مطرح کنند .

نیوتون ـ سؤالهای بسیارجالبی‌است که لازم‌است باتأمل ودقت موردبحث قرار گیرد من ازآقای **کانت ومترلینگ** درطرح این سؤال متشکرم .

نیوتون ـ بناباظهارنظرخودتان‌جهان هستی رادارای **مصالح اولیهٔ** ساختمانی

که ازشش بعد تشکیل یافته است میدانید یعنی بنای عالم وجود را بنام **(زماك)** و مصالح اولیهٔ آنـرا **(طول وعرض وارتفاع ونیروو فضا وحرکت)** شناخته‌ایـد، حاضرین بفرض قبول نظریهٔ شما سؤالات خودرا طرح میکنند آیا آماده‌اید؟

عقل - آری آمادهٔ جواب میباشم بفرمائید.

نیوتون - بنابر نظریهٔ خودتان درمرحلهٔ ابتدائی شماوهمسفرتان درجستجوی سرنوشت ویا جبرواختیاردرعالم وجود سر گردانید. آیا درنظرشما ویاازطریق ادراك معقول ویاادراك محسوس شما جهان و عالم هستی که زمان آن **جاودانی و مکان** آن در **بینهایت** است، **آنرا** بچه نحوتوجیه ویا تعبیرویاتفسیر می نمائید؟

عقل - ازنظرزمانی باکلمات بینهایت و ابدیت و ازلیت و خلاصهٔ کلام باکلمهٔ(بود) مطلق و یاجاودانی غیرقابل تقسیم وبدون نقطهٔ اتکاء وبدون انجام وبدون گذشته وآینده وحال فقط دریك کلمه (حال جاودانی) خلاصه میشود و ازنظرمکان تقریباً بهمین نحودرابعاد طول‌وعرض وارتفاع بینهایت نامحدود بدون شمال وجنوب وشرق وغرب وبدون آغاز و انجام.

نیوتون - بدیهی است آنچه را خود میگوئید به‌بداهت آن ایمان دارید؟ شما ابعاد شش گانه راآجراساسی ساختمان بنای عالم وجوددانستید، آیا عالم یکی‌است؟ عالم هستی؟ ویادوعالم است هست ونیست؟

عقل - **عالم وجود یکی‌است** در مفهوم ومعنی «بود مطلق» و هست به‌معنی واقعی ووسعت کلمه گرچه تصور وادراك آن ازحیطهٔ «عقل وذهن» خارج باشد.

نیوتون - بنابااظهارنظرخودتان کلمهٔ «نیست» درفرهنگ جهانی وجود نداردو هرچه‌رادرعالم‌وجوداز لحاظ **حرکت‌وفضا** و **نیرو وطول‌وعرض وارتفاع‌وجود**دارند درزمانهائی که «آغازی» بر آن متصورنیست‌وجود داشته و درزمانی که نیزانجامی‌را بر آن‌متصورنمیتوان‌بودوجود خواهدداشت‌ازمکانی نیامده‌است‌وبه‌**مکانی** نیزنخواهد رفت یعنی، نه‌از**نیست به هست**، و نه **ازهست** به‌**نیست مبدل** شده‌است، بعبارت دیگر هرموجودی وجود داشته‌است‌بهمان‌حال‌وجودخواهدداشت، بنابااظهارنظر وفرضیهٔ‌شما لازم‌است‌دنیا درابدیت بدین‌حال‌بوده‌وباین حال هم درابدیت‌وجود داشته‌باشدچنانچه

قرائن موجود وتاریخ عالم وجود خلاف نظریهٔ شمارا ببداهت آشکارساخته است.

عقل ـ آنچه رابعرض رسید مجدداً تأیید میکنم جهان هستی خوددارای قانونی است که ازنظرما مکتوم‌است‌ولی بظاهر عموماً متفق‌القول‌هستیم که بسوی **«کمال»** پیش‌میرود، کمال بوسیلهٔ **تطوروتبدل** بوجود میآیداسرار ورموزی در ابعاد جهانی نهفته است که اطلاعات و دانش شما و ماها در**عصر اتم** حتی مانند کودک دبستانی است که قرنها در کلاس اول‌رفوزه شده باشد وماننند سربازی است که درجا میزند.

بعبارت دیگر اینکه ماهنوزبرموزواسرار(حرکت وفضا و نیرو) حتی آشنائی نداریم فقط بوسیلهٔ تجربیات وآزمایشها و مشاهدات ویادرنتیجه **پرتوی که از عقل مطلق بماورای عقل** برخی انسانهادرزمانی **تابیده** است وجرقه‌ای ازنبوغ‌در آنها نمایان شده است‌آشنائی بسیمائی ازنیروحاصل نموده‌اند، ولی این آشنائی‌بسیماهای گوناگون **نیرو** خود دلیل‌بردانش‌تام مابرواقعیت وحقیقت وماهیت «نیرو» نیست، وهمچنین ابعاد دیگر (**فضا و حرکت**) ، ذرات عالم وجود خود دارای سیماهای گوناگون نیرومیباشند ودراثر تغییرویاتبدیل در کمیت ابعاد ششگانه تحول وتغییر وتبدیل یافته ودرنتیجه، کامل شده است .

مثلا برای درك حقیقت حرکت که ما آنرا یکی ازابعاد جهانی میدانیم ، جهان در مسیر خود بگردش مشغول است بطوریکه ما بگردش کرات و حرکات اجسام در زمان حال آشنائی داریم برای درك واقعیت وحقیقت حرکت لازم است ماخارج از جهان هستی باشیم‌تا بتوانیم ادراك بحرکت جهان حاصل کنیم‌مسلم‌است تاموقعیکه درحرکت هستیم با تطبیق‌آنچه که در آن واقع شده‌ایم باسکون نسبی جسم دیگری احساس حرکت میکنیم و گرنه خیر.

نیوتون ـ مقصود شما را فهمیدم ، در اینصورت لازم است **هر گرداننده‌ای گرداننده‌ای** هم داشته باشد بطوریکه ماشین بدون مکانیسین ویاصاحب آن ابتدا به ساکن بحرکت در نمیآید باید اصولا گرداننده هم وجود داشته باشد ، مانند **صانع ومصنوع** .

عقل ـ جناب آقای نیوتون تقاضا دارم اجازه‌فرمائید، عرایضم خاتمه نیافته

بطوریکه گفته‌شد، زمان عالم‌وجود بدون آغاز طبق ناموس وقاموس طبیعت جهانی‌خوددارای «حرکت کلی» بوده است شمامیتوانید حرکت ویا گردش‌جهانی‌را بهرشکل بتصوربیاورید چون امکان تصورنوع گردش جهانی ممتنع بنظرمیآید، از این مقوله بحثی نیست فقط توجه به نکته‌ای داریم که جهان هستی در ابدیت و جاودانی ویا (**حال‌جاودانی**) بگردش مشغول است .

دراثراین **گردشها و یا تصادفات و تصادمات** ویا تحت شرایط خاص‌ابعاد تغییروتبدیل می‌یابند ویادراثر تماس نیروئی بانیروی دیگر«حرکت» افزایش یافته «حجم» کم‌میگردد و«**سرعت**»اضافه‌میشود وسیمای‌نیروتغییرمییابد بفرض‌نیروتبدیل بکارمایه میشود، مثلاماده قابل‌رؤیت درسرعت ثانیه‌ای ۳۰۰۰۰۰ کیلومترواقع‌شده‌و مادهٔ‌قابل‌رؤیت تبدیل‌بمادهٔ غیرقابل لمس‌ورؤیت‌میگردد، وهمان فرمول $E=MC^2$ بدست میآید ویا بالعکس ممکن است تحت شرایطی **کارمایه** تبدیل به‌**انرژی** شود یعنی تحت شرایطی مادهٔ غیرقابل رؤیت که باسرعت۳۰۰۰۰۰ کیلومتردرثانیه بوده است درسرعت۷۰ ویا۱۰۰ کیلومتر (تعیین دقیق این اعداد بدست شمااست) قرار بگیرد ومادهٔ غیرقابل‌رؤیت به مادهٔ قابل‌درك ورؤیت تبدیل‌شود بعبارت دیگراصالت واقعه ویااصالت کارجایگزین اصالت ماده شود .

هرقسمت‌از«فضای» جهان‌لایتناهی دارای شرایط خاصی‌است یعنی‌مانمیتوانیم تصور کنیم که فضای کلی جهانی دارای وضعیت **مساوی و مطلقی** باشد .

بداهت این مسئله آشکاراست مثلا آنچه را مابنام« ۹۸ » عنصر تابحال بآن دسترسی یافته‌ایم نمیتوان گفت در کهکشانی که یك ملیون سال نوری با ما فاصله دارند همین ۹۸ عنصر باین صورت واین خاصیت یافت میشود چنانکه درستاره ویا کهکشانی ممکن است بجای ۹۸ عنصر۹ عنصرویا ۹۰۰ عنصرویا ماده‌ای که اصولا بوضع غیرقابل شناخت ماباشد یافت‌شود .

حال این نکته برای مابواقع معلوم نیست، که بفرض یك ملیون تن مادهٔ ذره‌ای را طبق معمول اگر بتوانیم بمادهٔ **غیرقابل‌رؤیت** تبدیل کنیم یعنی بفرض کرهٔ زمین را بسرعت‌ثانیهٔ ۳۰۰۰۰۰ کیلومتردر**فضای لایتناهی** بگردش‌دربیاوریم

بعد از **یك‌ملیون‌سال** دیگر تحت شرایط خاصی که در فاصله‌های هزاران هزارسال نوری ماقرارداد بچه‌چیز تغییر وتبدیل می‌یابد ؟

امکان تصوراینکه کرهٔ زمین بفرض به نورتبدیل شود ، درابدیت بهمان حال وسرعت باقی خواهد ماند محال وبلکه ممتنع بنظرمیآید ومعلوم نیست، تحت چه **شرایط خاصی** بچه صورت **وحالت مخصوصی** دربیاید ؟

بااجازهٔ حضارمحترم برای روشن شدن مطلب مسئله‌ای راطرح مینمائیم :

فرض میکنیم سرزمینی‌داریم که اثری در آن‌ازنباتات ویاحیوانات ویا انسانها وجود نداشته باشد وسطح‌آن کره یکصد برابر کرهٔ زمین ما باشد هر گوشهٔ از آن سرزمین دارای وضعیت خاص باشد مثلا یك قسمت هوای آن مانند هوای کرهٔزمین ما، ویك‌قسمت فضای آن‌بدون هوا، وقسمت‌دیگری دارای‌هوائی باشد که در«فضای» آن «عناصر» «ناشناخته» وجودداشته باشد و بهمین‌نحو فرض‌های دیگر، حال کرهٔ فرضی ما که هر گوشه‌اش دارای وضعیت خاصی است وممکن است هر گوشهٔ آن از لحاظ خاصیت نیروی درونی دارای نیروهای مخصوصی باشد، مثلافرض کنیم در قسمتی **نیروی ثقل** وجود نداشته باشد، و **نیروی خاص** دیگری که فعلا ازنظرما ناشناخته است وجود داشته باشد ، و یا فرض میکنیم بجای اینکه قوهٔ **کشش بطرف خود** داشته باشد قوهٔ فشار**بطرف بالا** داشته باشد، ویاقسمتی‌اززمین فرضی مادارای نیروی ثقلی معادل بادو یاسه برابر ویاده برابر **نیروی ثقل** فعلی زمین باشد وهمچنین درهر گوشه ازسطح زمینهای آن بجای ۹۸ عنصر دارای ۹۸۰ عنصر باشد وهرقسمت دارای **وضعیت خاصی** باشد، بهرصورت این تصوررا میتوان ادامه داد، باین‌نحو که هر گوشهٔ از زمین ازلحاظ وضعیت طبیعی و ماوراءالطبیعه و غیره وضعیت خاصی داشته باشد .

باتصورمسئلهٔفوق فرض‌میکنیم‌یکصد برابرتمام‌اقیانوسهای متعلق‌به کرهٔزمین فعلی‌ما ازاطراف بر روی‌تمام سطح آن‌زمین آب بریزیم‌بادرنظر گرفتن‌اینکه‌هرقسمتی اززمین‌فرضی‌ماازخورشیدی که‌چندبرابرخورشیدفعلی‌ماحرارت‌داشته‌ودارای‌وضعیت خاص منحصر بخود باشد کسب‌نور وحرارت کند ، آنگاه کرهٔ فرضی‌را بحال خود

میگذاریم. یك‌ملیون‌سال بعدبه این‌سرزمین گام مینهیم خواهیم دید کرهٔ فرضی‌وبایر ما درهرقسمت‌خودجهانی‌است که باتغییرات و **تبدیلات** مخصوص‌دستخوش‌تحولات خاصی شده است که هیچیك از قسمت‌های آن‌با قسمت دیگر **قابل مقایسه** نیست.

دراینصورت نمیتوان گفت که درهرقسمت ازاین سرزمینها **عامل‌و معمول و یا صانع ومصنوعی** بوده‌است بلکه درتحت شرایط خاصی عناصر موجود بشکل مخصوصی درآمده‌اند.

اگرما از ادراك حقیقت وواقعیت قانونی که بخودی خود میان ابعاد جهان وجود دارد ناتوان‌باشیم،لازم‌است باشهامت تام‌دراین مورد اظهارعجزوناتوانی نموده وحد اقل باین نکته آشنا شویم که ابعاد جهانی دارای قانون وناموس‌منحصر بخود میباشند گرچه ادراك آن‌برای‌ما بآسانی‌ممکن ننماید.

شایسته نیست دراثرضعف وناتوانی فهم‌وعقل متوسل‌به قانون‌علت و معلول گشته ویابوسیلهٔ قانون منطق‌ویا قیاس واستدلال و احتجاج و یا تمثیلات مقارنه‌ای ونسبی‌وسیلهٔ فریب خود ودیگران را فراهم بیاوریم.

آیا شایسته‌است بوسیلهٔ تمثیلات‌مقارنه‌ای ونسبی‌برای هرعلتی‌معلولی‌بتراشیم ودرنتیجه تواتروتسلسل‌علت ومعلول‌ها به علت العلل برسیم؟ درصورتیکه هر عقل سلیم‌ومغزمتفکر از درك مفهوم ومعنی واقعی وحقیقی علت‌العلل ناتوان است!

دکارت - بهتراست سخنان خودتان‌را اگرصلاح میدانید درموجودیت‌خود وبحث اولیه ادامه بدهید.

نیوتون ـ کدام قسمت؟

کانت - راجع بسرنوشت ورابطهٔ آن باموجودیت‌خودتان بهمان‌نحو که‌دراول بحث‌آقای نیوتون شروع فرموده بودند.

نیوتون ـ بسیار پیشنهاد خـوبی است ما از آنـراه بهتر میتوانیـم شما را قانع کنیم.

عقل - بفرمائید من‌وفهم دراین‌وادی بیکران وبی‌انتها مانند دوفرزندبیکس وبی‌پناه سرگردانیم وراه بجائی‌نداریم مانند کودکان یتیمی که کوچکترین اتکائی

درجهان ندارند، ویا کودکانی که دربیابانی گم شده‌اند و کسی برای راهنمائی آنها وجود ندارد، بهر وسیله‌ای که درعالم امکان دسترسی بآن دارید ما بیچارگان و درماندگان را راهنمائی کنید.

نیوتون - شما دراین گفتارو گفتارپیشین بارهااظهار داشتید که **عالم وجود یعنی (طول وعرض وارتفاع وفضا ونیرو و حرکت)** و هر ذره‌ای را مظهر وجود عالم هستی نامیده‌اید.

عقل- آنچه‌را عرض کردم تأیید میکنم.

نیوتون - آنچه را که راجع به «من» که خود ذره‌ایست بنام **«زمانك»** بیان کردید مورد توجه قرار میدهیم، حاضرید؟

عقل- باکمال میل، بفرمائید، من‌وفهم درحال‌تسلیم حاضریم.

نیوتون - شما گفتید موجودی هستید که دارای حجمی معادل نیم‌مترمکعب ودارای طول‌وعرض و ارتفاع وفلان، این موجود موجودی است که خود دارای ابعاد پیوسته‌ای جهانی‌میباشد وازیکصد هزار ملیارد سلول تشکیل یافته است، و موجودیت آن بانیرو وحرکت وفضا در**مکانی** باابعاد یادآور شده‌میباشد، **وبهست‌و نیست** بنوعی که درفرهنگ آمده است معتقد نیستید، بعبارت دیگر ازنیستی‌بهستی وازهستی‌به نیستی آمدن‌درفرهنگ شماخبری نیست، وحیات وزندگی‌شمارا حرکات داخلی‌سلولها تشکیل‌میدهند.

عقل - صحیح وعین‌واقعیت است.

نیوتون - پس **حیات** شما یعنی‌**حرکت و مکانیسم ارگانیسم** شما و خود شما یعنی (**من**) درحرکت سریع ویابطی‌این گردش اختیاری‌ندارد؟

عقل- کاملا صحیح است.

نیوتون - شمامیتوانید مانندکارخانه‌ای حرکت آن‌رابازدارید ویااینکه‌سلولها را بحرکت درآورید؟

عقل - مسلم‌است خیر.

نیوتون - بحرکت درآوردن این‌سلولها ویا متوقف ساختن آنها بدست کیست ویابوسیلهٔچه عاملی است ؟

عقل - گفتهٔ شما بسیار جای‌تأمل‌دارد، ازطرفی‌درموجودیت من **کس وعامل ومعمولی** وجود ندارد وشایسته‌نیست آنچه را من‌بدرك موجودیت آن توانائی‌ندارم مورد بحث قراردهیم.

نیوتون - دوست مهربان، سخن‌شما دور ازمحبت ووفا وصفااست، یا اظهار عجز کنید و یا لازم است جواب بدهید، شاید بواقع از گفتار من ادراك برای شما حاصل نشده است به بیان دیگرسخن میگویم.

نیوتون بسخنان خود چنین ادامه میدهد : شما خود میفرمائید « موجود ووجود » ازبین نمیرود یعنی« سکون مطلق» مساوی بانیست‌ونیستی درفرهنگ‌شما وجود ندارد .

عقل - چنین است آنچه اظهار داشته‌ام .

پس‌اگر«حرکت حرکت» است ووجود وجود ، وموجود موجودو «سکون مطلق» وجود ندارد پس‌مرگ وحیات چیستند؟

با حرکات داخلی سلولها شما زنده‌اید و بدون حرکت آنها « مرده » اگر حرکت باشد زندگی اگر نباشد « مرگ » این حرکت ازکجا آمده وبکجا میرود ؟

عقل - بطوریکه بعرض‌رسید نیرو وحرکت سیما های گوناگون دارند که درشرایط خاص بشکل‌مخصوص درمیآیند، بعبارت دیگردراثر تغییر وتبدیل یافتن ابعاد شش گانه مادهٔ قابل رؤیت واحساس تبدیل بمادهٔ غیر قابل رؤیت میشود .

نیوتون - این چه ربطی بمسئلهٔ مادارد ؟

عقل - اجازه بفرمائید سخنان خودرا در اینمورد شروع کرده‌ام، ذرات در حرکت دارای سیماهای گوناگون‌نیروودرنتیجه‌حالتهای‌خاصی‌دارند ویاخاصیتهائی باین‌نحوکه سلولها دارای حرکت بالقوه وهمچنین حرکت بالفعل هستند .

حرکت بالقوه حرکتی است که اجسام به ذات خود دارا هستند .

حرکت بالفعل حرکتی است که باموجودیت **حرکت بالقوه** تحت‌شرایطی **بالفعل** در می آیند مثلا **درحرکت سریع تبدیل بکارمایه** و بالعکس درحرکت بطی به نیروی معمولی تبدیل میشود .

مترلینگ - دوست‌عزیز، چه عاملی این جان رامیدهد وچه عاملی آنرا میگیرد اگر بقانون علت ومعلول ویا فلسفه ومنطق واستدلال‌وتشبیه ویا قیاس متوسل‌شوی راه ناصوابی‌را پیموده‌ای.

عقل - آقای مترلینگ دربحث ما علت ومعلول ویاقانون علیت وجودندارد توسل بخرافات ووهمیات‌ویا استدلال وقیاس رخت‌بربسته‌اند چنانچه‌بگوئیم دراثر تصادم ویاتصادف ویا ناتوانی‌ویا فرسوده شدن‌سلول‌ها ویا کبرسن و یا بعلت امراض ومیکروبهائی است این مسائل را مسائل‌خاص جهت قیاس مینامند .

مترلینگ - مقصود من‌این‌است جوان سالمی بدون کوچکترین تصادف ویا تصادم ویاعلتی‌میمیرد، اگرمیخواهیدسخن‌راادامه بدهیددرکادر همین مسئله بحث خود را ادامه دهید .

عقل - جناب آقای مترلینگ اجازه بفرمائید به بحث خود ادامه بدهیم توجه ودقت ومنظورمن‌هم‌همین‌نکته است چنانچه خوددرزندگی‌راجع‌باین‌مسائل‌مطالعات فراوانی‌دارید ویاهمچنین‌دوست شماکامیل‌فلاماریون .

فلاماریون - دوستان، سلام برشما، چون اسمی‌ازمن‌بمیان آمد من کتاب‌خود راکه راجع باسرار مرگ است تقدیم میدارم و در جواب آقـای مترلینگ چند حادثه‌ای که من‌در کتاب خود یادآورشده‌ام از آن‌بعنوان مثال‌میتوانیم‌استفاده کنیم.

شارل‌ریشه - سلام بدوستان، چون مسائل‌روحی‌مطرح است من‌خود اطلاعات فراوانی دارم وحاضرم دربحث شما شرکت کنم .

دراین‌موقع نمایندگان انجمنهای‌روحی‌انگلستان وفرانسه وسایر کشورهای اروپائی‌تشریف آوردند .

آقایان : شارل‌ریشه - فلاماریون - پرفسورمایر - پرفسور بوزانـو - گابریل‌دلان - آلان کارداك - ویلیام کروك - الفردوالاس - روسل- مایر-

سراولیوه - لومبروزو - فروید وعدهٔ زیادی دیگر .

ویلیام کروک - من بنمایندگی از طرف دوستان خود سلام عرض میکنم و بعنوان تماشاچی دراین جلسه شرکت میکنم .

عقل - ازحضور سروران گرامی بسیار متشکرم ولی فراموش نفرمائید من خود درمانده هستم وازجواب حتی بیکنفر شما بواقع عاجزم وشایسته‌تر آنست اجازه بفرمائید بآزادی بسخن خود ادامه بدهم .

ویلیام کروک - ما جهت راهنمائی شما آمده‌ایم ونه گمراهی شما، مطمئن باشید بنفع شما وجامعهٔ شما است .

عقل - مسئلهٔ مورد بحث ما خوابهائی است که جوانانی دیده‌اند ومرگ خود را قبل ازمردن پیشگوئی کرده‌اند یعنی خوددرعالم «**خواب**» ناظروشاهد مرگ خود بوده‌اند ، مورد توجه ما این نکته است که آن کسیکه درعین سلامت وعافیت بوده تحت **چه عاملی بیجان** شده است .

آقایان روحیون ، من خود منکر اظهارات شما نیستم بلکه مسئله ازنظر دیگری مطرح است چون جهانیان امروز چندان ادراکی اززندگی پس ازمرگ ندارند ، من فعلا با آقای **این اشتین و نیوتون راجع به ماده وجسم وحرکت خون وحیات وجان** بحث می کنیم .

فعلا بحث ما ازکادر ماده ومادیت خارج نیست .

مسئلهٔ مورد بحث ما (**من**) است که دارای **کیفیت وماهیت و کمیت** میباشد.

کیفیت - یک فرد زنده وجاندار باصد هزار ملیارد سلول باحرکت بالقوه و بالفعل بنام انسان جاندار .

کمیت - نیم مترمکعب

ماهیت - ماهیت من مربوط به‌هسته‌ایست بنام نطفه که این کمیت و کیفیت را بوجود آورده است وعلت مرگ وحیات مربوط برمزرابطهٔ ابعاد مورد بحث ما میباشد.

با توجه بزمان ومکان ذهنی و باتوجه به « **زماک** » مورد بحث، ما شروع به بحث مینمائیم .

از آقای نیوتون سؤال میشود چنانچه شرائط «بعدی» از لحاظ ابعاد جهانی فضای داخلی‌وهرفضائی که موجودیت من فعلی‌را شامل‌است به‌نصف و یاثلث یاربع تقلیل یابد من‌ازلحاظ کمیت چه میشوم ؟

نیوتون ـ شما به‌نصف ویاثلث ویاربع نیم‌مترمکعب تقلیل می‌یابید .

عقل ـ ازلحاظ کمیت وجودی یعنی سلولها چه میشوم؟

نیوتون ـ همان مقدار اولیه یعنی تغییری حاصل نمیشود .

عقل ـ پس چنانچه فضای داخلی‌من بفرض به‌یك‌چهارم تقلیل‌یابد حجم من هم به‌یك‌ربع‌نیم‌مترمکعب تقلیل یافته ولی سلولهاهمان خواهندبود ووزن‌هم همان، درنتیجه کسرشدن ابعاد**طول وعرض وارتفاع نیروی ذرات** همان عددثابت‌اولیه خواهد بود حال فرض میکنیم تمام فضای داخلی من را بردارند و من فقط بیك **فضای ذره** ای تبدیل‌شود آقای مترلینگ کمیت‌من‌چه خواهدبود؟وباهست ونیست و بیرون رفتن چیزی ازجسم ویاداخل شدن آن فعلاکاری نداریم .

مترلینگ ـ باندازهٔ سرسوزن ویا ذره‌ای تقریباً بیش‌نیست.

عقل ـ اگرمعتقد به هست ونیست نباشیم نیروی **بالقوه** موجود درجسم نیم مترمکعب بجای خودباقی است ونیروی **بالفعل** که باکمك **افزایش‌فضا** بصورت موجودی بنام‌انسان درآمده‌بسیمای دیگر**نیرو** تبدیل‌شده‌است باین‌معنی که نیروی بالفعل مجدداًبه‌نیروی بالقوه تبدیل یافته‌است.

پس جان وبیجان معنی‌ندارد ونیروئی که‌درهیئت‌انسان‌بود پس‌ازفشرده شدن وبصورت یك‌ذره درآمدن در همان ذره وجود خواهد داشت.

حال مجدداً بزمانهای گذشته برمیگردیم تابالاخره به‌اسپرماتوزوئید و اوول وبه‌جموع آن (نطفه) میرسیم .

نطفه باندازهٔ سر سوزنی است یعنی همین نیروی بالقوه ذره را داراست که تحت شرایط «زماك» (**زمانی مکانی**) خاص دررحم ابعادش دراثرفعل وانفعالات با «بعد» فضا افزایش می‌یابد .

هست هست بوده، وهست هست آفریده نشده، ازنیست بهست نیامده، بلکه‌در

شرایط خاص (**زماك**) بهستی که «من» است تبدیل شده است، مجدداً بزمانهای عقب برمیگردیم که حیوان یك‌سلولی میباشد.

درموجودیت آن‌حیوان یك‌سلولی بالقوه کلیه موجودیت من موجودبوده‌است با این‌توفیر که درطول زمانها بفرض ملیونها سال طی‌شرایط خاص‌بشکل مخصوص «من» در آمده است.

ازلحاظ ماهیت هرچه بوده‌است هست.

ازلحاظ کمیت باتغییرابعاد تطوروتکامل یافته‌است.

ازلحاظ کیفیت ــ اصولاطبق آن شرایط آن کیفیت حاصل میشود.

ازاین‌لحاظ وجودهستی «من» همان‌مایه ونیروی‌بالقوه بوده است که درطول زمانهاتحت‌شرایط‌خاصی‌بشکل‌مخصوصی‌در آمده‌است‌شکل‌هابجای‌خود، **مایهٔوجودی** همان بوده است که هست.

مترلینگ - توضیحات شما در ظاهـر قابل قبول است ولی در اصل قابل ادراك نیست.

عقل ــ فرض میکنیم یك گرم‌اورانیوم ویازغال درشرایط موجودهٔ زمین‌داری فلان ابعاد وفلان طول وعرض وارتفاع وبفرض دارای هزارملیارد ذره است، بوزن یك گرم، و یا یك کیلو گرم‌را فرض میکنیم یعنی درسرعت ثانیهٔ ۷۰ کیلومتر (که گردش‌وضعی کرهٔ زمین است) بالقوه دارای قدرتی‌است که میتواند بفرض‌یك گرم آب را بجوش بیاورد یك کیلو گرم هم یك کیلو گـرم آب بهمین نحو ۱۰۰۰ کیلو ۱۰۰۰ لیتر آب را بجوش بیاورد قبل از کشف فورمول «اینشتین» درك واقعیت ویا موجودیت نیروی زغال سنگ غیرازآنچه بچشم آشنا بود قابل قبول‌نبود، لاغیر با کشف فورمول «اینشتین» یعنی « $E=MC^2$ » معلوم شداگر یك گرم درحر کت ۳۰۰۰۰۰ کیلومترواقع شودیعنی‌تحت شرایطی‌قرار گیرد که بعدحر کت‌تغییر کند مادهٔ قابل رؤیت تبدیل بمادهٔ غیرقابل‌لمس ورؤیت‌میشود یعنی‌درنتیجهٔ سرعت‌سریع در ۳۰۰۰۰۰ کیلو متر در ثانیه نیروی بالفعل کـه خود سیمائـی است از نیرو مشاهده میگردد.

در اصل نیروی بالقوه تبدیل به‌نیروی بالفعل میشود وساده‌تر آنکه زغال ما جان دارمیشود پس یك گرم زغال دارای نیروی بالفعل میشود که آنرا **کار مایه**‌نام گذارده‌اید درنتیجه یك گرم نیروبشرح زیرمیشود.

$$۱\times ۳۰۰۰۰۰^{۲}=۹۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰$$

بالعکس اگر ۹۰۰۰۰۰۰۰۰۰ که ازسرعت ۳۰۰۰۰۰ کیلومتر درثانیه به ۷۰ کیلومتر درثانیه تغییریابد بهمان زغال تبدیل میشود.

بنا بعقیدهٔ من **ماده** ماده میباشد با تغییرابعاد در شرایط خاص بنظر ما قابل **رؤیت**یا **جان**غیرقابل **رؤیت** بی‌جان شده‌است .

همین‌حساب رادرموردمرگ وزندگی‌بنظر بیاورید ، حال **مادیون** میگویند وجودانسان‌بعد از مرگ در **طبیعت** مستهلك‌میشود ولی‌روحیون‌میگویند **استقلال** خود را دارا میباشد بمعنی‌دیگر آنکه انسان همان انسان ودارای ادراکی است که خود را میشناسد .

نیوتون ـ بااجازهٔ دوستان گرامی‌ما به‌بحث اولیهٔ خودبرمیگردیم، حضرتعالی کـه اختیار ضربان قلب ومکانیسم عمل اندام‌تان بدست خودتان نیست چگونه در جستجوی اختیارمیباشید؟ این سؤال من بدون جواب مانده ؟

عقل ـ بطوریکه‌حضرتعالی‌قبلاسؤال فرمودید وبعرض رسید من با ارگانیسم ومکانیسم خودیکی‌هستم‌یعنی‌موجودیت من آنچه هست‌مجموع آنراباسم«من»نامیده‌ام وشایسته است دربارهٔ یکی‌صحبت کنیم، یعنی‌حساب **حرکات ویافضاونیرو وطول و عرض وارتفاع** را باموجودیت خود مورد بحث‌قراردهیم‌چون دراصل‌یکی‌است بیك نام بنامیم .

نیوتون ـ بسیار خوب موافقم، اصولا بهمین نحوبهترپیشرفت حاصل میشود لطفاً این چند سؤال را جواب بدهید ، بسر زمین سلولها که تشریف بردیـد یعنی موجودات یك‌سلولی اندازهٔ‌آنها چقدربود .

فهم ـ اجازه بفرمائید من سخن بگویـم دوستم خسته شده است ماقبلا تصور کردیم آنهاهم ماندما ویاخیلی کوچکترهستند بهرصورت من‌برای احتیاط‌یك‌قپان

همراه خود بردم وهمچنین یك ترازوی وزنه‌ای ویك ترازوی فنردار ویك ترازوی داروخانه‌ای که باآن میلی گرم‌ها را وزن میکنند وچند عدد ذرع ومتر ویارد برای اندازه گرفتن آنها .

خندهٔ شدید حضار!

مترلینگ ـ ماهم درآن دنیا گرفتار این‌فهم بودیم وعمری را سپری ساختیم آخر نفهمیدم فهمیدن چیست .

ارسطوـ اجازه بدهید من‌جواب اورا بدهم .

سقراط ـ برادر ساکت بنشین ۲۵۰۰ سال از عهد ما گذشته است با **منطق** و کتابهائی که ما نوشته‌ایم بجنگ این افراد نمیشود رفت .

افلاطونـ دوست عزیز، سقراط راست میگوید، مثلا **سفسطه** بدرد سیاست میخورد و**مغلطه** برای کارهای مختلف و مجموع آنها بیشتر برای **پولیتیك** ، منطق من و توانیها را بزیربار نمیآورد. اینها ازجهان هستی صحبت میکنند وجهان یکی است،ازابعاد آن‌صحبت میکنند «بعد» جهانی‌مطرح است.

اگر ما بخواهیم صحبت کنیم با**استدلال و قیاس** و امثال آنها باید بمیدان برویم‌وخودمان میدانیم منطق‌ازلحاظ تنظیم فکراست وفهم رکن اساسی فکر،اصولا در این راه فهم را جائی‌نیست.

بطوریکه دیدی دوستان فهم را بسخریه گرفته و مقصودشان این بود کـه فضولی موقوف .

نیچه ـ آقای افلاطون بگذارید من با منطق خودم ایشان راقانع‌میسازم.

دکارت ـ برادر، مثلی‌است که‌چغندرجزء میوجات‌نیست، توبیهوده اسمت‌را درردیف فلاسفه جا زده‌ای در دورهٔ زندگی ازبس صحبت از مافوق من و مـادون **من** ، کردی بالاخره خودرا دیوانه کردی، اثرآن هنوز درمغزتوبجای مانده‌است و همشهری خودت هیتلرهم تحت‌تأثیرحرفهای چرند توخانمانش‌را بباداد‌توبهتراست بروی‌آن بالای درخت باآقای گوته شعربگوئید وازعرفان بحث کنید.

شمابرای شعرساختن هرچه‌لغت درفرهنگ پیدامیشود درقالب شعر میریزید

ومردم دنیارا مریض تصور کرده‌اید وبخورد آنها میدهید، برادرجان مگرچشم عقل تو کور است، اینها ازوحدت ابعاد جهـانی سخن بمیان آورده‌اند حالا توعقب افکار پوسیده میروی.

مترلینگ ـ دوستان ساکت باشید اینجاکه مجلس شورای ملی و یا سنـا نیست که بیائیم‌وبنشینیم وبرخیزیم ومحض رضای خداحرفی‌بزنیم، وقتی تلف کنیم وخودومردم‌رافریب دهیم، بگذارید بسخنان خودادامه دهند ضمناً ازآقای عقل‌تقاضا دارم خودشان جواب ماراب‌دهند واین‌فهم ناتوان‌رابفرستند پیش‌خاله جانشان یا اقلا ساعتی‌سکوت اختیار کند.

عقل ـ من‌خودبارها چنین تشخیص‌داده‌ام ودرزندگی گرفتاراین فرزندناخلف بوده‌ام چنـان این ذهن تحت تأثیر احسـاسات واقع میشود وآلودگیهائی بوجود می‌آورد که مراازخودبیخود کرده ودردریای‌ظلمت‌پنهان‌میسازد، آری دوستان‌به‌بحث خودادامه میدهیم.

نیوتون ـ جناب عقل‌بفرمائید آمیبها بچه‌اندازه بوده‌اند؟

عقل ـ آقای نیوتون بسیاربسیارریزوناچیزحتی خیلی کمترازیك سرسوزن.

نیوتون ـ شمااز نطفه صحبت کردید یك‌نطفهٔ کرگدن چقدراست؟ ویك نطفهٔ انسان چقدر؟

عقل ـ هردو بسیار ناچیزند درظاهرباهم توفیری نداشته وباندازهٔ سرسوزنی می‌باشند.

نیوتون ـ فرمودید اگرتمام فضای داخلی‌انسانهارا بردارند یعنی انسان یك تکه شود چقدر میشود؟

عقل ـ تقریباً برابر نطفه ویاهمان سرسوزن.

نیوتون ـ تقاضادارم‌این‌نکته‌را عیناً درخاطر بسپارید تاعرض کنم.

این‌اشتین ـ چون موضوعی بخاطرم‌رسید وممکن‌است فراموش کنم‌رشتهٔ‌سخن را بدست می‌گیرم.

شما گفتید جهان‌دارای **ابعادی** است **ششگانه** که یکی‌ازابعادآنهم «نیرو»

است وابعادجهانی‌را دارای وحدت خاصی دانستید.

آیانیروئی که موجودیت شماراتشکیل‌داده‌است درموجودیت خود«استقلال» دارد ؟

عقل- معذرت میخواهم فرمایش‌شماجای‌تأمل بیشتر داردلذا تقاضادارم‌توضیح بیشتری بفرمائید متشکرم .

این‌اشتین - فرض می کنیم ما واحد غلظت شیرینی‌را قند حساب کنیم بمعنی اینکه اگرما بخواهیم یك‌لیتر آب شیرین شودنیم کیلوشکردر آن حل‌می کنیم‌یعنی دراختیارمـا است که نیم کیلوشکرحل کرده و آب شیرینی‌بدست‌آوریم، استقلال و وابستگی‌شیرینی آب باشکری‌است که در آن حل‌شده‌است.

حال میخواهم بدانم‌آن نیروئی که فعلادربدن شمـااست وشما ۷۱ کیلووزن دارید ونیم مترمکعب حجم ویکصد هزارمیلیاردسلول ودرثانیه‌نبض‌شما فلان قدر، و دم فروبردن ودم بر آوردن شما درهر دقیقه‌بفرض‌فلان‌دفعه، وحرکت‌ذرات‌وجودشما درسرعت‌معینی که معمولا گردش‌خون دارااست‌وهمچنین فشارخون‌شما وغیره‌وغیره ازخوداختیارواستقلال دارندیانه؟

عقل - معذرت میخواهم حسـاب **«استقلال»** رااز **«اختیار»** بـاید جدا دانست .

این‌اشتین- منهم‌بنوبۀخودازشمابواسطۀعدم‌درك مفهوم‌این‌لغت‌معذرت‌میخواهم اصولا معنی‌ومفهوم اختیار ازکادر استقلال خارج‌نیست.

عقل- چنانچه عرض کردم ابعادجهانی بتنهـائی وابسته ودر کل هم وابسته‌ای هستند وازهم‌جدا نیستند.

این‌اشتین- بنابـاظهـارخودتان جهان وموجودات آن بطور کلی‌ومطلقاً بـاابعاد جهانی ودرابعادجهانی پیوسته‌ای هستند.

عقل- چنین‌است.

این‌اشتین- شما در گفتۀ سابق خوداگرفراموش نکرده باشید اظهـار داشتید نیرویکی‌ازابعادجهانی‌ویکی‌از**آجرهای اساسی بنای‌عالم وجود است** ودرنتیجۀ

قرار گرفتن موجودی درموقعیتهای خاصی سیماهائی‌از «نیرو» نمایان میشود و سیماهائی ازنیرورا یادآورشدید وازطرفی‌ابعادجهانی وعالم هستی‌را دارای پیوستگی خاصی بحساب آوردید وهرپدیده‌ای که ازموجودی بچشم آشناشد ویابادراك‌مادرآمد نام آنراخاصیت ویاسیمائی‌ازنیروبحساب آوردید، قبول‌دارید؟

عقل - عیناً چنین است اگر هزاران مرتبه هم سؤال بفرمائید تأیید خواهم کرد.

این‌اشتین - بنا بر آنچه یادآور شدید ودر شروع بحث با آقای نیوتون در میان گذاشتید «نیرو» دارای سیماهائی است گوناگون که مطلقاً مارا بواقعیت‌و حقیقت آن دسترسی‌نیست.

عقل- صحیح‌است وعین‌حقیقت.

این‌اشتین - بطورکلی نیروئی که موجودیت شمارا تشکیل داده‌است دارای سیماهائی‌است، واضح‌ترآنکه ضربان قلب شما، وزن‌شما، حجم‌شما وفشارخون شما مربوط به‌نیروی حیاتی‌است که موجودیت‌شمارا تشکیل‌داده‌است.

عقل- تأیید میکنم.

این‌اشتین - شما نیزاظهارداشتید انسان دارای نیروی دماغی ونیروی عقلی،و همچنین هر کدام ازحواس پنجگانه دارای خاصیت هائی است و خاصیت هم دارای استعداد، وشعاع عملهائی، حتی‌نیروی حافظه، نیروی فهم وغیره‌را بنام‌نیرومینامید صحیح است؟

عقل- بدیهی‌است.

این‌اشتین - دوست مهربان باتأمل بسؤالات بعدی توجه کن آنچه که بنام انسان ویا **«من»** و **«من ذهنی»** ویا **«من عقلی»** ویا **«روح»** ویا **«جسم»** ویا **«روان»** ویاهرچه‌را درعالم خودتان نام‌نهاده‌اید ویاموجودهست که اسمی‌ازآن بمیان‌است ویا نیست، باآنهائی که‌ادراك توفعلا بموجودیت آنهارأی نمیدهدکاری نیست، فقطدرباره آنهائی که خودبموجودیت آنهااعتراف داری سخن‌می گوئیم، آیا این‌نیروهابانیروی

جهانی پیوسته هست یا نیست؟ خوب گوش وهوش فرادار و بدرستی وتأمل سخن بگو چون نکتهٔ حساسی است .

فهم - آنچه‌را یادآور شدید گواهی دارم، درعالم وجود همه چیز باهم در ابعاد پیوسته‌ای میباشند .

این‌اشتین - در گفتار خودتان صحبت از **طبیعت** و یا **مادون** و یا **ماوراء** طبیعت ویا نیروی مرموز و یا سخنی ازسحر وجادو و اجنه نبود، کلام ما از **کادر کلمهٔ ماده و مادیت** ونیرو خارج نیست آنچه‌را گفتم تأیید میکنی؟

عقل - البته سخن ازسحر وجادو و بالا و پائین نیست درجهان هستی شرق‌وغرب وشمال‌وجنوبی ندارد، دربحث مامسئلهٔ بالای زه‌ین وزیرزمین مطرح نیست ماوراء ومادون معنی ومفهومی ندارد، فقط یك نکته دربحث ونظریهٔما مورد توجه است ' **اصالت مادهٔ قابل** رؤیت واصالت مادهٔ غیرقابل رؤیت‌را باتوجه بابعادجهانی موردبحث یکی میدانیم، در گفتار ما صحبت از «معنویت ومادیت » نیست اصالت ماده در یك معنی **(رؤیت وغیرقابل رؤیت)** درنظریهٔما مطرح است.

این‌اشتین- این بحث بجای‌خودمحفوظ در کادر«ماده»صحبت داریم نه‌بوهمیات وتخیلات، صحبت برسرواقعیت وحقیقت ماده میباشد.

من نظرتورا بخوبی درك کردم نظر این‌است که **اصالت واقعه** را با **اصالت‌ماده** یکی‌میدانید وتوفیرحالت ووضع‌را درتغییرابعادجهانی.

عقل- ازاینکه اظهارلطف فرموده وبعرایض‌بنده توجه‌فرمودید بسیارمشعوف ومتشکرم وفرمایش‌شمارا باتوجه بدرك واقعیت آن تأیید مینمایم.

این‌اشتین - بنابر آنچه خودبارها اظهارداشتید هیچ موجودی در عـالم وجود بخودی خود و بتنهـائی ممکن نیست موجودیت آن مستقل بـاشد، ساده‌تر اینکه موجودیت ذره‌والکترونها وپروتونها و **فضا و حرکت** ونیروی آن بـاشرایط خاص ممکن است ولاغیر .

عقل- خیلی معذرت میخواهم آنچه که‌فرمودید بدرك آن نائل نشدم‌در بیان‌دیگر تشریح بفرمائید متشکرم.

این اشتین- موجودیت شما بطور کلی ومکانیسم بدن شما بطور جزئی درهریك از قسمتها گرچه جزئی ویا کلی باشد مطلقاً ازخوداختیاری ندارد.

عقل - گرچه این گفته با گفتار پیشین خودم درظاهر تفاوتی ندارد ولی قبول آن آسان نمی‌نماید.

این اشتین- شماچند کیلووزن دارید ؟

عقل-۷۱ کیلو گرم.

این اشتین- آیااین وزن مال شما ودراختیارشمااست واستقلال دارد؟

عقل – عجب فرمایشی می‌فرمائید **وزن** من متعلق بمن نیست؟! یعنی آنچه‌را من دارا هستم بواقع دارا نیستم؟ یعنی درموجودیت وزن۷۱ کیلو گرم استقلال ندارم؟

این اشتین- آری همینطوراست آقای نیوتون شماباوجواب بدهید.

نیوتون – شما اطلاعی از نیروهای کرهٔ زمین ونیروهای فوق‌زمین دارید ؟

عقل- فقط آشنائی بمراحل ابتدائی آن دارم.

نیوتون- بسیارخوب کافی است شماچشمانتانرا رویهم بگذارید ودرعالم خیال خود را درست وسط کرهٔ زمین بتصور بیاورید ممکن است؟

فهم - خیر ممکن نیست امرمحال تصورش غیرممکن است ودرثانی آنجا انسان ممکن است درتاریکی نابود شود!

عقل- گفتم توساکت باش فضولی نکن ، آری دوست مهربان امکان تصور آن بخوبی ممکن است، چون بمسافرتهای دور ودرازی رفته‌ایم فهم ازاین مسافرت بیمناك است وحوصله وتأمل آن درجستجوی حقایق امور محدود.

نیوتون – بهرصورت من باشما سخن می گویم، حال آنچه‌را بنام نیروی عاقله یا نیروی ذهنی ویانیروی فهم و حافظه و یانیروئی که پدیده های آن بصورت **ضربان قلب ، نفس کشیدن** ، فشارخون و خلاصه باموجودیت آنها شخصی بنام «من» وجوددارد درقعر زمین همان است، به‌بیان ساده‌تر می گویم شماخوداظهارداشتید (جرم. جرم‌خاص-جرم‌جبری)وغیره «سیماهائی ازنیرو»هستند آیا شما درمرکز کرهٔ زمین دارای همین وزن۷۱ کیلومیباشید؟

عقل- مسلم‌است خیر.

نیوتون - بچه علت؟

عقل- بعلت اینکه‌درسطح‌زمین وباقرار گرفتن درموضعی که نیروی«**جاذبه**» اندام مرابطرف خودمی کشد۷۱ کیلو گرم وزن‌دارم ومسلم‌است دروسط زمین این وزن‌را نخواهم داشت.

نیوتون - بناباظهارخودتان نیروی فعلی وموجودیت‌فعلی‌خودرا نیز باین‌نحو نخواهیدداشت، مثلادرسطح‌زمین بفرض‌قوای‌بازوی‌شماقادراست‌فقط وزنه‌ای‌بوزن ۱۰۰ کیلو گرم‌اززمین‌بلند کنددرقعرواعماق‌ویاوسط کرهٔزمین‌این‌مسئله‌دیگر صادق‌نیست بهمین‌نحوحرکات دست‌وپاوحرکات‌خون‌وحرکات مژگان‌چشم وهمچنین‌فشارخون، آیاشماباین‌موضوع اذعان دارید؟

عقل -آنچه را می‌فرمائید درظاهر اظهرمن‌الشمس‌است ولی‌درباطن ادراکش آسان نیست.

نیوتون -آنچه که‌یادآورشدم‌عین واقعیت‌است، من‌خودعمری‌را دراین‌قسمت تلف ساخته‌ام‌حال‌چون دراعماق زمین رفتن‌بظاهرممکن‌نیست مسئله‌رابنحودیگری طرح می کنیم ، دنیای علم امروز معتقد بوجود نیروهائی از کرهٔ زمین بنام **گریزازمرکز ونیروی ثقل** میباشد، وحتی‌درمراحل ابتدائی‌هر کودک دبستانی در موجودیت این‌نیروها کوچکترین‌تردیدی، ندارد.

حال فرض می کنیم نیروی جاذبهٔ زمین به‌نصف تقلیل یابد، آیاوزن، حجم، فضای داخلی ذرات ، نفس کشیدن و جریان خون و ضربان قلب شما بهمین نحواست ؟

عقل - مسلماً تغییرخواهد کرد.

نیوتون - حال برعکس فرض کنید نیروی ثقل ویا همچنین نیروهای دیگر کرهٔ مسکون بدوبرابرویاده برابراضافه شود آیاشمادارای همان‌نیروو‌همان مکانیسم اندامی‌میباشید ویاتغییرمی کند؟

عقل- مسلم ومحرزاست تغییرمی کند.

نیوتون- حال بخود آئیدومفهوم ومعنی اختیاررا دراین مباحث جستجو کنید.

اینشتین - مثل اینکه تـاحدی بـا گفتار دوست ما آشنا شدید و تا حدی بمعنی ومفهوم «**استقلال**» و «**اختیار**» درموجودیت اندامی خود ازحیث مکانی آشنائی حاصل نمودید.

عقل - اظهار لطف دوستان بسیارممنون ومتشکرم ولی من بخوبی بااینکه عقل گواهی میدهد ادراک حاصل نکردم.

اینشتین- بهتر است شمادرنظریهٔ خودبیشتر تأمل کنید.

عقل- منظورچیست؟

اینشتین- بحث اساسی شمـا برسرجهان و **نیروی جهانی وابعادجهانی و رابطهٔ** ابعادجهانی بایکدیگر بود.

درموردتشریح ابعادبرای آنها **(وحدت جهانی)** قائل شدید که نمایش مجموع آنرا در**مکان وزمان** بمعنی کلمهٔ واحدی بنام (**زماك**) نام نهادید وخود معترفید باداشتن حواس پنجگانهٔ محدودوابعاد محصوری که درموجودیت شمافعلا موجود است امکان دسترسی ودرك بابعادجهانی بآسانی میسر نیست وازطرفی بحث شما برسر ماده بودو**(اصالت ماده)** ، **(مادهٔ قابل رؤیت)** و**(غیرقابل رؤیت)** را یکی میدانید یعنی اصالت واقعه‌را بااصالت ماده‌یکی میدانید اینطور نیست؟

عقل- کاملاصحیح است البته آنچه بعرض عالی رسید مقدمه‌ای بودبر نظریه‌ای که دراین کتاب آمده‌است.

اینشتین - من آن نظریه‌را خوانده‌ام فعلاموردبحث نیست آجرهای بنا یکی یکی بروی هم گذارده میشود، تاسرحد امکان بتومساعدت میشود،چون آماده جهت درك مسائل حقیقی وواقعی جهان میباشی من مخصوصاً مسائل‌را تکرار می کنم تا بالاخره درادراك مباحث بعدی آماد گی بیشتر ی داشته باشی ، بهرصورت چون تو درجستجوی حقیقت وواقعیت عالم وجودمیباشی این‌نکته‌را بخوبی‌بدان کـه آنچه بچشم تو آشنامیشود ویـا ادراك محسوس توبآن دسترسی دارد نسبی است وباامور **مطلق جهانی** برابر نیست البته باید توجه داشته‌باشی که ادراك محسوس نه‌ادراك

معقول، حساب آنچه را که درمورد **زمان حقیقی وعقل** برشتهٔ تحریر در آورده‌ای از این حساب مطلقاً جدا کن چون ادراك محسوس مادهٔ قابل رؤیت وادراك معقول اصالت واقعه ویامادهٔ غیر قابل رؤیت است وتوخودهردورا یکی میدانی.

باتوجه بآنچه که خود بدان بخوبی آگاهی داری برای درك واقعیت جهان لازم است توجه بزمان ومکان وابعادیاپیوسته‌ای ابعادجهانی داشته باشی، حرفی نداری؟

عقل- ساکت وصامت گوش وهوش را آمادهٔ درك آن کرده‌ام بفرمائید.

اینشتین- ابعادجهانی را درشش **بعد (طول وعرض وارتفاع و حرکت و نیرو و فضا)** و مایهٔ هستی عالم وجود را **(مکان وزمان) (زماك)** فرض میکنیم بنا باظهارنظرشما .

چنانچه درابعاد جسمی مغایرتی حاصل شود درنتیجه حجم آن جسم متغیر خواهد بود و چنانچه مغایرتی ویا تغییراتی درابعاد ششگانه بوجود آید لازم است زمان هم تغییر کند .

عقل - آنچه فرمودید بخوبی ادراك نشد دربیان دیگر بفرمائید ؟

اینشتین - آنچه که میگویم نظریهٔ شما است نه نظریهٔ خودم مقصود دیگری دارم توجه بفرمائید .

بناباظهارنظرشما یك جسم تحت شرایط خاصی دارای ابعاد جهانی مخصوص وتحت شرایط متغیری که امکان تغییر و تبدیل ابعاد آن موجود باشد دارای ابعاد دیگری خواهد شد، باین معنی که **بعدی** جای خودرا به «بعد» دیگرعوض میکند **فضا به نیروویا نیروبحرکت ویاحرکت بفضا**، و خلاصه دراثـر این تغییرات تبدیلاتی است که درمکان حاصل میشود پس لازم است زمان هم که جزءلاینفك‌مکان شما میباشد تغییر کند صحیح است یاخیر؟

عقل - بداهت آن بخوبی آشکاراست وازتوضیح شمابسیار متشکرم.

این اشتین - لذا آنچه که در حیطهٔ ادراك ذهنی ما است بـا شرایط خاص زمانی فعلی است که دارای **زمان ومکان خاصی** است و**یازمان‌ومکان واقعی و**

حقیقی وجهانی که دارای **ابعاد** اظهارشدهٔ شمااست توفیر فراوان دارد .

ازاین جهت زمان ذهنی یازمان عقلی ویا جهانی یکی نیستند .

عقل ـ کاملا صحیح است .

این‌اشتین ـ بعبارت‌دیگر اینکه زمین درسرعت معینی‌مثلاثانیه‌ای ۷۰ کیلومتر حرکت میکند باین «بعد» دارای زمان ومکانی بنام ذهنی آشنائی‌داریم، حال‌چنانچه باسرعتی نزدیك به ۳۰۰۰۰۰ کیلومتردرثانیه درفضا حرکت کنیم زمان تغییرمییابد وتقریباً یکصد برابر میشود یعنی اگردرروی کرهٔ زمین ۱۰۰ سال عمر کنیم همان صدسال درفضا باسرعتی‌نزدیك‌به‌ثانیه‌ای ۳۰۰۰۰۰ کیلومتر میشود ۱۰۰۰۰ سال پس حقیقت وواقعیت جهانی دربرابرحقیقت وواقعیتی که بچشم شما وادراك ذهنی شما میرسد فرسنگها فاصله داردآنچه را شما باچشم خود درشرایط فعلی می‌بینیدممکن است با**عدل** وداد **جهان** هستی بظاهر**مغایر**باشد ولی در**واقعیت** خود وطبق‌ناموس کلی**طبیعت‌جهانی‌عدل‌مطلق**است با**منطق ویاقوانین علت‌ومعلول** نمیشودبجنگ حقایق‌رفت، شماتصورنکنید **نیروی جهانی ویا ابعاد جهانی** ویاحقیقت‌وواقعیت جهانی جهان را**ببازی** گرفته باشد بهرصورت بهتر آنست درنظریهٔ خود تجدید نظر بفرمائید گرچه ماهیت‌آن ثابت ونظریهٔ کلی ولایتغیروثابت باشد ولی درطرز گفتار واظهارنظرلازم است تغییری پدید بیاید .

حال ممکن است شما سؤال دیگری داشته باشید من قبلا بسؤال شما جواب میدهم، واما سؤال شما .

حقیقت وواقعیت جهانی با وضع فعلی قابل درك هست ویاخیر ؟

این‌اشتین بگفتارخود ادامه‌میدهد: اصولا درك واقعیت وحقیقت جهانی‌امکان عمومیت و کلیت را نمیتواند دارا باشد چون موجودیت افراد اصولا مساوی نیست حتی دراین مورد حکم تشابهی نیزجایز نیست .

شما خود دربحث قبلی به کلماتی مانند «**وضعیت و حالت**» اشاره نمودید که بسیارجالب توجه وجای تأمل دارد ، قبلا باید بدانید «**حالت طبیعی**» کدام

است، درسراسرحیات شما ویابرخی ازافرادیکه درحالتهای گوناگون قرارمیگیرند بنا براظهارنظر خودتان درحالتهای مختلف تغییری در ابعاد بوجود میآید که آن تغییرات وتبدیلات خود سیمائی ازنیروپدید میآورد ، لذادرحالتهای مختلف نیزلازم است سیماهائی ازنیروها پدید بیاید .

چنانچه خود شما «**شمای ذهنی**» را میگویم ازعهدهٔ بیان ویا گفتارویانوشتن آنچه که دراین کتاب آمده است ناتوان هستید وقرار گرفتن شما درحالتهائی امکان ارائهٔ نظریه‌هائی را بوجود میآورد چه‌بسا بعدازچاپ این کتاب قبول اینکه‌این کتاب توسط شما برشتهٔ تحریر آمده است برای خود شمابآسانی قابل قبول نباشد .

بهرصورت چنانکه قبلا متذکر شدم انسانها درسراسر زندگی خودخواه و ناخواه دانسته ویاندانسته‌خواسته‌ویاناخواسته درشرایط خاصی که‌از**خودپدیده‌های** خاصی بوجود **می آورند** قرارخواهند گرفت، شمااین‌حالت‌ها را هرچه‌میخواهید نام بگذارید توفیردرمقصود وهدف معینی که درپیش دارید نخواهد داشت .

مثلا یکی‌ازاین **حالت‌هاحالت خواب** است که خود بخوبی در تشریح و توضیح آن اقدام نموده‌اید این حالت را میتوانید «طبیعی» ویا«غیرطبیعی» بدانید و آنچه را در آن حـالت ناظر و شاهد آن میباشید **اصالت واقعه ویااصالت ماده** نام بگذارید .

بهرصورت وبهرجهت آنچه را استثناًا برخی ازافراد در**خواب** می بینند منظور ازهرنوع **خواب ویا حالتی** که غیرازحالت طبیعی ومتعارفی‌است، اعم از**عرفانـی** ویا**مذهبـی** ویاهرنوع تغییرحالتی که با **واقعیات زمان حال** ذهنی‌چندان مطابقتی نداشته باشد، دراین‌مورد قطعی‌است که‌مغایرتهائی بچشم میخورد وعلت‌این‌مغایرت‌ها که دربرخی‌ازاوقات حاکی‌ازشاهد وناظربودن **وقایع زمان‌آینده در زمان حال** است، ویا همچنین شواهد ووقایعی که درزمـان‌حال ذهنی کوچکترین اثری از آن مشهودنیست‌لازم‌است‌درکاداین موضوع‌موردتحقیق‌قراربگیرد حال‌ممکن‌است‌سؤال شود بچه علت این مسئله و این حالت‌ها جنبهٔ استثنائی دارد و جنبهٔ کلی و عمومـی

ندارد ؟ در جواب شما میگوئیم چه چیز بطور کلی و مطلق در جهان جنبهٔ کلی و **تساوی مطلق** دارد که این مسائل دارا باشند ؟

دومین مسئله‌ایکه فراموش‌شد بآن اشاره بشود موضوع انسان است که اگر فضای داخلی آنرا ازمیان بردارند ازلحاظ ماهیت با نطفهٔ اولیه برابرمیشود ، که‌بسیار جالب توجه وعمیق است و خود مسئلهٔ جداگانه‌ای است .

لازم است باین نکته توجه داشته باشیم که درطول تاریخ ازهزاران سال قبل تابحال **نیروهای کرهٔ زمین ثابت نبوده‌اند** بلکه تغییر کرده‌اند وهیچ علتی برای **لایتغیر** بودن و**ثابت بودن نیروهای زمین** دردست نیست .

پرتوی از اندیشه‌های عمیق در کاوش رمز حیات

شارل ریشه ـ بطوریکه آقایان محترم ودوستان حاضر دراین جلسه مسبوقند ما (**اسپیریت‌ها**) (البته منظورم اسپیریت‌های واقعی است) در دوران زندگی خودمان را ازقید هرگونه تقید وتعصبی رهانیده‌ایم .

ما برعکس دیگران که وجود آنها معمولا برای «**ایراد**» آفریده شده، درنظریه‌های گوناگون با تأمل وتعمق و تدقیق فراوان توجه میکنیم .

هر نظریهٔ بدیعی گرچه بظاهر قابل توجه نباشد، بعقیدهٔ ما اسپیریت‌ها جای تأمل دارد، ما اسپیریت‌ها بجای اینکه به‌نظریهٔ دیگران ایراد بگیریم، با **انتقادات** خود وسیلهٔ کمك خواهیم شد.

این مقدمه را ازاین نظر بعرض آقایان میرسانم کـه دوست ما «**عقل**» توجه فرمایند اگرچه **من** ویا دوستان من(روحیون) انتقادی بـرنظریهٔ شما بنمائیم فقط هدف ونظر اصلی ما این است که نظریهٔ بهتری ارائه شود، ومسئله بنحوی طرح شود که حد اقل برای عده‌ای قابل درك وفهم باشد، گرچه درك آن نظریه جنبهٔ عمومی نداشته باشد.

پرفسور بوزانو ـ آنچه که آقای ریشه فرمودند مورد تأیید ما (روحیون) میباشد ومن با اجازهٔ دوستان اضافه میکنم، گرچه نظر شما بدیع وجالب توجه ومسئله‌ایست بسیار عمیق وجای تأمل فراوان دارد معذلك درك آن حتی برای افراد (خاص) ولو آنکه ما را هم به‌حساب بیاورید تاحدی قابل درك وفهم نیست !

شارل ریشه ـ ازتذکـر دوست محترم (بوزانو) متشکرم. برای کمك بشما بهتر آنست که سخن «**باز**» و«**روشن**» وباصطلاح بدون رودربایستی گفته شود .

قبلالازم‌است بعرض دوستان و آقایان برسانم برای « **رد** »هرنظریه‌ای قبل از هرچیز لازم است شنونده خود قادر وتوانا در درك آن نظریه باشد.

اگر ما بخواهیم بدون درك مفهوم ومقصود شما ایراد و یا انتقادی بنمائیم شایستهٔ افرادی مثل‌ما نیست ازاین نظر لازم‌است عرض کنم که نظریهٔ شما مخصوصاً جواب شما در مقابل سؤالات آقای مترلینگ ونیوتون راجع به «**جان**» برای امثال ما محققین قابل درك نمی‌باشد ، آیا چگونه ممکن است افراد معمولی قادربدرك این مسئله بشوند .

عقل ـ ازدوستان ممکن‌است تقاضا کنم‌اجازه‌بفرمایندجواب آقای «شال‌ریشه» را بدهم ؟

پرفسور بوزانو ـ این جلسه فقط وفقط‌برای کمك بشما تشکیل‌یافته‌است بهتر آنست که گفتارخود را بهرنحوی صلاح‌میدانید ادامه‌دهید.

عقل ـ با اجازهٔ آقایان محترم، من درطرح نظریهٔ خود وهمچنین در جواب آقایان مترلینگ ونیوتون با دواشکال مواجه‌میباشم .

بزرگترین اشکالی که درطرح عرایض خـودم در پیش دارم مفهوم ومعنی کلمات‌است که برای طرح نظریهٔ‌خود ویاجواب آقایان اصطلاحات متعارفی ضعیف وناتوان وبسیار فقیر میباشد، درهر موردی لازم است من‌برای تشریح مقصود خود درمعنی و مفهوم کلمات مورد نظر بسط کلام بدهم .

ازلحاظ اینکه آقایان بمنظور ومقصودمن ازاین‌لحاظ بهتر آشنا شوند من‌باب مثال کلمهٔ «**نیرو**» را ذکرمیکنم .

نیرو چیست؟ نیرورا ما بچه مفهوم‌وبچه معنی‌میشناسیم ؟

دراین مورد بخصوص فلاسفه ودانشمندان ودوستان « **اسپیریت**» ما بخوبی آگاهند که برای توجیه‌ویا تعبیروتفسیر کلمهٔ«نیرو» به‌مفهوم ومعنی موردنظر من بهیچ‌وجه‌من‌الوجوه باهیچ‌فرمول ثابتی که بتواندازعهدهٔ ادای کلام‌برآید، نمیتوانم منظورخود راتشریح نمایم.

من خود معتقدم‌درك ابعادمورد بحث‌این کتاب خارج ازکادر مسائل‌سه‌بعدی

است، برای موجوداتی که باوسائل ادراك سه‌بعدی مجهز میباشند بآسانی ممکن نیست وشاید ممتنع باشد.

بطوریکه آقایان توجه دارند مقصود ومنظور من حقیقت و واقعیت وماهیت «نیرو» است که خود یکی از آجرهای اساسی و«**بعد**» اصلی عالم وجوداست نه‌صورت ظاهری ویا کیفیت اشیاء.

اینشتین – من شخصاً بخوبی متوجه مقصود و منظور شما در این مسئلهٔ بخصوص میباشم بـافراغ خاطر واتکاء بنفس بگفتار خود ادامه دهید، بسیارجالب توجه میباشد.

عقل – آقای اینشتین ازلطف شما متشکرم ، با اجازهٔ دوستان بگفتار خود ادامه میدهیم گرچه گفتارمن تاحدی‌ساده مینماید، ولی‌ازلحاظ مفهوم ومعنی کلمات چندان غنی‌نیست، ازاین‌سبب تقاضا دارم‌بانیروئی که دروجودهریك‌ازشمانهفته‌است با تأمل کافی به منظور من از لحاظ کلمات توجه بفرمائید نه از لحاظ گفتار و یا جمله‌بندی معمولی ومتعارفی.

در گفتارمن‌چند کلمه‌جای‌تأمل‌زیاددارد، ابعاد جهانی (**شش بعد تشریح شده**) **روابط‌ابعاد**. وسیماهای گوناگون ابعاد و همچنین قانونی که طبق ناموس جهانی «**رابط**»بین ابعاد میباشد.

«نیرو» بنحوی بـرای ما انسانها قابل درك است کـه قابل احساس باشد، «**بهرنحوی‌ازانحاء**» یعنی‌اصالت مادهٔ «قابل‌رؤیت» بعبارت دیگـر بصورتیکه اشیاء بچشم ویاباحساس ما درمیآید که معمولاآنرا «**نمود**» میگوئیم.

ولی«نیرو» خوددارای‌سیماهای گوناگونی‌است که‌درهرمورد مامیتوانیم‌برای آن اصطلاحی‌وضع کنیم.

ازطرفی‌من‌کلیه سیماهای گوناگون «نیرو»را دارای یك‌اصالت میدانم، وآن اصالت حقیقت وماهیت وواقعیت نیرومیباشد، گرچه نیروبصورت اصالت ماده بنام نیروی‌متعارفی نامیده شود ویا اینکه «نیرو» در حالت اصالت‌کار ویاواقعه باشد بنام «**کارمایه**».

دراین‌مورد اشکال دیگری در پیش داریـم و آن آشنا نبودن من باصطلاحات علمی‌این کلمه است مثلاًمن نیروی بالقوه ویانیروی بالفعل ویانیروی **(جوششی و کششی و کوششی و جهشی)** میگویم ولی من نمیدانم شما ازاین اصطلاحات من چه استنباط‌میکنید.

در این مـورد برای آشنائی بیشتر بموضوع مـورد بحث بگفتار خود ادامه می‌دهیم .

فعلا کلمهٔ نیرو را بجای خود میگذاریم وبه‌نکات دیگرتوجه میکنیم.

انرژی ـ سینتیک ـ انرژی سینتیک‌چیست؟

این‌اشتین ـ یا اجازهٔ آقایان من باین سؤال جواب میدهم:

در هرلحظه‌ای ازلحظات جسم درحرکت خـود دارای انرژی میباشد، مقدار آن درهرلحظه مساویست باحاصل‌ضرب نصف‌جرم‌آن درمجذورسرعتش.

عقل ـ بسیارخوب بنابگفتهٔ شما باید مفهوم معنی کلمهٔ **(انرژی‌سینتیک)** راازمیان کلمات **«جرم»** و **«سرعت»** بدست آورد .

جرم‌چیست؟

جرم عبارتست ازتراکم مقدارماده‌ایکه درحجم وجود دارد.

بطوریکه مشاهده میشودبرای دسترسی بمفهوم ومعنیِ جرم لازم است بمفهوم ومعنی« **حجم**» و«**تراکم**» و«**ماده**» پی‌ببریم.

حجم چیست ؟

حجم ـ عبارتست ازمقدارفضائی که جسم دراشغال دارد.

ماده چیست ؟

اشکال‌اساسی‌ما این‌است که‌به‌حقیقت‌وواقع‌نمیدانیم‌ماده چیست؟چون‌بماهیتْ ماده دسترسی‌نداریم، اگربخواهیم درمورد ماده به‌فرمولهای فوق قناعت ورزیم‌لازم است بگوئیم:

ماده عبارتست ازشیئی یاچیزی که دارای حجم ویا ابعاد باشد.

دراین‌مورد هرمغزمتفکر وعقل‌سلیمی‌ازخود سؤال‌میکندآن چیزی که شیٔ

نامیده میشود ودارای ابعاد وحجم است چیست ؟

درجواب خواهیم گفت آن شیء ویا جسم چیزی است که داری ذرات باشد وطول وعرض وضخامت داشته باشد.

مجدداً این سؤال پیش میآید آن چیزی که دارای حجم وابعاد باشد وبنام جسم ویا (ماده) نامیده میشود چیست ؟

مسلم است درجواب خواهیم گفت جسم ویا آن «شیء» چیزی است که دارای ذرات باشد.

مجدداً سؤالی پیش میآید آن (ماده) که دارای ذرات است یعنی چه ویا چیست؟

بدیهی است که جواب آن این است که موجودی که دارای «جرم» باشد.

مجدداً سؤال میشود چگونه ممکن است جرم وجود داشته باشد؟

جواب خواهیم داد موجودی که از ذرات تشکیل یافته وذرات آن دارای فضای داخلی وهستهٔ مرکزی یا الکترون و پروتون ونوترون و نیرو وحرکت وفضا باشد.

بهرصورت بهر نحوی ازانحاء سؤال شود به نتیجه‌ای رهبری میشویم که جرم ونیرو هردو دارای یك مفهوم ویك معنی میباشند.

حال چنانچه بخواهیم بهر نحوی ازانحاء دسترسی بمفهوم ومعنی حقیقی وواقعیت وحقیقت وماهیت نیرو پیدا کنیم بهمین اشکال برخوردمی کنیم.

وزن مخصوص ـ جرم ـ جرم خاص ـ جرم جبری ـ جرم ثقلی ـ جرم ثقلی نسبی ـ جرم ثقلی خاص وغیره .

وزن مخصوص ـ عبارتست ازتراکم ماده درهر واحد جسم.

جرم جبری ـ عبارتست ازعکس العمل وحساسیت جسم معینی درمقابل نیروی خارجی .

جرم ثقلی ـ عبارتست ازعکس العمل وحساسیت جسم معینی درمقابل نیروی جاذبهٔ زمین.

جرم ثقلی خاص ـ عبارتست ازسنجش یك جسم معینی درمکان معین وثابت.

جرم ثقلی‌عام - عبارتست ازسنجش یك جسم معین‌درچند مکان‌متغیر.

چنانچه بخواهیم راجع به «جرم» های فوق توضیح دهیم مواجه بـا اشکالی خواهیم شد که دربارهٔ **نیروی سینتیك** شدیم .

مثلا درموردجرم‌جبری- عکس‌العمل‌وحساسیت جسم درمقابل‌نیروی خارجی یعنی چه ؟

یعنی‌عکس‌العمل نیروی جسمی درمقابل نیروی جسم خارجی.

خلاصهٔ کلام اینکه‌بهرطرف افکارخودرا معطوف سازیم باکلمهٔ نیرو ویاسیمائی ازنیروموا‌جه خواهیم شد.

حال‌اشکال‌اساسی درچیست ؟

چون افکارما طی‌قرون متمادی‌بنحوی بامعنی ومفهوم «ماده» سرشته و آغشته شده‌است، ذهن‌ما آماد گی‌خاصی برای مفهوم ومعنی کلمهٔ «ماده» و«نیرو»ندارد.

هرچند فقط ماقادرهستیم سایه‌هائی ازسیماهای نیرورا درك کنیم واز حقیقت وماهیت اصلی آن که **«بعد»** اساسی وآجر اصلـی بنای عالم وجودرا تشکیل داده است ناتوانیم، معذلك برای ارائهٔ نظریهٔ خود وهمچنین اشکالاتی که درطرح آن در پیش‌داریم قسمت جدا گانه‌ای‌تهیه‌وتنظیم نموده‌ام که درجلدجدا گانه که مربوط به ابعادشش گانهٔ جهانی‌است یعنی(**مکان وزمان**) وابعادآن‌نوشته‌شده‌است. چون‌تکرار ویاخواندن کلیهٔ صفحات آن مقدورنیست ازفهم تقاضادارم، بهریك ازحضار درجلسه یکجلدازآن کتاب‌را تقدیم کند .

فهم- بهریك ازحضار یکجلد از کتاب نامبرده‌را تقدیم کرد.

عقل- بهرصورت باتوضیحاتی که بعرض‌رسید چون دوستان ومن هردودارای یك‌هدف مشترك میباشیم‌وآن‌درك حقیقت وواقعیت ماده‌است‌لذامن‌آماد گی‌خودم‌را اعلام‌میدارم وهردستوری آقایان محترم‌بدهنداطاعت میکنم.

شارل ریشه - باتوضیحاتی که مجدداً درجواب آقایان مترلینگ و نیوتون دادید باعرض تشکر متأسفانه باید اضافه کنم. نمیتوانم عرض کنم که جواب شمـا قانع کننده هست ویاقانع کننده نیست، ویااینکه جواب شماقابل قبول ویا رداست،

چون ما ازاین توضیح بخوبی بمنظور شما پی نبردیم ، بعبارت دیگر توضیحات شما مفهوم واقع نگردید.

آقای عقل ناراحت نشوید ، چنانچه آقایان محترم حاضر درجلسه که به تأیید وتصدیق خودتان بزرگان ونوابغ دهرمیباشند برای درك مفهوم ومعنی گفتار شما آمادگی خاص نداشته باشند، چگونه انتظاردارید انسانهای دیگر بتوانند بمنظور ومقصود شمابمعنی واقعی کلمه دسترسی حاصل کنند.

عقل ـ من ناراحت ویاعصبانی نیستم، حداکثر کوشش وتقلارا خواهم نمود و مقصود ومنظور خودرا هرچند تکرار مکررات باشد درقالب کلمات والفاظ دیگر خواهم ریخت وبهر نحوی ازانحاء که امکان آن برای من میسر باشد بگفتارخودادامه خواهم داد

ضمناً لازم میدانم که اضافه کنم، نظریه‌ای بخاطرم خطور کرده و بواقعیتی دسترسی یافته‌ام ولی متأسفانه اطلاعات اکتسابی من برای ارائه مطلب بنحوی که شایستهٔ کلام باشد کافی نیست.

ضمناً من ازاین که حقیقتی را بگویم بهیچ وجه امتناعی ندارم ودرمواردی که خودرا ناتوان می بینم باکمال شهامت نقاط ضعف خودراخواهم گفت.

اینشتین ـ بااجازه آقایان محترم، من بخوبی بخصوصیات روانی وجسمی شما واقفم بطوری که ملاحظه میکنید من بادقت وتأمل خاص بگفته‌های شماتوجه دارم . مسئله‌ای که شمامورد بحث قرارداده‌اید بسیارعمیق وجالب توجه میباشد، وشاید در جهان بامخالفت‌های شدیدی مواجه شوددراین موردبـاید شهامت داشته باشید. از لحاظ آشنائی حضارمحترم اضافه می کنم نظریهٔ دوست محترم بسیارعمیق و جالب توجه میباشد ولی متأسفانه بطوری که خوداعتراف نمودند ازلحاظ نقصان اطلاعات اکتسابی بخوبی نمیتوانند آنچه‌را بحقیقت وواقعیت آن دسترسی یافته‌اند، بنحوی که بخوبی مفهوم واقع شودارائه دهند، دراین موردبه‌عقیدهٔ من باکمك آقایان روحیون وما ممکن است امواج روانی ایشان‌را تقویت کنیم تابهتر بتوانند ازعهدهٔ ادای مطلب بنحوی که اقلا مفهوم واقع شود برآیند.

ویلیام کروك ـ دوستان تقاضادارند چنانچه مقدوراست نظرخودرا بعبارت دیگرویابیان ساده‌تری بفرمائید، گرچه مسئله‌ای که موردتوجه شما قرار گرفته جای تأمل وتعمق وتدقیق فراوان دارد معذلك، شما بنوعی به تشریح مقصود خود می‌پردازید که بسادگی فهمیده نمیشود.

عقل ـ مسئله‌ای که مورد توجه آقایان، **مترلینگ** و **نیوتون** قرار گرفته و ازبنده سؤالاتی فرمودند، اساسی‌ترین ومرموزترین رمزحیات است.

افسانهٔزندگی واسرارورموز آن شایدمسئله‌ای باشد که‌لاینحل ماندن آن باحیات انسانها همراه‌باشد، ازاین لحاظ شایسته‌تر آن بود که دراین مورد سکوت اختیار میکردیم.

بهرصورت بااجازهٔ دوستان عزیزدرجواب سؤالات آقایان مترلینگ ونیوتون مقصودخودرا بنحودیگر وبابیان دیگر بعرض دوستان میرسانم

سؤال آقای نیوتون:

بحرکت درآوردن سلولهاویامتوقف ساختن آنهابدست کیست؟

وسؤال آقای مترلینگ این‌بود:

چه عاملی جان‌را میدهد وچه‌عاملی آنرامیگیرد؟

بطوری که دوستان توجه دارند شیوهٔ بحث ماتجزیه وتحلیل‌نمودن کلمات و دسترسی به‌مفهوم حقیقی وواقعی کلمات‌است، البته تاسرحد امکان

اگرجواب باواقعیت وحقیقت برابرنباشد ویا اینکه جواب باتهیهٔ کلمات و سیستمهائی تحت قالب های مخصوصی‌تهیه وارائه شود که کلمات آن دارای اصالت معنی‌نباشند ونتیجهٔ آن بازی باحروف و کلمات باشد بدیهی‌است که ما راه بجائی نخواهیم یافت .

ازاین نظر جوابی که بآقایان داده میشود لازم است از لحاظ معانی ومفاهیم کلمات دارای اصالت باشند، وبعبارت دیگر آنچه‌را ماخود اصطلاح می کنیم ویا کلماتی که درجملات‌ارائه میدهیم لازم‌است خودمان **بمفهوم و معنای** حقیقی آن دسترسی داشته باشیم .

درصورتی که فعلا درمفهوم ومعانی کلماتی که دراین موضوع مورد احتیاج ما است توافق ووحدت کلمه درعصر حاضر وجود ندارد.

ازطرفی برای اینکه مابتوانیم جواب سؤالات آقایان محترم را بدهیم قبلا لازم است بفهمیم ایشان چه سؤالی می کنند.

درسؤالات آقایان دو کلمه بچشم میخورد **حرکت وجان**

قبل ازهرچیز باید بدانیم جان وحرکت بچه مفهوم وبچه معنی است وبواقع بدانیم آنچه را بنام حرکت وجان استعمال می کنیم چیست؟

شاید بهت آور واعجاب آمیز باشد، اگر بگوییم، جواب دوستان بعهدهٔ مفهوم و معنای حقیقی کلمهٔ «حرکت» و «جان» است، اگر مادسترسی بمفهوم ومعنای این دو کلمه داشته باشیم دیگر سؤالی مطرح نخواهد بود.

برای حل مسئلهٔ مورد بحث: باتدقیق وتأمل وتعمق لازم است توجه خودرا در مفهوم و معانی کلمات **روح وجان** متمرکز نمائیم.

آیا بواقع مارا بمفهوم ومعنای حقیقی وواقعی روح و جان دسترسی هست یا خیر؟

آیا حقیقت «**جوهر اصلی**» ویامایهٔ اساسی روح وجان چیست؟

آیاخودما که فعلا، روح وجان را موردتوجه ودقت قرارداده وراجع بآن بحث می کنیم به ماهیت وحقیقت روح وجان آشنائی داریم یاخیر؟

مرگ را بچه مفهوم وبچه معنی استعمال می کنیم؟

آیامرگ بمعنای نیستی است؟

آیا، جان وروح ممکن است بیکدیگر تبدیل گردند؟ یعنی روح جایگزین جان، وجان جایگزین روح گردد؟

اگرما معتقد بزندگی پس ازمرگ باشیم، وبگوئیم روح باقی است، و روح پس ازمرگ ازعالم جسمانی از «**اینجا**» بعالم روحی میرود «**آنجا**» ۰ دراین مورد لازم است باین نکته نیز توجه داشته باشیم که جان هم بموقع خود از **کجا باینجا** آمده است.

روح از اینجا **(عالم جسمانی)** بآنجا **(عالم روحی)** میرود، جان (از کجا؟) بعالم جسمانی (اینجا؟) آمده‌است.

بعبارت دیگر آنکه اگر ما توجه **بزندگی پس از مرگ** داریم، لازم است همچنین توجه بزندگی قبل از **جان داشتن «زندگی جسمانی»** داشته باشیم.

این نکته شایان تدقیق وتعمق وتأمل فراوان است، اگر چیزی بی‌خود ازبین نمیرود. یعنی **هست نیست** نمیشود وباقی است، همچنین باید توجه داشت بیخود چیزی بوجود نمیآید یعنی نیست، هست نمیشود.

لذا بهمان اندازه که ما توجه بزندگی پس از **«مرگ»** داریم برای آشنائی بافسانهٔ زندگی لازم است بزندگی قبل از **جان** داشتن **(یعنی زندگی جسمانی)** توجه داشته باشیم.

اگر ما درتکاپوی حقیقت وواقعیت جوهر اصلی «روح» میباشیم، شایسته‌تر آنست که همچنین درجستجوی رسیدن بحقیقت وماهیت وواقعیت اصلی مایه وجوهر اساسی (نطفه) باشیم.

با کمی تأمل وتعمق بخوبی متوجه خواهیم شد «من» یعنی تکوین وتکامل یافتهٔ نطفهٔ اولیه که از اتحاد اوول واسپرماتوزئید ساخته شده‌است.

مایه وجوهر اساسی وجود «من» همان «نطفهٔ» اولیه است که ابعاد **فضای** آن زیاد شده‌است ولی ماهیت وحقیقت اصلی ومایهٔ وجودی «من» آنچه دربدو تشکیل نطفه بوده همان است!

حال این نطفهٔ اولیه که خود دارای اصالت وماهیت وحقیقت واقعی است از بین میرود؟

اگر کسی معتقد باشد نطفه‌ای که ذره‌ای بیش نیست با بمیان آمدن مسئلهٔ «مرگ» ازبین میرود، قبل ازهرچیز باید آن شخص متوجه این نکته بشود که چه چیز از بین میرود.

دسترسی بمفهوم ومعنی وواقعیت وماهیت اصلی نطفه برای ما فقط محدود به کلمهٔ (نطفه) است وما ازدرك حقیقت وماهیت آن عاجز وناتوانیم.

هیچ چیز در نطفه بوجود نمیآید وهیچ چیز ازآن نابود نمیشود.

اگرمابتوانیم بوسائلی نطفهٔ اولیه‌راباندازهٔ انسان بالغ بزرگ کنیم به‌حقیقت و واقعیت این اظهارنظر بهتر آشنا خواهیم‌شد.

هرچند درك وهمچنین‌توجیه ویا تفسیروتشریح این‌مسئله درعصر حاضر بآسانی ممکن نمی‌نماید . ولی این مسئله بنوبهٔ خود جای تأمل وتدقیق وتعمق فراوان دارد.

برای دسترسی برمزحیات وافسانهٔ زندگی لازم است ما **بقانونی** که‌درمیان **ابعاد** نطفه (**طول- عرض - ضخامت - فضا- نیرو - حرکت**) وجوددارد حداقل آشنا شویم .

تطور، تکامل ویا تبدل ویا هرتغییری که ماباآن آشنائی داریم پدیده‌ایست ازپدیده‌های **قانونی** که «رابط» ویاپیوسته‌ای میان**ابعاد جهانی (زمان مکان)** وجود دارد،لاغیر.

این است چکیده وخلاصهٔ نظرمن دربیان ساده راجع به‌مسئلهٔ مورد بحث .

حال آنچه که درخلاصهٔ کلام بعرض رسید درنظرمیگیریم واین مسئله رابنحو دیگرمورد توجه ودقت قرارمیدهیم .

قبل ازاینکه آقایان تشریف بیاورند ما ازلحاظ دسترسی بمفهوم‌و معنای کلمهٔ **«روح»** تحقیقاتی نموده‌ایم که یادداشت‌های آن بدست فهم میباشد .

عقل ــ فهم، آن یادداشت‌هارامیان آقایان توزیع کن .

فهم ــ اطاعت میشود .

ویلیام کروك ــ متشکریم .

عقل ــ بطوریکه دوستان محترم مادراین یادداشت‌ها ملاحظه می‌فرمایند، ما برای دسترسی بمفهوم‌ومعنی کلمهٔ (**روح**)ازآقایان، **علماء، فلاسفه ، دانشمندان، صاحبنظران**، اعم ازمذهبی وعرفانی وعلمی وفلسفی کمك خواستیم .

عجب اینکه‌آنچه را آقایان راجع بمفهوم و معنی این کلمه در دسترس ما قرار دادند با یکدیگر مغایر بود ، و عجب‌تر اینکه راجع به مفهوم ومعنای کلمهٔ

«**روح**» وحدت‌نظر وتوافق کلمه میان بزرگان ورهبران جوامع بشری وجود نداشت!

دوستان عزیز، چگونه ممکن است عقل سلیم ومغزمتفکر بتواند وجودروح را انکار کند، وازطرفی چگونه باعقل وفهمی که ماانسانها عموماً دسترسی بآن‌داریم زندگی پس‌ازمرگ برای ماقابل توجیه وتعبیروتفسیر یامورد قبول میباشد؟

ویلیام کروک ـ مسئلهٔ **بقاء روح** گرچه ازنظر (**اسپیریتها**) اصلی مسلم وغیرقابل انکاراست، واز طرفی بقای روح اظهرمن‌الشمس است، ولی دسترسی و نائل شدن بدرك واقعیت و حقیقت این مسئله بنحوی نیست که بآسانی دردسترس همگان واقع شود.

مثلا ساختن میز و صندلی کار بسیار آسان وپیش‌پا افتاده‌ایست وحتی ساختن آن ازعهدهٔ انسانهای کند ذهن ویا کودن بآسانی برمیآید، درصورتیکه بدون آشنائی بفن نجاری ازطریق عملی، ساختن میز وصندلی ازعهدهٔ هرنابغه‌ای خارج است.

بهرصورت برای ساختن ویا آماده نمودن هرچیزی حداقل آشنائی عملی بآن فن لازم است، شما چگونه توقع دارید انسانها بدون آزمایش وتحقیق ومطالعه‌دراین مسئلهٔ مرموزوپیچیده ومعضل موفق بدرك ویا حل موضوع شوند؟

عقل ـ آقای کروك منظور ومقصود من چیز دیگری است، آشنائی بمسئلهٔ بقاء روح باآشنائی بساختن اشیاء توفیرفراوان دارد.

برای ساختن اشیاء و یا کسب علوم اکتسابی وسائلی لازم است که عموماً دارا میباشیم ولی برای دسترسی بحقیقت و ماهیت «**روح**» و واقعیت بقاء روح در مرحلهٔ نخست احتیاج به استعداد و خصوصیات روانی مخصوص و درمراحل بعدی احتیاج به وسائلی داریم که آن وسائل **رابط و رهبر** میباشد.

حال فرض میکنیم **استعداد و خصوصیات روانی** موجود بود و زمینهٔ درك ووسیلهٔ آن که عقل‌سلیم ومغزمتفکراست نیزموجود بود، وهمچنین وسائل آن یعنی (**مدیوم**) وروح (**حامی**) هم وجود داشت، باتوجه به‌آمادگی خاص و وسائل لازم چه‌چیزدردسترس محقق قرار میگیرد، بدیهی است آنچه که بوسیلهٔ مدیوم ازطرف **روح‌حامی** ویا رهبر جلسه ارائه میشود.

روح حامی ویا رهبرجلسه چه‌چیزهائی را دردسترس ماقرارمیدهد؟

بدیهی است آنچه را خود میداند ویادانش بآن دارد؟

چه‌چیزمیداند، ودانش اوازچه‌چیزتشکیل شده است؟

بدیهی است آنچه که‌شامل دانشها ومعتقدات اواست.

درصورتیکه درمیان دوملیارد ونهصد ملیون انسانهاازحیث دانش‌هاومعتقدات مغایرتهائی بچشم میخورد، ازاین‌لحاظ محقق رادروادی تحقیق سر گردان‌میکند.

وانگهی در میان دو ملیارد و نهصد ملیون‌افراد بشرچند مدیوم وجود دارد؟ وآیاچگونه ممکن‌است عموماً بتوانندبآن‌وسیله‌ای که‌شما اقدام کرده‌اید دراین راه کامیابی‌هائی داشته باشند؟

مولوی ــ آقایان محترم ودوستان عزیزچنانچه اجازه بفرمائیدنظرخودرا باطلاع دوستان برسانم.

ویلیام کروك ــ آقای مولوی تقاضا دارم بفرمائید.

مولوی ــ بطوریکه آقایان محترم اطلاع دارند سه ملیارد افراد ساکن کرهٔ زمین ازلحاظ تکامل روحی ویاتصفیهٔ روحی‌همانند ومساوی نیستند، وهرفردی بنوبهٔ خود درزندگی جسمی درجه‌ای ازتکامل را می‌پیماید.

ازاین لحاظ بعقیدهٔ من ممکن نیست درك و دسترسی بحقیقت و واقعیت این مسئله جنبهٔ عمومی داشته باشد.

آنچه را برای یك انسان‌کامل ویاانسانی که درجهٔ تکاملی و تصفیهٔ روحی را پیموده‌است **بدیهی** واظهرمن‌الشمس مینمایدبرای‌انسان دیگری که هنوز بدرجات تصفیهٔ روحی نرسیده‌است بهیچ وجه من‌الوجوه نه‌قابل توجیه وتفسیراست ونه‌قابل **قبول**، مگراینکه از روی نادانی وحماقت ویا تعبداً بدون‌اینکه بحقیقت وواقعیت مسئله حتی آشنائی داشته باشدموضوع را قبول کند، ومعمولا خود درفهم آنچه که بزبان میآورد ناتوان باشد.

بهرصورت طی هزاران سال این مسئله درمیان ابناء بشرمطرح بوده است و تابزمان حال این مسئله ادامه دارد ولی دسترسی‌بمفهوم ومعنی وحقیقت این مسئله

فقط منحصر بعدهٔ معدود وبسیار کمی بوده‌است .

این مسئله‌مسئله‌ای‌نیست که جنبهٔ کلی وعمومی‌داشته باشد، این‌مسئله مانند آشنا شدن ویاد گرفتن‌فن‌نجاری نیست بلکه این‌مسئله رابطهٔ‌مستقیم با**توانائی‌ها استعدادهاوخصوصیات‌روانی** و هم چنین **مقام و مرتبه** و **کمالات و تصفیهٔ روحی دارد** .

بعقیدهٔ من آنهائیکه باین سرزمین راه یافته ویاموفق‌میشوند بهتر آنست آنچه را موفق بدرك آن شده‌اند نزد خود محفوظ ومضبوط داشته واز ابراز آن بدیگری خودداری کنند .

شارل ریشه ـ بااجازهٔ آقایان ، آقای مولوی دارای **اطلاعات و مطالعات و تحقیقات‌عرفانی** و **تصوف** کـه معمولا **نظری** است مـی‌باشند ولی **اطلاعات و آزمایشات و تحقیقات ومطالعات (اسپیریت‌ها) عملی است.**

ازاین لحاظ، یعنی **تحقیقات‌عملی** ممکن نیست ما **رازدار ویاسرنگهدار** باشیم بلکه اصول کارما مبنی براین اصل است که اطلاعات عملی و تحقیقات خودرا گذشته‌ازاینکه دردسترس دوستان وهمکاران خودقرارداده‌ایم، بلکه نتیجهٔ آزمایشات وتحقیقات خودمان را دردسترس عموم گذارده‌ایم .

گابریل دلان. درتأییدفرمایش‌دوست‌بزرگوار آقای**ریشه**اصولا « **اسپیریتیسم**» **فلسفهٔ نظری** نیست، بلکه‌بطور کلی جنبهٔ **عملی** دارد، دراین‌صورت گذشته ازاینکه حساب **سر وراز** درمیان‌نیست بلکه مادرتحقیقات وآزمایشات خود احتیاج‌بوجود اشخاص دیگر داریم .

آقای‌مولوی، اگر«**مدیوم‌ها**» یا **معمول** بتنهائی بواقعیت وحقیقتی‌دسترسی یابند وآنچه‌را که موفق بدرك آن شده نزد خود محفوظ ومضبوط دارند وبدیگران ابرازنکنند .اطلاعات آنان محدود بآن چیزی خواهد بود که‌خود دانسته‌اند یعنی مانند کودك دبستانی تاآخرعمر دریك کلاس میمانند .

حال اگر بوسیلهٔ عامل «**قوی**» وآشنا بفن وارد عمل شوند وبااسلوب صحیح وروش خوب به تحقیقات بپردازند گذشته ازاینکه دامنهٔ تحقیقات وسیع‌خواهد شد

بلکه روزبروزقوای (**مدیوم**) ترقی خواهد کرد وبوسیلهٔ رهبرعالی **وحامی مطلع** موفقیت بیشتری کسب خواهد شد .

حال اگر **استعدادی** وجود داشته باشد و **کوشش** درراه **ترقی و تکامل** آن بعمل نیاید ممکن است استعداد در **نطفه** بحال رکود بماند یا **خفه** شود .

مولوی ــ دراین امربخصوص ممکن نیست نظریهٔ صددرصد مثبت ویامنفی ارائه شود من نظر خودرا در اشعار خود بیان داشته‌ام توجه دوستان را باشعار زیر معطوف میدارم :

چونکه اسرارت نهان در دل بود — آن مرادت زودتر حاصل بود
گفت پیغمبر هرآنکو سر نهفت — زود گردد با مراد خویش جفت
سر غیب آنرا سزد آموختن — کو ز گفتن لب تواند دوختن
برلبش قفل است و بردل رازها — لب خموش و دل پراز آوازها
عارفان که جام حق نوشیده‌اند — رازها دانسته و پوشیده‌اند
هرکه را اسرار حق آموختند — مهر کردند و دهانش دوختند

الان کارداك ــ دوست عزیز، آقای مولوی البته اشعاری که شما سروده‌اید بسیارعالی است وبموقع خود بأشرایط زمانی‌موافقت داشته، چون درعصری که‌شما زندگی میکردید از برخی لحاظ آزادی گفتار نداشتید .

وشما خود بخوبی باین‌نکته توجه داشتید مقصود خودرا بنحوی ادامیکردید که شمارا «**ملحد**» نخوانندآیا شما علت دیگری برای اظهارنظرخودداریدیاخیر؟

مولوی ــ آنچه را دوست عزیز **کارداك** گفتندتاحدی صحیح است ولی علت اساسی‌آن مربوط بموضوع دیگری است .

بطوریکه آقایان اطلاع دارند قالب‌های روحی دارای لطافت خاصی میباشند مخصوصاً ارواحی که تصفیه شده باشند لطیف‌ترند ، **لطافت روحی** خود دارای **خصوصیات** مخصوصی است،که یکی از آن خصوصیات **حساسیت** روحی است همچنین اگر روح (**رهبر**) ویا (**حامی**) عالی باشد بهمین نحو دارای **حساسیت** فراوان میباشد.

از این لحاظ برای ارتباط و بدست آوردن نتیجهٔ نیکو احتیاج بشرایط مساعد دارید .

شرایط مساعد چیست ؟

شرایط مساعد ـ تلفیق و **هم آهنگی روحی** میان حضار جلسه و **عامل و معمول وحامی** میباشد .

اگر وسائل موجود باشد یعنی **عامل ومعمول و حامی** بسیار عالی، وشرایط مخالف باشد مانند پارازیت باعث ایذاء **امواج روحی** خواهد شد چه بسا لطمه‌ای هم بقوای روانی وخصوصیات (**مدیوم**) که حساس است وارد بیاید ، هرچند شما خود تا حدی باین مسئله توجه دارید ولی این مسئله جای تأمل وتشریح بیشتری دارد چون دوست ما مباحثی در پیش دارند که لازم است به تشریح آن بپردازند من بهمین چند کلمه قناعت میکنم، بهرصورت نظر من این است .

عقل ـ گذشته ازمسائلی که مطرح گردید، آیا بادارا بودن ۶۰ یا ۷۰ یا ۸۰ سال عمر وبادست بگریبان بودن باگرفتاریهای مادی برای تهیهٔ معیشت وسروسامان دادن بوضع زندگانی مادی، ممکن است انسانها درطول عمر محدود خود بحل نهائی این مسئله موفق شوند ؟

پرفسور بوزانوـ دوست عزیز، تحری حقیقت ودسترسی بواقعیت رمزحیات **حدود وثغور** و**سد وحدی** ندارد که حل نهائی برای آن درنظر بگیریم. حقیقت را **بدایتی** نیست که **نهایتی** در برداشته باشد ویا حقیقت را **آغازی** نیست که بتوان **انجامی** بر آن متصورشد.

هیچ مغز متفکر ومدققی درتحری حقیقت ودرك واقعیت رمزحیات توقف را جایز نمیداند، یعنی سرحدی وجود ندارد که ما بتوانیم در آن حدود ویا در آن نقطه تحقیقات خود را متوقف سازیم .

بعبارت دیگر اینکه اگر شخصی بجستجوی حقیقت بپردازد بفرض درمرحلهٔ نخست یك کیلو متر راه را درنظر بگیرد، پس ازطی یك کیلو متر به نقطه‌ای که مورد نظرش میباشد برسد، بعداً متوجه میشود که فاصلهٔ هدف باا وده کیلومتر است پس از

طی ۱۰ کیلومتر مجدداً مشاهده میکند یکصد کیلومتر فاصله دارد، بهمین نحو در نتیجهٔ تحری حقیقت به‌نکته‌ای متوجه خواهد شد که هدف او در بی‌نهایت و جاودانی ادامه خواهد داشت.

عقل ـ دوستان عزیز، بغرنجترین ومعضل‌ترین ومرموزترین مسئله‌ای که در تحری حقیقت راجع به‌افسانهٔ زندگی‌وجود دارد، عدم دسترسی بماهیت وحقیقت وواقعیت «روح» میباشد.

دراین مورد لازم است باتعمق وتدقیق وتأمل لازم افکارخود را درجستجوی ماهیت وحقیقت روح متمرکز سازیم.

آیابواقع وبحقیقت ماهیت روح چیست؟

هسته وجوهر اصلی و مایهٔ فناناپذیر روح که با کلمهٔ **(بودمطلق)** و**(ابدیت)** و(جاودانی) همراه است چیست؟

اگرچنانچه ما بتوانیم به‌جوهر ومایهٔ اصلی (روح) و همچنین جوهر ومایهٔ اصلی وماهیت وحقیقت (وجودی) «**نطفه**» ادراك حاصل کنیم، آن خود کلید رمزی جهت درك حقایق حیات و رمززندگی خواهد بود.

دوستان، آقایان روحیون، آیاشایستهٔ انسان‌مدقق‌ومحقق وباکمال ومتفکری است که درتحری حقیقت،ودرجستجوی ماهیت‌وحقیقت جوهراصلی‌روح به کیفیات ظاهری قناعت ورزد؟

چنانچه ما موفق شویم پدیده هائی از کیفیات ظاهری روح را ببینیم، آن پدیده‌ها بهیچ‌وجه‌من‌الوجوه‌وسیلهٔ شناسائی بحقیقت وماهیت روح نمیباشد.

درنتیجه تحقیقات‌وآزمایشاتیکه‌علمای‌فن نموده‌اند‌بالاخره باین نکته آشنائی حاصل کرده‌اند، آنچه را که‌ما قبلا‌بنام روح‌میشناختیم، اندام روح ویا قالب روحی بود نه خود روح.

حساب قالب روح ویا اندام روحی با ماهیت وهسته وجوهر اصلی‌روح کاملا ازیکدیگرجدا است.

روح مانند این‌است که‌درقالب‌هائی‌نهفته‌است، البته‌آقایان و دوستان محترم باین‌نکته توجه دارند قالب‌هائی، نه‌قالب.

فرض میکنیم، قبل ازهر چیز ما درخت هلوئی رامشاهده میکنیم وازوضع بوجود آمدن درخت ویا محصول آن اطلاعی نداریم.

خلاصه شروع به‌تحقیق میکنیم و بالاخره به نکته‌ای رهبری میشویم که در اثر کاشتن هستهٔ هلودرخاك درخت هلو ببار آمده است ومحصولی بنام هلوداده است.

دراین صورت ما یك هلو رابدست گرفته به‌تحقیقات خود ادامه‌میدهیم، بادقت وتأمل فراوان ببررسی وتحقیق در آن میپردازیم، قبل ازهر چیز پوستهٔ روی هلو بچشم میخورد پوسته را برمیداریم مغزهلو وبالاخره به‌هستهٔ هلو میرسیم مجدداً پوسته‌ای بنظر ما میآید بالاخره پوستهٔ دوم وسوم وآخرالامر بمغز هلو میرسیم.

دراین مورد بجوهراصلی ومایهٔ وجودی هلو که‌درنهاد وماهیت مغزهستهٔ هلو نهاده است دسترسی حاصل نکرده‌ایم.

لذا با مشاهدهٔ هلوویا برداشتن هرپوسته‌ای شایسته‌نیست بگوئیم، مادسترسی بمایهٔ اصلی‌وجوهروجودی هلویافته‌ایم.

درمورد مسئلهٔ **روح** محققین پس ازتحقیقات وآزمایشات ومشاهدات فراوان متوجه این مسئله شده‌اند که انسان غیر از جسم مادی دارای قالب‌ها ویا اندامهای لطیف‌تر ازجسم میباشد.

مانند اندام و یا قالب اثیری LE CORPS ÉTHÉRIQUF

و اندام یا قالب مثالی LE CORPS ASTRAL

وقالب‌ویا اندام‌عقلی LE CORPS MENTAL OU CORPS CAUSAL

و اندام یا قالب نوری LE CORPS BOUDDHIQUE

حال اگرما باتأمل وتعمق به‌تحقیقات وآزمایشات خودمان دراین‌مورد‌ادامه بدهیم ووسائل‌لازم‌جهت مطالعه وآزمایش‌وتحقیق داشته‌باشیم، بخوبی‌متوجه‌خواهیم شد که دسترسی بواقعیت وماهیت اصلی ویا جوهراساسی روح باشناختن چهارقالب گفته شده میسر نیست.

در ادامهٔ آزمایشات خود متوجه میشویم قالب پنجمی هم وجود دارد چنانچه وسائل‌مهیاباشد ویابه‌تحقیق‌خودادامه بدهیم‌قالب ششمی‌وهفتی نیز کشف‌خواهدشد.

حال اگر بفرض‌ما موفق بکشف هفتمین قالب روحی‌شدیم این‌مسئله دلیل‌و یا علت دسترسی بماهیت و حقیقت مایه وهستهٔ اصلی ویا جوهر وجودی مطلق روح نیست.

امکان دسترسی بآزمایشات و همچنین **قوانینی که رابط بین قالب‌ها** است شاید آسان وممکن باشد ولی‌حساب دست یافتن به**قوانین رابط بین‌قالب‌ها مربوط به دسترسی به‌حقیقت و ماهیت اصلی واساسی ومایه و جوهر اصلی روح نمیباشد .**

شاید مابتوانیم به‌بعضی‌قانونهائیکه «رابط» بین‌این‌قالب‌ها است‌دسترسی پیدا کنیم‌ولی بطور کلی‌دسترسی‌بکلیه قوانینی که رابط بین‌آنها است ممکن نمی‌نماید.

این قالب‌ها با دارابودن‌نظم‌وقوانین خاص‌خود دارای رموز واسراری‌میباشند که دسترسی بآنها بآسانی‌ممکن نمی‌نماید .

یکی‌ازرموزواسرار مهم‌آن که میتوان‌بآن اشاره نمود، **رابطهٔ قانون تکامل** میان اندامهای روحی میباشد.

باین نحو که من‌باب مثال، اگرقالب **اثیری** راه نقص و یا کمال بپیماید ، واکنش‌آن نقص ویا کمال درقالب دیگرمثلاقالب مثالی‌تأثیرمیکند.

وهمچنین اگرقالب **مثالی** تصفیه شود و یاراه تکامل بپیماید واکنش‌آن در قالب **عقلی** بی‌تأثیرنخواهد بود .

بهرصورت مابهریك از قالب‌ها توجه مخصوصی مبذول داریم بخوبی مشاهده خواهیم کرد که تاروپود آن از کمالات ویانقائص قالب‌های دیگرتنیده شده است تا بالاخره‌بقالب‌هفتمی ویاقالب‌هائیکه فعلانه‌دسترسی‌ونه‌صحبتی‌از آن‌بمیان‌است‌برسیم.

البته تمام تحقیقات وآزمایشاتی که باین نحو انجام پذیر بنظر میآید تماماً ظواهرامراست ، بااینکه واکنش‌ها بتواتروتسلسل ودرجات مختلفه درتصفیهٔ هستهٔ مرکزی ویا جوهراصلی وحقیقی روح مؤثراست ، وبعبارت دیگر**تار وپود** تصفیه و یا کمال (مایهٔ) روحی و یا هستهٔ مرکزی ویا **(جوهراساسی‌واصلی) (روح)** از کمالات وتصفیه‌های اندام‌های مختلف روحی (تنیده) شده است .

معذلك این صحبت ازتصفیه ویا کمال آن هستهٔ مرکزی یعنی حدود و ثغور آزمایشات و تجربیات است، بعبارت دیگر درصورت دست یافتن وموفق شدن، تحقیقات ما مربوط به‌تصفیه و کمال آن است **و نه ماهیت و حقیقت و واقعیت اصلی هستهٔ مرکزی و جوهر اساسی حیات و یا روح .**

البته دربحث ما موضوع مخالفت بـا تجربیات و آزمایشات شمانیست بلکه مقصود وهدف بحث ماراجع به مسائل زیراست:

۱) آیا هستهٔ اصلی وجوهر اساسی (**روح**) بطور کلی و مطلق قابل شناسائی هست ویانه ؟

۲) چنانچه هستهٔ اصلی وجوهر اساسی روح بدرجهٔ کمال و یا بسرحد کمال ویابکمال‌مطلق برسد چه وضعی خواهد داشت ؟

۳) آیا هستهٔ اصلی روح ویامایهٔ اساسی روح که بدرجهٔ کمال مطلق رسید ، البته اگـر بـرسد ، استقلال خواهد داشت ویا بـا هستهٔ اصلی و روح مطلق جهانی یکی میشود ؟

٤) درصورت تصفیهٔ مطلق ودسترسی بکمال مطلق بفرض استقلال فردی، آیا آن استقلال چگونه است ؟

۵) چنانچه جوهر اصلی‌روح بدرجهٔ کمال رسید وبفرض استقلال‌فردی‌داشت وازهستهٔ اصلی روح جهانی جدا بود قادر به شناسائی خود هست یا نه ؟

بهرصورت تابجائی که فکرضعیف وعقل نـاتوان بمـا اجـازه میدهد به‌تحقیق خود ادامه بدهیم بالاخره در هر موردی با نقطهٔ استفهام عظیم‌در تـاریکیهای ژرف مواجه میشویم.

درمسئلهٔ موردبحث، مابدون‌اینکه درپیچ وخم‌اصطلاحات‌واستعارات‌و کلماتی که ازنظرهر گروه ویاهر فلسفه‌ای‌دارای معانی‌ومفاهیم‌خاص‌میباشد خودرابیاندازیم بهتراین‌است توجه وتأمل ودقت خودرا درماهیت وحقیقت (**نطفه**) و (**جوهرومایهٔ اساسی) (روح)** متمرکزسازیم .

بنابه‌نظر آقایان روحیون یك انسان زنده درحال‌حیات تشکیل یافته است از

(جسم وروح) مایه وجوهراصلی موجودیت هرانسان زنده «نطفه» است از نظر موجودیت جسمی.

وجوهراصلی ومایهٔ موجودیت هرفرد (روحی) (درعالم روحی) جوهر اصلی روح‌است ازنظرموجودیت روحی.

اصالت روح مربوط به‌موجودیت جوهر ومایهٔ اساسی **(روح)** است و اصالت جسم مربوط به‌مایهٔ اساسی و جوهر اصلی آن یعنی **(نطفه)** باتوجه و تأمل و متمرکزساختن افکارخوددراین‌موردبه‌بحث خودادامه میدهیم.

(روح) بدوحال بزندگی‌خودادامه میدهد.

۱- بطورمجردودرعالم **(ارواح)**

۲- روح میتواند ازعالم روح بعالم جسمی‌عود نموده وباحلول‌درجسم‌بزندگی زمینی ادامه دهد.

دراین‌صورت فقط میتواند ازیك **(زمان و مکان)** استفاده کند ونه‌ازدو«زمان ومکان» باتوجه باین نکته‌آیا روح میتواند درجسمی حلول کرده ودر کرهٔ زمین بزندگی‌جسمی‌ادامه دهد ضمناًدرطول‌مدتی که درروی کرهٔ زمین زندگی‌میکند در عالم ارواح‌هم بزندگی‌خودادامه دهد؟

آیاموقعی که روح‌درجسمی‌حلول کرددرعالم‌ارواح‌اثرویانشانه ویاموجودیتی هم‌میتواند داشته‌باشد یا نه؟

حال این‌تصور را بعکس درمغزخود دربارهٔ جسم‌منعکس می‌سازیم باین‌نحو:

آیادرطول زمانی که‌انسان زنده‌است وبزندگی‌خودادامه میدهدبدون وجود روح‌میتواند سالهاعمر کند وزندگانی کند؟

درزمانی که انسان جان نداردیاباصطلاح **مرده** است وروح بعالم روحی‌رفته آیامرده میتواند جاندارشودوبزندگی خودادامه دهد؟

باتوجه بمراتب فوق باین‌نکته میرسیم، انسان نمیتواند بدون روح، جاندار باشد. یعنی‌تصوروجودجان بدون روح محال‌وممتنع‌است.

مجدداً تکرار می کنم و از آقایان روحیون تقاضا دارم در این جمله تأمل بفرمائید.

تصور انسان زنده (بنام انسان جاندار) بدون روح محال و ممتنع است

شارل ریشه ـ چنانچه اجازه بفرمائید با اینکه بحث بسیار جالب توجهی است بگفتهٔ شما ایرادی داریم.

عقل ـ آقای شارل ریشه تقاضا دارم هرچه میل دارید بفرمائید واز دوستان دیگر هم نیز تقاضا دارم چنانچه نکاتی بنظرشان رسید بفرمایند بسیار متشکر خواهم شد.

شارل ریشه ـ حضرتعالی میفرمائید ممکن نیست انسان بدون روح زنده باشد بعبارت دیگر جاندار بدون روح ممکن نیست، مانند نور خورشید و خورشید، که خورشید بدون نور و نور خورشید بدون وجود خورشید محال و ممتنع است آیا چنین است؟

عقل ـ آری منظورم آنچه بود عرض کردم.

شارل ریشه ـ در آزمایشات و تجربیاتی که من و دوستان من انجام داده‌ایم و شواهد فراوان از آن در دست داریم باین نتیجه رسیده‌ایم که حساب جان و روح صد در صد از یکدیگر جدا است و هردو ممکن است بتنهائی بزندگی خود ادامه بدهند فعلا مدت زمان آن مطرح نیست.

عقل ـ از آقایان دوستان و روحیون محترم معذرت میخواهم در بحث ما جدال لفظی وجود ندارد وخود بخوبی از روش تحقیق من آگاهید اگر کلمه‌ای را برزبان آوردید بدون کوچکترین مکث سؤال می کنم چیست؟

یعنی جان چیست؟ روح چیست؟

اگر دامنهٔ بحث بهزاران سال هم ادامه یابد من در مقابل هیچ فرمول و اصطلاحاتی غیر از آنچه بتواند حقیقت و واقعیت را برای ما معلوم و یا دارای معنی و مفهوم بمعنای واقعی کلمه باشد تسلیم نخواهم شد.

شارل ریشه ـ دوست عزیز مانند این است که عصبانی شدید، ممکن است اجازه بفرمائید به تشریح بیشتری در این مورد بپردازم.

عقل - خیر آقای ریشه بنده عصبانی نیستم هردوبدون منظورخـاص درتحری حقیقت اقدام نموده‌ایم منظورم این‌است که استعمال کلماتی که مارا بمفهوم ومعنی حقیقی وواقعی آن دسترسی‌نیست مارا ازمرحلهٔ تحقیق دورمیسازد، این‌صحیح‌است که‌کلمهٔ **(جان)** و **(روح)** دوکلمهٔ ساده‌است وهر کسی باین دواسم آشنائی دارد. ولی ازنظرمسئلهٔ موردبحث‌ما این دوکلمه دارای مفاهیم ومعانی وسیعی میباشند که هدف ومقصود نهائی گفتار حقیر درنفس معـانی ومفاهیم این‌دو کلمه، (جان وروح) نهفته است.

بهرصورت تقاضادارم هرچه میل‌داریدبفرمائید، متشکرم.

شارل‌ریشه - آنچه‌را عرض‌می کنم خودشخصاً باتفاق برخی ازدوستان که فعلا دراین‌جلسه تشریف‌دارنـد برأی‌العین مشاهده کرده وبارهامورد آزمایش‌قرارداده‌ایم ممکن‌است‌باوسائلی که خودفعلادردسترس‌دارید بکمک‌ما درزمان حال‌باین آزمایش اقدام کنید؟

عقل- تقاضادارم آنچه‌راحضرتعالی برأی‌العین‌مشاهده فرمودیدبگوئیدچنانچه شك‌ویاشبهه‌ای درافکارمن‌راجع به‌فرمایش‌شمابوجود آمد، عملابه‌آزمایش آن‌با کمك شما ودوستان مبادرت خواهم‌نمود.

شارل‌ریشه - ازحسن‌نیت شمامتشکرم فعلادراین مورداز گفتهٔ خودشمااستفاده می کنم، شمادر گفتارقبلی‌خودراجع باندام وقالب های روحی سخنـانی گفتید که تقریباً صحیح‌بود، حال‌ازشماسؤال‌میشودچگونه بوجودویاموجودیت‌این قالبهاانسانها دست‌یافتند؟

عقل- مسلم‌است با **(مدیوم)** و روح **(حامی)** و **(عامل)** بسیارقوی.

شارل‌ریشه - درموقعی که‌قالبهابرای‌نشان‌دادن خوداز جسم‌خارج‌شدند آنشخص **زنده** بودویا**مرده**، بالاخره جان‌داشت ویا بیجان.

عقل - مسلم است جان داشت و نمرده بود اگر (مدیوم) بیجان میشد و **می‌مرد**جنایتی‌اتفاق میافتاد، بجای‌اینکه تحقیقی‌انجام بگیرد.

شارل ریشه- بسیارخوب، احسنت، باتأیید و گفتارخودتان احتیاجی‌بجواب

نیست، معذلك من نتیجهٔ آزمایشات و تجربیات خودمانرا برای اطلاع شما عرض می کنم .

انجمنهای روحی‌ما بدفعات افرادرا بحال (ترانس) برده یا باصطلاح شما به‌خوابهای (مانیتیکی) ،و قالبهای روحی را از بدن بفاصله هائی جدا نموده اند حتی‌ازچند قالب عکس برداری کرده‌اند که درخودعکس، عکس (مدیوم) وقالب اول و دوم وسوم و چهارم و پنجم و غیره دیده شده حتی ما عکس ها را در کتابها چاپ کرده وددردسترس عموم گذارده‌ایم اگربرای شماهم لازم باشد، برای دسترسی بآن شمارارا‌هنمائی‌خواهیم کرد.

عقل- ازحضورآقایان محترم معذرت میخواهم ازاینکه باعث زحمت ودردسر شماشده‌ام وجلسه بسیارطولانی شده امید عفودارم. آنچه که‌دراین‌مدت بعرض رسید باصطلاح حاشیه رفتم و صغری و کبری چیدم فقط برای این منظور و این مقصود بود .

آقایان روحیون توجه باندام و یاقالبهای روحی دارند. منظور و مقصود و هدف اصلی واساسی من « **جوهر ومایهٔ** » اصلی و هستهٔ مرکزی روح است نه قالب روح .

این صحیح است که صحبت ازروح است ولی شما بمعنی ومفهوم و ماهیت و حقیقت وواقعیت (**روح**) و (**جان**) و (**نطفه**) و هستهٔ مرکزی (**روح**) توجه ندارید .

آقایان محترم من در گفتار وطرز بیان بسیار ضعیف وناتوانم ولی این ضعف و ناتوانی درنحوهٔ بیان‌مطلب دلیلی بر عدم واقعیت ونکتهٔ اساسی که من بآن‌توجه دارم نیست.

مثلا بنده می گویم ، موجودیت « جان » بدون «روح » محال وممتنع است اگرروح‌مطلقاًازجسم جداشود(جان) دیگر وجودندارد (جان)نیست، (مرگ)، حد **فاصل** ، روح هست .

من خود دراین مورد چندان بی‌اطلاع نیستم‌آقایان قالبهای روح‌را در حال

حیات وجان داشتن ازجسم جدا کرده‌اند و (مدیوم) درحال **(حیات)** وجاندار **بوده‌است** حتی در لحظاتی که مشغول عمل بوده‌اید ممکن است تغییراتی در ارگانیسم «مدیوم» درنتیجهٔ این عمل بوجود آمده باشد ولی «جان» ازبین نرفته‌است و مدیوم زنده بوده‌است.

ولی نکتهٔ حساس اینجا است که مایهٔ اساسی روح ویا هستهٔ مرکزی روح در وجود وجسم (مدیوم) بوده وخارج نشده است. حتی قالب ها پیوستگی خودرا ازجسم جدا نکرده‌اند. بلکه وابستگی خودرا بافاصله‌ای ازجسم دراختیار **(دید)** شما گذارده‌اند.

حال من یك نکته‌ای را می گویم که بخوبی متوجه شویم، درموقعی که شما عکس برداشتید رشتهٔ باریکی اندامهای روحی را باجسم متصل نمیکرد؟ **این همان رشتهٔ حیات است.**

شارل ریشه ـ بخاطرم آمد، صحیح است.

عقل ـ برای امتحان اگر وسیله‌ای داشتید بهتر بود روح را مطلقاً برای مدتی از جسم جدا میکردید آنوقت بخوبی مشاهده می فرمودید باقطع مطلق مایهٔ روح ازجسم (جان) وانسان **(زنده‌ای)** وجود نخواهد داشت.

(دراین موقع تمام آقایان روحیون باتعجب فراوان وباحیرت وبهت مخصوصی درفکر فرو رفتند)!

بهرصورت موضوع اساسی واصل مطلب ما همین نکتهٔ (روح وجان) و تبدیل هریك بدیگری است که آیاروح وجان دارای یك اصالت میباشند یا نه؟

آیا روح وجان دارای یك، حقیقت ویك اصالت و یك ماهیت میباشند و یا دارای دواصالت ودوحقیقت ودوماهیت وواقعیت جداومتمایز ازیکدیگر.

حال توجه آقای مترلینگ ونیوتون راباتوضیحاتی که بعرض رسید باین نکته معطوف میدارم.

برای درك حقیقت وواقعیت عالم وجود ورمز حیات وافسانهٔ زندگی لازم است در مراحل نخست ما موفق بدرك حقیقت و واقعیت عنصر اصلی عالم وجود

«زمان ، مکان»، یا « زماك » وهمچنین ابعاد ششگانهٔ آن (طول وعرض وضخامت و نیرو و فضا وحرکت) شده و بعد حداقل آشنا بقوانینی که **رابط** بین این ابعاد میباشند بشویم.

الان کارداك ـ دوست عزیز مثل اینکه بعلت ناراحتی و عصبانیت موضوعی را درخاطر داشتید وفراموش کردید، اگرممکن است به‌توضیح آن اقدام بفرمائید جالب‌توجه میباشد.

عقل. ازیادآوری شمابسیارمتشکروممنونم، آری موضوع بحث‌ما برسراین مسئله‌بود که‌آقای مترلینگ سؤال‌فرمودند.

چه عاملی جان‌را میدهد وچه عاملی جان‌را می گیرد؟

این سؤال گرچه بسیار کوتاه است‌ولی خودمسئله‌ایست بسیارعمیق‌ولازم‌است باتوجه خاص‌بآن جواب‌بدهیم ضمناً من‌ازآقای مترلینگ بمناسبت طرح این‌سؤال بسیارمتشکرم.

ازلحاظ اینکه مابتوانیم‌بجواب آقای مترلینگ مبادرت نمائیم قبل‌ازهرچیز لازم‌است سؤال‌ایشان تجزیه وتحلیل گردد.

از سؤال آقای مترلینگ دو کلمه‌را لازم است مورد توجه و تدقیق و تأمل قراردهیم:

«عامل» و «جان» .

قبل‌ازتشریح موضوع‌لازم‌است بدانیم جان‌چیست وحقیقت وماهیت وواقعیت اصلی‌جان‌چیست وما کلمهٔ جان‌رابچه‌مفهوم‌وبچه معنی‌استعمال‌می کنیم.

درمسئلهٔ موردبحث مقصودآقای مترلینگ انسان جاندارزنده وانسان‌بیجان مرده‌است.

موریس مترلینگ ـ آری مقصودم همین‌است خوب‌توجه فرمودید.

عقل. قبل‌ازاینکه به کلمهٔ **زنده و مرده** توجه کنیم‌بهتر آنست که باتمام‌قوا افکارمانرا درمعنی‌ومفهوم وحقیقت وماهیت «جان» متمر کز کنیم .

قبل ازاینکه عرایض خودرا شروع‌نمایم از کلیه حـاضرین دراین‌جلسه اعم

علماء مادیون ومعنویون ویافلاسفه ونوابغ تقاضادارم به گفتارحقیراز لحاظ مفهوم و معنی ومقصودتوجه فرمایند نه بظاهر کلمات.

عقل به گفتارخود چنین ادامه میدهد: آنچه‌را ماازیك موجودزنده یاجاندار اعم ازنبات ویاحیوان با دو چشم خود ناظر وشاهد موجودیت آن از نظر جسمی میباشیم خودحاصل ویاتکوین یافتهٔ چه‌ماده وچه‌مایهٔ اساسی است که بدون وجود آن تصوروجودنبات ویاحیوان ویا انسان ممتنع می‌نماید.

الان کارداك - بنابگفتهٔ‌شماهستهٔ اساسی‌ومرکزی آن درنباتات‌تخم‌درخت ودر حیوان وانسان نطفهٔ اولیه است.

عقل - دوست مهربان می‌فرمائید بنابگفتهٔ من،مگرغیرازاین‌است اگرقبول میفرمائید تأیید کنید ویااگرچیزدیگری غیرازآنچه گفتم بخاطرتان میآید و یا وجوددارد بفرمائید؟

این‌اشتین - گواهی‌داریم، بفرمائید، ضمناً بهتر آنست که باتأمل‌و آرامش‌خاطر وتکیه بنفس خودباکمك امواج روحی‌ما بگفتارخود ادامه بدهید نکتهٔ بسیار دقیق وعمیق وحساس وموردتوجهی‌است، درك گفتهٔ شمادرزمانحال بآسانی ممکن نیست، بشماتبریك می گویم بخوب نکته‌ای‌توجه فرموده‌اید، من‌بادقت‌کامل متوجه‌افکار و عقاید شمامیباشم اگرساعتی سکوت اختیار کردم بعلت این بود که باآزادی‌کامل عقاید خودتانرا ارائه دهید ازدوستان وآقایان (روحیون) تقاضادارم‌بجای سؤال‌و جواب تمام قوای خودرا برای کمك بشمامصرف نمایند، چون شمابه‌نکته‌ای توجه نموده‌اید که ازبدو تاریخ تابزمانحال موردتوجه هیچ‌انسانی نبوده‌است متأسفانه از لحاظ استعدادهای لازم قدری ضعیف هستید دراین موردمهم نیست کمك دوستان (روحی) شما وهمچنین‌ما این نقیصه‌را مرتفع خواهد ساخت باامید واری‌کامل بگفتارخود ادامه دهید شهامت داشته‌باشید بخوبی‌احساس می کنید قوای فراوانی که درطول تاریخ سابقه نداشته‌است بامداد شما شتافته‌است.

فقط شمایك عیب داریدا گرمرتفع‌شود موفقیت خواهید داشت، خودرا زیاد ازحد کوچك وضعیف و ناتوان حساب نکنید، شخصیت انسان به عناوین والقاب

اکتسابی نیست فقط انسانهائی که مانند شماخودرا ازچهار دیواری **ما ومنی** خارج ساخته‌اند ممکن‌است موفق بدرك حقایقی بشوند، هیچ کدام ازنوابغ دهر ازلحاظ علوم اکتسابی نابغه نبوده‌اند، همین دوست‌ما آقای نیوتون در محیط مدرسه کندذهن وبازی گوش بود، حتی‌خودمن، درامورزندگی‌معمولی خوددرجهان شمامانند کودك کند ذهنی‌ضعیف وناتوان بودم، زیادلازم نیست دوربرویم، آقای «ادیسن» که درآن گوشه بـاچشمان‌تیزبین خودباتأمل وتعمق فراوان بفرمایشات شماتوجه دارند در دوران زندگی زمینی حتی‌چند کلاس ابتدائی بیش تحصیل‌نکرد، وچون معلمان‌او اورا کند ذهن وغیرقابل‌تعلیم تشصخیص دادند حتی‌اورا ازمدرسه اخراج‌نمودند.

همین آقای «ادیسن» پدرمخترعات ومکتشفات قرن‌بیستم شناخته میشودونام اودر سرلوحهٔ مخترعین ومکتشفین جهان‌باکلمات زرین‌ثبت شده‌است. دراین موردبا کمك‌های شایان توجه وغیرقابل انتظاری که بشمامیشودجـای بسی‌تأسف وتعجب است که‌خودراحقیرروناتوان تصورمی کنید امیداست باتوضیحاتی که‌عرض‌شدرفع‌این نقیصه‌شده باشد. بگفتارخودادامه بدهید.

عقل ـ بدین‌وسیله تشکرات خودراتقدیم دوست عزیز آقای این‌اشتین‌نموده و امیدوارم باکمك روحی آقایان موفقیت حاصل‌شود.

باتوضیحاتی که‌آقای **این‌اشتین فرمودند** امیداست‌آقـایـان درشروع بحث اختلافی بامن‌نداشته‌باشند.

شارل‌ریشه‌ـ بفرمائید، اختلافی‌نیست.

عقل ـ باگواهی وقبول آقایان راجع باینکه آنچه‌را ازموجودیت یك‌موجود **زنده**، اعم از **نبات** ویا **حیوان** و یا **انسان** ما بادوچشم خودناظروشاهدموجودیت آن ازنظرجسمی‌میباشیم خودحاصل ویاتکوین‌یافتهٔ هسته‌ومایهٔ اولیه‌میباشد، باتوجه باین‌نکته به‌بحث‌ادامه میدهیم.

عقل‌بگفتارخودادامه میدهد: مامسئلهٔ **جان** و **جاندار** ـ و **هستهٔ اصلی** و **جوهر** و **مایهٔ وجود**، را بصورت نطفه در نظر خود مجسم و یا درمغز خود بتصور میاوریم.

موردبحث ونظرمانطفه‌است وفعلاتمام افکارخودرادرموجودیت نطفه بدون درنظر گرفتن‌وجودروح متمرکزمینمائیم.

ازآقایان محترم تقاضادارم درمقابل سؤالات حقیریکنفرجواب بدهدتا من بتوانم بهتربقوای خودمسلط شده وعقایدخودرابگویم.

این‌اشتین- بهتراست آقای شارل‌ریشه بجوابهای شمامبادرت ورزند.

شارل‌ریشه- باکمال‌میل، بادرنظر گرفتن‌فرمایشات دوست‌بزرگوارا‌ین‌اشتین جوابهای شماداده میشود.

عقل- آقای شارل ریشه، دراولین لحظه ازلحظات **(وجودی) نطفه «نطفه»** زنده وجانداراست ویامرده وبیجان.

شارل‌ریشه - فرمایش‌شما ازبدیهیات است واحتیاجی بسؤال نداردا گر نطفه مرده باشد وزنده نباشد ازتکوین وتکامل آن انسانی بوجودنخواهدآمد.

عقل - باکمال‌معذرت ازآقای این‌اشتین‌تقاضادارم اجازه دهندآقای نیوتون جواب‌این‌سؤال‌را بفرمایند.

این‌اشتین- ایرادی نیست آقای نیوتون حضرت‌عالی‌جواب ایشانرابدهید.

نیوتون - حاضرم‌چه سؤالی‌دارید .

عقل- نکتهٔ اساسی‌موضوع موردبحث‌ما این‌نکته‌است (نطفه) راباچه کیفیت‌و یاچه‌ماهیت وحقیقتی **زنده‌وجاندار** می‌نامید .

نیوتون- عجب‌سؤال بغرنج وپیچیده‌ای‌است بآسانی‌نمیتوان جواب این‌سؤال را دادچون دسترسی بحقیقت و واقعیت وماهیت وجودی نطفه بآسانی‌ممکن نیست بهمان نحو که‌آقای این‌اشتین گفتندبهتراست حضرت عالی‌باکمك ما هرچه خوب ویا بد بنظرتان آمد آزادانه بفرمائید مابرای مباحثه گرد شماجمع نشده‌ایم بلکه برای بحث، هرجا ایرادی بنظر رسید تذکر خواهیم داد و هر جا کمکی را لازم بدانیم فوری کمك خواهیم کرد .

عقل - خیلی متشکرم در طول مدتی که باآقایان تماس داشتم امواج روحی من باامواج دوستان هم‌آهنگی خاصی پیدا کرد حال باقوت قلب شایان توجهی

بعرایضم ادامه میدهم، بسیارخوشحالم وروحاً آماده و کمال تشکرحاصل، مانند این است که قلب من‌وسعت یافته وعالم وجوددرقلب من‌جایگزین‌شده‌است چه‌عاملی است مثل‌اینکه ازخودبی‌خودشدم واز آقایان ودوستان تقاضادارم بااین‌حالت خاصی که درمن‌بوجودآمده‌است حداکثر کمک‌را بمن‌بنمایند.

این‌اشتین - یکی‌ازدوستان شما که صلاح‌نیست اسمی‌از او بمیان بیاید وتمام حاضرین نسبت بآنشخص بزرگوار کمال احترام‌را قائلند تشریف‌آورده‌اند وبرای کمک بشما دستوراتی دادند وتشریف بردند کمک این روح بزرگوار برای شما کافی‌است وتابحال‌ما خبرنداشتیم، تحت تأثیروامر ایشان آقایان بکمک‌شماشتافته‌اند بفرمائید!

عقل - آری باتمام‌قوا افکارخودرا درموجودیت نطفه متمرکزمی‌سازیم.

یك (نطفه) یعنی‌یك‌انسان‌کاملی که ازهرحیث‌برای موجودیت کامل‌یك‌انسان واقعی همه چیزرا بالقوه دارااست، یعنی‌انسانی‌است که یکی‌ازابعادجهانی آن بسیار ناچیزاست که بحساب‌نمیآید.

مانند این‌است که قطعهٔ فلز نیم‌متر مکعبی را ملیاردها ملیارد (ویا عددی که فعلاًمورد گفتگونیست) بحدی فشرده‌باشند که تبدیل بذره‌ای شده‌باشد.

چون فعلاًوسائل لازم دردسترس نیست درعالم تصور (نطفهٔ) موردبحث‌را به ملیاردها ملیاردبرابر بزرگ می کنیم بعبارت دیگرنطفه‌را بزیر ذره‌بین عالم تصور خودقرار میدهیم.

آیا آجر اساسی موجودیت ذره‌ای که ما موجودی جاندار ویا زنده ویاانسان می‌نامیم چیست؟

البته موردتوجه ودقت ما **(ماده است)** و **(اصالت ماده)** فعلا هیچ تصور دیگری دراین‌مسئله‌دخالت‌نداردوتمام افکارخودرا ازمسائلی که ازاصالت‌ماده خارج است خالی می کنیم.

مورد دقت وتوجه ما اصالت ماده واجزاء متشکلهٔ آن وآجرهای‌اساسی بنای موجودیت آن میباشد فقط وفقط

درمراحل اولیه و یادر بدو امرما باین سبب موجودیتی برای نطفه قائلیم که چیزی بچشم‌ما دیده میشود یعنی جسمی که دارای حجم‌میباشد .

بعبارت دیگر بعلت اینکه جسمی‌دارای طول‌وعرض وارتفاع میباشد وماشاهد و ناظر موجودیت آن میباشیم خود علت موجودیت خـود میباشد ، درایـن مسئله کوچکترین‌شك وتردیدی وجود ندارد، البته کمیت‌آن مورد توجه مانیست هرچه هست بجای خود محفوظ، بلکه موجودی است بسیار کوچك وریز ولی‌این‌موجود کوچك وبسیار ریز دارای همه چیزی که بنام(موجود) زنده‌نامیده‌میشودمیباشد .

از لحـاظ کمیت این‌موجود خود دارای‌ذرات است‌وذرات آن، باموجودیت **و رابطهٔ قانون** کلی « رابط » بین‌ابعاد بموجودیت خود در زمان ادامه میدهد .

هریك‌از ذرت‌آن موجود کوچك و «ذره‌ای» خود مانند عالیترین متخصصین آشنابفن میباشند ودراین ذرهٔ بسیارناچیز مانند این است که میلیونها متخصصین و مهندسین عالیمقام وآشنابفن حـاضر وآماده‌جهت تکمیل وتکوین ورشد ونمونطفه می‌باشند، وقانون رابط بین‌ابعاد **نطفـه** بدون کوچکترین لحظه‌ای توقف بوظیفهٔ خودآشنا بوده وابعاد این‌ذره را بیکدیگرتغییروتبدیل‌میدهند .

کیفیت وجودی نطفه بنحوی است که بزرگترین‌مغز متفکر و نابغهٔ جهانی را در دریای بیکران بهت وحیرت سر گردان‌میکند، میلیونها میلیون ذره‌باشهامت ودانش تام بوظیفهٔ خود آشنابوده وهر کدام بنوبهٔ خودمانند بزرگترین مغزمتفکر جهانی‌بانجام وظیفه مشغول میباشند .

فرض‌میکنیم‌ما یعنی‌دوستان‌حاضر‌دراین‌جلسه‌بساط‌خودرا‌جمع کرده وودرداخل **نطفه** به تحقیق‌وتماشا مشغولیم .

درمراحل‌ابتدائی بعدازحجم ذره ویاابعادآن‌یعنی(**طول‌وعرض‌وضخامت**) وجودفضای داخلی ذرات‌بچشم‌میخورد، باتوجه‌باینکه‌ملیاردها ملیارد (ویا اعدادیکه فعلا بآن‌دسترسی نداریم) مرتبه نطفه را بزرگ کرده‌ایم اگر فضای داخلی «نطفه» وجودنداشته باشد (گرچه بسیار کم وناچیز) باشد، تصور این امر ممکن‌نیست که الکترون‌هاویااجزاء متشکلهٔ‌آن بتوانند وظائف خودرا انجام‌دهند لذا آجر اساسی

اولیه(**موجودیت**) نطفه را غیرازطول وعرض وارتفاع **فضا** تشکیل داده‌است .

تمام قوا وافکار وتوجه خودرا بادقت وتعمق لازم روی این جمله متمرکز میسازیم، وجود نطفه‌ای که ماآنرا موجود (حیات دار) و (زنده) ویا (**جاندار**) مینامیم بدون تصور وجودفضا محال وممتنع مینماید لذاامافعلا چهار چیز ویا چهار «بعد» برای موجودیت و وجود ویا (موجود) زنده دردست داریم(**طول و عرض، ضخامت ، فضا**) .

با توجه و تأمل و تعمق کامل به تحقیق خود در موجودیت نطفه ادامه میدهیم .

درداخل نطفه با دوچشمان خودبخوبی شاهد وناظرحرکات ذرات آن میباشیم یعنی درفضای حیاتی موجود « **زندهٔ** » ما یعنی « نطفه » الکترونها که فعلا مورد بحث ما نیست مشغول انجام وظیفه میباشند .

تکمیل وترقی ویا تکامل وتکوین نطفه، **رابطهٔ** مستقیم بافعل وانفعالات ابعاد آن دارد و فعل و انفعالات ابعاد تحت شرایط زمانی و مکانی با **قوانینی که رابط** بین ابعاد این ذره میباشند انجام وظیفه میکنند .

بهرصورت احتیاج به‌تشریح بیشتر نیست« **حرکت** » خودیکی ازآجرهای اساسی بنای موجودیت یك موجود **حیات دار** و زنده میباشد.

بعبارت دیگر، تصور« وجود » موجود « زنده » ویاحیات دار بدون حرکت محال وممتنع است .

با توجه بآنچه یادآور شدیم، ما بچیزی نام (**زنده**) ویا موجود« **جاندار** » اطلاق میکنیم که ذرات آن جانداروزنده ودرحرکت باشند حال آن موجود« **نطفهٔ** » کوچك باشد ویا انسانی بطول دومتر وبوزن ۲۰۰ کیلو گرم، بهرصورت آنچه رایك انسان ۲متری دارد یعنی یکصد هزار ملیارد سلول خود نتیجهٔ تکوین وتکامل یافته ویافعل وانفعالات ذرات اولیهٔ نطفه میباشد ولاغیر .

باتدقیق وتعمق وتأمل لازم بخوبی این مسئله آشکارمیشود که «**حرکت**» نیزخود یکی ازآجرهای اساسی ویاعلت وجود وموجودیت واحد زنده باسم نطفه میباشد لذا

تابزمان حال ما به‌پنج چیز یاپنج «**بعد**» یعنی :

طول‌عرض وارتفاع وحرکت وفضا دسترسی‌یافتیم که‌بدون درنظر گرفتن این آجرهای اساسی ویا وجودآنها تصور موجود زنده‌ای بنام «**نطفه**» ممتنع است.

به‌تحقیقات ومشاهدات‌خود درون«نطفه» ادامه‌میدهیم.

فعلابهست ونیست ویا اصطلاحات و استعارات ویا کلمات دیگر کوچکترین توجهی نداریم.

ازعقل‌سلیم ومغز متفکر سؤال‌میشود ،آیا امکان تصور (**وجود**) ویا**موجودی** «**زنده**»ویا« **جاندار** » بادرنظر گرفتن**موجودیتی که طول‌وعرض‌وارتفاع وفضاو حرکت** دارد بدون نیروممکن است ویامحال ؟

این‌نکته احتیاج به‌توضیح وتشریح ندارد. هرچند فعلامارا بحقیقت وماهیت و واقعیت نیرو و حـرکت دسترسی نیست با وجود این بخوبی‌آشکار است **وجود** (**موجودی**) (زنده) و(جاندار) بادارابودن‌طول‌وعرض وضخامت‌وفضا وحرکت‌بدون نیرومحال وممتنع است .

این‌اشتین-بحث‌بسیارجالب‌توجهی‌است‌و گفتاربسیارساده‌و بسیارعالی، بفرمائید خیلی‌خوب است .

عقل ـ با توجه به نکاتی که قبلا بعرض رسید وجود نیرو برای موجودیت (نطفهٔ)جاندارو«زنده» حتمی‌وضروری است‌لذا میتوان گفت:

نیرو یکی از آجـرهای اساسی بنای موجودیت موجودی بنام(نطفه) و یا جاندار زنده است .

با توجه بـآنچه مختصراً بعرض آقایان رسید مـا کلمهٔ جـاندار و زنـده را بموجودی‌اطلاق‌مینمائیم که‌دارای‌ابعاد **طول وعرض و ارتفاع و فضا وحرکت و نیروباشد** یعنی **شش بعد.**

بنابرآنچه گفته شد ما بـرای موجودی بنام (نطفه) موجودیتی بنام زنده و وجاندارقائلیم، که بظاهرسه‌بعدی دیده میشود ولی‌دراصل‌موجودیت‌وجودآن ازشش بعد وابسته‌ای تشکیل یافته‌است، یعنی‌اجزاء متشکله ویا آجرهای اساسی‌بنای‌عالم

(نطفه) از شش «بعد» گفته شده تشکیل یافته است.

امید است باتوضیحاتیکه بعرض آقایان رسید موضوع روشن شده باشد.

آلان کارداك - باتوجه باین نکته که بحث شما بسیار عالی وقابل توجه است درك آن ازعهدهٔ هیچ مغزمتفکری ساخته نیست.

عقل - اجازه بفرمائید عرایضم خاتمه نیافته است. جناب آقای **کارداك** درك مسئلهٔ مورد بحث مافقط یك وسیله لازم دارد و آن وسیله آمادگی خاص خارج ازهرنوع تقید وتعصبی که مربوط به(**ماومن**)است میباشد.

آنچه راتا بحال متذکر شدیم درگوشهٔ مغز و یاعقل محفوظ داشته به بحث خود ادامه میدهیم.

برای هرعقل سلیم ومغزمتفکر ویاعقل معمولی این نکته مسلم وبدیهی است که(نطفهٔ) اولیه جاندار وزنده بوده است ویاخیر؟

این اشتین - این نکته ازبدیهیات است که نطفهٔ اولیه(جاندار) وزنده بوده است در این موضوع ایرادی نیست لطفاً به بحث خود ادامه بدهید چون دوستان خسته شده‌اند.

عقل - بسیارخوب، این«نطفه» ازکجا آمده است، هست بوده است، ویانیست؟ خودنطفه (زمان مکان) بوده است و یاخیر؟

دراین مورد بدیهی است نطفه ازدو واحد «**نروماده**» **اسپرماتوزوئید واوول** تشکیل شده، لذا آن دوواحد نیز بنوبهٔ خود جاندار و زنده بوده‌اند و جان داشته و موجودبوده‌اند، ازنیست بهست نیامده‌اند ازپدرومادری که زنده بوده ووجودداشته‌اند تشکیل شده است.

آیا آن دو واحد راپدرومادر باشرایط (**زمان مکان**) داشتند ویا آفریده‌اند یعنی«**بود**» ویا «**نبود**» بعبارت دیگر ازنیست آمد ویاخود هست بود؟

این نکته صحیح است که پدیده‌ای بنام «**نمود**» می‌بینیم ولی دراصل وباطن خود کلمهٔ **بودمطلق** بوسعت معنی ومفهوم کلمه است.

باین نحو که دو واحد اسپرماتوزوئید واوول درموجودیت دوانسان نروماده

وجود داشته و بااتحاد آنها نطفه تشکیل یافته است.

حال این موجودیت اسپرماتوزوئید واوول دردوموجود زنده بنام انسان که یکی نرویکی ماده است از کجا وچه عاملی آنرا بوجود آورده است؟

عامل ومعمول وبوجود آوردن و آفریـدن ازنیست بهست تبدیل شدن بازی با کلمات وخـارج ازمفهوم ومعنی است این نکتـه بدیهی ومسلم است کـه دو واحـد اسپرماتوزوئید واوول دروجود دوانسان نروماده وجود داشته و آن دو انسان خود تکامل وتکوین یافتهٔ (نطفهٔ) دیگری بوده‌اند که‌ازدوانسان نرومادهٔ دیگری تشکیل شده بوده است حال چنانچه بهمین نحو بزمانهای گذشته نظر کنیم به‌تواتر وتسلسل پسرازپدر، و پدر،ازپدر بزرگ وبالاخره باجداد وبطول زمانیکه بآغاز آن دسترسی نیست خواهیم رسید.

حال به‌نکته‌ای رسیدیم که درك آن‌ازمرحلهٔ وهم و گمان ویقین خارج است یعنی‌مسئله ماورای مرحلهٔ وهم و گمان ویقین است.

آیا نطفهٔ اولیه ویابفرض موجود «**يك‌سلولی**» وجود داشته‌است که ازتکوین وتکامل وتطور آن ویا«**تبدل انواع**»آن در طول ملیاردها سال انسان بوجود آمده باشد یا خیر؟

این نکته بدیهی ومسلم است که قطعاً موجود يك‌سلولی وجود داشته است.

باتوجه باینکه موجود يك سلولی‌وجود داشته است در(زمان ومکان) وجود داشته است ویاخارج‌ازآن؟ دراین موردنیزبدیهی‌است، که تصور وجود ویاموجودی خارج اززمان ومکان محال وممتنع است چون‌مساوی بانیستی‌است.

دراین مورد نیزاز بدیهیات است کـه آن حیوان يك سلولی (زنده) وجاندار بوده است، لذا آن توضیحاتیکه برای نطفه بعرض آقایان رسید در مورد (حیوان يك سلولی) نسبت بخودش صادق مینماید.

دراینجا با نکته‌ایکه جواب آن آسان‌نمی‌نماید وتقریباً لاینحل‌مانده ودرك آن ماورای **وهم وگمان‌ویقین** است مواجه میشویم.

آن نکته چیست؟

آن نکته مربوط به‌مسئلهٔ **«آغاز»** است .

ما انسانها باموجودیتی که خود وابسته‌ای **شش بعدی** است دارای استعداد و ادراکی میباشیم که بظاهر تقریباً محدود درابعاد سه‌بعدی است .

بعبارت دیگر با وسائل ادراکی که ما فعلا در دسترس داریم قادر بدرك **نمودها** هستیم .

سروکارما باپدیده‌هائیکه بنام «نمود» مینامیم میباشد که ما قادر بادراك آن میباشیم، نمودهامعمولاسه‌بعدی ومحدود ومحصورودارای آغاز وانجام‌ودرمفهوم‌ومعنی آنها«**بود**» و«**نابود**»بطور کلی‌مستتراست. حتی لحظات‌عمرما که زمان **حال** نامیده میشود درواقعیت‌همان **لحظه** خود بخود گذشته ونابود میشود وهمچنین لحظاتیکه آنرا زمان **آینده** مینامیم درلحظهٔ حال موجودیتی‌ندارد یعنی نیست تبدیل بزمان حال میشود یعنی‌ازنیست هست بوجود میآید ویاآفریده میشود.

درصورتیکه این‌نحوهٔ ادراك باحقیقت وواقعیت وماهیت‌زمان که خودبا**مکان عنصرواحدجهانی** رابیك مفهوم ویك معنی تشکیل داده‌اند برابر نیست، این‌نوع ادراك ما راجع بزمان جنبهٔ نمودها را داراست وخود مقارنه‌ای ونسبی است.

چون دربحث جداگانه مشروحاً آنچه را راجع به‌**زمان حقیقی** ومطلق ویا حال جاودانی لازم‌میدانستیم شرح داده‌ایم تکرارآنرا دراین صفحات‌جایز نمیدانیم.

بهرصورت حساب «بود» و«نمود» بنحوی‌است که بهیچوجه من‌الوجوه برای هیچ متفکری قابل حل نیست چون معیاری برای سنجش آن در مقابل نمودها دردست نداریم .

برای ما استدلال ویا قیاس ویاقانون منطق درموردی ممکن است صادق ویا کارگرافتد که درمقابل‌آن مسئلهٔ قابل‌طرح باشد .

عالم وجود ویاعالم هستی فقط یکی است برای درك حقیقت‌آن متوسل‌شدن باستدلال ویاقیاس شایسته نیست، آیا کدام‌جهانی وجوددارد که بتوانیم‌درمقام‌مقایسه مسئله‌ای را طرح کرده و بنحوهٔ استقراء به نتیجه برسیم. مادرمقابل **عالم وجود**

باید **عالم‌ناموجود**، ویادرمقابل **عالم هستی** ، **عالـم نیستی** را درمغزخودبتصور آورده ویامجسم سازیم.

درصورتیکه امکان تصورویا تجسم عالم نیستی(**البته منظورعالم‌وجوداست، نه‌کرۂزمین**) محال وممتنع است .

چنانچه افکار خودمان را در مسیر زمانهائی که مورد بحث ما بود و بالاخره به حیوان یك سلولی رسید روان سازیم، به‌نکتۂ اتکائی نخواهیم رسید .

بعبارت دیگر«**جاودانی**» ویازمان **حال جاودانی** و یا زمان **عقلی** و یا زمان حقیقی غیرقابل اتکاء وغیرقابل تقسیم ونامحدود وشامل کلمۂ ابدیت است .

مااصطلاحاتی‌داریم که فقط مربوط به‌**نمودهـا**است‌واصولاآن اصطلاحات در مورد مسائلی که مربوط به (**بـود مطلق**) جهانی است بکارنمیآید .

اصطلاحاتی که دردسترس ماست مانند مصالح ساختمانی‌است که ماميتوانيم ساختمانی یك ویادوویا یکهزارویادوهزارطبقه باںعاد بفرض مليونها متربسازیم، آیا بااین مصالح ساختمانی مامیتوانیم عالمی را خلق کنیم، یعنی عالـم وجودی همانند عالمی که دارای ملیاردها ملیارد ستارگان است بسازیم ؟

مسلماً خیر .

دراین موردکافی استماافکارخودمان را درکلمات: آغاز وانجـام ، محدود و نامحدود، زمان حال مقارنه‌ای وزمان حال جاودانی، متمرکز سازیم .

درمورد آغازودرك کلمۂ (**آغاز**) .

بدون دردست داشتن انجام ویاآغازهر«**بعد** » تصور هریك بتنهائی ، محال و ممتنع است .

این مسئله نکتۂ حساس مورد بحث ما است .

آغازچیست ؟ انجام چیست ؟ نکتۂ اتکاء کجا است؟ چه‌چیزقابل تقسیم‌است؟ برای روشن شدن مطلب لازم است به گفتارخود ادامه بدهیم .

بادردست داشتن انجام بآسانی ممکن است بآغازدسترسی یافت .

وهم‌چنین بادردست داشتن آغازممکن است بانجام دسترسی‌داشت .

بادردست داشتن حدود ممکن است چیزی قابل تقسیم باشد .

وبا دردست داشتن **«واحد»** ثابت باتوجه بآغازوانجام و حدود ممکن است نکتهٔ اتکائی را بدست آورد .

حال برای اینکه‌ما بتوانیم بآغاز موجودیت **(وجود) «زنده» «جاندار»** دسترسی حاصل کنیم ویاباصطلاح رمزافسانهٔ زندگی‌وحیات را کشف کنیم لازم‌است انجامی را دردست ویادرنظر داشته باشیم .

آیا انجام موجودیت یك موجود **(جاندار)** ویا **زنده کجا است؟**

آیا حدود وثغور(زمان مکان) کجا است ؟

وآیا نکتهٔ اتکائی که مابتوانیم متکی بآن باشیم تابدانوسیله بآغازموجودیت **(وجود)** یك سلولی دسترسی حاصل کنیم کجا است وچه وقت است ؟

چنانچه‌ما بخواهیم‌بآغاز وانجام**«عالم وجود»** یعنی **هست مطلق** ،دسترسی حاصل کنیم فقط یك‌وسیله داریم وآن وسیله ادراك ما است و ادراك ماهم آنچه در دسترس دارد **نمودها** است .

دراین مورد احتیاجی نیست مابااین دروآن در بزنیم فقط کافی است متوجه **زمان حقیقی بشویم** اگرما بتوانیم زمان را درك کنیم کارمان‌تمام است.

من کلیه آقایان حاضر دراین جلسه را درمقابل درك این‌جمله که حضرت **«بودا »** فرموده‌اند دعوت میکنم **« ازگذشته وحال‌وآینده درگذرتا بآن ساحل برسی »**آیا درك مفهوم و دسترسی بحقیقت این‌جمله برای هیچ مغزمتفکر وعقل سلیمی ممکن مینماید ؟

اگرما **(زمان‌گذشته و زمان حال و زمان آینده)**راازوجود و موجودیت خود خارج سازیم چیزی باقی‌نمی‌ماند یعنی **هیچ** .

حال مفهوم ومعنی **«هیچ»** دراین‌مورد چیست ؟**«نیستی»**، **«نیستی چیست؟»** معنی ومفهوم حقیقی وواقعی وماهیت اصلی این کلمه **«هست »** مطلق‌است .

دراین مورد برای کدام عقل سلیم ومغزمتفکری این جمله قابل تجزیه و

تحلیل است که آنچه از نظر مایعنی **نمودها** برابر با **نیستی مطلق** است خود بواقع **هست مطلق** ویابود مطلق می باشد؟

پس نیستی ونابودی ویافناء مطلق یعنی هستی .

بنابر آنچه گفته شد برای دسترسی به « هست مطلق » ویا **بود مطلق** باید «**نمود**» نیست شود چون کلمهٔ **نیستی مطلق** خارج ازمفهوم ومعنی است لذا میتوان گفت «**نمود**» تغییر و تبدیل یافته وتبدیل به «**بودمطلق**» میشود.

بدیهی است «**نمودها**» که آنرا «**ماده**» مینامیم دارای اصالت میباشند بنام «اصالت ماده» و همچنین «**بودها**» که آنرا «**معنی**» مینامیم نیزبنوبهٔ خود دارای اصالت میباشند که آنرا «**اصالت واقعه**» ویاکارمینامیم .

باتغییروتبدیل وجایگزین شدن ابعاد جهانی (بطور نسبی) با یکدیگر اصالت کار و یا واقعه تبدیل باصالت ماده میشود و برعکس.

بعبارت دیگر: مادهٔ قابل رؤیت «جان دار» «بی‌جان» میشود، جان‌دار تبدیل باصالت مادهٔ غیرقابل رؤیت میشود یعنی «روح»دار .

لذا « **بود مطلق** » « **بود** » بوده است وبود، **هست** و«**بود** » میباشد نه ازبین رفته است ونه ازنیست بهست آمده است .

در کیفیت **اصالت مادهٔ قابل رؤیت** قابل ادراک حسی وذهنی بنام **نمودها** است.

در کیفیت «**اصالت کار**» و «**یااصالت واقعه**» غیرقابل ادراک ذهنی و حسی بنام «**بودها**»، قابل رؤیت «**نمود**»، مساوی است با «**جاندار**»، وغیرقابل رؤیت و «**بود** »، مساوی است با «**اصالت ماده**» «**روح**» دار .

لذا روح اصالت مادهٔ غیر قابل رؤیت بصورت « بود مطلق » ، «**جاودانی**» «**ابدیت**» است .

و« **جان** » اصالت ماده **قابل رؤیت** بصورت **نمودها** است، ادراک آن درکادر زمان ذهنی است، درک واقعیت **جان** ویااصالت ماده دراختیاروهم و گمان ویقین ذهنی است وادراک وواقعیت **روح** و یااصالت (بود مطلق) بالاترازوهم و گمان ویقین ذهنی و ادراک آن بعهدهٔ (**عقل**) مطلق است .

(چون راجع به عقل درمجلد دیگراین کتاب به‌تفصیل سخن بمیان آمده‌است تکرارآنرالازم نمیدانیم.)

حال یك نکته در گفتگوی مابدون جواب مانده است «عامل».

تابحال راجع به کلمهٔ« **جاندار** » و«**زنده**»صحبت بود حال باید دید چگونه **نمود به بود** و یاتحت چه حکم ویاتأثیرچه عاملی ماده قابل رؤیت به ماده‌غیر قابل رؤیت ویااصالت کارویا اصالت واقعه تبدیل میشود.

ما عالم وجودرا یك واحد ویك اصالت بحساب آورده‌ایم که حقیقت واصالت آن واحد « زماك » است «**زمان مکان**» بمعنی و مفهوم « **بود مطلق** ، **محدود و نامحصور، غیرالنهایه ، ابدیت وحال جاودانی، بدون تقسیم، بدون آغاز ، بدون انجام، غیرقابل نکتهٔ اتکاء ویاتکیه‌گاهی.**

دراین‌مورد باحساب«علت ومعلول» که مربوط‌به **نمودها است** ویا**عامل و معمول** که آن نیز مربوط به «**نمودها**» است ما سر وکار و توجهی نمیتوانیم داشته باشیم، باتوجه وتأمل بگفتارهای قبلی.

ابعاد جهانی مورد بحث **ماپیوسته‌ای** یکدیگرمیباشند، دراین«پیوسته‌ای» قوانینی وجود دارد که « **رابط**» بین ابعاد جهانی میباشند.

هرچند کلمات‌واصطلاحات **پیوسته‌ای وقوانین و رابط** چندان‌غنی‌نیستند وبرای ادای مطلب ماکافی بنظرنمیآیند ولی چاره‌ای‌نیست، من‌وسیلهٔ‌دیگری غیراز ارائهٔ‌این کلمات در دست ندارم.

بهرصورت ابعاد جهانی که پیوسته‌ای همدیگرمیباشند باقانون وناموس کلی ومطلق جهانی درابدیت با«**بود مطلق**» و« **هست** » مطلق وجود دارند.

کلیه تغیرات وتبدلات اعم ازاصالت ماده غیرقابل رؤیت وماده قابل رؤیت ، مربوط به تغییراتی است که در ابعاد شش گانهٔ جهانی بوجودمیآید.

چگونه این مسئله ویااین نظر قابل درك است ؟

فعلاماmسئله‌رادرموردموجود« **محدود** »ومسئلهٔ‌نسبی‌ومقارنه‌ای‌طرح‌مینمائیم. مابرای دسترسی بواقعیت و حقیقت نسبی هرچیز در بدو امر محتاج به‌این

میباشیم که باجزاء متشکلهٔ آن دسترسی ویاحداقل آشنائی داشته باشیم.

بعبارت دیگر بدون آشنائی و یا دسترسی باجزاء متشکلهٔ شیئی ممکن نیست ماحتی آشنائی بموجودیت آن داشته باشیم.

آنچه که بعرض رسید اظهر من الشمس است و احتیاج بـه توضیح و تشریح بیشتری ندارد.

حال برای درك ویادسترسی ویاحداقل آشنائی به نظر من لازم است قبل از هرچیزمتوجه این امربشویم که بچه‌چیزی میخواهیم دسترسی داشته باشیم.

(زمان مکان).

کدام زمان ـ زمان جاودانی یا ابدیت ویا حال جاودانی.

کدام مکان ـ مکان نامحدود ونامحصور وبی‌نهایت.

برای دسترسی باین‌زمان ومکان لازم است بمصالح اساسی و یا اجزاء متشکلهٔ آن دسترسی ویاحداقل آشنائی داشته باشیم.

مکان ـ (طول‌وعرض و ارتفاع) کدام **طول**؟ «بعدی» که نه دسترسی ونه آشنائی‌به‌آغازوانجام آن داریم وهمچنین است‌عرض وارتفاع.

زمان ـ بطور کلی ما از درك حقیقت زمان ناتوانیم وچنانچه قابل درك باشد جنبهٔ کلی وعمومی ندارد وجنبهٔ‌استثنائی دارد.

ازگذشته وحال و آینده درگذرتابآن ساحل برسی.

ابعاد دیگر«زمان مکان»(نیرو ـ فضا ـ حرکت) آقایان بخوبی متوجه میباشند که ما در درك این سه‌بعد بکلی ناتوانتر ازابعاد جهانی طول وعرض وارتفاع میباشیم.

بطوریکه احساس میکنم دوستان قدری خسته شده‌اند و شاید عزم مراجعت داشته باشند، از این سبب با اجازهٔ دوستان محترم، چند کلمه باختصار بگفتار خود اضافه میکنم.

چون ادراك ذهنی برمبادی حسی‌استواراست ازنظرذهنی‌عین حقیقت‌وواقعیت شناخته میشود. ضمناً بطور کلی ادراك «**نمودهـا**» درانحصاروسائل ادراکی‌است که

معمولا مربوط بموجودات بظاهرسه بعدی است .

ادراك « **نمودها** »معمولا مراحل وهم و گمان ویقین را می‌پیماید .

درصورتیکه ادراك «**بودها**» بالاترازوهم و گمان ویقین‌است، و خارج ازکادر قدرت و توانائی وسائلی است که ماموجودات بظاهر سه بعدی جهت ادراك نمودها دردسترس داریم .

چون‌ادراك ذهنی مقارنه‌ای ویانسبی‌است و معمولا با« **نمودها** » سروکاردارد ودرك «**بودها**» بالاتراز مرحلهٔ وهم و گمان ویقین است بهیچوجه این دوامر یعنی «**بود** » و«**نمود**» قابل مقایسه نیستند، ازاین‌سبب برای ماموجودات بظاهر سه‌بعدی قابل قبول بنظر نمیآیند .

چون وسائل ادراك مابرای درك «**بودها**»کافی نیست ازاین لحاظ موقعیکه مادرمقابل مسائل «بود مطلق» قرارمیگیریم، درمراحل نخست آن مسائل را واهی وبی‌معنی وشاید مطرود بنظرمیآوریم؟

چنانچه قدری درآن مسائل باتأمل کافی تعمق نمائیم ازنظرما، چندش‌آور و اسرارآمیز وحیرت‌انگیزوبهت‌آورمینماید ومانند این است که سخنی از سحر ویا جادوویا علوم خفیه بمیان‌آمده است .

ازاین سبب مالازم دانستیم به‌تشریح این مطلب درقالب‌کلمات دیگری اقدام کنیم شاید بتوانیم نظریهٔ خودرا بنحوی که قابل درك باشد ارائه دهیم .

خلاصهٔ نظریه و سخن ما دراین چند کلمه مستتر است **حقیقت وماهیت و واقعیت اصالت ماده قابل رؤیت بااصالت‌ماده‌غیرقابل‌رؤیت‌یکی‌است .**

هردویك چیزند پنداری که دواست .

اولین و آخرین وسیله‌ای که ممکن است مارا باین حقیقت وواقعیت آشنا سازد دسترسی بحقیقت و ماهیت و واقعیت ماده است .

در این موقع دوستان حاضر در جلسه مشورتی ما در اندیشه های عمیق فرو رفته و با چشمان بهت زده آهسته زمزمه میکردند ، هر دو یك چیزند پنداری که دواست .

پس از گذشت لحظاتی مانند اینکه دوستان ما از دریای حیرت بیرون آمده باشند با روحی شاد و سر افرازپای کوبان ودست افشان با آوائی بلند بطوریکه فلك را بلرزه درآورد دسته‌جمعی گفتند :

آری، هردو یك چیز ند پنداری که دواست .

✿✿✿

دوستان‌ما رفتند وماتنهاماندیم .

من و فهم بحالت وجد و شعف غیر قابـل وصفی درآمده و چنـان در اعماق اندیشه‌های خود غرق شده‌ایـم که بیرون آمـدن از آنحالت بآسانی ممکن بنظر نمی‌آید .

آوای فرح انگیزدوستان‌ما بـا آهنگ دلنشینی‌درفضای بیکران طنین‌انداز شده ، عجب! مانند این است که سلولهای اندام «من» با صدای دوستان هم‌آهنگ شده ویکصدا میگویند:

هردو یك چیز ند پنداری که دواست

پس ازلحظاتی من وفهم بحال عادی درآمده وباطراف جنگل به‌سیروسیاحت مشغول شدیم.

موجودات جنگل مانند اینکه مهمان محترمی‌بآنها وارد شده باشد باوجد و شعف ومهربانی‌خاص ازمن وفهم استقبال‌می کردند.

موجودات جنگل‌بااحترام خاص مقدم ماراگرامی داشته، هدیه‌های‌فراوانی که عموماً کتاب بود بما تقدیم داشتند، من وفهم هدیه‌را گرفته اظهارتشکر نمودیم.

حیوانات جنگلی‌اطراف ماراإحاطه نموده‌ابرازاحساسات می کردند.

فهم - باغرور فراوانی که ازواکنش ابراز احساسات شدید در اوبوجودآمده بود، مانند انسانهای موفق وکامیاب که برخرمرادسوارند بادی درغبغب انداخت و پس‌ازاظهارتشکر گفت :

دوستان، ما چون مسافرت زیادی نموده‌ایم و زیاد وقت نداریم اگر فرمایشی دارید میتوانیدبه یکی ازهمجنسان خودوکالت دهید که اوبنمایندگی ازطرف شما هرسخنی دارد بگوید.

شیر – با غرشی که طنین صدای او جنگل را بلرزه درآورد ادای احترام نموده گفت:

سلام بر عقل و سلام برفهم، دوستان عزیز، من بنمایندگی حیوانات سخن میگویم.

من وفهم ازهیبت شیر وصدای غرش او چنان ترسناك شده بودیم که نزدیك بود قالب تهی کنیم، فهم فراررا برقرار ترجیح داده، با عجله ببالای درخت نارگیل رفت.

شیر- جناب آقای فهم بچه علت محفل مارا ترك نموده ببالای درخت نارگیل صعودفرمودید؟

فهم- درحالیکه‌رنگ رخساره‌اش پریده‌بوود بشدت میلرزیدبالکنت‌زبان گفت من‌ازشما میترسم!

شیر – بچه علت ازمن میترسید من هم مانند شما یکی ازموجودات طبیعت هستم.

فهم – شما حیوان درنده و فرمانروای جنگل و اگر جسارتی نباشد وحشی هستید.

شیر- اینکه میفرمائید من‌حیوان هستم‌صحیح است ودراین مورد بحثی‌نیست ولی‌مقصودشمارا ازکلمهٔ، وحشی‌ودرنده درك نکردم!

فهم – این مسئله بدیهی است که شما حیوانات جنگلی وحشی هستید و زندگی شمابامبادی تدین وتمدن سروکاری ندارد‌وچون شماحیوانات‌را می کشیدو میخورید درنده هستید.

شیر- معذرت میخواهم، مانند این‌است که کم‌لطفی‌فرمودید.

فهم -آنچه گفتم عین‌حقیقت وواقعیت‌است.

شیر ـ کجای گفتهٔ شما عین حقیقت وواقعیت است ازمن چه وحشی گریهائی دیده‌اید ؟

فهم ـ شمافرمانروای کل جنگل میباشید وخوراك شماحیوانات جنگل است.

شیر ـ باصدای قهقهه‌ای که طنین آن جنگل‌رابلرزه درآورده‌بود گفت:

ازاین سبب مرادرنده ووحشی میدانید که حیوانات‌را شکار کرده و از گوشت آنها ارتزاق می کنم؟

اگراین مسئله خوددلیل درندگی ووحشی بودن است دراین مورد شما انسانها گوی سبقت‌راازمن ربوده‌اید!

من بااین هیئت و هیبت ازنظرتنازع بقاء وبرای ارضاء غریزهٔ گرسنگی، که خودازنیازمندیهای اولیهٔ صحنهٔ نبردمرگ وزندگی‌است مجبورم گوشتخوار باشم، دراین موردچنانچه اعتراضی داشته باشید، آن اعتراض بطبیعت وارد است که مرا گوشتخوار آفریده است، من دراین مورد بی‌تقصیرم چون‌ازمشروعترین حق حیات خوداستفاده می کنم!

وانگهی مگرشما گوشتخوارنیستید؟ اگرجسارتی نباشد، مروت و انصاف در فرهنگ لغت شما خارج از مفهوم ومعنی است. طی‌قرون متمادی، چرندگان و خزندگان ودرندگان حتی‌ماهیان دریا ازجوروستم شماانسانها شکوه و فغان داشته ودارند، فریادآنها ازظلم‌وستم شماانسانها گوش فلك‌را کر کرده‌است، گرچه فلك‌از بنیاد گوش‌شنوائی برای‌ما نداشت!

ازبی مروتی وبی‌انصافی‌شما همین بس، که پرندگان زیبا مانندکبوتران و کبك وتیهو خوراك‌سران وسروران شمااست، حتی‌شما از کشتن وخوردن گنجشك چندگرمی اباء ندارید.

در متمدن ترین کشورهای جهان نیز از خوردن، مار و سوسمار و ملخ و خرچنگ وغورباغه وامثال آنها امتناعی‌ندارند.

گذشته ازاین، چندی پیش در روزنامه‌ها خواندم مردمان کشور کنگو در

جنوب افریقا دوستان و آشنایان خودرا زنده زنده کباب کرده بامیل واشتهای فراوان میخورند ؟

فهم ـ آقای شیردراین موردبیراهه میروید، آنهاهم مانند شما وحشی هستند.

شیر ـ تقاضا دارم تحمل بفرمائید جواب شما در مورد کلمهٔ **«وحشی»** بجا مانده است، درادامهٔ سخنم بآن جواب خواهم گفت دراین مورد نیزشمارا بی‌نصیب نخواهم گذاشت .

درعصر حاضر، تمدن وتدین بهترین وعالی‌ترین وسیلهٔ آسایش وراحتی‌رابرای شمافراهم آورده است .

ولی افسوس ، شما بجـای اینکه ازاین راه ووسائل بنحو احسن برخوردار شوید ، بعکس بنحوی رفتارمی کنید که بزرگترین دشمنان شما، ازاقدام بـآن در برابرشما ناتوانند.

بعبارت دیگر میتوان گفت بزرگترین وخطرناکترین دشمن شما، خودشما وافکارشمااست.

آری سخن‌ازمردمان کنگووحشی بودن آنها بمیان‌بود.

من‌باصراحت تام لازم است خدمت‌آقایان عقل وفهم‌بگویم، که درعصرحاضر متمدن‌ترین افراد کرهٔ زمین درموردخونخواری ازوحشی‌ترین‌حیوانات جنگل و انسانهای باصطلاح‌شما وحشی گوی سبقت‌را ربوده‌اند.

چنانچه شما انسانها درتفسیر معنی کلمات رعایت انصاف‌را بنمائید و درمعنی ومفهوم خونخواری وآدمخواری کمی تأمل وتعمق بفرمائید بداهت عرایض‌من بر شماآشکارخواهد شد.

فهم ـ آقای شیرمانند این‌است که بیراهه میروید وسخن‌بگزاف میگوئید .

شیر- باتقدیم عرض‌معذرت، شماانسانهاعموماً باصبروتحمل‌سروکاری ندارید، اگراجازه نمیدهید عرضی‌ندارم، شمارابسلامت.

عقل ـ خیر ،آقای شیرهرچه‌را دردل دارید بگوئید من خودبخوبی بگفتار شما توجه دارم .

شیر- پس از اظهار تشکر از عقل بسخنان خود ادامه میدهد:

بطوری که می گویند کرهٔ زمین از پنج قاره تشکیل شده‌است که یکی از قاره های آن بنام قارهٔ اروپا نامیده میشود، اگر ممکن است از شما تقاضا کنم باشکیبائی به این مسئله توجه بفرمائید، که طی چند قرن گذشته، کشورهای این قارهٔ کوچك، بنـام تمدن ویا تدین، ویا کمك بانسانها، ویا همنوعان چه اعمال ناروائی که بامردمـان جهان ننموده‌اند.

چنانچه تاریخ مستملکه و یا استعمار ویا مسئلهٔ کشورهای مشترك المنافع را بادقت تام وتأمل کافی موردبررسی قراردهید بخوبی باین نکته آشنا خواهید شد که مفهوم ومعنی خونخواری چیست ؟ و چگونه مردمان این قاره مانند زالو بر پیکر کشورهای جهان افتاده و خون آنهارا میمکند، وعجب تر آنکه بهر اندازه که بیشتر خون میمکند خون آشام‌تر می گردند.

شیر به بیانات خودچنین ادامه میدهد:

دوستان من عقل وفهم، مانند این‌است که از گفتارمن کدورتی حـاصل‌شد ، معذرت می‌خواهم ، حقایق‌را بی‌پرده باید گفت گرچه بزعم شما نامطلوب وناخوش آیند باشد.

عقل - متوجه هستیم، کدورتی حـاصل نشد، مـا دراعماق اندیشه‌های خود سر گردانیم تقاضادارم بگفتارخودادامه‌دهید، و آنچه‌را دردل‌داریدبدون رودربایستی و بی‌پرده بفرمائید متشکریم.

شیر- گرچه گفتارمن ملالت آور است وشاید از نظرفهم خوش آیند نباشد ولی با کمال احترام بعرض آقایان میرسانم آنچه‌را که می گویم ذکر حقیقت‌است، خواه بعرایض من حیوان وحشی و درنده توجهی مبذول داشته باشید و یا نه ، برای من علی‌السویه است.

بااینکه گفتارمن باعث ملالت خاطرشماشد، معذلك دراین مورد نوید خوبی بشمامیدهم، این‌وضع‌درجهان بطور کلی پایدارنخواهد ماندودیری نخواهدپائید که

پایان نمایشنامه‌ای که‌سرنوشت ملیاردها انسان درکادر وچهاردیواری آن زندانی‌است اعلام‌میشود.

عقل- آقای شیر ممکن‌است بفرمائید، پایان‌این‌نمایشنامه چه‌وقت‌است.

شیر- تاریخ دقیق آنرا نمیتوانم بگویم ولی درحدودپانزده سال یعنی بعداز پانزده‌سال دیگر، بطوری که رفقااشاره می کنند نظرآنهااین‌است که حداکثر بیست سال‌یعنی‌مابین پانزده وبیست‌سال!

عقل- آقای شیر باوجوداسلحهٔ خطرناك، بمب‌های اتمی‌وهیدرژنی اگرطبیعت بخواهد پایان این‌نمایشنامه‌را اعلام کند، دیگرانسانی در کرهٔ زمین وجودنخواهد داشت که شاهد وناظرپایان آن نمایشنامه‌باشد.

شیر- خیردوستان، برعکس تصور شما، درجنگ سوم اسلحه اتمی وهیدرژنی بکاربرده نمیشود.

استعمال و یا بکار بردن اسلحه اتمی و هیدرژنی توسط کشورهای درجه یك دنیاتحریم خواهدشد ومطمئن باشید درجنگ سوم‌جهانی این‌تحریم مانند جنگهای میکربی‌محترم خواهد ماند.

فهم - اگرجنگهای اتمی وهیدرژنی تحریم شود، جنگ سالهای سال ادامه خواهد داشت وملیونها ملیون، شایدچندین‌برابرجنگ دوم‌جهانی انسانها بدیارعدم رهسپارشوند.

شیر- آقای فهم‌معذرت میخواهم دراین‌مواردباید سخن کوتاه وتاحدی درپرده گفته‌شود، باصطلاح عاقلان‌را اشاره‌ای.

عقل - باتقدیم غرض معذرت‌چنانچه ممکن‌است ازشماتقاضا کنم دراین‌مورد کمی بیشترتوضیح بدهید.

فهم - ای عقل، نام محترم وبزرگوارتوبماهیت وجودی‌توودرنفس مفهوم و معنی‌این کلمه‌مستتراست، چراسخن‌بگزاف‌میگوئی، ماننداین‌است که‌هوای‌جنگل بمزاج‌توسازگارنیست وحال‌توراازاعتدال خارج‌نموده‌است سخن کوتاه، مانداین است که‌اختلالی‌درسلامت‌توپیدا شده‌است.

عقل- مجدداً نسبت دیوانگی بمن میدهی! بچه علت؟

فهم - این اراجیف چیست که این حیوان وحشی بسرهم میبافد. عجب تر اینکه توهم با کمال احترام توضیح بیشتری میخواهی، این حیوان است وهواهم گرم، دراین مورد بدیهی است درنتیجهٔ گرمای زیاد این حیوان هذیان میگوید.

شیر- دوست عزیز آقای فهم، دراین موردصد درصد حق باشماست، من گفتار شمارا دراین مورد بخصوص تأیید می کنم ، آنچه عرض کردم فضولی بود، چون حس کردم شماوعقل درنتیجهٔ ادامهٔ مسافرت خسته شده اید، خواستم شوخی کوچکی بنمایم، و گرنه این فضولیها بمن مربوط نیست و لازم است آنرا هذیان نامید ، ولی جواب ویاتشخیص ویا تعیین واقعیت ویابطلان عرایض من که بنام هذیان می نامید بعهدهٔ زمان است!

عقل- آقای شیر اظهارات شما بسیار پسندیده است دراین مواردنمیتوان بگفتهٔ کسی متکی شد، چون صحت وسقم این هذیانها بعهدهٔ زمان است نه من وفهم!

حال اگر ممکن است ازشماتقاضا کنم کمی باین هذیانها اضافه کنید، بعبارت دیگر بهذیان گفتن خودادامه بدهید.

شیر- آقای عقل چون شمارا بواقع آماده حس میکنم بهذیان خودادامه میدهم، شیر بگفتارخود چنین ادامه داد:

بطوری که بعرض رسید درجنگ جهانی سوم استعمال اسلحه اتمی وهیدرژنی تحریم میشود واین تحریم مطلقاً محترم شمرده خواهد شد .

واما راجع به سلاح هائیکه در جنگ سوم از طرف دول متخاصم بکار برده میشود، شایسته تر آنست که دراین مورد سکوت اختیار کنم، چون گفتارمن مافوق هذیان گوئی خواهد شد .

عقل - خیر، هرچه را میخواهید بگوئید ، گرچه از نظرمن وفهم مافوق هذیان گوئی باشد .

شیر - بسیارخوب اطاعت میشود، سلاح هائیکه درجنگ سوم جهانی بکاربرده میشود، اسلحهٔ اتمی و هیدرژنی و یا سلاح هائیکه در جنگ دوم بکاربرده شد و یا

سلاح‌هائیکه امروز بنام آنها آشنائی دارند نیست، و سلاح‌های دیگری است .

فهم ــ آقای شیرمعذرت میخواهم فرمایش‌شما ازسرحد هذیان خارج شد !

عقل ــ فضولی موقوف، بگذارسخن بگوید، مجبورنیستی بسخنان آقای شیر گوش بدهی اگرخیلی ناراحتی بروودرجنگل گردش کن من بتنهائی بسخنان او گوش میدهم، آقای‌شیر بفرمائید، بطورکلی همسفرمن فضول تشریف دارند .

شیر ــ اطاعت میشود، من بدستورشما بسخنان خود ادامه میدهم :

من چگونه میتوانم درمورد سلاح‌هائیکه بکاربرده میشود توضیحاتی بدهم، فقط میتوانم دراین مورد باشاراتی قناعت کنم .

عقل ــ همان اشارات جزئی برای من کافی است لطفاً تقاضادارم بگفتارخود ادامه دهید .

شیر ــ مسئله‌ایکه دراین مورد بطور کلی گفتارش لازم مینماید، چندین نکته است که بآنها سربسته اشاره میکنم .

۱) سلاح‌هائیکه بکار برده میشود اسلحه جدیدی است که در زمان حاضر باختراع آن‌تاحدی‌دست یافته‌اند،حساب لشگر کشی‌واین‌قبیل مسائل‌درمیان‌نیست، بدون اینکه احتیاج به نیروی انسانی داشته باشند و بدون‌اینکه سربازی در کشور متخاصم پیاده شود میتوانند کشورهارا بآسانی فتح کنند.

عقل ــ آقای شیر کدام دولت‌ها دنیا را فتح میکنند .

شیر ــ فقط یك دولت وآن دولت کمونیستی چین میباشد !

فهم ــ یعنی میفرمائید دنیای ما کمونیست میشود ؟

شیر ــ شما که حرفهای مرا هذیان و مافوق هذیان و چرت‌حساب میکنید چرا وبچه علت سؤال میکنید؟

عقل ــ ازشما تقاضا دارم فقط بعرایض من توجه بفرمائید، اتفاقاً فهم بااین نفهمی سؤال خوبی کرده است ، لطفاً اگرممکن‌است جواب آنرابرای من بگوئید.

شیر ــ من خود متوجه این مسئله بودم تقاضا دارم سؤال نفرمائید بگذارید بسخنان خود ادامه بدهم .

درموضوع رژیم ویاقوانینی که درعصر حاضرحاکم برسرنوشت انسانهااست باید گفت :

کلیه قوانین اعم از سرمایه‌داری و یا کمونیستی بطور کلی پس‌ازبیست سال تعدیل وتبدیل بقوانین دیگری خواهد شد نمیتوان گفت آن قوانین ازپایه و مایهٔ سرمایه‌داری ویا کمونیستی تشکیل یافته‌است، چون هردورژیم ویاقوانینی که حاکم بر این دو رژیم است تعدیل خواهد شد بنحویکه میتوان گفت آن قوانین بهتر از قوانینی است که درزمان حال حاکم برسرنوشت دوملیارد ونهصد ملیون افراد کرهٔ زمین میباشد .

ازطرفی آنچه درزمان حال (البته‌منظورمن اززمان حال ذهنی) یافعلی استو اسمی از آن بنام تمدن ویاتدین بمیان است ازوضع فعلی خارج و بصورت دیگری در میآید !

۲) کشور پهناورچین کمونیست برندهٔ این صحنهٔ بازی شطرنج است، خواه درزمان حال شما قبول کنید ویانکنید دورهٔ تحول این کشور در عصرحاضر شروع شده است !

ترقی وپیشرفت کشور کمونیستی چین تاچندسال دیگر (زیاد طول نخواهد کشید) بدرجه‌ای میرسد که چشم جهان را خیره می‌سازد ، این تحول بدرجه‌ای خواهدرسید که پس‌ازپانزده سال دیگر کشورهای درجهٔیك فعلی درمقابل آن کشور درجهٔ **دو** بشمار میروند وفقط در کرهٔ زمین یك کشوردرجهٔ یك وبیك نام فقط کشور چین خواهدبود!

کشورچین ملی‌فعلی‌هم ضمیمهٔ آن خواهد شد ، بدون اینکه جنگ عمومی بپا شود ، چین کمونیست تمام کشور های اطراف خود را بزیر سلطهٔ خود خواهد کشید . بطوریکه از ترس جنگ سوم جهانی کشورهای درجهٔ یك فعلی جرأت هیچگونه اقدامی نخواهند داشت .

این نکته را خوب بیاد داشته باشید بهیچوجه من‌الوجوه سران کشور اتحاد جماهیرشوروی درسالهای آینده‌نمیتوانند درکارهای این کشور دخالت کنند، خلاصه

درسالهای آینده‌سران کشورچین کمونیست برای سران کشوراتحاد جماهیرشوروی کوچکترین اهمیتی قائل نخواهند بود .

۳) واما راجع به سلاحها ، درزمان حال چین کمونیست دارای پروژه‌هائی است وهم‌چنین دارای نوابغ ودانشمندانی که بی‌سروصدا وباآسودگی خاطرودوراز جنجال های جنگ سرد فعلی مشغول تهیهٔ نقشه‌های خود میباشند و دراین راه موفقیت‌هائی هم درحال حاضرتاحدی بدست آورده‌اند ولی بالاخره صددرصد موفق خواهند شد . این نکته راهم‌لازم است اضافه کنم که برخلاف تصورجهانیان درزمان حال باسراراتمی هم بخوبی واقف میباشند .

درعصرحاضرسران کشور کمونیست چین‌حتی‌درقلب وروح‌خود، خودرامالك جهان‌میدانند بنحوی که پروژه‌هائی برای ادارهٔ جهان تهیه‌میکنند .

این نکته بنوبهٔ خود درخوردقت وجالب توجه است، که درمکتب ویاایده و یا اندیشه های سران کشور کمونیستی چین حساب سروری و آقائی و حکومت برجهان‌نیست، بلکه درآن سرزمین‌ایده‌ئولوژیست‌هائی وجوددارند که بفکروحدت جهانی میباشند ؟

بعبارت دیگرآنها دراندیشه هستند که بطور کلی وضع جهان را از وضعیت فعلی خارج سازند .

بطور کلی مایهٔ نظرات آنها وحدت جهانی است،وازکادر(ما ومنی) خارج‌است واین مسئله خود کلید رمزموفقیت آنها است .

٤)مسئلهٔ دیگری که‌نا گفته نباید گذاردبطور کلی‌سیستم زندگانی بشردرسال ۲۰۰۰ میلادی است که لازم است دربارهٔ آن کتابی جداگانه برشتهٔ تحریر درآورد. حال من فقط باختصارقناعت ورزیده و کلمات چندی‌را بطوراشاره وسربسته عرض میکنم :

سیستم زندگانی وامورحیاتی بشربطور کلی دگرگون خواهد شد . زندگی درسال «۲۰۰۰ میلادی» بنحوی خواهدبود که سیستم‌زندگی وادارهٔ امور زندگانی فعلی‌بشردرمقابل آن بمسخره بیشترشبیه است .

خلاصه این ادا و اطوار که در زمان حاضر حاکم بر زندگانی بشراست از جهان رخت برخواهد بست.

تزیینات امروزی برای موزه‌ها وتشریفات امروزبرای نمایشنامه‌های کمدی وازنظری تراژدی، والبسه ونشانها ومدالها والقاب وعناوین‌وسیلهٔ تفریح و مسخرهٔ مردمی است که درسال ۲۰۰۰ میلادی روی زمین زندگی میکنند.

سیستم‌مخابرات وارتباطات بکلی‌عوض میشود، انسانها از کلیهٔ مواهب‌طبیعی وثروت‌های زیرزمینی بنحومطلوبی برخوردار میشوند، فاصلهٔ طبقاتی بسیار کم و ناچیز میشود.

فاصله‌ها ومسافت‌ها معنی ومفهوم امروزی خودرا ازدست میدهند، باین‌نحو که همانطوریکه درزمان حال شما دریك روزمیتوانید کوچه و خیابانهای شهری را بازدید کنید، دریکروزمیتوانید شهرهاو کشورهای‌جهان‌را ازقطب‌شمال‌به‌قطب‌جنوب وازاین قاره بآن قاره دیدن کنید.

سیستم ونحوهٔ زندگی وهمچنین‌مفهوم ومعنی‌زندگی بطور کلی عوض‌خواهد شد، اعم ازمعاشرت‌ها ویاتشریفات ویاخوراك ویا پوشاك ویاهرچیزی که مربوط به زندگانی روزمرهٔ امروزجهانیان است.

وسائل تفریح ویا وسائل زندگی امروزی مانند رادیووتلویزیون در مقابل اختراعات و اکتشافات آینده مانند بازیچهٔ بچه‌ها است در داخل شهرها خطوط و ایستگاههای هوائی‌درست میشود.

بهمان نحو که امروز ترن‌های برقی در میان خیابانهای اروپا رفت وآمد میکنند درسال ۲۰۰۰ این ترن‌ها باسیستم‌های مخصوصی درهوا حرکت میکنند.

درنتیجه تغییرسیستم زندگانی عمرانسانها افزایش می‌یابد، این‌مسئله‌دروهلهٔ نخست مربوط بطرزتغذیه و نوع و سیستم آن میباشد که از وضعیت فعلی بکلی خارج میشود.

با استفاده‌هائیکه ازنیروی اتمی میشود میتوان باطرزتغذیهٔ مخصوصی برشد پرندگان افزود بعنوان مثال‌بوسائلی جوجهٔ یکروزهٔ مرغ را میتوان قابل‌خوردن

کرد. وباهمان وسائل طیوررا بزرگ کرد بطوریکه مرغ وخروس امروز درمقابل مرغ وخروس سال ۲۰۰۰ میلادی باندازهٔ جوجه باشد.

سیستم زراعت و فلاحت تغییر خواهد کرد، بیابانها به دشت و دمن تبدیل خواهد شد.

بدلخواه خود میتوان آب وهوای سرزمینی را تغییرداد، زمستان را تابستان وپائیزرا بهار نمود، درهرزمانی میتوان بارانهای مصنوعی بوجود آورد.

وسائل نقلیهٔ امروزی اعم ازهواپیماوجت ویاترن واتومبیل وغیره درمقابل وسائل نقلیه سال ۲۰۰۰ مانند عروسك بچه ها میماند.

بشر بجای استفاده ازسطح زمین ازبالا و زیر زمین بخوبی استفاده خواهد کرد، شهرهای زیرزمینی درمدت ۲۴ ساعت مانند روز روشن و کلیهٔ وسائل زندگی درآنجا آماده خواهد بود.

خود خوری وعصبانیت- مداهنه- تملق- چاپلوسی- جاسوسی- حرص- طمع- بدخواهی- کینه-دشمنی وامراض روانی که ازواکنش سیستم زندگانی امروزی درمیان افراد انسان حکمفرماست، رخت برمی‌بندد.

مفهوم ومعنی کلمات تدین و تمدن، صد درصد ازکادر مفهوم ومعنی امروزی خارج خواهد شد.

کلیه قوانین عوض خواهد شد، تبعیضات، اختلاف مسلکی، مذهبی، نژادی تقریباً از بین خواهد رفت، خلاصهٔ کلام مفهوم ومعنی زندگانی بمعنی زمان حال عوض خواهد شد.

فهم ـ جناب آقای شیر اگر جسارت نباشد عرضی دارم، آیااجازه میفرمائید؟

شیر ـ بفرمائید آقای فهم، مجدداً مثل این است که میخواهید پارازیت بیاندازید.

فهم - خیر پارازیت نیست حرف حسابی دارم ولی باید اجازه بدهید.

شیر- بفرمائید برای استماع فرمایشات شما آماده‌ام.

فهم - این کنفرانسی که شمابرای من وحیوانات وعقل میدهید بهتر بود، تشریف

می‌بردید به تیمارستان وبرای دیوانگان کنفرانس‌میدادید !

شیر - ازشما بیش‌ازاین نمیشود توقع داشت کسیکه به دوست و همسفرخود نسبت‌جنون میدهد به حیوان‌درنده ووحشی‌مانند من‌لازم‌است عنوان ولقب قهرمان دیوانگان را بدهد .

فهم - چه زیبا سخن‌میگوئید ، مانند‌این‌است که آنچه را من‌دردل دارم شما برزبان جاری میسازید .

شیر- جواب شما وامثال شماها بعهدهٔ زمان است ونه بعهدهٔ من، دراین‌مورد لازم‌است آنچه را ازدرك آن عاجزوناتوان هستید نسبت هذیان وجنون بآن بدهید، اگربواقع از درك گفتار من ناتوان باشید وباتکیه به وهمیات وخرافات بخواهید گفتار مرا قبول کنید ، آن نسبتی که بمن دادید لازم‌است بعنوان ونام خود اضافه کنید !

شیر بگفتارخود ادامه میدهد. آنچه که‌بعرض‌رسید، گرچه برای‌شما قابل‌درك وقبول‌نباشد اقلاوسیلهٔ تفریح شمارا فراهم‌نموده‌است .

فهم- دراین‌مورد حق‌باشما است، ماهم‌درزندگانی دلقك‌هائی داریم این‌را نیز بآن‌حساب میگذاریم .

شیر- چون تکبروتشخص وحساب (ماومنی) وعشق بخود وتکیه بمعلومات‌و اطلاعات ومحفوظات شما چشم واقع‌بین وحقیقت جوی‌شمارا بسته است،لازم است بعرایض‌خودم کلمات چندی‌را اضافه کنم .

عقل - ممکن‌است ازشماسؤالی بنمایم .

شیر- بفرمائید باکمال میل‌حاضرم .

عقل- بنابگفتهٔ شما جنگ جهانی‌سوم بعداز پانزده سال دیگرشروع خواهد شد، بنابراین‌تاپانزده سال‌دیگر غیرممکن‌است‌جنگ بشود؟

شیر - در این مدت بارها جهان بپرتگاه جنگ نزدیك میشود ، بطوریکه ناظران سیاسی‌وقوع جنگ را حتمی الوقوع تصور خواهند کرد ، ولی بعقیدهٔ من

اختیار جنگ وصلح بدست انسانها نیست، گردانندهٔ این صحنه نیروئی دیگری است که فعلا مورد بحث نیست .

واما جنگ‌های محلی و انقلابات و تغییرات و تحولات زیادی در این مدت رخ خواهد داد که درسرنوشت جمعی ملت‌ها بی‌تأثیر نخواهد بود .

گذشته ازاین تا آخراین قرن عالیترین دورهٔ تحول بعضی از کشورها ودورهٔ انحطاط برخی از کشورهای دیگر خواهدبود، یکی از آن کشورها انگلستان میباشد که آهسته آهسته بدون آنکه خوداو یا دولتهای دیگر متوجه باشند بسوی انحطاط رفته ودر جرگهٔ کشورهای درجهٔ دوم دنیا درخواهد آمد .

بطوریکه احساس میکنم آقای فهم بی میل نیستندازاین مقوله لب بر بسته وباصطلاح خفقان بگیرم وزمین ادب را بوسیده مرخص شوم.

فهم - آری آقای شیر درمغزما آنقدر حوادث و وقایع گوناگون که نتیجهٔ این مسافرت است رژه میروند که دیگر گنجایش سخنان شمارا ندارد .

عقل- آقای شیر ممکن است دوستانه ازشما تقاضائی بنمایم، آیاممکن است دراین مورد برای کمك وراحتی من فهم‌را بخورید ومرا ازشراین دوست و همسفر فضول و ناراحت نجات دهید ؟

شیر - احتیاجی نیست من اورا بخورم ، اندیشه‌های اومثل خوره درهر لحظه اورا میخورد .

فهم با صدای قهقههٔ تمسخر آمیزی گفت عجب من خودم خودم را میخورم؟ !

شیر- بله جناب فهم، که خودرا بناصواب فهم کل عالم‌وجود میدانید روی‌سخن با شما است، حدا کثرعمرشما یکصد سال بیش نیست ولی غم وغصهٔ یکصدهزارسال‌را دراین مدت میخورید .

درنتیجه افکارپریشان وناراحتی‌های درونی وعقده ها وخودخوریها واکنش آنها مانند سرطان تااعماق روح شما ریشه دوانیده وهر لحظه روح شمارا می خورد.

شیر- بگفتارخود چنین ادامه میدهد:

آقای فهم ؛ مانند این است که بی‌میل نیستید بگفتار خود بنحویکه قبلا شروع کرده بودم ادامه دهم آیا این‌طور است ؟

فهم ــ حال که ما گرفتار زبان درازی شما شده ایم هرچه در دل دارید بگوئید .

شیر ـ من سخنی کوتاه ومختصر خواهم گفت و از خدمت آقایان مرخص خواهم‌شد .

عقل ـ آقای شیر با کمال میل برای استماع فرمایش شما حاضرم هرچه‌را دردل دارید با آزادی کامل وفراغ خاطر بگوئید .

دراین‌موقع ازطرف حیوانات جنگل نسبت بعقل ابراز احساسات شدید شد .

شیر ـ پس ازاظهار تشکر ازعقل بگفتار خود ادامه میدهد :

من‌شماانسانها، مخصوصاً انسانهای متشخص ومتعین ومتملق را بدبختترین و بی‌چاره‌ترین ودرمانده‌ترین موجودات عالم‌میدانم .

فهم ــ بافریاد گوش خراشی گفت : خاموش! چرا توهین میکنی؟

شیر ـ آقای فهم کمی تأمل بفرمائید، هرناسزائی که بمن بگوئید تحمل خواهم کرد، شما دقایقی چند بیشترمهمان مانیستید، بهتر آنست که ازسرزمین مادست‌خالی نروید وتحفه‌ای را بهمراه ببرید.

فهم ـ عجب ، عجب تحفه‌ای ! بسیار خوب آقای شیر بفرمائید .

شیر ـ اعمالی که انسان ها انجام میدهند ونحوهٔ تفکرواندیشهٔ آنان بنحوی است که من‌ازتشریح آن شرم دارم ، کبر ـ غرور ـ طمع ـ شهوت ـ بخل ـ حسد ـ حرام ـ غیبت ـ خشم ـ غضب ــ کینه و دشمنی و خودپرستی وخودخواهی و خودبینی وخود خوری چنان فرمانروای‌مطلق‌وجود شما است که جهان باین زیبائی را در نظر شما بجهنم تبدیل کرده است .

این‌مسائل‌چنان روح شمارا تیره وتاریك کرده است که چشم‌واقع بین‌شما از دیدن خوشیها وعشق‌ها وزیبائی‌ها کوراست .

شما بادارابودن عالیترین زندگی‌وبهترین وسائل چنان دراعماق اندیشه‌های

پریشان خود فرو میروید که انگار مالك کون و مکان هستید و درهر لحظه جهان ویا کون ومکان شما بباد فنا رفته است .

آیا غیرازخاطر آسوده مفهوم و معنی خوشوقتی را درچه‌چیز میتوان یافت ؟ آیا مسئول ایجاد پریشانی و دغدغهٔ خاطر، و جهان باین زیبائی را بجهنمی تبدیل نمودن غیرازخود شما چه عاملی میتواند باشد ؟

درسرلوحهٔ سعادت، شعارمقدس و گرانبهائی باکلمات زرین نوشته شده است که هیچ عقل سلیم ومغزمتفکری نمیتواند ارزش واقعی آن راتعیین کندآن شعارمقدس و گرانبها خوشبینی است که خود محصول وپدیدهٔ امید است آری‌امید، این کلمهٔ چهارحرفی دارای جهانی مفهوم ومعنی است !

فهم ـ چه بسیارازمفهوم ومعنی کلمات سخن‌میگوئید وازمحصول وپدیده‌ها، آیا خود شما میدانید بواقع امید چیست ، وامید گرانبهای شمارا از کدام دکان سبزی فروشی میتوان خریداری نمود .

شیر ـ آری من‌بخوبی‌میدانم‌ولی‌باشرمساری بایدعرض کنم‌شمااشرف‌مخلوقات و گل سرسبدآفرینش نمیدانید امید چیست وازکجا میتوان بآن دسترسی یافت.

امید، پدیده‌ایست ازپدیده‌های مقدس‌ترین وعالیترین کلمات که من‌با زبان نجس خود شایسته نیست نام عظیم آنها را برزبان بیاورم .

فهم ـ عجب حیوانات‌هم فلسفه بافی میکنند .

شیر ـ خیرفلسفه بافی نیست بلکه عین حقیقت است .

آری امیدپدیده‌ایست‌ازپدیده‌های،«**ایمان و توکل**» آری سلام برنام‌مقدس توای توکل ، وای ایمان .

عقل ـ درود فراوان برتوشیر، چه نیکوسخن میگوئی .

شیر ـ آری‌توکل وایمان گنجی‌است بی‌پایان که‌درنهان‌شماست، ولی‌متأسفانه شما موجودات جهان دارای گنجی‌میباشید که کلید رمز آن بدست خود شمانیست .

آری کمی بخودآئید ولحظات چندی خودرا ازکادرو چهارچوب (ماومنی) بیرون بیاورید و لحظاتی بمعنی ومفهوم « **وحدت** » بیاندیشید بخوبی این کلید

اسرار گنج نهانی را خواهید یافت .

برای من حیوان وحشی زبان نفهم این مسئله دربوتهٔ اجمال مانده است که چرا شما انسانها ازحال خویشتن غافلید وچرا بخود نمیآئید .

برای آشنائی بیشترشما من راجع به‌پوشاك ومسکن شما، شمارا متوجه نکاتی مینمایم، مثلا، طبیعت برای زندگانی سرزمین‌هائی را دراختیارشما گذارده است ، این حق مسلم شما است که هریك کم ویا بیش برای تهیهٔ مسکن و زندگانی ازآن استفاده کنید .

باکمال‌معذرت ازآقای عقل مخصوصاً ازدوست ایشان‌تقاضا دارم دراین مورد بخصوص کمی‌تأمل بفرمایند، شمابادوچشم خودناظرزندگانی‌حیوانات‌وحشی‌جنگل ازلحاظ مسکن میباشید، بادقت میتوانید دراین مورد زندگانی‌خودتان رابازندگانی ما حیوانات درمقام قیاس قراردهید .

درمحیط شماانسانهائی‌یافت میشوند که خانوادهٔ آنان ازیك زن وشوهر تجاوز نمیکنند، این‌انسانها دارای املاك‌زیاد وییلاقها وقشلاقهای فراوان میباشند، کاخهای سربفلك کشیده برپا میسازند، دهات فراوان را درانحصارخود درمیآورند. باوجود املاك فراوان ودهات وقشلاق وییلاقها وکاخهای عظیم‌ودارا بودن ملیون‌ها ملیون زمین ، معذلك حس زیادت خواهی آنان ارضاء نشده و حرص و طمع آنها پیوسته افزایش می‌یابد .

عجب اینکه، هرروزخود شاهد وناظرمرگ دوستان خود میباشند وبادوچشم خود می‌بینند که‌بعدازمرگ چند متر کرباس و دومترزمین را بیشترمالك نیستند، خواه‌ناخواه امروزیا فرداویاده یاپنجاه‌سال دیگر بدوستان خود بزیرخاك‌می‌پیوندند معذلك برای من این‌نکته مکتوم مانده‌است چرا وبچه‌جهت این‌افراد حتی‌لحظاتی بخود نمی آیند ودرمفهوم ومعنی حیات تأمل نمی کنند .

ازاین گذشته‌بادارابودن آن املاك‌فراوان که‌نتیجهٔ آن‌بی‌خانمانی ودرماندگی هزاران‌هزارهمنوعان آنان‌است، درنتیجهٔ تنگ چشمی حتی ازنظارهٔ‌اینکه همنوعان آنها فقط دارای‌لانه و آشیانه و یاکاشانه‌ای باشنددست بگریبان ناراحتی‌ها میشوند.

علت این امررا باید درتنگ چشمی وبخل وحسد جستجو کرد .

سعادت وخوشبختی درفرهنگ این‌افراد عبارتست‌ازبدبختی‌دیگران، بعبارت دیگرسعادت خودرا دربی‌چارگی و درماندگی وبدبختی دیگران جستجومی کنند.

جناب آقای متکبر دیـوان بتصور اینکه فرزند خاص فلك است میخواهد کون ومکان را مالك باشد حق حیات رامنحصربخود میداند، خودرا فرزند خاص طبیعت وگل سرسبد آفرینش واشرف مخلوقات جهان ووجود دیگران رازائدبلکه انگل بحساب میآورد .

فهم ـ این فرمایش شمانسبی است وجنبهٔ عام ندارد، بدیهی‌است دوملیارد و نهصد ملیون افراد کرهٔ زمین همگی‌دارای ملیونها متر زمین نیستند ، چـه‌بسا در چهاردیواریهائیکه سطح آن ازده‌مترمتجاوزنیست چندنفرزن و مرد وبچه مانند کرم درمیان یکدیگرمیلولند .

شیر ـ دراین مورد از آقای فهم معذرت میخواهم ، آیاآن ملیاردرهائیکه امروزه درکرهٔ زمین زندگی میکنند آیاملیون‌ها ملیون ثروت وملیونها مترزمین‌را ازرحم مادرشان آورده‌اند ؟

وآیا همگی فرزندان افـراد ثروتمند بودند ؟ خیربیشتر این گروه افرادی هستندکه درجوانی گارد محافظ آنان گرسنگی بوده است وحتی ازسیر کردن‌شکم خویش ناتوان بوده‌اند .

حال‌دراثرجنگ ویاتحولات ویاتغییرات ویابوسیلهٔ تملق وچاپلوسی‌وسالوسی ومداهنه وتزویر وحقه‌بازی و کلك وپشت هم‌اندازی، ازاقدام بهرجنایتی خودداری نکرده وبالاخره مالك ثروتی‌شده‌اند. شماتصورمیکنید اگربی‌چارگان دیگرمتعین وثروتمند شوند روش آنها غیرازدیگران خواهد بود ؟

واما راجع به« **پوشاك** »، شما مراازاین‌جهت‌حیوان وحشی ودرنده‌می‌نامید که برای ارضاء غریزهٔ گرسنگی درمیدان نبرد مرگ وزندگی ازمشروعترین‌حق حیات ازنظرتنازع بقاء استفاده نموده وحیوانات دیگررا شکار کرده ومیخورم .

خانم‌های متعین شما هریك دارای کلکسیونهائی ازپوست حیوانات‌میباشند ،

دراین مورد بخصوص ازذکرمطلبی شرم دارم، چه باید کرد، گفتنی‌هارا باید گفت.

این انسانهاحتی به‌جاندارانی که دوران حیات جنینی خودرا بپایان نرسانیده‌اند رحم نمیکنند، شاید این گفته برای شما بظاهر قابل قبول نباشد بهرصورت چنانچه ازاین موضوع اطلاعی ندارید میتوانید دراین‌مورد بخصوص به‌تحقیق بپردازید.

بطوریکه خود اطلاع‌دارید معمولاخانم‌هاازپالتوی پوست بره‌های شیرخواره استفاده میکنند.

حال برخی انسانها ازاین حدود حتی پافراتر نهاده موقعیکه میش‌ها آبستن هستندآنها راکشته وپس ازکشتن مادر، بچه‌را ازشکم حیوان خارج ساخته و او را نیزبدنبال مادر بدیار عدم رهسپار نموده و از پوست او پالتوی پوست‌تهیه‌میکنند!

بطوریکه میدانید برای تهیهٔ هر پالتوی پوست در حدود پنجاه بره باید قربانی‌شود!

دراین‌مورد میتوانید باتأمل توجه فرمائید که چنین پالتوی گرانبها خواهد بود وبرای بدست‌آوردن پول آن‌لازم است‌بنحو دیگرمانند زالوخون انسانهامکیده شود، تا اینکه فلان خانم متعین اندام خود راکه بظاهر رعنا و دلفریب و در اصل مستراح متحرکی‌بیش نیست باپالتوی پوست بپوشاند، وخود را مانند رقاصان بیارایدوباچشمان‌خمارخودهیکل سکسی بسازد ونازبرفلك‌وکرشمه‌برستارگان کند، آری دوستان‌این‌است مفهوم ومعنای انسانیت‌وتمدن وتدین که شما با دارابودن‌آنها خودراگل‌سرسبدآفرینش واشرف مخلوقات میدانید؟

حال‌شمافکرمیکنید، مغز فلان خانم متعین که ازلحاظ استعدادها وتوانائیها مانند جیب فقراکارتنك بسته است در مقابل حس خودنمائی بادارابودن یك پالتوی پوست‌ارضاء میشود؟خیر کفش بایدیکدوجین‌ودودوجین‌باشدقطعی‌است کروکودیل بی‌چاره‌هم از آن بی‌نصیب نخواهد بود و بجای یك پالتو، پالتوهائی که از پوست حیوانات اعم ازخرگوش‌بی‌نوا وسگ‌آبی‌بی‌چاره ویاپلنگ درمانده ووحشی گرفته تا پوست سمور ومینك وبره وغیره‌تهیه‌شده باشدلازم‌دارد.

آری کفش ازپوست یك حیوان، کیف ازپوست حیوان دیگر، کلاه از پوست

یك حیوان ودستکش ازپوست حیوان دیگر وبستراوهم ازپرهای پرندگان ساخته میشود ، بزیرسرپرغو وبزیراندام پرمرغ و بوقلمون و کبك ومرغابی وغاز.

شکم خانم قبرستان حیوانات است، چنانچه آماری ازاین قبرستان و یاسنگ قبر برای مردگان آن تهیه میکردند نام هزارها حیوان در آن به‌ثبت رسیده‌بود .

شمال‌قبرستان، قبرستان مرغ وجوجه، جنوب آن‌قبرستان کبك وتیهو ،شرق این قبرستان آرامگاه گوسفند وبره، غرب آن آرامگاههای شادروانان گاو و گوساله شمال غربی آن مدفن مرغابی وغاز، جنوب غربی آن آهو وخرگوش وشمال‌شرقی آن آرامگاه ابدی کبوتران و گنجشکها ودرشمال غربی آن مدفن خودکاوبوقلمون.

قطب شمال شکم خانم قبرستان ملخ‌ومیگووقطب جنوب آن مدفن‌خرچنگ و غورباغه ، در نصف‌النهارات قبرستان مار و سوسمار و مرکز ثقل آن قبرستان حیوانات دریائی . اگر مردگان این قبرستان که از پرنده و چرنده و خزنده و حیوانات‌اهلی ووحشی وماهیان دریا تشکیل شده‌اند روزی بپاخیزند و درد دل کنند و شکایت انسانها را به‌نزد انسانها بیاورند بخوبی خواهید دید وحشی و خونخوار کیست، من هستم و یاشما انسانها ؟

اگرتمدن درفرهنگ‌لغت شمابدین معنی‌است که‌ای دوصد لعنت براین‌تمدن واگر توحش درکادر ارضاء غرایز ومربوط به تنازع بقاء است که من بنام توحش افتخارمیکنم !

آقایان عقل‌وفهم، من ازآنچه که برزبان میرانم شرمسارم چکنم سالهای سال است که من ودوستان من‌درددلها داریم، حال‌موقعیت خوبی‌بدست‌آمده باید گفتنیها راگفت !

شما انسانها خودرا اشرف‌مخلوقات و گل سرسبدموجودات جهان‌وتکامل‌یافتهٔ عالم‌وجود میدانید، دراین مقوله نه‌اعتراضی است ونه‌بحثی، ولی نکته‌ایکه نباید آنرا ناگفته گذارد این است که شماانسانها بادارا بودن تمدن بمعنیٔ‌ومفهوم واقعی‌حیات ورمز زندگی دسترسی ندارید وخلاصهٔ کلام بطورکلی‌غافل ازحال‌خویشتن هستید. مفهوم ومعنی‌زندگی برای شما درارضاء غرایز وهوسهای زودگذر وبی‌پایه و

بی‌مایه و بی‌معنی نهفته است، اگر مفهوم و معنی زندگی به‌خیال شما درچهارچوب این مسائل نهفته است سراسر عمر راه بس ناصوابی‌را می‌پیمائید.

اگر مفهوم ومعنای زندگانی را باین نحو بحساب بیاوریم ماحیوانات وحشی ازشمابسیار خوشبخت‌تر هستیم، بدلیل‌اینکه دراین موارد ازمواهب طبیعت بدرجات و دفعات از شماها بهتر بهره‌مند میشویم.

عقل ـ جناب آقای شیر باتقدیم عرض تشکر ازفرمایشات شما، بایدمن‌شمارا بنکته‌ای که ازتوجه بآن‌غافل‌هستید متوجه سازم.

شیر ـ پس‌ازتعظیم وادای احترام، جناب آقای عقل بفرمائید، من‌با میل‌وافر بفرمایش حضرتعالی گوش میدهم.

عقل ـ توفیرما انسانها با شما حیوانات فقط مربوط بیك چیزاست مابدرجهٔ کمال رسیده‌ایم ولی‌شما هنوز راه کمال را نپیموده‌اید.

شیر ـ معذرت میخواهم آن‌وجه تمایزی که بین ما و شما نشانهٔ کمال است چیست ؟

عقل ـ نشانه ومظهر کمال انسانها عقل‌است که شماحیوانات‌فاقد آن‌میباشید.

شیر ـ دراین‌مورد گفتهٔ‌شما را گواهی‌دارم، ولی درموردعقل، بنحوی که‌بدرجهٔ کمال رسیده باشد و بتوان از آن بنحو احسن بهره برداری نمود. در میان کلیهٔ موجودات کرهٔ‌زمین که‌بنام‌انسانها زندگانی‌میکنند بطور کلی‌و عمومی‌وجود ندارد.

عقل ـ ممکن است دراین‌مورد توضیحات بیشتری بدهید.

شیر ـ مشکل اساسی این است که شما انسانها به مفهوم و معنی کلمات دسترسی ندارید.

عقل ـ آقای شیرمعذرت میخواهم چگونه ممکن‌است ماانسانها معنی‌ومفهوم کلماتی‌را که روزمره برزبان جاری میسازیم ندانیم ؟

شیر ـ اگر شما انسانها دسترسی به‌مفهوم و معنی کلمات و اصطلاحات پیدا کرده بودید در معنی آنهانیز توافق کلمه داشتید.

من منکراین‌نیستم که شما انسانهادارای عقل میباشید، عجیب‌ترین نکته‌این

مسئله است که خودآنچه را دارا هستید نمیدانیدچیست؟

چنانچه شما انسانها بواقع بمعنی و مفهوم کلمهٔ عقل دسترسی داشتیدبخوبی میتوانستید ازآنچیزی که بموهبت بشما عطا شده است بهره برداری کنید ، بعبارت دیگر اینکه کلیه امور و اعمالتان را با موازین اصولی عقل برابر می‌نمودید ، در صورتیکه شما انسانها عملیاتی را انجام میدهید که پس از اقدام بآن امور خود از کردهٔ خود نادم وپشیمان میشوید.

مثلا دربرخی‌ازمواردا‌حساسات‌شما برعقل‌شما چیره گشته وچشم واقع‌بین‌شما بسته میشود، پس از اینکه از تسلط احساسات خود فارغ‌شدید وبخودآمدید دست بگریبان پشیمانی‌میشوید .

ازطرفی، دانش‌را پدیده‌هائی‌میدانید که بوسیلهٔ‌عقل‌بدست‌آورده‌اید، چه‌بسیار سخن‌ازدانش ودانشمند برزبان جاری‌میسازید، ولی‌متأسفانه درتوجیه وتعبیروتفسیر کلمهٔ **(دانش)** راه ناصوابی را می‌پیمائید .

عقل ـ چگونه ممکن است ما در توجیه ویا تعبیر و تفسیر کلمهٔ دانش ویا شناختن افراد دانشمند اشتباه کنیم ویا باصطلاح شما راه ناصوابی‌را به‌پیمائیم؟

شیرـ چنانچه شما انسانها بمفهوم و معنی دانش (البته بمعنی واقعی) گرچه دانش تام‌نباشد ونسبی‌باشد (و گرچه درکادرعقل‌نباشد ولی‌نزدیك بمبادی عقلی‌باشد) دسترسی‌داشتید پندارو گفتار ورفتارشما با هم‌مطابقت میکرد .

در صورتیکه آنچه را میگوئید خود پای بند بگفتهٔ خود نیستید . وآنچه را می‌نمائید درباطن خلاف آن‌هستیدبرعکس ما حیوانات آنچه‌مینمائیم همانطورهستیم.

شیر بگفتارخود چنین ادامه میدهد:

شما میتوانید با تأمل و تعمق کافی لحظاتی در این نکته توجه بفرمائید ، که درچند قرن اخیر بنام تمدن وتدین وبنام مقدس و محترم آنها چه بلاها که بسر خود نیاورده‌اید.

شما انسانها تحت لوای نام محترم و مقدس تمدن و تدین، اعمالی را انجام داده‌اید که من حیوان‌وحشی ازتوجه بآن بااین هیئت واین‌هیبت برخود میلرزم و

حتی ازباز گو کردن آن شرم دارم.

ازاین سبب با خلوص نیت وبا صفای کامل باید خدمت آقایان عرض کنم، که درعصرحاضر که بهترین دورهٔ تمدن‌بشری است شما در مفهوم ومعنی زندگانی راه ناصواب می‌پیمائید.

چه بسیار شما انسانها ، از وحدت و انسان دوستی و اتحاد و اتفاق و برادری و یگانگی ومردم دوستی وملت خواهی و نوعپرستی وصفا و وفا ومهرو محبت سخن میگوئید .

متأسفانه بصراحت تام باید عرض کنم، که این کلمات که در اصل عالیترین شعار در راه کمال و اصول انسانیت است و رایحهٔ نام آنها هر انسان با کمال وبا معرفتی را بوجد وشعف درمیاورد، درمکتب اصول‌انسانیت امروز«**مرده**» وبی‌جان شده است ، حتی در میان خانواده‌هائیکه از زن و شوهر و فرزندان تشکیل یافته است کوچکترین نشانه‌ای از صفا و مهر و محبت وعشق به‌زندگانی خانوادگی بمفهوم ومعنی‌حقیقی وواقعی یافت‌نمیشود .

اگر من بخواهم سخن بگویم سخن بسیاراست دراین‌مورد من‌خود شرم‌دارم که دوستان را ناراحت و کسل میکنم، چاره‌ای‌نیست وباید گفتنی‌ها گفته شودشاید شما انسانها بخود آئید.

«**وظیفه**» و «**اخلاق**» نام عالی‌ترین ومقدس‌ترین‌رمز ونشانهٔ اصول‌انسانیت است، دراین موردنیزمتأسفم که اضافه کنم بطور کلی انسانهاحتی بمعنی‌این‌دو کلمه آشنائی ندارند .

اگر «وظیفه واخلاق» حاکم برروابط مردم بامردم‌بود، بمعنی زندگانی بهتر وآسانترمیتوانستندادراك حاصل کنند.

اگر «وظیفه واخلاق» حاکم برروش وایده های انسانیت بودبهشت برین در مقابل جهان شمانمونه‌ای بیش نبود، بی‌چارگی‌ها، درماندگی‌ها، عقب ماندگی‌ها، بدبختی‌ها و ناکامی‌ها و نامرادی‌ها و دربدری‌ها ازجهان شما بدیار عدم رهسپار می گشت.

روش شما انسانها، بااصول ومبانی اخلاق ووظیفه بمعنی واقعی فرسنگ‌ها فاصله دارد، اگرما دنیائی‌را درنظر مجسم کنیم که مردمان آن از سلامت عقل بهرهٔ کافی داشته وروش آنها بطور کلی ازکادر «اخلاق و وظیفه» خارج نباشد وآنچهانرا باجهان فعلی‌شما درمقام قیاس قرار دهیم ، بهترین کلامی که شایستهٔ جهان فعلی شمااست کلمهٔ تیمارستان میباشد، آنهم‌تیمارستانی که دوملیاردونهصدملیون‌انسان در آن‌بزندگانی‌مشغولند.

من‌ازحضور آقایان عقل‌وفهم دراین‌موردمخصوصاً‌معذرت میخواهم، چون‌ذکر حقیقت‌را دراین‌محفل‌ازوظایف حتمی‌خودمیشمارم.

من خودحیوان ووحشی وفاقد عقل‌می‌باشم، و کوچکترو‌ناتوانترو‌بی‌چاره‌تر ازآنم که بتوانم درمقابل سروران گرامی و گل سرسبد آفرینش عرض‌اندامی بکنم، هرچند ماحیوانات‌را بمعقولات ویابااین‌مقوله‌راهی‌نیست ولی‌بهتر آنست که شماخود بااین‌مسائل کمی بیاندیشید.

عالیترین وبهترین وسیله ویا کلید رمزسعادت ، **امید** ، **توکل** ، **صبر** ، **تحمل** ، **رضا و تسلیم است** ، ولی متأسفانه باید دراین مورد نیز اضافه کنم ، شما انسانها در مقابل ناملایمات ، تاب تحمل ندارید **ومقام تسلیم ورضا** در فرهنگ لغت شماخارج ازمفهوم ومعنی‌است.

«خوشبختی» مسئله‌ایست که هرموجود دوپائی بنام‌انسان عاشق و شیفته‌و فریفتهٔ‌آن است، طی قرون متمادی واعصار گذشته انسانها برای دسترسی بسعادت‌و نیکبختی‌چه‌مشقات وزحماتی که متحمل‌نشدند. بعبارت‌ساده‌ترخوشبختی‌چیزی‌است که هرانسان اعم ازعالم وعامی خواهان آنست.

شما عمرخودرادرجستجوی کیمیای سعادت بهدرمیدهید،شما چنان‌تصورمی‌کنید که کلیدرمزسعادت‌را بایددرماورای آسمانهاو**کهکشانها** ویا در **اعماق زمین** ویادردل‌ماه‌وستارگان جستجو کرد.

شما انسانها ازبدوتولد تابسرحد گور در جستجوی مکان‌خوشبختی می‌باشید، چون ازدسترسی بآن ناتوان می‌مانید خودراناکام وبتصورناروابدبخت میدانیدوباین

وسیله نهال **بدبینی و ناامیدی** و یأس‌را در اندیشهٔ خود کاشته و با افکار غلط آنرا آبیاری می کنید.

علت عدم دسترسی انسانهارا به خوشبختی باید درعدم دسترسی بمفهوم‌ومعنی واقعی آن جستجو کرد.

عجب‌تر اینکه ، سه ملیارد انسان های ساکن کرهٔ زمین‌هر کدام بنا برمیل وتحت تسلط افکار واندیشه‌های خودبنوعی خوشبختی وبدبختی‌را توجیه وتفسیر و تعبیرمی نمایند .

بدبخت ترین وبی‌چاره ترین ودرمانده ترین افرادبواقع انسان‌هائی هستند که بتصورناروا وناصواب خودرا بدبخت تصورمی کنند. بعبارت دیگرعامل‌بدبختی ویاخوشبختی‌افرادخود افرادمی‌باشند نه‌نیروی سحر آمیز وخفیه‌ای که درمـاورای کهکشان‌ها ویادراعماق زمین وجود داشته باشد !

فهم ـ آقای شیر بااینکه مصمم هستم مانند کودکان حرف‌شنوساکت وصامت بگفتارشما گوش‌وهوش فرادارم‌معذلك‌سؤالی‌دارم که‌اگردوست محترم‌من‌عقل‌اجازت فرمایند سؤال‌خودرا مطرح کنم ؟

عقل- اگرسؤال‌شما جدی‌است تقاضادارم بفرمائید چنانچه خیـال پارازیت انداختن‌دارید تقاضادارم سکوت‌اختیار کنید.

فهم- خیرسؤال‌جدی‌است ونظرسوئی‌درمیان‌نیست، واماسؤال‌من:

آقای‌شیر، ممکن‌است آدرس «خوشبختی» رابمابدهید، چنانچه مارادراینراه رهنماشوید منتی‌برمن وعقل گذارده‌اید .

عقل- بسیارسؤال‌خوب وجالبی‌است، من‌هم‌بنوبهٔ خودتقاضادارم‌چنانچه ممکن است مارارهنمائی کنید.

شیر : آب در کوزه و ما تشنه لبان میگردیم

یار در خانه و ما گرد جهان میگردیم

خوشبختی وبدبختی در **«وجود»** شمـا است و کلید اسرار آن بدست پندار شما است.

مصالح اولیهٔ بنای کاخ‌خوشبختی را اندیشه‌های شمامیسازند و**مهندس** عالی مقام آن**روش** شمادرامورزندگانی شما میباشد.

فهم- چه بسیارنیکوسخن میگوئید، اگرممکن است دراین موردبیشترتوضیح بفرمائید بسیارممنون خواهیم‌شد.

شیر- مفهوم ومعنی کلی‌واساسی خوشبختی‌را باید در**توازن‌فکروسلامت عقل** جستجو کرد دوعامل‌اساسی‌وبوجودآورندهٔ سلامت عقل‌وتوازن فکر**آرامش باطن** و تعادل وتوازن نیروهای عقل وفهم است.

آرامش خاطرویا **دغدغهٔ خاطررا** میتوان معیارومقیاس‌خوشبختی‌وبدبختی قرار داد.

خوشبختی و بدبختی بـواقع ودر حقیقت غیراز **خوشوقتی وبدوقتی** چیز دیگری نیست.

وجودوموجودیت موجودات عالم اززمان ومکان سرشته و آغشته بلکه تنیده شده است.

وجود وموجودیت شماعبارتست ازاندام ومکانیسم و«زمان» و آنچه‌را بنام **عمر** می‌نامید عبارتست از واحدهای بسیار ناچیز و ریزی که بنام **لحظه** نامیده میشود ومجموع‌این واحدهایعنی‌لحظات بمعنی‌طول‌عمرشمااست.

آشنائی بمفهوم‌ومعنی «وظیفه واخلاق» خودواکنشی درموجودیت‌شمابوجود میآورد که پدیدهٔ پدیده‌های آن واکنش‌عبارتست ازتعادل‌ویاتوازن خاطرشما که در اصل آن آرامش‌خاطرویادغدغهٔ خاطرنامیده میشود.

آنچه‌را بنام‌بیماریهای روانی‌اعم‌ازعقده‌ها ویاهرنوع‌ناتوانی‌های‌روانی می‌نامید خود پدیده‌ایست از پدیده‌های دغدغهٔ خاطر.

اعمال نیك وزشت شما ویاآشنائی باصولی که خودبخوبی بآن‌آشنائی دارید خواه وناخواه دانسته وندانسته واکنشی دراعماق روح شما درهریك از لحظـات زندگی بوجودمیآورند که مجموع آن واکنش‌هاخودمصالح عـالیه واولیهٔ‌بنای‌کاخ خوشبختی‌را بوجودمیآورند.

ناموس وقانون جهانی دارای اصولی‌است تغییرناپذیرو آن ناشی‌ازاین‌مسئله است که نتیجهٔ اعمال زشت ویا نیکورا درهرلحظه در اعماق وجود شما منعکس نموده و در ابدیت مجموع آن واکنش ها در وجود و موجودیت هر انسانی باقی می‌ماند.

دراین مورد شما استعارات ویا کلمات و یا اصطلاحاتی مانند نقص و کمال ویا تصفیهٔ روحی وامثالهم دارید چون برخودلازم میدانم هرچه کمتروقت گرانبهای شما را بگیرم ازاین سبب باختصار کوشیده و درموارد مختلف بسط کلام نمی‌دهم.

امید است ازاینکه دوستانه وباصفای کامل و بدون رودربایستی سخن‌می گویم دوستان ازمن رنجیده خاطر نشوند، شماانسانها بدون دسترسی بمفهوم‌ومعانی کلمات در گفتارهاطوطی‌صفت‌ودررفتارمیمون‌صفت‌میباشید، **«تقلید»** مانند موریانه‌تااعماق وجودشمانفوذ کرده وتاروپودوجودشمارا خورده‌است.

واکنش تقلید مانند **«خوره»** تااعماق روان شماریشه دوانیده و دیکتاتورمآبانه حاکم‌وفرمانده زندگانی‌شمااست، ومانند گردبادی حیات وزندگانی‌شمارا دستخوش‌فرمان خودساخته‌است.

بطوری که شاعرشمامیفرماید:

خلق را تقلید شان بر باد داد   ای دوصد لعنت براین‌تقلیدباد

عجب‌ترآنکه، شمامعنی ومفهوم تمدنرابا ادا و اطوار آمدن ومعنی ومفهوم دانشمندیرا باطوطی‌صفتی وبازگونمودن گفته‌های دیگربرابرنهاده‌اید!

اگر مفهوم ومعنی دانشمندی بازگو کردن گفته های دیگران باشد، یك دستگاه ضبط صوت ازعهدهٔ‌این‌عمل بدون کوچکترین اشتباهی بمراتب‌ازدانشمندان شمابهتربرمیآید.

حساب ادا واطوارآمدن ازتمدن، باحساب‌معنی‌ومفهوم واقعی‌تمدن فرسنگها فاصله دارد.

آنچه که‌شما نام تحول وترقی وپیشرفت وتکامل ویابطور خلاصه تمدن‌بدان نهاده‌اید ادا واطوارتمدن است نه‌تمدن بمعنی‌حقیقی وواقعی، آری حقیقت وواقعیت

امر غیر از آنست که درکادر اندیشه‌های شما انسانها قرار دارد.

هرچند گفتنی‌ها بسیار است، ولی شرط ادب نیست مهمانان گرامی‌را بیش از این آزرده خاطر سازم، عاقلانرا اشاره‌ای بس است.

فیل- با ابهت خاص، آهسته آهسته، بجلو آمد و تعظیم کرد.

فهم- آقای شیر بنمایندگی از طرف حیوانات جنگل سخن گفت، ما دیگر حاضر برای استماع گفتار شما نیستیم.

فیل - مجدداً تعظیم نموده گفت، بنده عرضی ندارم، خواستم از حضور سروران گرامی تقاضا کنم چنانچه مایل باشند میتوانند سوار من شده، در جنگل قدری بگردش پرداخته و رفع خستگی نمایند.

فهم از بالای درخت خیزی برداشت و بر گردهٔ فیل پرید، من هم از دوست خود پیروی کرده سوار فیل شدم.

من و فهم مثل راجه‌های هند سوار فیل شده بادی درغبغب انداخته، مانند فرمانده عالی‌مقام برفلك نازو برستاره کرشمه میآمدیم.

فیل آهسته آهسته، خرامان خرامان، راه جنگل‌را در پیش گرفت، گروه گروه، دسته دسته هزاران هزار حیوانات جنگل بدنبال ما میآمدند وباخوشحالی ازما استقبال میکردند.

کارناوال عظیمی تشکیل‌شده بود که قلم ازتشریح آن ناتوان است، حیوانات جنگل با سرور و شادمانی خاص رقص کنان و پای کوبان بدنبال ما حرکت میکردند.

من و فهم از خوشحالی درپوست خود نمی گنجیدیم، پرندگان خوش‌الحان ورود ما را تهنیت می گفتند و با آوای دلنشین خود صحنهٔ جنگل را بسرور و شادمانی دعوت نموده مقدم مارا گرامی داشتند، حتی درختان جنگل بماخوش آمد میگفتند.

نغمه‌های جانبخش پرندگان با آواز حیوانات جنگل هم‌آهنگ شده منظرهٔ جشن وسرور غیر قابل‌وصفی را تشکیل داده‌بودند.

من وفهم مانند لیلی ومجنون بافراغ خاطر و روح شاد دراین جشن‌وسرور و شادمانی شرکت داشتیم.

دراین‌موقع فیل آهسته بطوری که سایر حیوانات نفهمیدند گفت: دوستان بهتر آنست که به‌بررسی نتیجهٔ مسافرت خودبپردازید.

فهم- پیشنهاد فیل بسیارپیشنهادخوبی‌است اگرصلاح میدانی، قدری راجع‌به مسافرت خودمان صحبت کنیم.

عقل- بسیارخوب من‌حاضرم .

شیر ــ دوستان، عمل شما ازوفا وصفا دوراست، من‌ازشما بیش از این توقع داشتم .

عقل- آقای شیر، چراوبچه‌علت ناراحت وعصبانی‌شدید؟

شیر- درمکتب انسانیت ، غیبت خوب‌نیست، اگرسخنی داریدبگوئید، علتی ندارد آهسته صحبت می کنید، بدیهی‌است غیبت من‌رامی کنید.

عقل- آقای شیر، معذرت‌میخواهم، صحبت ازغیبت نیست، چون بی کاربودیم خواستیم‌راجع بمسافرت خودمان‌قدری صحبت کنیم.

شیر ــ من ازحضورسروران گرامی معذرت میخواهم، بهتر آنست که ماهم از سخنان شمااستفاده کنیم.

عقل- پیشنهاد خوبی‌است، چون من فعلاخسته و کوفته شده‌ام بهتراست این زحمت‌رابعهدهٔ دوست خودفهم بگذارم.

فهم ـ اطاعت میشود .

فهم‌مانند دانشمندانی که به‌طبل‌توخالی‌میمانند وپشت‌میزخطابه قرارمیگیرند باتکبر خاصی برپاخاست وشروع بصحبت کرد :

علت اساسی‌تصمیم‌ما باین‌مسافرت موضوع‌سرنوشت‌بود که چراوبچه علت از ملیونها اسپرماتوزوئید فقط قرعهٔ فال‌بنام یکی ازآنها باسم « **من** » زده شده است و تکلیف دیگران چیست ؟

ازلحاظ آشنائی برمزحیات وافسانهٔ زندگی باروش خاصی در تحری حقیقت

گام نهاده‌ایم، درمراحل نخست باتعمق وتـأمل وتدقیق لازم تاسرحد امـکان جهت دسترسی بمفهوم ومعنی کلمات واصطلاحات کوشیده‌ایم، ودرمراحل بعدی بدون رد ویا قبول ویا بدون موافقت ویامخالفت با نظرات فلاسفه وعلماء اعم از متقدمین و متأخرین، مسائلی را که برای عقل وفهم قابل درك و یا هضم بود مورد توجه خاص قرارداديم.

دراين مسافرت‌ما ببررسی‌دوره های زندگانی قبلی‌خودپرداخته حتی‌بدوران زندگی‌یك‌سلولی‌سقوط کردیم. ولی‌متأسفانه موفق‌بحل‌ویاحداقل آشنائی‌بحل‌مسائل موردنظر نشديم.

ساعتی‌قبل‌دوستان‌مادراين‌جنگل باکمال‌لطف ومهربانی‌برای کمك‌بماتشريف آورده ومارامورد‌لطف وعنایات فراوان خودقرار‌دادند.

نوابغ‌دهر، فلاسفه، دانشمندان، علماء، پيشوايان‌ورهبران جوامع‌بشری‌همه وهمه بگردمحفل‌ما جمع‌شده ودوستانه وبی‌ریا سخن‌ها گفتيم.

درمحفل دوستانهٔ‌ما سخن‌بسیار گفته شد مسائل چندی‌مورد دقت وتوجه‌قرار گرفت، بسیار کوشیدیم که شایدموفق‌بحل نهائی‌برخی ازمسائل‌بشویم، گرچه‌موفق باین‌امر نشدیم. ولی مسائل و نکات چندی را که مربوط بافسانهٔ زندگی‌بود مطرح ساختیم.

دوستـان ما باکمك بی‌ریاء وصادقانهٔ خود مارا رهين منت قرار داده وتوجه و دقت ما را بمسائلی معطوف داشتند که ما از توجه بآنها قبلا غافل بوديم.

درمسائل مورد بحث ما نکات بسیار جـالب توجهی مورددقت وبررسی قرار گرفت. بـاتوجه بزندگی پس ازمرگ، توجه خاص بدوران زندگانی های قبلی خودداشتیم.

درمسائل موردبحث، عالم وجودواجزاء متشکلهٔ‌آنرا دارای وحدت خـاصی دانستیم، نظرماراجع باين‌مسئله برپايه‌های مستحکم‌نوينی استوار گرديد.

ماانسانها ذرهٔ بی‌مقداری‌بيش نیستیم کـه این‌ذرهٔ بی‌مقدار درروی ذرهٔ متحرك

دیگری بنام کرهٔ زمین قرارداردو آن ذره‌هم به‌نوبهٔ خود ناچیزتر از آنست که بتوان سخنی از آن بمیان آورد.

ذرهٔ بی‌مقدارمتحرکی که‌برروی ذرهٔ بی‌مقداردیگربنام کرهٔ زمین زندگانی میکند، خودنمونه ویانشانه‌ایست ازحقیقت وواقعیت عالم‌وجود.

این ذرهٔ بی‌مقدار که بنام انسان نامیده میشود مانند کتاب اسرارآمیزی است که هر صفحهٔ آن از صفحات دیگر ابهام‌آمیز تر و اسرارآمیزتر و بغرنج‌تر و پیچیده‌تر است.

بامطالعهٔ مباحثی که بادوستان محترم خوددرجنگل بعمل آوردیم، ماتاحدی بمسائل جدیدی آشنائی حاصل نمودیم، این آشنائی مربوط به ضعف و ناتوانی و نادانی ما درمقابل رموز واسرار عالم وجودبود ونه‌دست یافتن به‌علم و عالم‌ومعلوم.

ما خارج از هرنوع تعصب و تقیدی باین مسافرت اقدام نموده‌ایم، بجای اینکه توجه خودرا بآسمانها وماورای کهکشانها ویا دراعماق زمین معطوف داریم، بدرون‌خودتوجه‌نموده وخودشناسی‌را عالی‌ترین شعار درتحری حقیقت‌قرارداده‌ایم.

عجیب‌ترین نکته‌این‌است که باوجود کمك شایان‌توجه دوستان و کوششهای فراوانی که بعمل آمدحتی نتوانستیم بخودشناسی آشنائی حاصل کنیم.

شاید بظاهراین گفته ابهام‌آمیزوبهت‌آور بنماید ولی‌اگر بادقت تمام متوجه شویم درعصرحاضر که درخشان ترین دوران تمدن بشراست انسان ازدرك ماهیت و حقیقت وواقعیت حتی یك سلول که خود کوچکترین ذرهٔ موجودیت اورا تشکیل داده‌است ناتوان‌است.

صحیح‌است که یك ذره بظاهر ناچیز بنظرمیاید، ولی ازاین‌نکته نباید غافل بود که هر ذره خودمظهرحقیقت وواقعیت عالم‌وجوداست.

بطور کلی قانون **«رابط»** بین اجزاء عالم وجود اعم از کهکشانها ویا جهان ذرات وجوددارد.

هرذره خودجهانی‌است وبنوبهٔ خود دارای اصالت وواقعیت وحقیقتی میباشد که کهکشانها دارا هستند.

در این مورد بجای اینکه ما بربالهای خیال سوارشده به کهکشانهائی که میلیونها سال نوری با ما فاصله دارند صعود کنیم ، بدرون ذرات و عالم صغیر سقوط نمودیم.

بدون اینکه درعالم تصور وتخیل، عالم وجودرا ازخودجدا ویاخودرا ازعالم وجودوهستی کل جدابدانیم تحقیقات خودراشروع کردیم.

این نکته‌رانیز دربدو امرموردتوجه‌قراردادیم که‌ماهرچه‌هستیم‌خودموجودعالم وجودمیباشیم ونه‌ازآن ونه‌باآن ونه درون آن ونه‌برون آن.

چون‌عالم هستی‌یکی‌است وهرذره‌ای ازموجودات بادارا بودن‌ابعادی که‌مورد بحث‌ما قرار گرفت‌بنوبهٔ خودوابسته‌ای عالم‌وجودمیباشند ونه‌پیوستهٔ‌آن.

امکان تصورحدود وثغور ودرون وبرون ویاخارج وداخل ویانهایت ویا آغاز و انجام ویانکتهٔ اتکاء ویا بالاوپائین ویا مادون ومافوق وشمال وجنوب وشرق وغرب برای عالم وجودخارج ازمفهوم ومعنی‌است وهر گفتاری دراین‌موردشوخی وبازی‌با الفاظ و کلمات است.

جهان یکی‌است، خارج‌وداخلی ندارد که مابرون آن ویادرون آ ن ویاازآن و یاباآن باشیم.

هرذره خودجهانی‌است‌اعم ازاینکه آنجهان‌صغیرباشد یا کبیر، خودپیوسته‌ای ابعاد عالم وجوداست.

البته باید این‌مسئله‌را مورد توجـه قرارداد، منظور ومقصودمافلسفهٔ وحدت وجودنیست بلکه‌هدف ومقصودماازوحدت جهانی نظری‌است که درصفحات‌این کتاب ومجلدات دیگر آن نوشته‌شده است.

دراین مسافرت‌ما باتوجه بدومسئله‌ای که بواقع هردویك چیزند‌به‌تحقیقات خودادامه داده وخواهیم داد.

باتوجه به‌نظرات مادیون ومعنویون مابنحوی خاص مسئلهٔ افسانهٔ زندگی‌را موردبحث قرار دادیم.

اصالت ماده واصالت‌روح‌هردو مورددقت‌ما قرار گرفت وبهمان نحو که‌توجه

بزندگی بعدازجان نداشتن یعنی زندگی پس ازمرگ داشتیم بنحودیگر توجه بزندگی قبل ازجان داشتن نمودیم.

برای درك واقعیت وحقیقت اصالت ماده لازم دانستیم بهروسیله‌ای که ممکن میشود آشنا بماهیت وواقعیت وحقیقت مایهٔ هستی ووجود خود بشویم.

درمسائل موردبحث، مابنکته‌ای رسیدیم که برای دسترسی بحقیقت وواقعیت رمزحیات لازم دانستیم بحقیقت وماهیت مایه وهستهٔ اصلی وجودی خودمان یعنی نطفه پی ببریم.

حقیقت وماهیت وواقعیت وجودی مایه‌وهستهٔ اصلی‌واساسی نطفه بنحوی است که هیچ قلم توانا وهیچ مغز متفکر ومدقق وهیچ عقل‌سلیمی بهیچ‌نحوی از انحاء نمی‌تواند ازعهدهٔ توجیه وتعبیر آن برآید.

دسترسی برموزواسراروقوانین «رابط» بین‌ابعادجهانی‌نطفه که طبق ناموس و قوانین کلی‌طبیعت جهانی‌وجوددارد‌ممکن بنظر نمیآید.

دسترسی باسرارورموزوقوانین «رابط» بین‌ابعادنطفه یعنی‌دسترسی بقوانین و ناموس کلی‌طبیعت ویاعالم وجود.

اگرما بتوانیم ذهن خودرا ازسوابق امرویاافکاری که راجع بموجودیت‌نطفه درمغزخودداریم لحظات چندی دورساخته وبدرون نطفه مسافرت کنیم ناظر وشاهد فعل وانفعالاتی‌خواهیم بود که هرانسان مدقق ومغزمتفکری‌را دردریای بی کران بهت وحیرت سر گردان میکند.

اگر ممکن‌شود‌نطفه‌را ازبدوتشکیل‌دررحم باندازه‌ای‌بزرگ کنیم که بتوانیم شاهدوناظرفعل وانفعالات ذرات‌والکترونها وپروتونهای آن‌بشویم، بخوبی‌شاهدوناظر **«جنبش» «جوشش» «کشش» و «جهش»** و همچنین اتحاد واتفاق قوانین «رابط» بین ابعادآن که طبق‌ناموس وقوانین‌طبیعت جهانی‌وجوددارد(وفعلادسترسی باسرار ورموزآن نیست) خواهیم‌شد.

تکامل وتکوین ویارشد ونمونطفه تا بدرجه‌ای که انسان‌کامل بوجود بیاید

مربوط بقوانینی است که طبق ناموس و قانون کلی جهانی خودبخود درابعاد پیوسته‌ای نطفه قراردارد.

بهمین نحو که ما انسانها دارای هوش وقوای دماغی میباشیم ذرات ویاالکترونهای نطفه هم مانند انسان متفکر ویامهندسین ومتخصصین عالیمقام بدون وقفه ، اتوماتیك برای رشد ونمو وتکوین خودمیکوشند.

حال فرض کنیم یك نطفه را بهزاران ملیارد تقسیم کنیم و هر جزء آنرا باندازهٔ یك انسان بالغ بزرگ کنیم بخوبی مشاهده خواهیم کرد که هریك از آن ذرات خوددارای همه چیز میباشند، ذهن وشعور وهرچیزیکه لازم است.

حال فرض می کنیم برنامهٔ معینی را ماتهیه نموده دراختیار نطفه جهت بوجود آوردن انسانی گذارده‌ایم و خود ازخارج ناظروشاهد فعالیت ذرات والکترون‌ها و پروتونهای نطفه میباشیم، مانند این است که ملیاردها متخصص ومهندسین آشنا بفن طبق نقشه واسلوب معین درساختن وآماده نمودن انسان دراین کارخانه انسان سازی دارای وحدت واتحاد واتفاق عجیبی میباشند، وبرای ساختن وآماده نمودن هریك ازاجزاء بدن متخصص عالیمقام خاصی تعیین شده‌است چنانچه هریك ازمهندسین و یامتخصصین درقسمت ویادایرهٔ خودبـوظائف خودعمل نکنند و یابـه عللی ناتوانی داشته باشند آن عضوبخصوص تکمیل نشده وناقص خواهد ماند، ودرنتیجه ازکارخانه انسان ناقص الاعضاء بیرون خواهدآمد.

هر کدام ازذرات موجود که خودیکی از هزاران ملیارد ذرهٔ نطفه میبـاشند مثل اینکه قرنها دردامان مادر دهر و دانشگاههای عظیم عالم وجود تحصیل نموده ومهندس ومتخصص واقعی هستند وعوض دوچشم هزاران چشم دارند بدون کوچکترین لحظه‌ای سکوت وتوقف وبدون خطاواشتباه مشغول کارند.

ساده ترآنکه مانند این است که برای بوجودآوردن یك کودك ازیك نطفه هزاران مـلیارد مهندس و متخصص عالیمقام با اتحاد ویگانگـی مطلق بدون خطا و بدون وقفه مشغول کارند و همین مهندسین و متخصصین عالیمقام اجزاء نطفه را تشکیل داده‌اند واین وحدت ویگانگی که خودذره‌ای ازوحدت جهانی است دردل این

نطفه نهاده شده وبااینکه کوشش درجهت رشد و نمو وتکمیل وتکوین نطفه میکنند خودشانهم رشد ونمو کرده وبالاخره این رشد ونمو تاسرحد امکان بسن ۲۵ سالگی ادامه‌خواهدداشت .

بطوریکه میدانیم ازملیونها اسپرماتوزوئید که برحم وارد میشوند قرعهٔ فال جهت اتحاد و اتفاق با اوول فقط بنام یکی از آنها زده میشود ودرنتیجه « **من** » بوجود می آیم .

لذا « من» انسان‌خاصی‌هستم که ازمیان ملیونها اسپرماتوزوئیدانتخاب‌شده‌ام و بقیهٔ همجنسان وهمنوعان من‌معلوم‌نیست بچه سرنوشتی دچارشوند .

همنوعان‌من‌پس‌ازدفع‌ازرحم‌ومنتقل‌شدن‌بمستراح،موجودات‌ذره‌بینی‌ویابااتحاد ذرات مدفوعات ویااوول مدفوعات، تبدیل بکرمهاشده‌اند که پس‌ازطی‌ملیاردها سال مجدداً رشدونمونموده پس‌ازتطوروتکامل، انسان خواهندشد.

بهرجهت‌پس‌ازپیمودن مسافرت دورودراز وواردشدن درمباحث مختلف‌معلوم نشدبچه جهت قرعهٔ فال‌بنام «من» زده شده‌است.

بالاخره حل این مسئله در بوتـهٔ اجمال مـاند که چگونـه یکی از ایـن اسپرماتوزوئیدها ازمیان میلیونها انتخاب شدویاخودش خودش‌را انتخاب کرد.

حال‌فرض میکنیم یکی از اسپرماتوزوئیدها از میان ملیونها اسپرماتوزوئید «**اختیار**» داشت که من‌فعلی‌بشود و درمقابل ملیونها اختیارنداشتند ویااختیارداشتند و« **نخواستند** »، کیست درجهان‌جواب‌این‌سؤال‌را بدهد بچه‌علت آن‌اسپرماتوزوئید که «من» فعلی‌است اختیارداشت ؟

چگونه ممکن‌است این‌تصورقابل‌قبول‌بنظر بیاید که یکی‌از اسپرماتوزوئیدها اختیارداشت‌وبنابمیل‌خودپابابن‌جهان گذاشت وملیونهابنا‌باختیارومیل‌خودنخواستند وگرنه‌یکی دیگر ازآنها پابمیان میگذاشت .

چه چیزی باعث شد که یکی‌ازآنها « **میل** » بنماید ویادرمقابل ملیونهامیل ننمایند ؟

آیا اختیار داشت ولی « **مجبور** » بودمیل کند ویا این تمایل مربوط بمیل

«کسی» و یاچیز دیگری بود ؟

چنانچه مابناصواب برای یکی ازاین اسپرماتوزوئیدها« **شخصیت و استعداد**» ویا هرچیزی قائل شویم وملیونها دیگررا ناچیز وبی خودتصور کنیم راه بس ناصوابی پیموده ایم.

بعلت اینکه درمقابل سؤال دیگری قرار میگیریم :

بچه علت یکی ازاسپرماتوزوئیدها « **استعداد** » داشت و ملیونها استعداد نداشتند ؟

آیااین استعداد را اسپرماتوزوئید **باختیار** خودش کسب کرده است ؟ اگر باختیار خود کسب کرده است از کجا وچه وقت؟ وبچه علت ملیونها دیگر نتوانستند کسب کنند ؟

فرض دیگر اینکه ملیونها استعداد جفت شدن وازدواج با اسپرماتوزوئید را «**نداشتند**» ویکی ازآنها فقط این استعداد را داشته است مجدداً این سؤال پیش میآید بچه علت ازملیونها فقط یکی ازآنها استعداد داشت ؟

وآیا داشتن این استعداد دروجود یکی وعدم این استعداد دروجود دیگران « اختیاری» بوده است ویا « **جبری** » ویا بفرض دیگر بخودی خوداین استعداد در یکی وجود داشته است ؟

دراین صورت بچه علت این استعداد فقط در یکی وجود داشته ودر ملیونهای دیگر وجود نداشته است ؟

فرض دیگر: محیط وشرایط« **رحم** »برای انعقاد یك« **نطفه** » موجودبوده است. دراین صورت بدیهی است چنانچه شرایط تکوین ورشد ونمو نطفه دررحم کاملا مساعد باشد ولی نطفه استعداد تکوین نداشته باشد انسانی بوجود نخواهد آمد .

مجددا سؤال دیگر بمیان می آید : بچه علت رحم « **تبعیض** » قائل شده ویکی ازملیونهارا « **انتخاب** » کرده است **تفوق** این اسپرماتوزوئید بردیگران چه بوده است؟

فرض دیگر: تفوقی نداشته و تمام اسپرماتوزوئیدها استعداد داشته‌اند «**قرعهٔ فال**» بنام یکی از آنها زده شده است!

مجددا سؤال دیگری پیش می آید چرا و بچه علت بنام «من» و اسپرماتوزوئیدی که موجودیت من را ساخته است قرعهٔ فال زده شده، و بقیه اسپرماتوزوئیدها در رودخانه غرق شده بدیار نیستی و بمستراح سرازیر شده‌اند.

فرض دیگر: نابودی وجود ندارد، در مستراح و میان مدفوعات آنها هم تبدیل بکرم‌ها و جانورانی میشوند.

جواب - بچه علت یکی از آنها من میشود و بروی کرهٔ خاکی پای میگذارد و در سرزمین انسانها صاحب کادیلاك ها و دارای عالیترین زنـدگی میشود، شبها تاصبح مانند فـلان پسر از فلان فرقه، زیباترین ماهرویـان را در آغـوش می کشد و اصطبل او را هزاران اسب تشکیل میدهد و ملیونها دیگر در قعر مدفوعات می لولند.

فرض دیگر: از کجا معلوم که کرمها هم در قعر مدفوعات برای خود عالم‌هائی بهتر از ماداشته باشند و خود بنحوی از انحاء از زندگانی بهره‌مند نشوند؟

جواب- انسانها به تئوری تکامل معتقدهستند، چگونه یکی از اسپرماتوزوئیدها بحداکثر **تکامل** رسیده و دیگران مطلقاً **بنقص** گرائیده‌اند؟

اینها **سـؤال** وجوابهائی است که عقل ناقص و ناتوان ما با آنها مواجه و در حل آن ناتوان است، و بواقع بحل آن راهی نیست مگر آنکه خودرا تقیداً و یا تعبداً از لحاظ نادانی و حاضر نبودن باعتراف در ناتوانی، فریب داده چشم بسته و بدون تعقل باد در گلو انداخته و در ظاهر دسترسی بعلم و عالم و معلوم داشته باشیم.

شیر - بانعره‌ایکه طنین آن جنگل را بلرزه درآورد با عصبانیت گفت: آقای فهم بس است.

شما انسانها که ازماهیت و حقیقت و واقعیت یك ذره یا یکی از سلول های اندام خود ناتوانید، چگونه خودرا اشرف مخلوقات و گل سرسبد آفرینش میدانید؟

دراین موقع تمام حیوانات جنگل عصبانی شده و انقلاب عظیمی بپاشد. حیوانات

جنگل با فریادهای گوش‌خراشی که عرش وفرش را بلرزه درآورده بود اعتراض میکردند.

بافریاد اعتراض آمیز حیوانات، جنگل بلرزه درآمد وطوفان عظیمی بپاخاست طبیعت هم بنوبهٔ خود باغرش عظیمی باانقلاب حیوانات همصدا شده بدانوسیله اعتراض میکرد که ای انسان فضولی موقوف.

باانقلاب عظیم حیوانات وغرش طوفان، جنگل در تاریکی ژرف فرورفت وچشمان من وفهم مانند این بود که کورشده است وجائی رانمی بیند.

در این زمان زلزله آمد و کرهٔ زمین دچار زلزلهٔ سهمگینی شد که گوئی پایان عالم اعلام شد.

من وفهم مانند دو کودك یتیم بی‌پناه وبی کس وناتوان ودرمانده یکدیگررا در آغوش کشیده چشمهارا بسته‌ایم وازترس نزدیك است قالب تهی کنیم، چون برأی العین ناظر وشاهد پایان عالم ودیارعدم بودیم، خودرا آماده برای مرگ نمودیم.

فهم ازترس بی‌جان شده بود و من حاضر بمسافرت بدیار عدم بودم، و از طرفی خوشحال، چون بمسافرت جدیدی قدم میگذاردم، یعنی بزندگی پس ازمرگ وعالم ارواح، این تصور بخاطرم خطور کرد گرچه درعالم جسمانی راه بمقصود نیافتیم و کلید اسرار رمز حیات‌را بدست نیاوردیم شاید دروازه های مرگ بتواند کلید رمز این اسراررا بمن بدهد.

لحظه بلحظه فغان وفریاد حیوانات افزایش می‌یافت و دامنهٔ انقلاب عظیم‌تر می گشت غرش طوفان وزلزله بافریاد گوش خراش حیوانات هم صدا شده من و فهم را بدیارعدم دعوت می‌نمودند.

هرچه، صدا کردم ازفهم جوابی نشنیدم مثل اینکه مرده است ومرادر جنگل تنها گذارده، باحال وحشت دست بگریبان بودم، که یك مرتبه ازخواب پریدم.

مانند کسی که ازدیار نیستی بجهان کنونی آمده باشد گیج ومبهوت بودم که صدای دو گربه که مشغول نزاع بودند مرا متوجه آنان ساخت.

درحالیکه من درخواب عمیقی فرورفته و بارؤیاهای وحشت انگیز دست بگریبان

بودم، دو گربه در بام خانهٔ من مشغول نزاع بودند، وازبام خانه برسر من سقوط کردند، آنچه را درآخر رؤیا شاهد وناظر بودم، اعم از فریاد جانخراش و انقلاب حیوانات وطوفان و زلزله مربوط به‌جدال ونزاع دو گربه بود که در بام خانهٔ من مشغول نبردبودند.

در اثرسقوط دو گربه که با شدت بسرمن سقوط کرده بودند ، و همچنین در نتیجهٔ دست‌بگریبان شدن بارؤیاهای پریشان، بحالت عجیبی دچار بودم که خوداز تشریح آن ناتوانم.

بخوبی نمیدانستم درحال خواب یا بیداری هستم، دراثرضربه‌ایکه ازسقوط گربه‌ها بمغزمن آمده بودسرم بدوارمخصوصی افتاده بود، حال‌روانی‌من بنحوی‌بود که درچاه ژرف حیرت سقوط کرده بودم ، هرچه تقلا کردم که خودرا ازآن حالت بیرون آورده وبحال‌طبیعی بیایم موفق‌نشدم.

چشمان من باز بود، اطراف خودرا میدیدم ولی تشخیص این نکته که‌آنچه میبینم درخواب یابیداری‌است برای من مقدور نبود.

سرم گیج بود وبدرستی معلوم نبود که این ناراحتی و گیجی وازخودبیخود بودن مربوط به‌واکنش خوابهای‌پریشانی بود که دیده بودم ویادراثرضربه‌ای که‌از سقوط گربه‌ها بسرم‌وارد آمده بود ؟

بهرصورت هرچه اراده کردم وخواستم ازبستر برخیزم‌میسر نشد مانند‌این‌بود که درسرحد مرگ وزندگی‌متوقف شده‌ام، عجب! مثل‌اینکه بابسترخود پیوستگی پیدا کرده بودم، درآنحالت که تقریباً حالتی بین‌بیهوشی وبا هوشی بودمانند پردهٔ سینما صحنه‌هائی‌را که بخواب دیده بودم درنظرم‌رژه میرفتند، عجب‌حال عجیبی دارم، این‌دیگرچه نوع‌خوابی‌بود، خوابی باین‌طولانی سرتاسرعمرخودندیده بودم صحنه‌های‌این‌رؤیا یکی‌ازیکی‌عجیب‌تروخودرؤیا حیرت‌انگیزتربود. عجب! فلاسفه ومیمونهاو گذشتگان‌هریك‌بصورتی، چنانچه بخاطرم‌میرسد خودمن‌هم میمون‌بودم و درزمانی باهیتلر دردورهٔ نسناسی ازدواج کرده بودم و چون جان شیرین همدیگررا دوست داشتیم اوهمیشه بدن مرا نوازش میداد ودرنوازش بجستجوی حشراتی که

معمولا صحنهٔ اندام مرا تفریحگاه عمومی خودقرارداده بودند می‌پرداخت من‌هم متقابلاهمین کاررا میکردم.

درنتیجهٔ ازدواج ما کودکان زیبائی که یکی ازیکی نسناس‌تربودند پا بعرصهٔ وجود گذاشته بودند.

آری سالهای سال من و هیتلر زن وشوهربودیم و روی شاخه‌های درختان نارگیل عملیات آکروباسی انجام میدادیم، هم همسر بودیم هم‌دوست شفیق‌ویکرنگ، اوبدنبال‌من ومن‌بدنبال‌او، ازاین‌شاخه بآن‌شاخه می‌پریدیم.

عجب زندگی خوبی‌داشتیم ایکاش‌من واوهمیشه میمون میبودیم ، درآنزمان صحبت ازتفوق **نژادی** نبود، فضای‌حیاتی‌ما درجنگلی‌بود که آغازوانجام آن‌معلوم‌نبود زندگی‌نسناسی‌ما بسیارعالی وفرح‌بخش ودوراز کینه‌ها وبدون‌عصبانیت بود من‌حتی بواقع نه‌بچشم خودخطائی ازآدولف خان نسناس میرزا دیدم ونه دروغی، آری در آنزمان‌همسرمن دروغ نمی گفت، ازریا وتزویر دوربود وحتی‌برای رفع احتیاجات ستون‌پنجم‌خوددرخارج‌دلاروپوندولیره ودینارعراقی چاپ‌نمیکرد، وزیرتبلیغات‌او آن پرندهٔ زیبائی‌است که بالای سرمابانغمه‌های شیرین‌خودمحیط جنگل‌را بهشت‌برین نموده‌است، عجب! شایداین‌هم تمرینی‌است برای نطق‌های دورهٔانسان بودن که پشت فرستندهٔ رادیو برلن ایراد میکند؟

بهرصورت مشغول خواندن است، این‌دیگر کیست؟ عجب!طوطی‌زیبائی‌است آری این‌هم **«هیملر»** یکی دیگرازاعضاء برجسته ووزرای معروف هیتلرخان‌است خیر اوطوطی زیبائی‌برنگ سبزوبسیارقشنگ است، ساکت وصامت چنان غرق در افکارخود میباشد که گویا در مجلس‌ختم پدر ومادرش شرکت کرده است، نه ، این ناقلامشغول نقشه کشیدن‌دوران زندگی انسانها است، اوداردتمرین جاسوسی‌میکند خیر، اودارد ازمادر دهردرس خباثت وآدمکشی میآموزد ، مثل این‌است که مادر دهر نقشهٔ کوره های انسان سوزی را نشان او داده و معماری ساختمان آنرا باو یاد میدهد !

عجب صحنهٔ بسیار عالی است ، این پرندهٔ زیبا که درآسمان بپرواز درآمده

است وچاق وچله‌است کیست؟مثل سیمرغ می‌ماند، ای پرنده، اسم‌توچیست؟

- اسم من **گورینگ**

زنده باد گورینگ خان ،آقای هیتلرخان نسناس میرزا، گورینگ‌خان را مشاهده میفرمائید؟

هیتلر - آری این وزیرهواپیمائی کشورمن خواهدشد وبالاخره من انسان خواهم‌شد، چرا این حیوان دنیارا بزیربال‌وپرخود گرفته؟ واومشغول نقشه‌برداری ازخاك انگلستان وفرانسه وخلاصه اروپااست؟

خیر، نسناس‌میرزا بشرق‌طیران‌میکند وازآنطرف‌هم از کشورهای‌شرق‌اروپا و روسیه نقشه‌برداری میکند .

عجب، صحنه‌های عجیبی که درخواب دیده‌ام مانند‌این‌است که فیلمهای این صحنه‌ها درسلولهای مغزمن‌نقش بسته‌است.

عجب، اگرمن‌وهیتلرزن وشوهر بودیم چگونه‌اودردوران‌زندگی خودملیونها ملیون افراد بشررا بخاك و خون و ملیاردها ملیارد دولاروپوند وآنچه‌را که در اروپا بنام تمدن وجودداشت بقعرنیستی فرستاد و غریزهٔ خون آشامی او بالاخره ارضاء نشد.

ولی من که دورهٔ میمون بودن ودوران نسناسی خودرا با او گذرانده‌ام حتی قادربه‌نظارهٔ جان کندن کبوترو گنجشکی نیستم.

عجب روزگاری است!

خلاصه هرچه سعی‌میکنم مغزخودرا ازاین صحنه‌ها خالی کنم موفق نمیشوم مثل‌اینکه آنچه درخواب‌دیده‌ام دراعماق مغزچندگرمی من مانند مورچگان لانه ساخته‌اند وبزودی خیال تخلیه ندارند ووسیلهٔ اجرائیه صادر کردن و تخلیه کردن این افکارهم فعلا بآسانی مقدور نیست، آری گویا نیوتون، مترلینگ، این اشتین، وديگران‌زنده شده‌اند.

عجب، اینها که‌مرده‌اند واثری ازآنهادرروی زمین‌نیست ومن‌هم‌بااین‌اشخاص معاشر نبوده‌ام حتی یکمرتبه‌هم‌بدیدار آنان موفق‌نشده‌ام، یعنی‌چه؟ این‌چه رؤیائی

بود! عجب درافکار خودسر گردانم!

دراین‌حالت آنچه‌را بوجودآن یقین دارم در مرحلهٔ نخست موجودیت خودم ودرمرحلهٔ‌بعدی‌عقل‌وفهم ویاادراك معقول‌وادراك محسوس میباشد.

بعبارت دیگر آنکه من خود یقین بموجودیت خود دارم وبخوبی درك میکنم عقل‌وفهم‌خودرا ازدست نداده‌ام ولی‌ادراکات من‌تحت‌تأثیر رؤیاهائی که دیده‌ام‌بحالت خاصی درآمده‌است.

آنچه‌را دراین‌مورد محفوظات من بیادداردومیتواند بمن کمك کند مسئلهٔ حال‌طبیعی وغیرطبیعی بودن‌است، باین‌معنی که دراین‌زمان من‌دارای حـال طبیعی میباشم ویاحال غیرطبیعی؟

اگرعقل عقل است و فهم فهم، و ادراك محسوس و ادراك معقول از خـود اختیار و استقلال دارنـد مسئلهٔ حالت طبیعی وحـالت غیرطبیعی خارج ازمفهوم ومعنی میباشد.

واگرعقل‌وفهم بهرنحوی ازانحاء مطلقاً استقلال‌واختیاری ازخودنداشته‌باشند بایدبجستجوی این‌نکته بود که حالت‌طبیعی‌وغیرطبیعی‌چیست وآیااین‌حالتهادارای سرحد ومرزمعینی‌میباشند یاخیر؟

مسئله‌ایکه دراین‌مورد لازم است بادقت تام موردتجزیه وتحلیل قرار گیرد این‌نکته است که درچه حالتی‌ممکن‌است انسانهاقادربدرك «بودها» شوند.

درمسئلهٔ مورد بحث ما دو کلمهٔ **«بود» و «نمود»** ویاحقیقت ومجاز مورد توجه میباشد.

آیادرچه حالتی‌انسان قادربادراك بودها ویانمودهامیشود؟

مسئلهٔ‌زمان وهمچنین‌خواب یکی‌ازمسائل اساسی‌مورد بحث این کتاب است که‌میتوان گفت رکن اساسی و هدف‌اصلی نگارش‌این کتاب در آن مستتر است، و مجلدات دیگراین کتاب اختصاص باین‌مسئله داده‌شده وتاحدودامکان درتشـریح و تجزیه وتحلیل‌این‌مسئله کوشیده‌ایم.

مسئلهٔ خواب ورؤیاها یکي ازمعضل‌ترین وپیچیده‌ترین و تـاریکترین نقطهٔ

حیاتی ماست که یك ثلث ازعمرهر انسان‌را اشغال کرده‌است، بهیچ نحوی ازانحاء هیچ‌فورمولی تحت هرنوع سیستم ویاقـالبی‌تهیه وارائه شودممکـن نیست دراینمورد کوچکترین راهنمائی بحل این مسئله بنماید.

مسئلهٔ خواب ورؤیاها معضلتر ومشکلتر وپیچیده‌تر از آنست که یك‌فورمول ویایك رساله‌ویایك کتاب وحتی کتابخانه‌هائی‌هم‌بتوانندازعهدهٔ ادای‌مطلب بهرنحوی ازانحاء بر آیند.

شـاید این اظهارنظر دربدوامر بهت‌آوروحیرت انگیزباشد وچنین تصورشود چگونه‌مایك‌ثلث‌عمرخودرادرحالت ویاوضعیتی تلف میکنیم که خودندانیم آن‌چیست حتی‌بحقیقت وواقعیت آن آشنانباشیم!؟

بامطالعهٔ مباحث مختلفه که در جلد جدا گانهٔ این کتاب‌آمده است تاحدی رفع این ابهامات خواهد شد، این نکته‌را نیزنباید نا گفته گذارد که منظور ازرفع ابهامات حل مسئله نیست ، بلکه بابهت و حیرت عمیق‌تر بـا مسائل بغرنج تر و پیچیده‌تر وشاید حل ناشدنی تری مواجه خواهیم شد وبخوبی خواهیم دانست که چگونه ممکن است چیزهائی وجود داشته باشد که بآسانی انســان را بدرك آن راهی نباشد.

مسئلهٔ حالت ویاحالت طبیعی ویاحـالت غیرطبیعی مرموزترین نکتهٔ‌حیاتی ماست که رمزحیات انسانها درکادر وچهارچوب آن قراردارد.

دراینمورد باتوضیحـات مفصلی که در مجلدات دیگراین کتـاب‌آمده است احتیاجی بتشریح بیشترنیست ولی‌ازاین‌نظر که‌خوانندگان گرامی‌باین‌مسئله توجه داشته‌باشند اشارات جزئی‌رادراین صفحات‌لازم دانستیم.

«من» یعنی ادراك «من» ویامن بمعنی مجموع ادراکات من (ادراك‌محسوس وادراك معقول).

اگربخواهیم درموجودیت خودبه‌تحقیق بپردازیم ودر مـورد «خودشناسی» مفهوم و معنی دو کلمهٔ عقل و فهم و یا ادراك معقـول و ادراك محسوس بمعنای

تحت اللفظی و یا فورمولهائی که ارائه شده است قناعت ورزیم راه بس ناصوابی را پیموده‌ایم .

دراین گونه موارد معمولا دانش ما بمعنی تحت اللفظی ویافورمولهای ارائه شده محدودشده است، ولی این مسائل بنحوی است که بطورکلی هیچ فورمول ویااظهارنظری ممکن نیست بتواند ازعهدهٔ ادای مطلب برآید.

گذشته از این بطورکلی مسائل مورد بحث این کتاب بنحوی است که حتی کتابخانه‌هائی هم ازعهدهٔ ادای مطلب نمیتوانند برآیند.

چون مسئلهٔ عقل وفهمیدن ازمسائلی است که حل آنهادربوتهٔ اجمال مانده‌است ولازم‌است کشف گردد.

شاید این سؤال پیش بیاید که چراوبچه علت؟

مجلدات دیگراین کتاب باین سؤالات پاسخ خواهد گفت.

درزمان حاضر دوملیارددونهصد ملیون انسان بروی کرهٔ زمین زندگانی میکنند وهمهٔ آنهادارای ادراك محسوس وادراك معقول میباشند.

عجیب‌ترین ومرموزترین واسرارآمیزترین نکته این است که از دو ملیارد ونهصد ملیون انسانها حتی میان دونفر ازآنها عقل وفهم مطلقاً مساوی‌وجود ندارد.

ادراك افراددرمقابل«نمودها» و«بودها» باوسائل ادرا کی که عموماًدردست‌دارند بطورکلی مغایراست.

علت این مغایرت ها را لازم است در حالت ویا حالات طبیعی ویا غیر طبیعی جستجو کرد.

آیادرك حقیقت وواقعیت عالم وجوددرکادرحالت طبیعی ویاحالت غیرطبیعی وجود دارد؟

این سؤالی است که جواب آن باسانی ممکن نیست.

اگرفرض کنیم مصالح اولیهٔ فهمیدن‌را وقایع وشواهدی تشکیل میدهند که روزمره‌درطول عمرشاهد وناظرآن میباشیم، وکارخانه‌ایرا که این مصالح اولیه دراو ریخته میشودمغزآدمی بدانیم دراین صورت بدیهی است که ذهن تحت تأثیر وقایع

وشواهد زندگی متأثر می گردد و در نتیجه ادراك محسوس و بالاخره فهمیدن حاصل میشود.

لذا لازم است باین نکته نیز توجه دقیق مبذول داریم که کارخانهٔ دماغی که خود دارای اجزاء متشکله است، اجزاء آن هریك خوددارای ناتوانیها وتوانائیها و استعدادها میباشد .

دراینمورد این مسئله بدیهی مینماید که اگر استعدادها وتوانائیها ویاناتوانیها درمیان افرادبشر مطلقاً همانند نباشند محصولی که ازمغز بدست میآید وما آنرا بنام فهمیدن مینامیم مساوی نخواهد بود.

چنانچه ما بخواهیم درمسئلهٔ موردبحث این کتاب «جبر و تفویض» برای حل ویاآشنائی بآن راهی پیدا کنیم، عالی‌ترین راه توجه بمسئلهٔ عقل و فهم است وبعبارت دیگر حیات‌و زندگانی ما، یعنی مجموعهٔ حالاتی که در طول عمر باآن سروکار داریم.

این نکته بجای خود محفوظ است که عالم وجود و کرهٔ زمین مایکی است و دو ملیارد و نهصد ملیون انسان ها ناظر و شاهد یك عالم وجود و یك کرهٔ زمین میباشند .

ضمناً این مسئله‌را هم نباید نادیده انگاشت، که انسان‌ها بادارا بودن افکار و اندیشه‌های مختلف هریك برای خودجهانی رامیسازندوناظروشاهد جهانی میباشند که باجهانی که قابل‌ادراك دیگران‌است فرسنگهافاصله دارد.

وجود استعدادهای دماغی و ناتوانائیها ویا توانائیهای روانی خود عامل مهم انگیزه‌های خاصی‌میباشد، که تحت شرایط خاص آن‌انگیزه‌ها وا کنشهای‌مخصوصی در وجود انسان پدید میآید ،که پدیدهٔ پدیده های آن حالات مختلف میباشد که درجلد دوم‌این کتاب بابیان‌بسیارساده ازآن‌بتفصیل سخن گفته شده‌است.

نکتهٔ دیگری که در پایان این کتاب ذکر آن را لازم میدانیم مسئلهٔ ، **«گفتن » و « دیدن » و « شنیدن » میباشد .**

درتحری حقیقت ودرك حقایق امورجهانی درمرحلهٔ نخست ما احتیاج بفن

گفتن‌وشنیدن ودیدن داریم .

بعبارت دیگر بااسلوب وروش صحیح سخن گفتن و یا شنیدن و یا دیدن که خودهنریست ، آشنا شده و بدانیم که هنرهای دیگر پدیده‌ای از پدیده های این هنر میباشند .

بدیهی است برای سخن گفتن بطور کلی آشنائی بفن سخن گفتن لازم است، برای آشنائی باین‌فن وسائل‌اکتسابی تاحدی ازعهدهٔ‌این‌عمل برمیآید .

ماميتوانيم ازمسائل اکتسابی معلوماتی‌را درحافظه گردآورده ودرموقع‌لزوم بنحوی‌ازانحاء از آن معلومات واطلاعات که‌درصندوقخانهٔ حافظه مضبوط ومحفوظ داریم استفاده نموده وبتوانیم مقصود ونظر خودرا درقالب الفاظ و کلمات ریخته سخن بگوئیم .

بدیهی است در این مورد اولین وسیله کوشش میباشد که با کوشش دربدست آوردن معلومات اکتسابی وسیلهٔ آشنائی‌بفن گویند گی تاحدی‌فراهم‌میشود.

ولی‌درموردهنر دیدن وشنیدن‌مسئله‌بنحودیگری‌است که بهیچ‌وجه‌من‌الوجوه بافن گویند گی تطبیق نمیکند .

ازاین‌سبب لازم است بطور کلی‌حساب« گفتن» را با**دیدن‌وشنیدن** ازیکدیگر جدا کنیم .

آشنائی بفن دیدن‌وشنیدن احتیاج‌بوسائلی دارد که‌آن وسائل‌اکتسابی‌نیست.

هنر دیدن وشنیدن رابطهٔ مستقیم بااستعدادها وحالات مخصوص و خصوصیات فیزیولوژی وروانی افراد دارد .

درمورد «دیدن» و ادراك «نمودها» که خود وقایع و شواهد روزمرهٔ زندگانی مارا تشکیل داده است، وسیلهٔ‌آن بظاهر چشم است ، ولی بطوریکه میدانیم چشم ما نمی‌بیند بلکه دراثرانعکاس امواج درقرنیهٔ چشم و منعکس‌شدن‌آن امواج‌دراعصاب مغز، چشم وسیلهٔ دیدرا فراهم میآورد ولی منظورمادراین قسمت‌دیدن‌بمفهوم دیدن توأم بادرك کردن است نه دیدن تنها .

دراصل مصالح اولیهٔ دیدن را که مقصود ادراك توأم با دیدن میباشد حالات

روانی وخصوصیات فیزیولوژی وروانی تشکیل میدهد .

من باب مثال : جهان ما وعالم وجود یکی است ووسیلهٔ دید این عالم ویاعالم وجود درحدود شش ملیارد چشم میباشد .

ولی هر فرد باچشمان خود شاهد وناظر جهانی است که مصالح اولیهٔ آن یعنی حالات روانی اوبرایش فراهم میآورد، لاغیر.

عجیب ترین ومرموزترین واسرارآمیزترین نکته این است که درمیان سه ملیارد انسانهای موجود در این عالم که شاهد و ناظر کرهٔ زمین وعالم وجود و وقایع و شواهد روزمرهٔ آن میباشند حتی دو نفر حقیقت و واقعیت آن را یکسان درك نمی کنند .

بعبارت دیگر دوملیارد ونهصدملیون افراد کرهٔ زمین برای نظارهٔ جهان وعالم وجود هریك عینك خاصی بچشم دارند، که با عینك‌های دیگران مشابه میباشد ولی مطلقاً همانند ومساوی نیست .

باین معنی که هریك ازانسانها با نحوهٔ مخصوص اندیشه‌ها وافکار خود که زائیدهٔ حالات روانی خاص آنها میباشد جهان وجهانیان را برنگی می بینند .

یکی ازانسانهابامصالح عالیهٔ توکل وایمان عینك روشن خوشبینی بچشم گذارده، فقط توجه بخوبی‌ها وزیبائی‌ها وروشنی‌ها و کمال‌ها دارد .

ودیگری باعینك تاروتاریك بدبینی شاهد وناظروقایع امورمیباشد، در شعاع دید اوفقط نقائص و پلیدی‌ها وزشتی‌ها وعیب‌ها وبدیها وبی چارگی‌ها و بدبختی‌ها قراردارد .

آنچه که دراین مورد بنام عینك از آن سخن بمیان آمده‌است حالات مختلفی است که درهریك ازلحظات عمر، انسانهابا آن دست بگریبان میباشند.

آن حالت‌های خاص و یا حالات مختلف خود از واکنش پدیدهٔ پدیده‌های انگیزه‌های استعدادها وتوانائی‌ها وخصوصیات روانی وفیزیولوژی تنیده شده‌است .

با اینکه درجلد دوم این کتاب باین مسئله توجه خاصی مبذول داشته‌ایم ، معذلك این مسئله یکی از اسرارآمیزترین مسائلی است که در مباحث این کتاب

عرض‌وجود کرده است، چون در میان دوملیارد ونهصد ملیون انسانها حتی دوعینك مطلقاً مساوی ویکرنگ وجود ندارد.

دراین مورد ممکن است دوویا دوهزار ویا دوملیون انسانها هریك بتنهائی عینك روشن خوشبینی بچشم داشته باشند، در مقابل نباید ازاین نکته غافل بود که آن عینك‌ها ازلحاظ نوع مشابه هستند ونه اینکه مطلقاً مساوی‌باشند.

این مسئله همانند این است که ما درمکان وسیعی یك لامپ یك ولتی روشن کنیم ویایك‌لامپ بفرض‌هزارویایك ملیون ولتی، بدیهی است هردولامپ چراغ برق میباشند و هردوروشن، وهر دوازیك کارخانهٔ برق روشن میشوند، ولی درمفهوم و معنی‌اساسی‌توفیر فراوان بین‌این‌دونور که‌ازحیث‌نوع‌ویاسیستم‌هردومشابه‌یکدیگرند وجود دارد ولی دراصل مطلقاً مساوی نیستند.

واما راجع به «**شنیدن**».

درعصر حاضرمعمولا معیارو ارزش سخن درترازوی شخصیت گوینده که خود رابطهٔ مستقیم باعناوین والقاب اودارد سنجیده میشود.

درمورد شنیدن معمولا ماتوجه به عناوین والقاب گوینده داریم ونه به‌معنی و مفهوم واقعی سخن گوینده، بعبارت دیگرما عموماًتوجه باین امرداریم که‌چه کسی ودر کجا سخن گفته است، نه اینکه چه‌سخنی را چه کسی گفته است.

دراین مورد اگر گوینده دارای عناوین والقاب باشد، گرچه سخن اوبی مغز وتوخالی وحتی بازی با الفاظ وخارج ازفن و هنر گویند گی، بنظرما با ارزش وبا معنی است وبهمین نحواست عکس آن.

بهرصورت برای درك ویادسترسی بمفهوم ومقصود گوینده، شنونده احتیاج به آمادگی خاص دارد دراین مورد بخصوص نیزاستعدادها وتوانائی‌ها ویا خصوصیات روانی وفیزیولوژی عهده دارنقش اصلی‌میباشند.

آشنائی بفن وهنر «دیدن» و«شنیدن» ویا مسائل مربوط بآن بسیارمهمتر و بالاتر ووالاتر از هنر گویند گی است.

کلیهٔ نوابغ دهروفلاسفه وبزرگان جوامع‌بشری هنرمندان واقعی وحقیقی

فن دیدن وشنیدن بوده‌اند .

جهان خود دانشگاهی است عظیم که برای درك حقیقت وواقعیت عالم‌وجود لازم است دراین دانشگاه تحصیل کرد .

شرایط ورودی باین دانشگاه جهانی منحصراً دراختیار هنر شنیدن و دیدن میباشد وبس .

وقایع وشواهدی که روزمره شاهد وناظر آن میباشیم وهمچنین آزمایشات و تجربیاتی که خواه وناخواه دانسته ویاندانسته باآن سروکارداریم، همه وهمه دارای حقیقت وواقعیتی است که برای درك آن حقیقت وواقعیت وسیله‌لازم است، آن‌وسیله واقع‌بینی وحقیقت‌جوئی است .

بدون آشنائی بفن دیدن وشنیدن ممکن نیست واقع‌بین وحقیقت جو باشیم. تعصب بشخصیت وتقید بدانشهاوتعبدبه‌معتقدات وعشق‌بخود وتکبروخودبینی وخودستائی وخودخواهی وخودپرستی که‌مصالح اولیهٔ کاخ (ماومنی) را تشکیل داده است عظیمترین سدی است که میان موجودیت مابا حقیقت و واقعیت امور جهانی قرار دارد .

تا زمانیکه ستونهای کاخ (ما ومنی) استواراست وما انسانها درون تقیدات و تعصبات وتعلقات خود زندانی هستیم راه‌یافتن بسرزمین حقیقت وواقعیت عالم‌وجود محال وممتنع است .

هرچند نکاتی که درپایان‌این کتاب موردد‌قت وتوجه‌قرارداده‌ایم بنحوی‌نیست که بتوان بااین‌اشارات جزئی ازادای حق‌مطلب برآمد ولی‌چه میباید کرد، تشریح مسائل بنحوی که مقصود نویسنده است احتیاج به تشریح و تجزیه و تحلیل وسیع دارد که ازعهدهٔ صفحات این کتاب خارج است .

معذلك دراین مورد ما به ذکرشاهد و مثال اکتفا میکنیم ، که شاید بتوان بمقصود وهدف ومنظورما دراین مسئله آشنا شد.

البته دراین مورد میتوان شواهد وامثال فراوان آورد، ولی برای روشن‌شدن مسئلهٔ مورد بحث و یاحداقل نکتهٔ مورد نظر ما شاید مسئلهٔ زیر که عموماً درمایه

واساس آن کوچکترین تردیدی نداریم بتواند تاحدی بما کمك کند .

وجود و موجودیت خالق یگانه از نظر اکثریت افراد ساکن کرهٔ زمین از بدیهیات است .

بعبارت دیگرما انسانهای کرهٔ زمین معتقد بوجود خداوند یگانه‌ای که اورا خالق یکتا وآفرینندهٔ کون ومکان وقادرمطلق میدانیم میباشیم .

دراین‌موضوع‌دوملیارد ونهصدملیون موجودات‌بنام‌انسان دریکطرف‌وخداوند حاکم مطلق بر کون ومکان در طرف دیگر قراردارد .

بعبارت ساده‌تر اینکه تقریباً دوملیارد ونهصدملیون موجود زنده در هرلحظه ازلحظات عمرمعتقدند وشهادت میدهند که خالق یگانه جاودانی و ازلی و ابدی با مفهوم ومعنی کلی «زمان جاودانی» وجود دارد .

باتوجه به‌آنچه اشاره شد موضوع قابل بحثی وجود ندارد ، انسانها معتقد و معترفند که خداوند یگانه ازلی وابدی وقادر و توانای مطلق وجود دارد وبا مغز متفکروعقل سلیم باخضوع وخشوع تام وبا احترام کامل درهرلحظه نام مقدس اورا برزبان‌رانده حتی‌درهر لحظه ازلحظات،وجود وهستی‌اوراشهادت میدهند، بااین‌وصف بظاهر هربحثی دراین مورد غیرازآنچه گفته شد زائد بنظرمیاید .

در صورتیکه واقعیت امرصددرصد غیراز آن است که بظاهر بنظرمیاید ، در اینکه‌خداوند خالق یکتا یگانه است‌بحثی نیست، وسیلهٔ شناسائی‌اوهم یك‌چیزاست یعنی‌ادراك‌ما (ادراك محسوس وادراك معقول)دراین مورد نیز کوچکترین تردیدی جایز نیست .

دراین مورد است که تمثیلات مقارنه‌ای وقیاس واستدلالات وقوانین منطقی کوچکترین کمکی بما نمیکنند .

ضمناً میتوانیم مثال‌دیگری بیاوریم . ما ازیك نقطه به‌نقطهٔ دیگری‌میخواهیم برویم فرض میکنیم‌ازلندن به‌نیویورك باوسیله‌ای که معمولا کشتی و هواپیما است، با این وصف بدیهی است که ما با این وسائل میتوانیم بهدف ویامقصد که نیویورك است برسیم .

درصورتیکه این استدلال وقیاس درمورد هدف معینی که خداوند یکتا است صادق نمی‌نماید.

هدف ثابت ومعین ولایتغیر، ووسیلهٔ راه‌یافتن بشناسائی اوهم عقل وفهم، ولی نکتهٔ اساسی اینجا است که چند ملیارد انسان با وسائل موجود بهدفی میرسند که توجیه وتعبیرویا تفسیروجود آن هدف بطور کلی از نظر افراد گوناگون مغایر است. چرا؟ وبچه علت؟

ادراك بوجود ذات‌وهستی خداوند خالق‌یگانه بوسیلهٔ عقل‌وفهم ممکن است. ترازوی عقل وفهم افراد هر کدام بنوبهٔ خود برای سنجش میزان ومعیار هرچیزی دارای ظرفیت خاصی است.

بعبارت دیگر با ترازوهائی که میلی گرم‌ها سنجیده میشود آیا ممکن‌است ملیاردها ملیارد «**تن**» را با آن میزان سنجید یاخیر؟

بدیهی است برای هرمظروفی ظرفی‌لازم داریم، من‌باب مثال برای یك لیتر آب ظرفی لازم است که گنجایش یك لیتر آب را داشته باشد، حال اگرمابخواهیم اقیانوسهای جهان را در ظرفی که گنجایش یك لیتر آب را دارد جا بدهیم آیا ممکن است؟

بطوری که گفته شد وسیلهٔ شناسائی خالق یکتا عقل و فهم است، دراین مورد بخصوص آیا عقل وفهم سه‌ملیارد افراد کرهٔ مسکون ازلحاظ استعدادها وتوانائی‌ها وخصوصیات فیزیولوژی وروانی مطلقاً مساوی است؟

آیا خداوندی که وجود او دراندیشه‌ها و یا بطور کلی موجودیت این‌اشتین اظهرمن‌الشمس است با خداوندی که فلان شخص عامی بی‌سواد بوسیلهٔ عقل وفهم وادراکات خود پی‌بوجود وهستی اوبرده ودرنتیجه، وجود خداوند برای اوهم‌بنوبهٔ خود اظهرمن‌الشمس است یکی است؟

وجود خداوند برای هردونفراظهرمن‌الشمس است ولی این کجاوآن کجا؟

در کتاب مثنوی مولوی دفتر دوم، مناجات کردن شبان با حقتعالی درعهد موسی علیه‌السلام، به عالیترین وجهی این مسئله مورد توجه مولانا جلال‌الدین

محمد بلخی رومی قرار گرفته است .

متأسفانه چون صفحات این کتاب اجازهٔ تشریح وتوضیح مسائل گوناگون را نمیدهد، وچون ما مصمم هستیم هرچه زودتر جلد دوم این کتاب را تهیه وتقدیم داریم ازاین‌لحاظ فقط به چند بیت‌آن قناعت میورزیم :

دید موسی یك شبانی را براه کوهمی گفت‌ای کریم وای اله
تو کجائی تا شوم من چاکرت چارقت دوزم کنم شانــه سرت
ای خدای من فدایت جان من جمله فرزندان وخان ومان من
جامه‌ات شویم شپشهایت کشم شیر پیشت آورم ای محتشم
دستکت بوسم بمالـم پایکت وقت خواب آیم بروبم جایکت

چنانچه دور از هرنوع تعصب وتقیدی خداشناسی شبان مورد بحث را تجزیه وتحلیل کنیم، بااین حقیقت وواقعیت پی‌خواهیم برد که شبان نامبرده نسبت بخود وموجودیت خود ویاباعقل وفهمی که‌لازم‌است وجود خداوندرادرآن به‌سنجش‌بیاورد بخوبی بوجود خداوند شهادت میدهد ، اما بنحوی که برای اوقابل درك و شناختن میباشد، لاغیر .

شبان نامبرده یك انسان است که دارای عقل و فهم میباشد و این اشتین هم یك انسان .

«خداشناسی اینشتین» :

بسختی میتوان دربین‌مغزهای متفکرجهان، کسی‌را یافت که دارای یك‌نوع ادراك مذهبی مخصوص بخود نباشد، این مذهب بامذهب یك‌شخص عادی فرق‌دارد.

عقل و فهم من قاصر از درك خدائی است که پاداش وجزاء بمخلوقات خود میدهد، وازآن نوع اختیاراتی دارد که مادرخود سراغ داریم .

«مذهب من‌تکریم جوهراعلای بی‌حدوانتهائی است که درجزئی‌ترین‌چیزی که ماباعقل ناچیزوضعیف خود درك میکنیم تجلی میکند» .

آنچه من از خدا تصور میکنم همین علم ویقین‌بوجود یك نیروی عاقله

بالاتر از «**خیال وقیاس ووهم وگمان**» است که در دنیای بیرون ازفهم ما مشهود است.

«ازگفته‌های آلبرت این‌اشتین»

با توجه بآنچه گفته شد آشنائی بفن و هنر «دیدن» و« شنیدن » از مسائل بسیارمهم وجالب توجهی است که لازم است مورد دقت وتأمل هر صاحبنظر وطالب حقیقتی قراربگیرد.

اگرما بخواهیم بجستجوی حقایق امورجهانی بپردازیم ویا درتحری حقیقت گام برداریم بدون آشنائی بفن وهنر «**شنیدن**» و« **گفتـن** » راه ناصوابی پیموده‌ایم وعمل ما مانند هوا درغربال وآب درهاون کوبیدن است .

انسانهائیکه خودرا درچهاردیواری تعلقات ومعتقدات ومطالعات ومحفوظات واطلاعات ودانشها وبینش‌های خود زندانی کرده ووسیلهٔ تکبروتشخص و خودبینی و خودشناسی و عشق بخود را در وجود خود بوجود آورده‌اند مردگان متحرك و چراغهای خاموشی بیش نیستند .

دراین‌مورد شایسته تر آنست که ما خود را ازبند و زنـدان (ماومنی) رها ساخته ولحظات چندی بخود آئیم و خود را بنده و بردهٔ ایرادها و انتقادات بی‌جا وبی‌اساس وبی‌پایه نسازیم .

ضمناً لازم است باین‌نکته توجه داشته باشیم: هرنظریهٔ بدیعی گـرچه بظاهر ازنظریاتی بی‌مایه‌وبی‌پایه وبی‌اساس باشدبنوبهٔخود عالیتر وبالاتر ازآنست که‌طوطی‌وار ترجمان گفته‌های دیگران باشد .

نظریه های بدیع‌ممکن‌است برروی پایه های مستحکم استوار بوده و قابـل قبول‌باشد وخود راهی‌برای درك حقیقت وواقعیت حیات باشد ، در این صورت چه موفقیت عظیمی.

چه بساممکن‌است نظریهٔ بدیعی گرچه دارای نکات حساس‌وقابل توجه‌باشد، ولی‌عقل‌وفهم ازقبول آن سرپیچی کندویابطور کلی غیرقابل‌قبول و یاردشناخته‌شود.

دراین‌صورت برای‌رد چنین‌نظریه‌ای لازم‌است کوشش‌های فراوان بعمل‌بیاید درهمین کوشش‌هاست که ممکن‌است‌در ردنظریهٔ غیرقابل‌قبول، نظریهٔ بدیع تـری

که قابل‌قبول مینماید جایگزین نظریهٔ غیرقابل‌قبول گردد.

درمسائل فلسفی ودرمسائلی که خود مربوط به رمز اساسی عالم وجوداست، ما نبایدمتوقع باشیم که نظرات گوناگون اعم‌ازاینکه ارائه دهنده‌نابغه ویافیلسوف و یا هر کسی باشد، نظراوموردقبول‌همگان واقع‌شود.

در صورتی ممکن است نظریه‌ای‌ثابت و قابل قبول همگان واقع شود، که همگان دردرك مسئلهٔ مورد بحث دارای استعدادها وتوانائی‌های همانند و یا مطلقاً مساوی باشند.

درصورتیکه تصوراین‌امر که‌دوملیارد ونهصد ملیون‌انسان‌ازلحاظ استعداد ها وخصوصیات روانی‌وفیزیولوژی که برای درك مسائل گوناگون لازم‌است مساوی و مطلقاً همانند باشند بطورکلی‌محال وممتنع‌است.

حال اگر کلیه کتب فلسفی را که قبل از سقراط و افلاطون و ارسطو تـا بزمان حال نوشته شده است با دقت و تأمل و تدقیق لازم مورد توجه قرار دهیم بخوبی بااین‌نکته پی‌خواهیم برد که درمیان‌کلیهٔ نوابغ وفلاسفهٔ دهرعموماً اختلاف نظراتی بچشم‌میخورد.

فرض‌میکنیم ماکلیه‌فلاسفه ونوابغ‌دهررا زنده کرده درمحفلی آنان‌را گردهم جمع‌نموده بمناظره‌بپردازیم ومسائلی که موردتوجه ودقت‌نویسنده قرار گرفته‌است درمیان آنان مطرح کنیم، آیا تصوراینکه درمحفل فرضی‌ما درمقابل‌طرح مسائـل گوناگون فلاسفه ونوابغ دهرتوافق‌داشته باشند ممکن‌می‌نماید؟

دراین‌مورد بدیهی‌است اختلافات فراوانی که حاکی ازعدم توافق درنظرات گوناگون‌است پابمیان خواهد گذاشت.

از طرفی احتیاجی نیست کلیهٔ نوابغ زنده شونـد و در محفل مـا گردهـم جمع شوند.

چون بطور کلی نظرات آنها در کتابهائی که از آنها بجا مانده است موجود میباشـد.

اما، ازنظرنویسندهٔاین کتاب‌بهترین‌راه تحری‌حقیقت‌درمرحلهٔ‌نخست آشنائی

بفن وهنر گفتن وشنیدن ودیدن میباشد .

با آشنائی بفنون نامبرده انسان میتواند در تحری حقیقت گام گذارده به تحقیق وتجربه ومشاهده ومطالعه بپردازد .

واما راجع به **مطالعه** در پایان این کتاب لازم میدانیم نیز اشاره‌ای بنمائیم. این نکته بنوبهٔ خود جالب توجه میباشد که مطالعهٔ نظرات گوناگون مخصوصاً نظرات **فلسفی** محتاج بآمادگی خاص که بنوبهٔ خود مربوط **به هنر و فن** مطالعه است میباشد .

اگر ما با آمادگی خاص ودور از هر نوع تقید وتعصبی باتوجه وتأمل وتعمق و تدقیق فراوان بمطالعهٔ نظرات گوناگون بپردازیم، بخوبی بهدف ونظر نویسنده از لحاظ تهیه وتنظیم کتاب آشنا خواهیم شد .

اگر کتابی با تأمل وتعمق خاص مورد مطالعه قرار گیرد از دو حال خارج نخواهد بود :

اول اینکه عقل وفهم بهیچ نحوی از انحاء مسئلهٔ مورد نظر نویسنده را قبول نکند . دوم اینکه نظر وهدف نویسنده از طرف خوانندهٔ کتاب صحیح وقابل قبول بنظر بیاید .

درهر دو صورت اگر خواننده آشنا بفن مطالعه باشد ازخواندن کتاب بهره مند خواهد شد .

اگر قابل قبول نباشد وفهم وعقل به نحوی از انحاء ازقبول ویادرك آن سرپیچی کند، همان توجه وتأمل وتعمق خاص، نیروی دماغی را بفعالیت واداشته وخودورزشی است برای نیروهای دماغی.

ازطرفی ممکن است در تعمق وتأمل مسائل غیر قابل قبول خواننده بنکات دیگری که نه خود و نه نویسنده قبلا متوجه آن بوده باشند برخورد کند، چه بسا ممکن است همان نکات مبنای نظریهٔ جدیدی قرار بگیرد.

بهرصورت شایسته‌تر آنست که خودرا بنده وبردهٔ ایراد وانتقادات بی جا نسازیم وعمر خودرا درراه ناصواب بهدر ندهیم .

شایسته‌ترین راه آنست که درموقع مطالعه آنچه موردقبول عقل وفهم قرار گرفت از آن استفاده کرده و آنچه را از نظر ما مطرود ویا غیرقابل قبول بنظر میآید بدوربریزیم.

هرمحققی، این‌نکته‌را نبایدازنظردور بدارد که‌هرنظریهٔ بدیعی گرچه‌سست‌و بی‌پایه‌باشد ویا ازنظراو غیرقابل‌قبول تشخیص‌داده‌شود ممکن‌است‌بنوبهٔ خوددارای ارزش‌هائی باشد که تشخیص آن ارزش‌ها از عهدهٔ فهم وعقل‌اوخارج باشد.

دراین‌موردمیتوان‌نظرات گوناگون‌رابه گلهای گلستانها تشبیه‌نمود که‌برخی ازآن گلها ممکن‌است ازنظر بعضی‌زیبا ودوست داشتنی واز نظر برخی دیگر بعضی گلها نازیبا وزشت باشند.

در این مورد شایسته‌تر آنست که هـر کس بنا بمیل و سلیقهٔ خود ازگلهای گلستان‌ها بچیند و ازآنها استفاده کند، واگر گل ویا گلهائی ازنظراو نازیبا و یا بی‌خود تشخیص‌داده شد، بدون اتلاف وقت ویا توجه بآنها ازآن گلها صرف نظر کند.

اگر گلها ویا گلستان‌هائی ازنظر کسی‌بسیارخوب وزیبا بود بـا انتقادات و راهنمائی‌های‌صحیح دررفع نقائص گلستانها بکوشدواگرتوانائی‌داردباکمك‌نظرات خود درختان گلستان راآبیاری کرده در رشد و نمو وبهترساختن گلهابکوشد.

نه اینکه تحت تأثیراحساسات وتعصبات خشك وبی‌معنی وبی‌اساس که خود پدیده ایست‌ازپدیده‌های عشق‌بخود وخودخواهی وامثالهم درنابودی گلهاو گلستانها بکوشد.

بهرصورت حقایق‌امورجهانی برپایه های مستحکمی استوارشده است که فنا ناپذیر است، حقایق امورجهانی مانند آفتابی است کـه درپس ابرها نهان باشد، دیر یا زود آفتاب ازپس ابرها سربیرون آورده و بانور پرفروغ خود جهان را منور میسازد.

درطول تاریخ، انسانهائیکه برای نابودی گلها و گلستانها کوشیده‌انـد، راه

ناصوابی راپیموده‌اند چون بواقع درنابودی واتلاف عمرخود کوشیده‌اند نه درنابودی گلها و گلستانها .

اگرما بخواهیم درپایان این کتاب به تشریح مسائل گوناگون بنحوی که شایستهٔ ادای مطلب باشد اقدام کنیم ونکات لازم‌را مورد توجه قرار داده وبه تجزیه و تحلیل آنها بپردازیم ازهدف اصلی که درپیش‌داریم بازخواهیم‌ماند .

ازاین‌سبب ما دراینجا بگفتارخود پایان داده وامیدواریم هرچه زودتر جلـد دوم‌این کتاب‌را که فعلاحاضر برای‌چاپ‌میباشد، چاپ‌نموده ودردسترس‌صاحبنظران وارباب ذوق قراربدهیم .

پایان